

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ

فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الطَّهَارِ

كَتَبَهُ كُنْتُورِي حَامِدُ حُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَلْبِي

جُلْد ٢٣

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبارات الانوار فى امامة الائمة الاطهار

نويسنده:

ميرحامد حسين الموسوى اللكهنوى النيشابورى

ناشر چاپى:

جماعه المدرسين فى الحوزه العميه بقم موسسه النشر الاسلامى

ناشر ديجيتالى:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
عبارات الانوار فی امامة الائمة الاطهار جلد بیست و سه	۹
مشخصات کتاب	۹
معرفی مؤلف	۹
زندگینامه مؤلف	۹
کتابخانه ناصریه	۱۳
اشاره	۱۳
کتاب تحفه اثنا عشریه	۱۳
معرفی کتاب تحفه	۱۳
ردیه های تحفه	۱۵
معرفی کتاب عبارات الانوار	۱۷
اشاره	۱۷
۱- موضوع و نسخه شناسی	۱۷
۲- چگونگی بحث و سبک استدلال	۱۹
۳- قدرت علمی	۲۰
۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث	۲۰
۵- شیوه ردّ کردن	۲۱
ابعاد مختلف عبارات	۲۳
۱- بعد علمی	۲۳
۲- بعد اجتماعی	۲۳
۳- بعد دینی	۲۳
۴- بعد اخلاص	۲۴
۵- بعد اقتدا	۲۴

۲۵	تقریظات عبقات
۲۶	جلد بیست و سه
۲۶	حدیث سفینه
۲۶	تقدیم بیان فیه نور و برهان
۲۶	آغاز در رد بر ابن تیمیه و اسامی روات حدیث سفینه از عصر امام شافعی تا عصر مؤلف و نقل کلمات آنها درین باب
۵۳	وجوه دلالت حدیث سفینه بر امامت و خلافت اهل بیت علیهم السلام «۲۱ وجه»
۶۱	نقل عبارات شاه‌صاحب متعلق بحدیث سفینه و جوابهای مؤلف از آنها
۵	کلام شاه‌صاحب در باب تمسک اهل سنت بجمیع اهل بیت و جواب مؤلف از این ادعا و اثبات اینکه حضرات نسبت بأهل بیت علیهم السلام حق
۷۱	اشاره
۷۲	«اما جناب أمير المؤمنين عليه السلام»
۷۵	«اما جناب حسنین علیهما السلام»
۷۹	اعتقاد اهل سنت در باب حضرت سید الشهدا
۸۷	«اما امام زين العابدين عليه السلام»
۸۷	اشاره
۸۹	«تنبيه لكل عاقل نبیه»
۸۹	فتاوی اهل سنت بجواز نکاح نه زن!
۹۲	«اما امام محمد باقر عليه السلام»
۹۳	«اما امام جعفر صادق عليه السلام»
۹۴	«اما امام موسى بن جعفر الكاظم عليه السلام»
۹۵	«اما جناب امام رضا عليه السلام»
۹۶	«و اما باقی ائمه معصومین علیهم السلام»
۱۰۰	عبارت ملا جلال دوانی در «شرح عقائد عضدی»
۱۰۱	نقل کلمات دیگری از شاه‌صاحب در باب حدیث سفینه و جواب آنها
۱۰۱	اشاره

- ۱۱۲ «تنبيه و ايقاظ» يرغم أنف كل جعظري جواظ
- ۱۱۵ حديث نفيس في شأن العترة الطاهرة
- ۱۱۵ نقل كلام شاه صاحب در تفسير «فتح العزيز» و جواب از آنها بوجه عديده
- ۱۱۶ اشاره
- ۱۲۲ استفاده صحابه از علوم حضرت امير
- ۱۲۲ در بيان فساد و بطلان حديث نجوم
- ۱۳۵ «الزام و افحام» فيه الهدى و الرشد لذوى الالباب و الافهام
- ۱۳۵ نقل احاديث بسيار كه در آنها پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله امت را باقتداى بأهلبيت امر فرموده است - ۱- حديث «اهلبيتي كالنجوم ...»
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۶ ترجمه نبيط بن شريط اشجعي و پدرش
- ۱۳۸ حديث «النجوم أمان لأهل السماء و أهلبيتي أمان لأهل الارض»
- ۱۴۲ حديث «النجوم أمان لاهل السماء و أهلبيتي أمان لامتي»
- ۱۴۴ حديث «النجوم أمان لاهل السماء فاذا ذهب ...»
- ۱۴۵ حديث «النجوم أمان لاهل الارض من الغرق ...»
- ۱۴۶ حديث شمس و قمر و زهره و فرقدين
- ۱۴۸ حديث «يا على! ان الحسن و الحسين من أولادك كالبدن بين النجوم»
- ۱۴۸ حديث كواكب بودن اولاد جناب فاطمه، سلام الله عليها
- ۱۴۸ حديث «مثلك و مثل الائمة من ولدك بعدى مثل سفينة نوح»
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۴۹ «أما ارشادات اهلبيت عليهم السلام»
- ۱۵۱ «أما آثار صحابه كرام»
- ۱۵۱ بيانات عاليه ابن عباس در اوصاف امير عليه السلام
- ۱۵۴ «أما اقوال و افادات علما»
- ۱۵۵ المجدد على رأس كل سنة من أهل البيت

- حدیث نبوی «من سره أن یحیی حیوتی ...» بنقل از علماء عامه ۱۵۷
- حدیث نبوی «من أحب أن یحیی حیونی ...» بنقل از «ذیل المذیل» ۱۵۹
- حدیث دیگر که از حجج و آیات حق است در شأن امیر المؤمنین علیه السلام، منقول از «کفایة الطالب» ۱۶۰
- کلمه ناشر ۱۶۱
- ضمائم کتاب «مشمتمل بر شش بخش» ۱۶۲
- اشاره ۱۶۲
- بخش یکم: «تحفه اثنا عشریه» چیست؟ ۱۶۲
- اشاره ۱۶۲
- فهرست أبواب تحفه: ۱۶۳
- بخش دوم: شرح حال صاحب تحفه ۱۶۴
- بخش سوم ردهایی که بر تحفه نوشته شده است ۱۶۵
- بخش چهارم عبقات الانوار ۱۶۸
- بخش پنجم شرح حال صاحب عبقات ۱۷۱
- اشاره ۱۷۱
- ولادت و وفات ۱۷۱
- استادان ۱۷۱
- تألیفات ۱۷۲
- فرزندان مؤلف ۱۷۲
- کتابخانه ۱۷۴
- «کتابخانه ناصریه» ۱۷۴
- بخش ششم تقریظات عبقات ۱۸۰
- کتابی که پیرامون حدیث ثقلین تألیف شده است «پیرامون حدیث ثقلین» ۱۸۷
- خاتمة الطبع ۱۸۸
- درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص) ۱۸۹

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار جلد بیست و سه

مشخصات کتاب

سرشناسه: کتوری حامد حسین بن محمد قلی ۱۳۰۶ - ۱۲۴۶ق شارح عنوان و نام پدید آور: عقبات الانوار فی اثبات امامه الائمه الاطهار/ تالیف میر حامد حسین الموسوی الکهنوئی النیشابوری تحقیق غلام رضا بن علی اکبر مولانا بروجردی مشخصات نشر: قم الجماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه بقم موسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۶ق = - ۱۳۷۴.

فروست: (موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه ۸۰۱)

شابک: بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱؛ بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)

یادداشت: کتاب حاضر رديه ای و شرحی است بر کتاب التحفه الاثنی عشریه اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی یادداشت: عربی یادداشت: کتابنامه عنوان دیگر: التحفه الاثنی عشریه شرح موضوع: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و رديه ها

موضوع: امامت -- احادیث موضوع: محدثان شناسه افزوده: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه شرح شناسه افزوده: مولانا بروجردی غلامرضا، مصحح شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی

کنگره: BP۲۱۲/۵ د۹ت ۳۰۲۱۸ ۱۳۷۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی: ۷۷-۳۷۳۹

معرفی مؤلف

زندگینامه مؤلف

سید میر حامد حسین هندی نیشابوری از بزرگترین متکلمان و عظیمترین عالمان و از مفاخر شیعه در اوائل سده سیزدهم هجری قمری در بلده میره لکهنو هند به تاریخ پنجم محرم ۱۲۴۶ ه. ق به دنیا آمد.

ایشان تعلیم را از سن ۶ سالگی با رفتن به مکتبخانه و پیش شیخی به نام شیخ کر معلی شروع کرد. اما پس از مدت کوتاهی پدر ایشان خود عهده دار تعلیم وی گردید و تا سن ۱۴ سالگی کتب متداول ابتدائی را به وی آموخت.

میر حامد حسین در سن ۱۵ سالگی و پس از رحلت پدر بزرگوارش برای تکمیل تحصیلات به سراغ اساتید دیگر رفت.

مقامات حریری و دیوان متنبی را نزد مولوی سید برکت علی و نهج البلاغه را نزد مفتی سید محمد عباس تستری خواند. علوم شرعیه را نزد سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی و برادر ایشان سید العلماء سید حسین بن دلدار علی - که هر دو از علماء بزرگ شیعه در هند بودند - و علوم عقلیه را نزد فرزند سید مرتضی سید العلماء، ملقب به خلاصه العلماء فرا گرفت.

در این زمان ایشان کتاب مناهج التدقیق را که از تصنیفات عالیه استادش سید العلماء بود از ایشان اخذ کرد که حواشی وی بر آن کتاب بیانگر عظمت تحقیق و قدرت نقد ایشان می باشد.

به هر حال ایشان پس از چندین سال تحصیل به امر تحقیق و پژوهش پرداخت و در این زمینه ابتداء به تصحیح و نقد تصانیف پدر بزرگوارش سید محمد قلی از جمله فتوحات حیدریه، رساله تقیه و تشیید المطاعن پرداخت و سالهای سال را صرف تصحیح و مقابله

عبارات این کتب مخصوصاً تشیید المطاعن- که ردّیه‌ای بر تحفه اثنا عشریه بود- با اصول کتب و منابع کرد.

هنوز از این کار فارغ نشده بود که کتاب منتهی الکلام توسط یکی از علماء اهل سنت به نام مولوی حیدر علی فیض آبادی در ردّ بر امامیه با تبلیغات فراوان نشر و گسترش یافت به گونه‌ای که عرصه بر عوام و خواص از شیعه تنگ شد. از یک طرف مخالفین مدعی بودند که شیعه قادر بر جواب مطالب این کتاب نیست تا آنجا مؤلف کتاب می‌گفت اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند نمی‌توانند جواب کتاب مرا بنویسند و از طرف دیگر علماء بزرگ شیعه هند از جمله سلطان العلماء، سید العلماء، مفتی سید محمد عباس تستری و دیگر اعلام به سبب اوضاع خاص سلطنت و ملاحظات دیگر امکان جواب دادن را نداشتند در این زمان بود که میر حامد حسین وارد میدان شد و در فاصله شش ماه کتاب استقصاء الإفحام فی نقض منتهی الکلام را به گونه‌ای تصنیف کرد که باعث حیرت علماء حتی اساتید ایشان گشته و مورد استفاده آنان قرار گرفت و نشر آن چنان ضربه‌ای بر مخالفین وارد کرد که هیچیک از آنان حتی خود مؤلف منتهی الکلام پس از سالها تلاش و کمک گرفتن از والیان مخالفین و برگزاری اجتماعات مختلف از عهده جواب آن برنیامدند.

پس از آن به تألیف کتاب شوارق النصوص پرداخت و سپس مشغول تألیف کتاب عبقات الأنوار شد که تا آخر عمر در امر تحقیق و تصنیف آن همت گماشت.

در سال ۱۲۸۲ ه. ق عازم سفر حج و سپس عتبات عالیات شد امّا در آنجا هم از فعالیت علمی و تحقیق باز نماند و در حرمین شریفین یادداشتهایی از کتب نادر برداشت و در عراق در محافل علمی علماء عراق شرکت جست که مورد احترام فوق-العاده ایشان قرار گرفت. وی پس از بازگشت حاصل کار علمی خود را در قالب کتاب أسفار الأنوار عن وقایع أفضل الأسفار گردآوری نمود.

میر حامد حسین عالمی پر تتبع و پر اطلاع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی بود تا حدّی که هیچ یک از معاصران و متأخران و حتی بسیاری از علماء پیشین به پایه او نرسیدند. همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست اسلام و مرزبانی حوزه دین راستین گذرانید و همه چیز خود را در راه استواری حقایق مسلم دینی از دست داد چنانکه مؤلف ریحانه الادب در این باره می‌نویسد:

«... و در مدافعه از حوزه دیانت و بیضه شریعت اهتمام تمام داشته و تمامی ساعات و دقائق عمر شریفش در تألیفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذاری نداشته تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شده و در اواخر با دست چپ می‌نگاشته است...»

و به گفته مؤلف نجوم السماء زمانی که دست چپ ایشان هم از کار می‌افتاده است ایشان دست از کار برنداشته و مطالب را با زبان املاء می‌کرده است و هیچ مانعی نمی‌توانست ایشان را از جهاد علمی باز دارد.

سرانجام ایشان در هجدهم ماه صفر سال ۱۳۰۶ ه. ق دعوت حق را لبیک گفت و در حسینه جناب غفران مآب مدفون شد. خبر وفات ایشان در عراق برپایی مجالس متعدّد فاتحه‌خوانی را در پی داشت. تمامی علماء شریک عزّا گشته و بزرگان زیادی در رثاء او به سرودن قصیده و مرثیه پرداختند.

*خاندان و نیاکان: ابتدا

میر حامد حسین هندی در دامان خاندانی چشم گشود و پرورش یافت که همه عالمانی آگاه و فاضلانی مجاهد بودند. در میان برادران و فرزندان و فرزندانزادگان وی نیز عالمانی خدمتگزار و متعهد به چشم می‌خورند.

از این خاندان معظم در آسمان علم و فقاہت ستارگانی درخشان به چشم می‌خورند که هر یک در عصر خویش راهنمای گمشدگان بودند. اینک به چند تن از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- جد صاحب عقبات: سید محمد حسین معروف به سید الله کرم موسوی کنتوری نیشابوری.

وی جد میر حامد حسین و از اعلام فقهاء و زهاد زمان و صاحب کرامات در نیمه دوم سده دوازدهم هجری است. ایشان علاقه زیادی به استنساخ قرآن کریم و کتب نفیسه به خط خود داشته و قرآن و حق الیقین و تحفه الزائر و جامع عباسی به خط او در کتابخانه ناصریه لکهنو موجود است.

۲- والد صاحب عقبات: مفتی سید محمد قلی موسوی کنتوری نیشابوری

وی والد ماجد میر حامد حسین و از چهره‌های درخشان عقائد و مناظرات در نیمه اول قرن سیزدهم هجری می‌باشد. او در دوشنبه پنجم ماه ذی قعدة سال ۱۱۸۸ به دنیا آمد. وی از شاگردان بارز سید دلدار علی نقوی از اعظام دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم بوده و در اکثر علوم و فنون محقق بی‌نظیر بود و تألیفات ارزنده‌ای از خود به جا گذاشت. ایشان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های علم عقاید و مناظرات و از نمونه‌های کم مانند تتبع و استقصاء بود. سید محمد قلی در تاریخ نهم محرم ۱۲۶۰ ه. ق در لکهنو به رحمت ایزدی پیوست.

۳- برادر ارشد میر حامد حسین: سید سراج حسین

او نیز چون پدر و برادرانش از عالمان و فرزندگان بوده است. گرچه در نزد پدرش و سید العلماء شاگردی نموده است اما بیشتر تألیفات وی در علوم ریاضی از جمله کتاب حل معادلات جبر و مقابله و رساله‌ای در مخروطات منحنی است. ایشان همچنین فیلسوف و پزشکی نامی بوده است.

سید سراج حسین با وجود اشتغال به علوم عربیه و فنون قدیمه، به حدی بر زبان انگلیسی، فلسفه جدید و علوم ریاضی تسلط یافته بود که بزرگان انگلیس در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک عالم اسلامی این چنین ماهر در فنون حکمت مغرب گردیده است. وی در ۲۷ ربیع الأول سال ۱۲۸۲ ه. ق رحلت کرد.

۴- برادر میر حامد حسین: سید اعجاز حسین

وی فرزند اوسط سید محمد قلی بوده و ولادتش در ۲۱ رجب ۱۲۴۰ واقع شده است.

ایشان نیز مانند پدر و برادرانش از دانشمندان نامی شیعه در کشور هند و صاحب تألیفات و تصنیفات متعددی بوده است. همچنین برادر خود میر حامد حسین را در تصنیف کتاب استقصاء الافحام در زمینه استخراج مطالب و استنباط مقاصد کمک فراوانی نمود تا جایی که گفته‌اند بیشترین کار کتاب را او انجام داد اما به جهت شهرت میر حامد حسین به نام او انتشار یافت. از جمله تألیفات ایشان می‌توان به «شذور العقیان فی تراجم الأعیان» و «کشف الحجب و الاستار عن احوال الکتب و الاسفار» اشاره کرد.

ایشان در هفدهم شوال ۱۲۸۶ ه. ق و پس از عمری کوتاه اما پربرکت به رحمت ایزدی پیوست.

۵- سید ناصر حسین: فرزند میر حامد حسین ملقب به شمس العلماء

وی در ۱۹ جمادی الثانی ۱۲۸۴ ه. ق متولد شد. او را در علم و تتبع تالی مرتبه پدر شمرده‌اند چرا که نگذاشت زحمات پدرش به هدر رود و لذا به متمیم عقبات پرداخت و چندین جلد دیگر از آن را به سبک و سیاق پدر بزرگوارش تألیف و با نام ایشان منتشر ساخت.

ایشان عالمی متبحر، فقیه، اصولی، محدث و رجالی کثیر التبع و مفتی و مرجع اهالی بلاد خود بوده و این علوم را از والد معظم خود و مفتی سید محمد عباس اخذ کرده بود.

در نهایت ایشان در ۲۵ ذی حجه ۱۳۶۱ ه. ق دار فانی را وداع گفت و بنا به وصیتش در جوار مرقد قاضی شوشتری در آگره هند به خاک سپرده شد.

۶- سید ذاکر حسین: فرزند دیگر میر حامد حسین

وی نیز همچون برادر خود عالمی فاضل و همچنین از ادباء و شعراء زمان خود بود که برادرش را در تتمیم عقبات یاری نمود. دیوان شعر به فارسی و عربی و تعلیقاتی بر عقبات از آثار اوست.

۷ و ۸- سید محمد سعید و سید محمد نصیر: فرزندان سید ناصر حسین

این دو بزرگوار که نوه‌های میر حامد حسین می‌باشند نیز از فضلاء و علماء بزرگ زمان خود بودند که در نجف اشرف نزد اساتید برجسته تحصیلات عالیه خود را گذرانیدند. پس از بازگشت به هند محمد سعید شؤون ریاست علمی و دینی را بعهده گرفت و آثار و تألیفات متعددی را از خود به جای گذاشت تا اینکه در سال ۱۳۸۷ ه. ق در هند وفات یافت و در جوار پدر بزرگوارش در صحن مرقد قاضی شوشتری به خاک سپرده شد. اما سید محمد نصیر پس از بازگشت به هند به جهت شرایط خاص زمانی وارد کارهای سیاسی شده و از جانب شیعیان به نمایندگی مجلس نیابی رسید.

او نیز پس از عمری پر بار در لکهنو رحلت کرد ولی جسد وی را به کربلاء برده و در صحن شریف و در مقبره میرزای شیرازی به خاک سپردند.

*تألیفات: ابتدا

۱- عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار (۳۰ مجلد)

۲- استقصاء الافحام و استیفاء الانتقام فی نقض منتهی الکلام (۱۰ مجلد) طبع فی ۱۳۱۵ ه. ق بحث فی تحریف الکتاب و احوال الحجة و اثبات وجوده و شرح احوال علماء اهل السنة و...

۳- شوارق النصوص (۵ مجلد)

۴- کشف المعضلات فی حلّ المشكلات

۵- العضب التبار فی مبحث آیه الغار

۶- افحام اهل المین فی ردّ ازاله الغین (حیدر علی فیض آبادی)

۷- النجم الثاقب فی مسئلة الحاجب فی الفقه (در سه قالب کبیر و وسیط و صغیر)

۸- الدرر السنیة فی المکاتیب و المنشآت العربیة

۹- زین الوسائل الی تحقیق المسائل (فیه فتاویہ الفقھیة)

۱۰- اسفار الأنوار عن وقایع افضل الاسفار (ذکر فیه ما سنج له فی سفره الی الحج و زیارة ائمة العراق سلام الله علیهم) ۱

۱۱- الذرائع فی شرح الشرائع فی الفقه (لم یتّم)

۱۲- الشریعة الغراء (فقه کامل) مطبوع

۱۳- الشعلة الجواله (بحث فیه احراق المصاحف علی عهد عثمان) مطبوع

۱۴- شمع المجالس (قصائد له فی رثاء الحسین سید الشهداء علیه السلام).

۱۵- الطارف، مجموعه ألغاز و معمیات

۱۶- صفحہ الالماس فی احکام الارتماس (فی الغسل الارتماسی)

۱۷- العشرة الكاملة (حل فیه عشرة مسائل مشکلة) ۲ مطبوع

۱۸- شمع و دمع (شعر فارسی)

۱۹- الظل الممدود و الطلح المنضود

۲۰- رجال المیر حامد حسین

کتابخانه ناصریه

اشاره

خاندان میر حامد حسین از آغاز سده سیزدهم، به پی‌ریزی کتابخانه‌ای همت گماشتند که به مرور زمان تکمیل گشت و نسخه‌های فراوان و نفیسی به تدریج در آن گردآوری شد که تا ۳۰ / ۰۰۰ نسخه رسید تا اینکه در دوران سید ناصر حسین به نام وی نامیده شد و در زمان سید محمد سعید و توسط ایشان به کتابخانه عمومی تبدیل شد. این کتابخانه گرچه از نظر کمی دارای نظایر فراوان است اما از نظر کیفی و به جهت وجود نسخه‌های نادر کم‌نظیر است.

کتاب تحفه اثنا عشریه

معرفی کتاب تحفه

در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری که نیروهای استعمار به‌ویژه انگلیس و فرانسه چشم طمع به سرزمین پهناور هندوستان دوخته بودند و بی‌گمان اسلام سدّ بزرگی در برابر آنان به حساب می‌آمد یکی از عالمان اهل تسنن هند به نام عبد‌العزیز دهلوی که به «سراج الهند»

شهرت داشت و با ۳۱ واسطه نسبش به عمر خطاب خلیفه دوم می‌رسید و صاحب عبقات او را با عنوان شاه‌صاحب خطاب می‌کند کتابی را در ردّ اعتقادات و آراء شیعه مخصوصاً شیعه اثنا عشریه منتشر کرد و آن را «تحفه اثنا عشریه» نامید.

وی در این کتاب بدون توجه به مصالح دنیای اسلام و واقعیتهای تاریخ اسلامی و بدون ملاحظه حدود و قواعد علم حدیث و بدون در نظر گرفتن جایگاه پیامبر (ص) و خاندان پاکش عقاید، اصول، فروع، اخلاق و سایر آداب و اعمال شیعه را بدون رعایت آداب مناظره و امانت‌داری در نقل حدیث، هدف تهمت‌ها و افتراآت خود قرار داده است.

البته علامه دهلوی محمد بن عنایت أحمد خان کشمیری در کتاب التزمه الاثنی عشریه که در ردّ تحفه نوشته، ثابت کرده است که این کتاب در حقیقت سرقتی از کتاب صواقع موبقه خواجه نصر الله کابلی است که عبد‌العزیز دهلوی آن را با تغییراتی به فارسی برگردانده است ۴. وی در چاپ اول این کتاب به سبب ترس از

(۱) شاید همان الرحله المکیه و السوانح السفریه باشد که عمر رضا کحاله آن را ذکر کرده است.

(۲) شاید همان کتاب کشف المعضلات باشد

(۳) این کتاب را مؤلف به عنوان یکی از آثار قلمی‌اش در مجلد مدنیّه العلم عبقات یاد کرده است.

(۴). البته خود صاحب عبقات نیز در چندین مورد به این مطلب اشاره نموده است. از جمله در بحث حدیث غدیر در ذیل تصریح ذهبی به تواتر حدیث غدیر چنین می‌گوید: «و نصر الله محمد بن محمد شفیع کابلی که پیر و مرشد مخاطب است و بضاعت مزجاتش مسروق از افادات او می‌باشد در (صواقع) او را به شیخ علامه و امام اهل حدیث وصف می‌کند و احتجاج به قول او می‌نماید و خود مخاطب (صاحب تحفه) بتقلیدش در این باب خاص هم در این کتاب یعنی (تحفه) او را بامام اهل حدیث ملقب می‌سازد و احتجاج به کلامش می‌نماید. حاکم شیعی منطقه به نام نواب نجف خان اسم خود را مخفی کرد و مؤلف کتاب را «غلام حلیم» - که مطابق سال تولّد وی بنابر حروف أبجد بود - نامید اما در چاپ بعدی به نام خود وی منتشر شد.

در سال ۱۲۲۷ ه. ق شخصی به نام غلام محمد بن محیی‌الدین اسلمی در شهر «مدارس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی به

عربی ترجمه کرد و در سال ۱۳۰۰ ه. ق محمود شکری آلوسی در بغداد به اختصار نسخه عربی آن پرداخت و آن را المنحة الإلهية نامید و در مقدمه‌اش آن را به سلطان عبد الحمید خان تقدیم کرد. ولی به خاطر برخی محدودیتهای سیاسی و کم بودن وسیله طبع از چاپ و انتشار آن در عراق جلوگیری شد. لذا در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت به نشر اینگونه کتابها مساعی بسیار مبذول می شد منتشر گردید و پس از مدتی مجدداً در مصر چاپ شد و بعد از آن به زبان اردو در لاهور پاکستان به طبع رسید. به هر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر و تحریک حس بدبینی و عصبیت اهل سنت بر علیه شیعیان تأثیر زیادی گذاشت. اما به مصداق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد انتشار این کتاب سبب شد تا عده زیادی از علماء و متکلمین شیعه احساس وظیفه کرده و به میدان بیایند و با منطق و زبان علمی باعث تقویت هرچه بیشتر عقاید و مذهب شیعه اثنا عشری شوند که کتاب گرانسنگ عقبات الانوار در این میان به سبب تتبع فراوان و زحمات طاقت فرسای مؤلف آن از درخشش بیشتری برخوردار است.

نسخه‌ای که از تحفه هم‌اکنون موجود است مربوط به چاپ دهلی در سال ۱۲۷۱ ه. ق است که مطبع حسنی به اهتمام شیخ محمد حسن آن را در ۷۷۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسانیده است. در این چاپ نام مؤلف به طور کامل ذکر شده است. محتوای تحفه:

کتاب تحفه به زبان فارسی و در ردّ شیعه است. مؤلف این کتاب گرچه در مقدمه و در متن کتاب خود را ملّتم دانسته که تنها به مسلّمات خود شیعه استناد کند و مطالب خود را از مدارک معتبر نقل کند ولی کمتر به این التزام عمل کرده و کتاب خود را مملوّ از افتراءات و تهمت‌ها به شیعه ساخته است.

دهلوی در بخش هفتم کتاب مطالب خود را در دو بخش آورده است:

بخش اول: آیاتی که شیعه با آنها بر امامت حضرت امیر (ع) استناد می کند
در این بخش وی فقط به نقل ۶ آیه اکتفا کرده است.

بخش دوم: احادیثی که شیعه در راستای اثبات ولایت و امامت روایت می کند. در این بخش نیز فقط ۱۲ روایت را مطرح کرده است.

و در مجموع مستندات شیعه را منحصر به همین ۶ آیه و ۱۲ روایت نموده و ادله و اسانید آنها را مخدوش دانسته است. فهرست أبواب تحفه:

- ۱- در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن به فرق مختلفه
- ۲- در مکائد شیعه و طرق اضلال و تلبیس
- ۳- در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان
- ۴- در احوال أخبار شیعه و ذکر رواة آنها
- ۵- در الهیات
- ۶- در نبوت و ایمان انبیاء (ع)
- ۷- در امامت
- ۸- در معاد و بیان مخالفت شیعه با ثقلین
- ۹- در مسائل فقهیه که شیعه در آن خلاف ثقلین عمل کرده است
- ۱۰- در مطاعن خلفاء ثلاثه و أم المؤمنین و دیگر صحابه
- ۱۱- در خواص مذهب شیعه مشتمل بر ۳ فصل (اوهام - تعصبات - هفوات)

۱۲- در تولّاً و تبرّی (مشمّل بر مقدّمات عشره)

پس از آنکه کتاب تحفه نوشته و منتشر شد، آثار متعدّدی از علماء شیعه در هند، عراق و ایران در ابطال و نقض آن نگاشته شد که بعضی به ردّ سراسر این کتاب پرداخته و برخی یک باب از آن را مورد بررسی و نقد علمی قرار داده است.

ردّیه های تحفه

آنچه که در ردّ همه ابواب تحفه نوشته شده است:

۱- الزهّۀ الاثنی عشریۀ فی الردّ علی التحفۀ الاثنی عشریہ

در دوازده دفتر، و هر دفتر ویژه یک باب از اصل کتاب، اثر میرزا محمد بن عنایت احمد خان کشمیری دهلوی (م ۱۲۳۵ ه. ق) البته ۵ دفتر از آن که صاحب کشف الحجب آن را دیده از بقیه مشهورتر بوده و در هند به سال ۱۲۵۵ ه. ق به چاپ رسیده است که عبارتند از جوابیه‌های وی به بابهای یکم، سوم، چهارم، پنجم و نهم. همچنین در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه کتابی به نام «جواب الکید الثامن» که مربوط به مسئله مسح است تألیف کرده است.

و نیز نسخه خطی دفتر هفتم آن در کتابخانه ناصریه لکهنو و نسخه خطی دفتر هشتم آن در مجلس شورای اسلامی تهران نگهداری می‌شود.

۲- سیف الله المسلول علی مخزبی دین الرسول (نامیده شده به) الصارم التبار لقد الفجار و قطّ الاشرار در شش دفتر تألیف ابو احمد میرزا محمد بن عبد النبی نیشابوری اکبرآبادی (کشته شده در سال ۱۲۳۲. ق)

فارسی و در ردّ بر تمام تحفه نوشته شده است بدینصورت که عبارات تحفه را به عنوان «متن» و کلام خود در ردّ آن را به عنوان «شرح» آورده است.

۳- تجهیز الجیش لکسر صنمی قریش: اثر مولوی حسن بن امان الله دهلوی عظیم آبادی (م ۱۲۶۰ ه. ق)

نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی موجود است.

آنچه که در ردّ یک باب از ابواب تحفه نوشته شده است:

باب اول: بررسی تاریخ تشیع:

۱- سیف ناصری: این کتاب اثر سید محمد قلی کنتوری پدر بزرگوار صاحب عقبات بوده و در ردّ باب اول تحفه که مبنی بر حدوث مذهب شیعه است نگاشته شده است. فاضل رشید خان شاگرد صاحب تحفه، در ردّ این کتاب، کتاب کوچکی را نوشت که متقابلاً علامه کنتوری کتاب الأجوبۀ الفاخرۀ فی الردّ علی الأشاعرۀ را نوشت و پاسخ مفصّلی به مطالب وی داد.

باب دوم: در مکاید و حیلۀ های شیعیان:

۲- تقلیب المکائد: این کتاب نیز اثر علامه کنتوری است که در کلکته (۱۲۶۲. ق) چاپ شده است.

باب سوم: در احوال اسلاف و گذشتگان شیعه:

یکی از دفترهای مجموعه الزهّۀ الاثنی عشریۀ به ردّ این بخش تعلّق دارد که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده است.

باب چهارم: در گونه‌های اخبار شیعه و رجال آن:

۱- هدایۀ العزیز: اثر مولوی خیر الدین محمد هندی إله آبادی (به زبان فارسی) چاپ هند

همچنین یکی از مجلّات چاپی الزهّۀ الاثنی عشریہ نیز مربوط به ردّ همین باب است.

باب پنجم: الهیات

۱- الصوارم الإلهیات فی قطع شبهات عابدی العزی و اللات: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق در

کلکته به چاپ رسیده است. (فارسی)

دفتر پنجم النزّه الاثنی عشریه نیز به این باب اختصاص دارد.

باب ششم: در پیامبری

۱- حسام الاسلام و سهام الملام، اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق چاپ سنگی شده است.

باب هفتم: در امامت

در ردّ این باب که جنجالی ترین قسمت از کتاب تحفه به شمار می رود آثار گرانبهائی تصنیف گردیده است.

۱- خاتمه الصوارم: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی

۲- البوارق الموبقه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان فارسی)

۳- الامامة: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان عربی)

۴- برهان الصادقین: اثر ابو علی خان موسوی بنارسی، که در باب نهم آن به بررسی مسائل نزاعی فقهی همچون مسح پاها در وضو و حلیت نکاح موقت پرداخته است. ایشان همچنین مختصر این کتاب را با نام مهجۀ البرهان نگاشته است.

۵- برهان السعادة: اثر علامه کنتوری پدر صاحب عقبات.

۶- الجواهر العبریة: اثر علامه سید مفتی محمد عباس شوشتری استاد صاحب عقبات به زبان فارسی که در هند به چاپ رسیده است. ایشان در این کتاب شبهات مربوط به غیبت حضرت ولی عصر (عج) را به خوبی پاسخ گفته است.

باب هشتم: در آخرت

۱- احیاء السنه و اماته البدعه بطعن الاسنة: اثر علامه دلدار علی نقوی که در سال ۱۲۸۱ ه. ق در هند به چاپ رسیده است.

دفتر هشتم النزّه میرزا محمد کشمیری نیز در خصوص ردّ این باب است. (فارسی)

باب نهم: در مسائل اختلافی فقه:

۱- دفتر نهم از النزّه که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده در پاسخ به شبهات و حلّ مشکلات این باب است. مولوی افراد علی کالپوی سنّی کتاب رجوم الشیاطین را در ردّ این دفتر از نزّه نوشته و در مقابل، جعفر ابو علی خان موسوی بنارسی شاگرد صاحب نزّه هم با کتاب معین الصادقین به ابطال و اسکات وی پرداخته است.

۲- صاحب النزّه کتاب دیگری در نقض کید هشتم از این باب در موضوع نکاح موقت و مسح پاها در وضو دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ناصریه موجود بوده است.

۳- کتاب کشف الشبهه عن حلیۀ المتعۀ اثر احمد بن محمد علی کرمانشاهی که در پاسخ این بخش از همین باب نوشته شده و در کتابخانه موزه ملی کراچی موجود است.

باب دهم: در مطاعن

۱- تشیید المطاعن و کشف الضغائن اثر علامه سید محمد قلی کنتوری که در دو دفتر بزرگ نوشته شده و بخش معظمی از آن در هند به سال ۱۲۸۳ ه. ق چاپ سنگی شده است. (مطبعة مجمع البحرين)

۲- تکسیر الصنمین: اثر ابو علی خان هندی. (فارسی)

۳- طعن الرماح: اثر سلطان العلماء دلدار علی نقوی در ردّ بخشی از این باب مربوط به داستان فدک و سوزاندن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها که در سال ۱۳۰۸ ه. ق در هند چاپ شده است.

در ردّ این کتاب توسط شیخ حیدر علی فیض آبادی سنّی کتابی به نام نقض الرماح نگاشته شده است.

باب یازدهم: در اوهام و تعصبات شیعه

۱- مصارع الأفهام لقلع الأوهام: اثر علامه محمد قلی کنتوری (چاپ هند باب دوازدهم: در تولی و تبّری و دیگر عقاید شیعه
۱- ذو الفقار: اثر علامه دلدار علی نقوی (فارسی) و همچنین در پاسخ گفته‌های صاحب تحفه در مبحث غیبت امام زمان (عج) از
باب هفتم

کتابهای دیگری که در ردّ قسمتی از تحفه نوشته شده است:

۱- صوارم الاسلام: اثر علامه دلدار علی نقوی. رشید الدین خان سنّی مؤلف الشوکه العمریه- که از شاگردان صاحب تحفه است-
این کتاب و الصوارم الالهیات را با شبهاتی ردّ نموده که حکیم باقر علی خان از شاگردان میرزا محمد کامل این شبهات را پاسخ
داده است.

۲- الوجیزه فی الأصول: علامه سبحان علیخان هندی، وی در این کتاب پس از بحث پیرامون علم اصول و ذکر احادیث دالّ بر
امامت امیر المؤمنین (ع) به تعرّض و ردّ کلمات صاحب تحفه پرداخته و مجهولات خلفای سه گانه را بیان کرده است.

۳- تصحیف المنحه الإلهیه عن النفثه الشیطانیّه، در ردّ ترجمه تحفه به عربی به قلم محمود آلوسی (۳ مجلد): اثر شیخ مهدی بن شیخ
حسین خالصی کاظمی (م ۱۳۴۳ ه. ق)

۴- ردّ علامه میرزا فتح الله معروف به «شیخ الشریعه» اصفهانی (م. ۱۳۳۹ ه. ق)- وی همچنین کتابی در ردّ المنحه الالهیه دارد.

۵- الهدیه السنیة فی ردّ التحفه الاثنی عشریه: (به زبان اردو) اثر مولوی میرزا محمد هادی لکهنوی

۶- التحفه المنقلبه: در جواب تحفه اثنا عشریه (به زبان اردو)

معرفی کتاب عقبات الانوار

اشاره

(۱) کتاب عظیم عقبات الانوار شاهکار علمی و تحقیقی مرحوم سید میر حامد حسین هندی نیشابوری است که در ردّ باب امامت
کتاب تحفه اثنا عشریه عبد العزیز دهلوی- که در ردّ عقاید شیعه نوشته شده- می‌باشد.

۱- موضوع و نسخه شناسی

عقبات در نقض و ردّ باب هفتم تحفه در زمینه ادله امامیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام نگاشته شده است.
وی در این کتاب می‌کوشد تا فلسفه امامت را روشن کند و نشان دهد که اسلام آن دینی نیست که در دربار خلفا مطرح بوده است.
میر حامد حسین در این کتاب حرف به حرف مدّعیات دهلوی را با براهین استوار و مستند نقض کرده است.
وی کتاب خود را در دو منهج به همان صورتی که در باب هفتم تحفه آمده سامان بخشیده است.

منهج نخست: در آیات

از این منهج که بایستی مشتمل بر شش دفتر بوده باشد (چون دهلوی فقط به ۶ آیه از آیاتی که شیعه به آن استدلال می‌کند اشاره
کرده است)

(۱) [عقبات به فتح عین و کسر باء جمع عقبه به معنای چیزی است که بوی خوش دارد و انوار بفتح نون و سکون واو به معنای گل
و یا گل سفید است

دست‌نوشته‌ها و یادداشت‌هایی به صورت پیش‌نویس در کتابخانه ناصریه موجود بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است. ۱

منهج دوم: در روایات

در این منهج برای هر حدیث یک یا دو دفتر به ترتیب ذیل ساخته شده است.

- دفتر نخست: ویژه حدیث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» معروف به حدیث غدیر در دو بخش
بخش نخست: نام بیش از یکصد تن از صحابه و تابعین و تابع تابعین و حفاظ و پیشوایان حدیث سنّی از آغاز تا روزگار مؤلف
همراه با گزارشی از احوال آنها و توثیق مصادر روایت

بخش دوم: بررسی محتوایی خبر و وجوه دلالتی و قراین پیچیده آن بر امامت امیر مؤمنان علی (ع) و پاسخ به شبهات دهلوی.
بخش اول در یک مجلد ۱۲۵۱ صفحه‌ای و بخش دوم در دو مجلد در بیش از هزار صفحه در زمان حیات مؤلف (۱۲۹۳ و ۱۲۹۴.
ق) چاپ سنگی شده و هر سه مجلد در ده جلد حروفی با تحقیق غلامرضا مولانا بروجردی در قم به چاپ رسیده است

خلاصه این دفتر نیز با نام فیض القدر از شیخ عباس قمی در ۴۶۲ صفحه در قم چاپ شده است. ۲
- دفتر دوم: ویژه خبر متواتر «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» معروف به حدیث منزلت است که مانند
حدیث غدیر در دو بخش اسناد و دلالتها سامان یافته است.
این دفتر در زمان حیات مؤلف در ۹۷۷ صفحه بزرگ در لکهنو به سال ۱۲۹۵ ه. ق چاپ شده و به مناسبت یکصدمین سالگرد
درگذشت مؤلف در اصفهان افست شده است.

- دفتر سوم: ویژه حدیث «إن علیا منی و أنا منه، و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی» معروف به حدیث ولایت.
این دفتر در ۵۸۵ صفحه به قطع رحلی در سال ۱۳۰۳ ه. ق در هند چاپ شده است.

- دفتر چهارم: ویژه حدیث «... اللهم ائتنی بأحبّ خلقک إلیک یا کلّ معی من هذا الطیر» که درباره داستان مرغ بریان و آمدن
حضرت علی (ع) به خانه پیامبر (ص) پس از گفتن این جمله توسط حضرت (ص) می‌باشد. (معروف به حدیث طیر)
این دفتر در ۷۳۶ صفحه در دو مجلد بزرگ در سال ۱۳۰۶ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است. (مطبعة بستان مرتضوی)
- دفتر پنجم: ویژه حدیث «أنا مدینه العلم و علیّ بابها...»

این دفتر در دو مجلد بزرگ نوشته شده که مجلد نخست آن در ۷۴۵ صفحه به سال ۱۳۱۷ ه. ق و مجلد دوم آن در ۶۰۰ صفحه به
سال ۱۳۲۷ ه. ق انتشار یافته است. (به اهتمام سید مظفر حسین)

- دفتر ششم: ویژه حدیث «من أراد أن ینظر إلی آدم و نوح... فینظر إلی علی» معروف به حدیث تشبیه
این دفتر هم در دو مجلد یکی در ۴۵۶ صفحه و دیگری در ۲۴۸ صفحه به سال ۱۳۰۱ ه. ق چاپ شده است. (در لکهنو)
- دفتر هفتم: درباره خبر «من ناصب علیاً الخلافه بعدی فهو کافر» که پاکنویس آن به انجام نرسیده است.

- دفتر هشتم: ویژه حدیث «كنت أنا و علیّ نوراً بین یدی اللّٰه قبل أن یخلق الله آدم...» معروف به حدیث نور
(۱) و هو فی مجلد کبیر غیر مطبوع لکنه موجود فی مکتبۃ المصنف بلکهنو، و فی مکتبۃ المولی السید رجب علی خان سبحان الزمان
فی جکراوان الذی کان من تلامیذ المصنف... (الذریعه)

(۲) همچنین جزء یکم از مجلدات حدیث غدیر «عِبَقَات» در تهران به دستور مرحوم آیت الله سید صدر الدین صدر (ساکن قم و
متوفای ۱۳۷۳) در قطع رحلی به همت فضلالی حوزه علمیه قم- چاپخانه شرکت تضامنی علمی (در ۶۰۰ صفحه) به چاپ رسیده
است.

این دفتر در ۷۸۶ صفحه قطع بزرگ به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو چاپ شده است.
دفتر نهم: پیرامون خبر رایت در پیکار خیبر که روی کاغذ نوشته نشده است. (در یک مجلد)
دفتر دهم: ویژه خبر «علیّ مع الحق و الحق مع علی (ع)» که دست‌نوشته ناقصی از پیش‌نویس آن در کتابخانه ناصریه وجود داشته
است.

دفتر یازدهم: ویژه خبر «إن منكم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله». از این دفتر هم پاکنوشتی بدست نیامده است. (در ۳ مجلد)

دفتر دوازدهم: در بررسی اسناد و دلالات خبر متواتر و معروف ثقلین به پیوست حدیث سفینه به همان مفاد. [چاپ در لکهنو سال ۱۳۱۳ و ۱۳۵۱ ه. ق اصفهان ۱۳۸۰ ه. ق] (در ۶ جلد) مدرسه الامام المهدی ۱۴۰۶ ه. ق این دفتر در زمان حیات مؤلف چاپ سنگی به اندازه رحلی خورده و طبع حروفی آن (در ۶ جلد) با اهتمام سید محمد علی روضاتی در اصفهان به انضمام انجام نامه‌ای پرفایده (درباره عبقات و مؤلفش و تحفه اثنا عشریه و...) صورت پذیرفته است.

همچنین فشرده مباحث و فواید تحقیقی این مجموعه را می‌توان در کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار به زبان عربی به قلم آقای سید علی میلانی بدست آورد که در ۲۰ جلد متوسط در قم چاپ شده است.

در مجموع از این دوازده دفتر، پنج دفتر بدست مرحوم میرحامد حسین، سه دفتر توسط فرزندش سید ناصر حسین و دو دفتر آن توسط سید محمد سعید فرزند سید ناصر حسین با همان اسلوب حامد حسین به تفصیل ذیل به انجام رسیده است:

الف: مرحوم سید حامد حسین:

۱- حدیث غدیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث منزلت از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ولایت از نظر سند و دلالت

۴- حدیث تشبیه از نظر سند و دلالت

۵- حدیث نور از نظر سند و دلالت

ب: مرحوم سید ناصر حسین

۱- حدیث طیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث باب از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ثقلین و سفینه از نظر سند و دلالت

ج: مرحوم سید محمد سعید

۱- حدیث مناصبت از نظر سند و دلالت (به زبان عربی)

۲- حدیث خیر، از نظر سند فقط (به زبان عربی)

البته این دو حدیث تاکنون چاپ نشده‌اند.

البته پنج حدیث اخیر- که توسط فرزند و نوه میرحامد حسین انجام شده است- را به نام مرحوم میرحامد حسین قرار دادند تا از مقام شامخ ایشان تجلیل شود و از طرفی این دو نفر همان مسیری را پیمودند که بنیانگذار عبقات آن را ترسیم کرده و رؤس مطالب و مصادر آنها را بجهت سهولت سیر برای دیگران آماده کرده بود.

از جمله کتب دیگر که در رابطه با عبقات نوشته شده عبارتست از:

۱- تذیل عبقات به قلم سید ذاکر حسین فرزند دیگر مؤلف

۲- تعریب جلد اول حدیث «مدینه العلم» به قلم سید محسن نواب لکهنوی

۳- تلخیص تمام مجلد دوم، پنجم، ششم و بخشی از مجلد یکم و تعریب تمامی این مجلدات به نام «الثمرات» به قلم سید محسن نواب

وی هر مجلد از منهج دوم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده است. نخست در سند حدیث و اثبات تواتر و قطعی الصدور بودن آن، تنها از طرق عامه بحث نموده و با استناد به مدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم (ص) و عصر صدور تا زمان مؤلف (به صورت قرن به قرن) ابتدا به توثیق و تعدیل هر یک از راویان بلا واسطه حدیث از طریق قول دیگر صحابه و سپس به توثیق و تعدیل هر یک از صحابه و توثیق کنندگان آنها از طریق قول تابعین و در نهایت به توثیق و تعدیل طبقات بعد از طریق کتب رجال و تراجم و جوامع حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا به زمان خود، پرداخته است. آنگاه به تجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح نموده و در پایان کلیه شبهات و اعتراضات وارده از طرف عامه را یک به یک نقل و به همه آنها پاسخ داده است. و در این زمینه گاهی برای ردّ دلیلی از آنان به کلمات خود آنان استدلال کرده است.

۳- قدرت علمی

قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجلّات این کتاب بخوبی واضح و آشکار است مثلاً در یک جا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه به ۶۶ وجه بیان فرموده و در جای دیگر تخطئه ابن جوزی نسبت به دلالت حدیث بر مطلوب شیعه را به ۱۶۵ نقض و تالی فاسد جواب داده و در ابطال ادعای صاحب تحفه مبنی بر اینکه عترت به معنای أقارب است و لازم‌اش واجب اطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبر است نه اهل بیت فقط، ۵۱ نقض و اعتراض بر او وارد کرده است. همچنین ایشان در هر مطلب و مبحث که وارد می‌شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آنرا مدّ نظر قرار داده و حق تحقیق و تتبع را نسبت به موضوع مورد بحث به منتهی درجه اداء می‌فرماید و مطالعه کننده را برای هرگونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده از مراجعه به کتب و مصادر دیگر بی‌نیاز می‌کند، خصوصاً در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعاً از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می‌شود به عین الفاظ نقل فرموده است. ایشان به این مقدار هم اکتفاء نکرده و کلمات صاحب تحفه و استدلالات وی را از سایر کتب او و حتی کلمات اساتید وی همچون پدرش شیخ ولی الله ابن عبد الرحیم و خواجه نصر الله کابلی صاحب کتاب صواقع - که در حقیقت تحفه برگردان فارسی این کتاب است - و سایر مشایخ و بزرگان اهل سنت را نقل کرده و پاسخ می‌دهد. ۱

۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث

صاحب عبقات مانند سایر عالمان شیعی در احتجاج با اهل سنت، آداب و قواعد بحث و مناظره را رعایت می‌کند در حالیکه طرف مقابل گرچه ادعای این امر را نموده اما بدان عمل نکرده است. الف: از قواعد بحث آنست که شخص کلام طرف مقابل خود را درباره مسئله مورد نظر بدون کم و زیاد و با دقت و امانت نقل و تقریر کند، سپس محل اشکال را مشخص کرده و به جواب نقضی یا حلّی آن پردازد. در اینصورت است که ناظر با شنیدن ادله دو طرف می‌تواند به قضاوت پرداخته و نظر صحیح یا احسن را انتخاب نماید. مرحوم میر حامد حسین در عبقات پس از خطبه کتاب عین عبارت دهلوی (صاحب تحفه) را بدون کم و کاست نقل می‌کند و حتی هر آنچه را که او در حاشیه کتابش از خود یا غیر نقل کرده متعرض می‌شود و سپس به جواب آن می‌پردازد. اما در مقابل دهلوی این قاعده را رعایت نمی‌کند. مثلاً پس از نقل حدیث ثقلین می‌گوید: «و این حدیث هم بدستور احادیث سابقه با مدّعی مساس ندارد» اما به استدلال شیعه درباره این حدیث اشاره‌ای نمی‌کند و یا اینکه پس از نقل حدیث نور می‌گوید: «... و بعد اللّیتا و التّی

دلالت بر مدعا ندارد» اما دلیل شیعه را برای این مدّعی خود مطرح نمی‌کند.

ب: از دیگر قواعد بحث آنست که به چیزی احتجاج کند که طرف مقابلش آن را حجت بدانند نه آن چیزی که در نزد خودش حجت است و به آن اعتماد دارد. صاحب عباّات در هر بابی که وارد می‌شود به کتب اهل سنّت احتجاج کرده و به گفته‌های حفاظ و مشاهیر علماء آنها در علوم مختلف استدلال می‌کند. اما دهلوی التزام عملی به این قاعده ندارد لذا می‌بینیم که در مقابل حدیث ثقلین به حدیث «علیکم بسنّتی و سنّة الخلفاء الراشدین المهدیین من بعدی و عضوا علیها بالنواجذ» تمسک می‌کند در حالیکه این روایت را فقط اهل سنّت نقل کرده‌اند.

ج: از دیگر قواعد بحث آن است که شخص در مقام احتجاج و ردّ به حقیقت اعتراف کند. صاحب عباّات همانطور که احادیثی را که خود می‌خواهد به آنها استدلال کند از طرق اهل سنّت مستند می‌کند روایاتی را که طرف مقابلش به آن استناد کرده را نیز مستند می‌کند و در این راه کوتاهی نکرده و به نقل یکی دو نفر بسنده نمی‌کند بلکه همه اسناد آن را نقل می‌کند.

که نمونه آن را می‌توان در برخورد ایشان با روایت «اقتدوا باللذین من بعدی أبی بکر و عمر» - که در مقابل حدیث «طیر» نقل کرده‌اند - مشاهده نمود. اما در مقابل دهلوی حدیث ثقلین را فقط از طریق «زید بن ارقم» نقل می‌کند در حالیکه بیشتر از ۲۰ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. علاوه بر آنکه این حدیث را نیز ناقص نقل کرده و جمله «أهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» را که در مسند احمد و صحیح ترمذی آمده از آن حذف کرده است.

۵- شیوه ردّ کردن

الف: نقل کلام خصم به‌طور کامل

همانطور که قبلا اشاره شد ایشان کلام دهلوی را بدون کم و زیاد نقل می‌کند و حتی آن را نقل به معنا نیز نمی‌کند.

ب: بحث و تحقیق همه جانبه

ایشان به هر موضوعی که وارد شده تمام جوانب آن را بررسی کرده و مورد دقّت قرار می‌دهد. لذا زمانی که می‌خواهد حرف طرف مقابل خود را ابطال کند به یک دلیل و دو دلیل اکتفاء نمی‌کند بلکه همه جوانب را بررسی کرده و به‌اندازه‌ای دلیل و مدرک ارائه می‌کند که استدلال طرف مقابل از پایه و اساس نابود می‌شود. لذا زمانی که به قدح ابن جوزی در حدیث ثقلین وارد می‌شود ۱۵۶ وجه در ردّ آن بیان می‌کند.

ج: تحقیق کامل

مرحوم میر حامد حسین در هر موضوعی که مورد بحث قرار داده، تمام اقوالی را که درباره آن موضوع مطرح شده نقل می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد حتی اقوالی را که ممکن است در این موضع گفته شود مطرح می‌کند. لذا زمانی که در ردّ قول دهلوی وارد بحث می‌شود کلام افراد دیگری چون نصر الله کابلی و ابن حجر و طبری و... را نیز نقل کرده و به پاسخ دادن می‌پردازد. مثلا زمانی که دهلوی حدیث سفینه را مطرح کرده و دلالت آن بر امامت علی (ع) را انکار می‌کند اما متعرض سند آن نمی‌شود صاحب عباّات ابتدا ۹۲ نفر از کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند نام می‌برد (چون از نظر ایشان بحث از سند مقدّم بر بحث از دلالت است) و علّت مطرح کردن نام این افراد آنست که ابن تیمیه این حدیث را بی‌سند دانسته و منکر سند - حتی ضعیف - برای آن می‌شود و سپس نام کتب معتبری که این حدیث در آنها نقل شده را ذکر می‌کند.

د: ریشه‌یابی بحث

یکی از قواعدی که صاحب عباّات در ردّ استدلال طرف مقابل خود به کار برده ریشه‌یابی اقوالی است که به آنها استدلال شده و به

عنوان دلیل مورد استفاده قرار گرفته است و از این راه توانسته به اهداف خوبی دست پیدا کند:

۱- ایشان در صدد آن بوده که روشن کند دهلوی مطلب جدیدی را در کتاب خود مطرح نکرده است بلکه تمام مطالب او در کتابهای پیش از وی نیز مطرح شده است و لذا با تحقیقات خود ثابت می کند که دهلوی صواقع نصر الله کابلی را به فارسی برگردانده

و علاوه بر آن مطالبی را از پدرش حسام الدین سهارنبوری- صاحب المرافض- به آن افزوده است و آن را به عنوان «تحفه اثنا عشریه» ارائه کرده است و یا اینکه «بستان المحدثین» وی برگردان «کفایة المتطلع» تاج الدین دهان است.

۲- ایشان در ریشه یابی اقوال به این نتیجه می رسد که بعضی از اقوال یا نسبت هایی که به بعضی افراد داده شده حقیقت ندارد. مثلاً زمانی که درباره حدیث طیر از قول شعرانی در یوایت مطرح می شود که ابن جوزی آن را در شمار احادیث موضوعه آورده می گوید: «...اولا ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات از اقبیح افتراآت و اسمج اختلاقات و اوضح کذبات و افصح خزعبلا-تست و قطع نظر از آن که از تفحص و تتبع تام کتاب «الموضوعات» ابن الجوزی که نسخه عتیقه آن بحمد الله الغافر پیش قاصر موجودست هرگز اثری از این حدیث پیدا نمی شود سابقا دریافتی که حافظ علای تصریح نموده باین معنی که ابو الفرج یعنی ابن الجوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر نکرده، و ابن حجر نیز صراحه افاده فرموده که ابن الجوزی در موضوعات خود آن را ذکر ننموده پس اگر شعرانی اصل کتاب الموضوعات را ندیده و بر تصریح حافظ علای هم مطلع نگردیده بود کاش بر افاده ابن حجر که در لواقع الانوار نهایت مدحت سرایی او نموده مطلع می گردید و خوافا من الخزی و الخسران گرد این کذب و بهتان نمی گردید و...»

(۱) پیامبر اکرم (ص) می فرماید:... و لكن الله يحب عبدا إذا عمل عملا أحكمه. امالی صدوق- ص ۳۴۴

۳- صاحب عقبات با این شیوه خود تحریفات و تصرفاتی که در بعضی اقوال و انتساب ها روی داده را کشف کرده است. مثلاً درباره حدیث نور دهلوی می گوید: «این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است و در اسناد آن... در این زمینه به کلام ابن روزبهان که معمولا مستند نصر الله کابلی است که دهلوی هم از کابلی مطالب خود را اخذ می کند مراجعه می کنیم. وی در این باره می گوید: «ابن جوزی این حدیث را در کتاب موضوعات آورده و نقل به معنا کرده است. و این حدیث موضوع بوده و در اسناد آن... سپس کابلی می گوید: «و این حدیث باطل است چون به اجماع اهل خبر وضعی است و در اسناد آن...» پس اجماع اهل خبر را در اینجا کابلی اضافه می کند. اما اینکه ابن جوزی آن را در کتاب موضوعات خود نقل کرده، مربوط به حدیث دیگری غیر از حدیث نور است ... قال رسول الله «ص»: خلقت أنا و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن أبی طالب من طینه واحدة»

ه: ذکر موارد مخالف التزام

ایشان در موارد متعدد، به رعایت نکردن قواعد بحث توسط دهلوی و آنچه که وی خود را ملتزم به آن دانسته، اشاره می کند.

مثلاً دهلوی خود را به این مطالب ملتزم دانسته است:

۱- در نزد اهل سنت قاعده آنست که هر کتاب حدیثی که صاحب آن خود را ملتزم به نقل خصوص اخبار صحیح نداند، احادیث آن قابل احتجاج نیست

۲- هر چه که سند نداشته باشد اصلا به آن گوش داده نمی شود.

۳- باید در احتجاج بر شیعه با اخبار خودشان بر آنها احتجاج نمود، چون اخبار هر فرقه ای نزد فرقه دیگر حجیت ندارد.

۴- احتجاج با احادیث اهل سنت بر شیعه جایز نیست.

اما در عمل در موارد زیادی بر خلاف آنها عمل کرده و صاحب عقبات به این موارد توجه داده است.

و: ردّ بر مخالفین با کلام خودشان

صاحب عبقات در ردّ مطالب دهلوی گاهی به کلمات وی در جای دیگر کتابش یا به کلمات پدرش و سایر علماء اهل سنت جواب داده و آن را نقض می کند.

ز: بررسی احادیث از همه جوانب

صاحب عبقات زمانی که وارد بحث از احادیث می شود آن را از نظر سند، شأن صدور و متن حدیث مورد بررسی قرار می دهد و در هر قسمت با کارشناسی دقیق مباحث لازم را مطرح می کند.

ح: نقض و معارضه

ایشان در موارد متعدّد استدلال مخالفین را با موارد مشابه- که خود آنها نسبت به آن اذعان دارند- نقض می کند.

مثلاً زمانی که دهلوی در جواب حدیث غدیر می گوید: «اگر نظر پیامبر (ص) بیان کردن مسئله امامت و خلافت بود آن را با لفظ صریح می گفت تا در آن اختلافی نباشد» صاحب عبقات آن را با حدیث «الأئمة من بعدی اثنا عشر» که مورد قبول محدثین اهل سنت است، نقض می کند. همچنین در جواب بعضی استدلالات آنان به معارض آنها از کتب و اقوال خودشان استدلال می کند.

لذا استدلال دهلوی به حدیث «اصحابی کالنجوم فبأیهم اقتدیتم اهدیتهم» را با احادیثی که در ذمّ اصحاب در کتب صحاح اهل سنّه وارد شده نقض می کند.

ابعاد مختلف عبقات

۱- بعد علمی

میر حامد حسین همین که دید کتابی نوشته شده که از نظر دین و علم و جامعه و شرف موضع باید به توضیح اشتباه انگیزیهای آن پرداخت و جهل پراکینهای آن را جبران و تفرقه آفرینیهای آن را بازپس رانده و دروغهای آن را بر ملا ساخت در ابتداء به دنبال گسترش معلومات خویش و پیدا کردن مآخذ و اطلاعات وسیع می رود و سالهای سال از عمر خویش را در این راه صرف می کند. ۱

در حالیکه پاسخ دادن به نوشته های واهی و بیریشه تحفه با یک صدم معلومات ایشان هم ممکن بود، اما میر حامد حسین با این کار خود تربیت علمی مکتب تشیع و ژرف نگری یک عالم شیعی و احترام گذاشتن به شعور انسانی را به نمایش می گذارد.

۲- بعد اجتماعی

کتابهایی که به قصد تخطئه و ردّ مذهب اهل بیت (ع) نوشته می شود در حقیقت تحقیر مفاهیم عالی اسلام، ردّ حکومت عادل معصوم بر حق، طرفداری از حکومت جباران، دور داشتن مسلمانان از پیروی مکتبی که با ظلم و ظالم در ستیز است و خیانت به اسلام و مسلمین است و این آثار از سطح یک شهر و مملکت شروع شده و دامنه آن به مسائل عالی بشری می کشد. لذا کتابهایی که عالمان شیعه به قصد دفاع و نه هجوم در این زمینه می نویسند نظر نادرست دیگران را نسبت به شیعه و پیروی از آل محمد (ص) درست می کند و کم کم به شناخت حق و نزدیک شدن مسلمین به هم- به صورت صحیح آن منتهی می گردد.

۳- بعد دینی

اهمیت هر دین و مرام به محتوای عقلی و علمی آن است و به بیان دیگر مهمترین بخش از یک دین و عقیده بخش اجتهادی آن

است نه بخش تقلیدی. چون این بخش است که هویت اعتقادی و شخصیت دینی فرد را می‌سازد. بنابراین کوشندگان که با پیگیریهای علمی و پژوهشهای بیکران خویش مبانی اعتقادی را توضیح می‌دهند و حجم دلایل و مستندات دین را بالا می‌برند و بر توان استدلالی و نیروی برهانی دین می‌افزایند و نقاط نیازمند به استناد و بیان را مطرح می‌سازند و روشن می‌کنند، اینان در واقع هویت استوار دین را می‌شناسانند و جاذبه منطق مستقل آیین حق را نیرو می‌بخشند.

۴- بعد اخلاص

نقش اخلاص در زندگانی و کارنامه عالمان دین مسئله‌ای است بسیار مهم. اگر زندگی و کار و زهد و وفور اخلاص نزد این عالمان با عالمان دیگر ادیان و اقوام و یا استادان و مؤلفانی که اهل مقام و مدرکند مقایسه شود اهمیت آنچه یاد شد آشکار می‌گردد.

عالمان با اخلاص و بلند همت و تقوی پیشه مسلمان که در طول قرون و اعصار انواع مصائب را تحمل کردند و مشعل فروزان حق و حق طلبی را سردست گرفتند چنان بودند و چنان اخلاصی در کار و ایمانی به موضع خویش داشتند.

۵- بعد اقتدا

یقیناً اطلاع از احوال اینگونه عالمان و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوششهای بیکرانی که در راه خدمتهای مقدس و بزرگ کرده‌اند می‌تواند عاملی تربیت کننده و سازنده باشد.

چه بسیار عالمانی که در زیستنامه آنان آمده است که صاحب دویست اثر بوده‌اند یا بیشتر. آنان از همه لحظات عمر استفاده می‌کرده‌اند و با چشم‌پوشی از همه خواهانیه‌ها و لذتها دست به ادای رسالت خویش می‌زده‌اند.

صاحب عقبات روز و شب خود را به نوشتن و تحقیق اختصاص داده بود و جز برای کارهای ضروری از جای خود بر نمی‌خاست و جز به قدر ضرورت نمی‌خورد و نمی‌خوابید، حتی در اعمال و عبادات شرعی فقط به مقدار فرائض اکتفاء می‌کرد.

تا جایی که دست راست وی از کتابت بازماند، پس با دست چپ خود نوشت. هرگاه از نشستن خسته می‌شد به رو می‌خوابید و می‌نوشت و اگر باز هم خسته می‌شد به پشت می‌خوابید و کتاب را روی سینه خود می‌گذاشت و می‌نوشت تا جایی که آیه الله العظمی مرعشی نجفی به نقل از فرزند ایشان سید ناصر حسین می‌فرماید: «زمانی که جنازه ایشان را روی مغتسل قرار دادند اثر عمیق یک خط افقی بر روی سینه شریف ایشان که حاکی از محل قرار دادن کتاب بر آن بود دیده شد.»

درباره میر حامد حسین هندی - رحمه الله علیه - نوشته‌اند که از بس نوشت دست راستش از کار افتاد. این تعهد شناسان اینسان به بازسازیهای فرهنگی و اقدامات علمی پرداخته و نیروهای بدنی خود را در راه آرمانهای بلند نهاده و با همت بلند تن به رنج داشته‌اند تا جانهای دیگر مردمان آگاه و آزاد گردد.

(۱) تعدادی از منابع وی مثل زاد المسیر سیوطی مرتبط به کتابخانه پدر بزرگوارش که بعداً به تشکیل کتابخانه ناصریه منجر شد - می‌باشد و تعدادی از آنها را در ضمن سفرهای خود به بلاد مختلف مانند سفر حج و عتبات خریداری نموده است. در این سفرها از کتابخانه‌های معتبر حرمین شریفین و عراق نیز استفاده‌های فراوانی برده و به نسخه‌های اصلی دست یافته است همچنین تعدادی از کتب نیز توسط بعضی علماء به درخواست ایشان برایش فرستاده شده است برای استفاده از بعضی مصادر نیز ناچار شده تا با تلاش فراوان و یا سختی از کتابخانه‌های خصوصی افراد مخصوصاً مخالفین استفاده نماید.

مرحوم شیخ آقا بزرگ پس از برشمردن تألیفات میر حامد حسین می‌نویسد: «امری عجیب است که میر حامد حسین، این همه کتابهای نفیس و این دایرة المعارف‌های بزرگ را تألیف کرده است در حالی که جز با کاغذ و مرکب اسلامی (یعنی کاغذ و

مرکبی که در سرزمینهای اسلامی و به دست مسلمانان تهیه می شده است) نمی نوشته است و این به دلیل تقوای فراوان و ورع بسیار او بوده است.

اصولا دوری وی از بکار بردن صنایع غیر مسلمانان مشهور همگان است».

تقریظات عِبَقَات

میرزای شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی، محدث نوری، سید محمد حسین شهرستانی، شریف العلماء خراسانی، حاج سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه اصفهانی و اکثر بزرگان آن زمان، تقریظات بسیاری بر آن کتاب نوشته اند و عالم جلیل شیخ عباس بن احمد انصاری هندی شیروانی، رساله مخصوصی به نام «سواطع الأنوار فی تقریظات عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» تألیف کرده و در آن تا بیست و هشت تقریظ از علماء طراز اول نقل نموده است که در بعضی از آنها بر این مطلب تصریح شده که به برکت آن کتاب در یک سال جمع کثیری شیعه و مستبصر شده اند.

این کتاب در زمان حیات مؤلف به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است.

همچنین منتخبی از این کتاب در سال ۱۳۲۲ ه. ق به چاپ رسیده که در دو بخش مرتب شده است، بخش نخست تقریظها و نامه هایی که در حیات صاحب عِبَقَات رسیده و بخش دوم آنهایی است که بعد از وفات وی و خطاب به فرزندش سید ناصر حسین نوشته شده است.

مرحوم میرزای شیرازی در بخشی از نامه خود خطاب به صاحب عِبَقَات چنین می نویسد:

«... واحد أحد أقدس - عزت اسمائه - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنّفات رشیده جنابعالی مستأنسم و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می شناسم. انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فنّ کلام کتابی باینگونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصا کتاب عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است.

بر هر مسلم متدین لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد خود به آن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید و هر کس به هر نحو تواند در نشر و ترویج آنها به اعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد تا چنانچه در نظر است اعلاء کلمه حق و ادحاض باطل شود که خدمتی شایسته تر از این بطریقه حقّه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است.»

و در نامه ای دیگر که به زبان عربی نگاشته است چنین می گوید:

«من در کتاب شما، مطالب عالی و ارجمند خواندم، نسیم خوش تحقیقاتی که شما برای پیدا کردن این مطالب به کار برده اید، بر هر مشکک پرورده و معجون دماغ پروری برتری دارد. عبارات رسای کتاب، دلیل پختگی نویسنده است و اشارات جهل زدای آن مایه دقت و آموختن. و چگونه چنین نباشد؟ در حالی که کتاب از سرچشمه های فکری تابناک نشأت گرفته و به دست مجسمه اخلاص و تقوی تألیف یافته است. آری کتاب باید از این دست باشد و مؤلف از این گونه و اگر غیر از این باشد هرگز مباد و مباد.»

همچنین شیخ زین العابدین مازندرانی نامه هایی به بزرگان هند می نویسد و در آنها از میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل می کند و آنان را تشویق می نماید تا دیگر آثار میر حامد حسین را به چاپ برسانند و ضمن نامه مفصلی خطاب به مرحوم میر حامد حسین چنین می گوید:

«... کتابی به این لیاقت و متانت و اتقان تا الآن از بنان تحریر نحریری سر نزده و تصنیفی در اثبات حقّیت مذهب و ایقان تا این زمان از بیان تقریر خبر خیر صادر و ظاهر نگشته. از عِبَقَاتش رائحه تحقیق وزان و از استقصایش استقصا بر جمیع دلائل عیان و لله در مؤلفها و مصنّفها...»

مرحوم شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه می نویسد:

« وجود آنجناب از آیات الهیه و حجج شیعہ اثنی عشریہ بود هر کس کتاب مستطاب عبقات الانوار که از قلم درربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می‌داند که در فن کلام سیمای در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون احدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعه نظر و طول باع نیست جز بتأیید و اعانت حضرت إله و توجه سلطان عصر روحنا له فداء».

جلد بیست و سه

حدیث سفینه

تقدیم بیان فیه نور و برهان

از بس که مخاطب ما می‌خواهد که در قول آتی خود بر مضمون حدیث سفینه کلام خدیعت انضمام نماید، و در صرف آن از مطلوب و مرام اهل حق کرام راه زیغ و عدوان پیماید، لهذا مناسب آنست که ما «أولاً» در اثبات و احقاق حدیث سفینه- رغماً لأنف بعض أصحاب البغضاء و الضَّغْنَه- هَمَّتْ خود برگماریم، و «ثانیاً» در تبیین و توضیح دلالت این حدیث شریف بر امامت و خلافت اهلیت علیهم السَّلام بیانی موجز بر روی کار آریم، و بعد از آن بنقض بقیه کلام سخافت نظام مخاطب متبوع العوام پردازیم، و پرده از روی تلیسات و تدلیسات حضرتش براندازیم.

پس باید دانست که خیلی مغتنم است از شاه صاحب که این حدیث شریف اَعْنی حدیث سفینه را باتباع پیر و مرشد خود خواجه کابلی صاحب «صواعق» قبول فرمودند و راه تضعیف و توهین آن نپمودند، و نه اگر باتباع بعض اَسلاف ناانصاف خود درین حدیث شریف طریق قدح و جرح مسلوک می‌ساختند و برد و تضعیف آن می‌پرداختند کدام کس مانع می‌شد؟! مگر نمی‌دانی که ابن تیمیّه حرّانی- که سرکرده خیل عثمانی و پیشرو عصابه مروانی می‌باشد- از راه کمال عصیبت و عناد و حروریت و لداد، بنا بر سَجِّه نامرضیه خود درین حدیث نیز طعن مردود و جرح مطرود آغاز نهاده، داد نهایت خلاعت و رقاعت داده، چنانچه در «منهاج» می‌گوید:

[أما]

قوله: «مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح»

فهذا لا يعرف له إسناده أصلاً! صحيح ولا ضعيف ولا هو في شيء من كتب الحديث التي يعتمد عليها، وإن كان قد رواه من يروى أمثاله من حطاب الليل الذين يروون الموضوعات! فهذا مما يزيده و هنا و ضعفاً!]

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۱۴

آغاز در رد بر ابن تیمیه و اسامی روات حدیث سفینه از عصر امام شافعی تا عصر مؤلف و نقل کلمات آنها درین باب

و بطلان و هوان این کلام سخافت انضمام اگر چه بر برنا و پیر واضح و لائحست لیکن برای مزید تبصیر و تذکیر ارباب ایمان و اسلام و تسکیت و تبکیت خصام اغاثام می‌گوییم که: این حدیث شریف را بسیاری از علماء اعلام و عظمای فخام متقدمین و متأخرین سَنِّه بآسانید متکاثره و طرق متضافره روایت کرده‌اند، و بایثبات و احقاق آن- رغم آناف نواصب لئام، و جدد معاطس خوارج طغام- بعمل آورده، مثل محمّد بن ادريس الشَّافعی صاحب المذهب المعروف المتوفى سنة ۲۰۴، و أحمد بن حنبل الشيباني صاحب «المسند» المشهور المتوفى سنة ۲۴۱، و مسلم بن الحجاج القشيري صاحب «الصحيح» المتوفى سنة ۲۶۱، و أبو محمّد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدّينوري المتوفى سنة ۲۷۶، و أبو بكر احمد بن عمر بن عبد الخالق البصري المعروف بالبزار صاحب «المسند»

المتوفى سنة ۲۹۲، وأبو يعلى أحمد بن على التميمي الموصلي صاحب «المسند» المتوفى سنة ۳۰۷، وأبو جعفر محمد بن جرير الطبري صاحب «التفسير» و «التاريخ» المتوفى سنة ۳۱۰، وأبو بكر محمد بن يحيى الصولي صاحب كتاب «الأوراق» المتوفى سنة ۳۳۵، وأبو الفرج على بن الحسين الاصفهاني المتوفى سنة ۳۵۶، وأبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني صاحب المعاجم المشهورة المتوفى سنة ۳۶۰، وأبو الليث نصر بن محمد السمرقندي المتوفى سنة ۳۷۵، وأبو عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بالحاكم النيسابوري صاحب «المستدرک» المتوفى سنة ۴۰۵، وأبو سعد عبد الملك ابن محمد النيسابوري الخركوشي المتوفى سنة ۴۰۷، وأبو بكر أحمد بن موسى بن مردويه الاصبهاني المتوفى سنة ۴۱۰، وأبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبي المتوفى - سنة ۴۲۷، وأبو منصور عبد الملك بن محمد الثعالبي المتوفى سنة ۴۳۰، وأبو نعيم أحمد ابن عبد الله الاصبهاني المتوفى سنة ۴۳۰، وأبو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر التمرى القرطبي المتوفى سنة ۴۶۳، وأبو بكر أحمد بن على بن ثابت المعروف بالخطيب البغدادي المتوفى سنة ۴۶۳، وأبو الحسن على بن أحمد بن محمد بن متويه الواحدى المتوفى سنة ۴۶۸، وأبو الحسن على بن محمد بن الطيب الجلابي المعروف بابن المغازلي المتوفى سنة ۴۸۳، وأبو المظفر منصور بن محمد السمعاني المتوفى سنة ۴۸۹، و

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۱۵

عمر بن محمد بن خضر الموصلي - المعروف بالملأ - صاحب السيرة المعروفة، وأبو الحسين محمد بن حامد بن السري صاحب كتاب «السنة» وأبو محمد أحمد بن محمد بن على العاصمي، وأبو عبد الله محمد بن مسلم بن أبي الفوارس الرازي، ومجد الدين أبو السعادات مبارك ابن محمد بن محمد بن عبد الكريم الجزري المعروف بابن الاثير المتوفى سنة ۶۰۶، وفخر الدين محمد بن عمر بن الحسين بن الحسن بن على التيمي البكري المعروف بالفخر الرازي المتوفى سنة ۶۰۶، وأبو سالم محمد بن طلحة القرشي النصيبي الشافعي المتوفى سنة ۶۵۲، وشمس الدين أبو المظفر يوسف بن قزغلي الحنفي المعروف بسبط ابن الجوزي المتوفى سنة ۶۵۴، وأبو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي المتوفى سنة ۶۵۸، ومحب الدين أبو العباس أحمد بن عبد الله الطبري المكي الشافعي المتوفى سنة ۶۹۴، وجمال الدين أبو الفضل محمد بن مكرم الأنصاري المتوفى ۷۱۱، وصدر الدين أبو المجمع إبراهيم بن محمد بن المؤيد الحموي المتوفى ۷۲۲، وشهاب الدين محمود بن سلمان ابن فهد بن محمود الحلبي المتوفى سنة ۷۲۵، ونظام الدين الحسن بن محمد بن الحسين النيسابوري المعروف بالنظام الاعرج الذي كان حيا إلى سنة ۷۲۸، وولي الدين أبو عبد الله محمد بن عبد الله الخطيب التبريزي صاحب «المشكوة» الذي كان حيا إلى سنة ۷۴۰، وحسن بن محمد الطيبي شارح «المشكوة» المتوفى سنة ۷۴۳، وجمال الدين محمد بن يوسف بن الحسن الزرندي المدني الانصاري المتوفى سنة بضع وخمسين وسبع مائة، وسيد على بن شهاب الدين الهمداني صاحب كتاب «المودة في القربى» المتوفى سنة ۷۸۶. ونور الدين على بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي المتوفى سنة ۸۰۷، والسيد الشريف على بن محمد الجرجاني المتوفى سنة ۸۱۶، وأبو العباس أحمد بن على القلقشندي المتوفى سنة ۸۲۱، ومحمد بن محمد بن محمود الحافظي البخاري المعروف بخواجه بارسا المتوفى سنة ۸۲۲، وأبو بكر على الحموي المعروف بابن حجة المتوفى سنة ۸۳۷، وملك العلماء شهاب الدين بن شمس الدين الزاولي الدولة آبادي المتوفى سنة ۸۴۹، ونور الدين على بن محمد المعروف بابن الصيغ المالكى المتوفى سنة ۸۵۵، وكمال الدين حسين بن معين الدين اليزدي المييزي الذي كان حيا إلى سنة ۸۹۰، واختيار الدين

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۱۶

ابن غياث الدين الهروي الذي كان حيا إلى سنة ۸۹۷، وعبد الرحمن بن عبد السلام الصيغوري، ومحمود بن أحمد الكيلاني، وشمس الدين أبو الخير محمد بن عبد الرحمن السيخاوي المتوفى سنة ۹۰۲، وحسين بن على الكاشفي المتوفى سنة ۹۱۰، وجلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي المتوفى سنة ۹۱۱، ونور الدين على بن عبد الله الشيمهودي المتوفى سنة ۹۱۱، وأحمد بن محمد بن على الهيثمي المكي المعروف بابن حجر المتوفى سنة ۹۷۳، وعلى بن حسام الدين المتقي المتوفى سنة ۹۷۵، ومحمد طاهر

الفتنی الکجراتی المتوفی سنه ۹۸۶، و شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی المتوفی سنه ۹۹۰، و کمال الدین بن فخر الدین الجهرمی، و جمال الدین عطاء الله بن فضل الله الشیرازی، و علی بن سلطان الهروی - المعروف بعلى القارى - المتوفی سنه ۱۰۱۴ و عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوی المتوفی سنه ۱۰۳۱، و الشيخ أحمد بن عبد الأحد العمري السهرندی المعروف بالمجدد المتوفی سنه ۱۰۳۴، و محمد صالح الحسینی الترمذی و أحمد بن الفضل بن محمد باکثير المکی المتوفی سنه ۱۰۴۷، و الشيخ عبد الحق بن سيف الدین الدهلوی المتوفی سنه ۱۰۵۲، و علی بن محمد بن ابراهيم العزیزی المتوفی سنه ۱۰۷۰ و محمد بن أبی بکر الشلی المتوفی سنه ۱۰۹۳ و محمد بن محمد بن سلیمان المغربي المتوفی سنه ۱۰۹۴، و محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری الذي كان حيا إلى سنه ۱۰۹۴، و حسام الدین بن محمد بايزيد بن بدیع الدین السیهارنپوری الذي كان حيا إلى سنه ۱۱۰۶، و میرزا محمد بن معتمد خان البدخشی الذي كان حيا إلى سنه ۱۱۲۶، و محمد صدر العالم الذي كان حيا إلى سنه ۱۱۴۶، و ولی الله أحمد بن عبد الرحيم العمري الدهلوی المتوفی سنه ۱۱۷۶، و هو والد المخاطب، و محمد بن سالم الخفنی المتوفی سنه ۱۱۸۱، و محمد بن إسماعيل بن صلاح الأمير الصنعانی المتوفی سنه ۱۱۸۲، و محمد بن علی الصیبان المصری الذي كان حيا إلى سنه ۱۱۸۵، و محمد مرتضى بن محمد الواسطی البلجرامی المتوفی بعد سنه ۱۲۰۰، و الشيخ أحمد بن عبد القادر بن بكری العجلی الذي كان حيا إلى سنه ۱۲۰۳، و محمد مبین بن محب الله الأنصاری اللکهنوی المتوفی سنه ۱۲۲۰، و محمد ثناء الله العثماني التّقشبندي

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۱۷

المجدد المتوفی سنه ۱۲۲۵، و محمد سالم الدهلوی البخاری، و جمال الدین محمد ابن عبد العلی القرشي الهاشمی، و ولی الله بن حبيب الله الأنصاری اللکهنوی المتوفی سنه ۱۲۷۰، و محمد رشيد الدین خان الدهلوی، و الشيخ حسن العدوی الحمزاوی المعاصر، و أحمد بن زینی دحلان المکی المعاصر، و السيد مؤمن بن حسن مؤمن الشبلنجی المعاصر، و الشيخ سليمان بن إبراهيم البلخي المعاصر، و الشيخ حسن الزمان التركماني المعاصر.

اما شافعی، پس این حدیث شریف را بسند خود از حضرت أبی ذر غفاری - علیه آلاف الرحمة من الله الخالق الباری - روایت نموده، چنانچه صدر الدین أبو المجامع الحموی در کتاب «فرائد السمطين» علی ما نقل عنه آورده: [

وقد أخبرني جماعة منهم العلامة نجم الدين عثمان الموفق الأذكاني فيما أجازوا لي روايته عنهم، قالوا أنبأنا المؤيد بن محمد بن علي الطوسي، عن عبد الجبار بن محمد الجوازي، إجازة، قال: أنبأنا أبو الحسن علي الواحدی، قال: أنبأنا الفضل بن أحمد بن محمد بن إبراهيم، أنبأنا أبو علي بن أبي بكر الفقيه، أنبأنا محمد بن إدريس الشافعی، نبأنا المفضل بن صالح، عن أبي اسحاق السبيعي، عن حنش بن المعتمر الكناني، قال سمعت أبا ذرّ و هو أخذ بباب الكعبة و هو يقول: أيها الناس! من عرفني فأنا من قد عرفتم، و من لا يعرفني فأنا أبو ذرّ، إني سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: إنما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من دخلها نجا و من تخلف عنها هلك .

و شافعی تنها بروایت کردن این حدیث شریف اکتفا نموده بلکه آن را در أشعار آبدار خود بکمال حسن نظم هم فرموده، چنانچه علامه عجللی در «ذخيرة المآل» گفته: [أما شهادة الأئمة الأربعة فمن كلام الامام الشافعی:

و لما رأيت الناس قد ذهب بهم مذاهبهم في أبحر الغي و الجهل

ركبت على اسم الله في سفن النجا و هم اهل بيت المصطفى خاتم الرسل

و أمسكت حبل الله و هو ولائهم كما قد أمرنا بالتمسك بالحبل عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۱۸

إذا افترقت في الدين سبعون فرقة و نيفا على ما جاء في واضح النقل

و لم يك ناج منهم غير فرقة فقل لي بها يا ذا الزجاجه و العقل:

أفي الفرقة الهلاك آل محمد؟ أم الفرقة اللاتي نجت منهم؟ قل لي!

فان قلت فی النَّاجِینَ فالقول واحد و إن قلت فی الهَلَّاکَ حفت عن العدل!

إذا كان مولی القوم منهم فإنتی رضیت بهم لا زال فی ظلَّهم ظلّی

رضیت علیا لی إماما و نسله و أنت من الباقین فی أوسع الحَلِّ!

فهذه شهادة الشّافعی - كما تسمع - مصرّحه بركوب تلك السفینه النّاجیه و تمسّكه بذلك الحبل و أنّهم فی الفرقة النّاجیه، و من حکم علیهم بالهلاک فقد حاف عن العدل و رضاه بإمامه آل فاطمه و تحلیل آل هند و آل مرجانه و أشباههم، فأین المقلّدون؟!].

أما أحمد بن محمّد بن حنبل شیانی، پس روایت کردن او این حدیث شریف را از مطالعه «مشکاة المصابیح» ثابت و محقق می گردد، چنانچه در کتاب مذکور در باب مناقب أهل بیت النّبی صلی الله علیه و آله مسطور است: [

عن أبی ذرّ أنّه قال - و هو أخذ بباب الکعبه -: سمعت النّبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول: ألا إنّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلك. رواه أحمد].

و بحمد الله روایت کردن أحمد بن حنبل این حدیث شریف را از کلام ابن حجر مکی در «صواعق» و نصر الله کابلی در «صواعق» نیز واضح و آشکارست، كما ستعرف فیما بعد انشاء الله تعالی.

أما مسلم بن حجاج القشیری صاحب «الصّحیح»، پس روایت کردن او حدیث سفینه را از افاده ابن حجر مکی و مولوی ولی الله لکهنوی ثابت و محققست.

ابن حجر مکی در «صواعق» آورده: [و جاء من طرق عديدة یقوی بعضها بعضا:

إنّما مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجی، و فی روایه مسلم:

و من تخلف عنها غرق، و فی روایه: هلك و إنّما مثل أهل بیتی فیکم مثل باب حطّة فی بنی اسرائیل من دخله غفر له الذّنوب .

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۱۹

و عبارت «مرآة المؤمنین» مولوی ولی الله لکهنوی، آینده انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد.

اما ابن قتیبه، پس این حدیث شریف را از حضرت أبی ذرّ رضوان الله علیه اخراج نموده، چنانچه در کتاب «المعارف» گفته: [أبو ذرّ الغفاری رضی الله عنه، قال أبو یقظان: اسمه جندب بن السکن و لقبه بریر، و قال الواقدی: اسمه بریر بن جنادة، و قال آخرون: جندب بن جنادة،

قال: و حدّثنی أبو الخطاب، قال: حدّثنا أبو عتاب سهل بن حمّاد، قال: حدّثنا عمر بن ثابت، عن ابن (أبی. ظ) اسحاق، عن حنش بن المعتمر قال: جئت و أبو ذرّ أخذ بحلقه باب الکعبه و هو یقول: أنا أبو ذرّ الغفاری، من لم یعرفنی فأنا جندب صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح من رکبها نجی.

و هو من غفار، و غفار قبيلة من کنانه، و هو غفار بن ملیک بن ضمره بن بکر بن عبد مناه بن کنانه بن خزیمه. و أسلم أبو ذرّ بمکّه و لم یشهد بدرا و لا أحدا و لا الخندق، لأنّه حین أسلم رجع إلى بلاد قومه فأقام حتّی مضت هذه المشاهد ثمّ قدم المدینه علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کان عثمان سیّره إلى الرّیذه فمات بها سنه اثنتین و ثلاثین و لیس له عقب .

و نیز ابن قتیبه این حدیث شریف را در کتاب «عیون الأخبار» آورده چنانچه در جزء ثانی کتاب مذکور مسطورست:

[حنش بن المغیره (المعتمر. ظ) قال: جئت و أبو ذرّ أخذ بحلقه باب الکعبه و هو یقول: أنا أبو ذرّ الغفاری من لم یعرفنی فأنا جندب صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح من رکبها نجا].

اما أبو بکر بزار، پس این حدیث شریف را در «صحیح» خود از ابن عباس و ابن الزّبیر روایت نموده، كما سیأتی انشاء الله تعالی فیما بعد فی عبارات أعلام القوم تفصیلا و إجمالا.

أما أبو يعلى الموصلي، پس این حدیث شریف را در «مسند» خود آورده، چنانچه در کتاب مذکور- علی ما نقل عنه- گفته:
[حدَّثنا سويد بن سعيد، حدَّثنا

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۲۰

مفضل بن عبد الله عن أبي اسحاق عن حنش، قال: سمعت أبا ذر رضي الله عنه و هو أخذ بحلقه الباب يقول أيها الناس! من عرفني فقد عرفني و من أنكرني فأنا أبو ذر، سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: إنما مثل أهل بيتي فيكم كمثال سفينة نوح عليه الصلوة و السلام من دخلها نجى و من تخلف عنها هلك .

اما محمد بن جرير طبري، پس این حدیث شریف را در کتاب «تهذيب الآثار» که در آن التزام ذکر احادیث صحیحه کرده بروایت حضرت ابي ذر رحمه الله اخراج نموده، كما ستعرف فيما بعد إنشاء الله تعالى.

اما أبو بكر صولي، پس در کتاب «الأوراق» این حدیث شریف را بروایت ابن عباس آورده، چنانچه آینده انشاء الله تعالى از «قول مستحسن» فاضل معاصر خواهی دانست.

اما ابو الفرج اصفهانی، پس این حدیث شریف را در کتاب «مرج البحرين» بسند خود از جناب ابي ذر رضوان الله عليه روایت کرده، چنانچه آینده انشاء الله تعالى از عبارت «تذکره خواص الائمة» تصنیف سبط ابن الجوزي خواهی دانست.

اما أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني، پس حدیث سفینه را در «معجم صغير» روایت نموده، چنانچه گفته:

[حدَّثنا الحسين بن أحمد بن منصور سمار (سحارة. ظ) البغدادي، حدَّثنا عبد الله بن عبد القدوس، عن الأعمش عن أبي اسحاق، عن حنش بن المعتمر أنه سمع أبا ذر الغفاري يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: مثل أهل بيتي فيكم كمثال سفينة نوح في قوم نوح، من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك، و مثل باب حطّة في بني اسرائيل. لم يروه عن الأعمش إلا عبد الله بن عبد القدوس .

و نیز طبرانی در «معجم صغير» گفته:

[حدَّثنا محمد بن عبد العزيز بن محمد بن ربيعة الكلابي أبو عليل الكوفي، حدَّثنا أبي، حدَّثنا عبد الرحمن بن أبي حماد المقرئ، عن أبي سلمة الصائغ، عن عطية، عن أبي سعيد الخدري: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: إنما مثل أهل بيتي فيكم كمثال سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق، و إنما أهل بيتي فيكم مثل باب حطّة في بني اسرائيل، من دخله غفر له. لم

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۲۱

يروه عن أبي سلمة إلا ابن أبي حماد، تفرد به عبد العزيز بن محمد].

اما ابو الليث السمرقندی، پس این حدیث شریف را در کتاب «المجالس» اثبات نموده، چنانچه در کتاب مذکور در تفسیر سوره و

التين می گوید: [وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ

عَلَيَّ، شبهه بمكة لأن من دخل مكة صار آمنا من عذاب الله، كذلك علي

بقوله عليه الصلوة و السلام مثل أهل بيتي كمثال سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها هلك .

اما حاكم نيسابوری پس این حدیث شریف را در «مستدرک على الصيحيين» بروایت حضرت ابي ذر رضوان الله عليه اخراج نموده، چنانچه در مستدرک در تفسیر سوره هود گفته:

[أخبرنا ميمون بن إسحاق الهاشمي، ثنا أحمد بن عبد الجبار، ثنا يونس بن بكير، ثنا المفضل بن صالح، عن أبي اسحاق، عن حنش

الكناني، قال: سمعت أبا ذر يقول و هو أخذ بباب الكعبة: أيها الناس! من عرفني فأنا من عرفتم، و من أنكرني فأنا أبو ذر، سمعت

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق. و هذا حديث

صحيح على شرط مسلم و لم يخرجاه .

و نیز حاکم نيسابوری در «مستدرک علی الصّحیحین در کتاب المناقب در مناقب اهل بیت علیهم السّلام گفته:

[أخبرني أحمد بن جعفر بن حمدان الزاهد ببغداد:

حدَّثنا العباس بن ابراهيم القراطيسي، ثنا محمد بن اسماعيل الأحمسي، حدَّثنا مفضل بن صالح عن أبي اسحاق عن حنش الكنانی، قال: سمعت أبا ذرّ و هو أخذ باب الكعبة: من عرفني فأنا من عرفني و من أنكرني فأنا أبو ذرّ، سمعت النّبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم يقول: مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من (في. ظ) قومه، من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق و مثل حطّة لبي اسرائيل . اما خرکوشي، پس این حدیث شریف را در کتاب «شرف النّبوة [۱]» آورده [۱] کتاب «شرف النّبوة» از مشاهیر کتب و أسفارست. محب طبری در صدر «ریاض نضرة» آن را در ضمن مآخذ کتاب خود ذکر کرده، و مصطفی بن عبد الله

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۲۲

چنانچه آینده إنشاء الله تعالى از تصریح ملک العلماء دولت آبادی در «هدایة السّعدا» خواهی دانست.

اما ابن مردویه، پس این حدیث شریف را بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و حضرت ابن عباس اخراج نموده چنانچه آینده انشاء الله تعالى از عبارت «أساس» سیوطی خواهی دانست.

اما ثعلبی، پس روایت کردن او این حدیث شریف را از عبارت «کنوز الحقائق» مناوی و «ینایع المودّة» بلخی واضح و لائحست، کما ستعرف فیما بعد، انشاء الله تعالى.

اما ابو منصور عبد الملک بن محمد التّعالی النّیسابوری، پس این حدیث شریف را در کتاب «ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب» آورده، چنانچه گفته: [«سفينة نوح».

قال النّبيّ صلّى الله عليه و آله و سلم: انّ عترتي كسفينة نوح من ركب فيها نجا و من تأخّر عنها هلك.

و أخذ هذا المعنى أبو عثمان الخالدي فقال من قصيدة:

أعاذل أن كساء التّقي كسانيه حبّی لأهل الكساء

سفينة نوح فمن يعتلق بحبلهم يعتلق بالنّجا]. اما أبو نعيم اصفهانی، پس این حدیث شریف را در کتاب «منقبه المطهرين» بطرق عديده و سیاقات سديده اخراج نموده، چنانچه در کتاب مذکور- علی ما نقل عنه- بسند خود آورده:

[عن أبي ذرّ، قال: قال رسول الله صلعم: مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجا، و من تخلف عنها غرق، و من قاتلنا في آخر الزّمان فكأنما قاتل مع الدّجال .

و نیز در کتاب مذکور علی ما نقل عنه بسند خود آورده:

[عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلعم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركب فيها نجا، و من قسطنطينی در «كشف الظنون» گفته: [شرف النّبوة من کتب الأحادیث لأبي سعيد عبد الملک بن أبي عثمان محمد الواعظ الخرکوشي المار ذکره. کذا فی فضائل العشرة.

«۱۲ ن».

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۲۳

تخلف عنها غرق .

و نیز در کتاب مذکور- علی ما نقل عنه- بسند خود آورده:

[عن أبي سعيد الخدري، قال: سمعت رسول الله صلعم يقول: إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق، إنّما مثل أهل بيتي مثل باب حطّة، من دخله غفر له .

و نیز در کتاب مذکور علی ما نقل عنه، بسند خود آورده:

[عن حنشل بن المعتمر، قال: رأيت أبا ذر أخذ بعصا دتي باب الكعبة وهو يقول: من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فأنا أبو ذر الغفاري، سمعت رسول الله صلعم: مثل أهل بيتي كمثلي سفينة نوح في قوم نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك و مثل باب حطه في بني اسرائيل .

اما ابن عبد البر القرطبي، پس این حدیث را در کتاب «الإنباه على قبائل الرواه» آورده، چنانچه در کتاب مذکور گفته: [و ذكر ابن سنجر في مسنده: حدثنا قاسم بن محمد، قال: ثنا خالد بن سعد، قال: ثنا أحمد بن عمرو بن منصور، قال: ثنا محمد بن عبد الله ابن سنجر، قال: ثنا مسلم بن ابراهيم، قال: ثنا الحسن بن علي أبي جعفر، قال: ثنا ابو الصهباء، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: مثل مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا و من تخلف هلك .

اما خطيب بغدادی، پس این حدیث شریف را در «تاریخ بغداد» در ترجمه علی بن محمد بن شداد آورده، چنانچه در کتاب مذکور گفته:

[علي بن محمد بن شداد أبو الحسن المطرز، حدث عن محمد بن محمد الباغندي و أبي القاسم البغوي. حدثنا عبيد الله ابن محمد بن عبيد الله النجار، أخبرنا النجار، حدثنا أبو الحسن علي بن محمد بن شداد المطرز، حدثنا محمد بن محمد بن سليمان الباغندي، حدثنا أبو سهيل القطيعي، حدثنا حماد بن زيد بمكة و عيسى بن واقد عن أبان بن أبي عتياش، عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: إنما مثلي و مثل أهل بيتي كسفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق .

اما واحدی، پس این حدیث شریف را از «صحيح حاكم» نقل نموده، چنانچه

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۲۴

در «تفسير» خود علی ما نقل عنه آورده:

[روى الحاكم فى صحيحه عن أحمد بن جعفر ابن حمدان، عن عباس بن ابراهيم القراطيسي، عن محمد بن اسماعيل الأحمسي، عن المفصل ابن صالح، عن أبي اسحاق، عن حنشل الكنانى، قال: سمعت أبا ذر و هو أخذ بباب الكعبة: من عرفني فأنا من عرفني، و من أنكرني فأنا أبو ذر، سمعت النبي صلعم يقول: مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح في قومه، من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق، و مثل (باب. صح. ظ) حطه لبني اسرائيل .

و روایت کردن واحدی، این حدیث را بسند دیگر از حضرت ابی ذر غفاری رضوان الله علیه از عبارت «فرائد السّـمطين» حموی انشاء الله تعالى آینده خواهی دانست.

اما ابن المغازلی پس این حدیث شریف را باسناد متعدده روایت نموده و باخراج آن از ابن عباس بدو طریق و از حضرت ابی ذر رضوان الله علیه بدو طریق و از سلمه بن الأكوع بيك طريق، در امتنان أهل حق و ايقان افزوده، چنانچه در کتاب «المناقب» که نسخه عتيقه آن بخط عرب پیش نظر قاصر حاضرست گفته:]

قوله عليه السلام: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح.

أخبرنا أبو الحسن أحمد بن المظفر بن أحمد العطار الفقيه الشافعي - رحمه الله - نا: أبو حميد عبد الله بن محمد بن عثمان الملقب بابن السقاء الحافظ الواسطي، قال: حدثني أبو بكر بن حميد بن يحيى الصولي النحوي، نا: محمد بن زكريا الغلابي. نا: جهم بن السباق الرياحي، حدثني بشر بن المفضل، قال: سمعت الرشيد، يقول: سمعت المهدي، يقول: سمعت المنصور، يقول: حدثني أبي عن أبيه عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك.

أخبرنا محمد بن أحمد بن عثمان، نا

أبو الحسين محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ إذنا، نا: محمد بن محمد بن سليمان الباغندي، نا: سويد، نا: عمر بن ثابت، عن موسى بن عبيدة، عن إياس بن سلمة ابن الأ-كوع، عن أبيه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجي.

أخبرنا أحمد بن محمد بن عثمان، أنا أبو الحسين محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ إذنا، نا محمد بن محمد بن سليمان، نا سويد، نا المفضل بن عبد الله

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۲۵

عن أبي اسحاق عن ابن المعتمر عن أبي ذر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: إنَّما مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها غرق.

أخبرنا أبو غالب محمد بن أحمد بن سهل التحوي رحمه الله، نا أبو عبد الله محمد بن علي السقطي إملاء، نا أبو يوسف بن سهل، نا الحضرمي، نا محمد بن عبد العزيز بن أبي رزمة، نا سليمان ابن ابراهيم، نا الحسن بن أبي جعفر، نا أبو الصهباء عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركب فيها نجي و من تخلف عنها هلك. أخبرنا أبو نصر الطحان إجازة عن القاضي أبي الفرج الحنوطي، نا أبو الطيب بن فرح، نا ابراهيم، نا إسحاق بن سنان، نا مسلم بن ابراهيم، نا الحسن بن أبي جعفر، نا علي بن زيد، عن سعيد بن المسيب عن أبي ذر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركب فيها نجي و من تخلف عنها غرق و من قاتلنا آخر الزمان فكأنما قاتل مع الدجال .

اما ابو المظفر سمعاني، پس این حدیث شریف را در کتاب «فضائل الصّحابة» روایت نموده، چنانچه در کتاب مذکور- علی ما نقل عنه- بسند خود آورده:

[قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق .

و روایت کردن سمعانی این حدیث شریف را از «ینابیع المودة» سلیمان بلخی نیز واضح و لائحتست، کما ستقف فیما بعد انشاء الله تعالی.

أما شهردار دیلمی، پس این حدیث شریف را در «مسند الفردوس» بروایت أبو سعید خدری اخراج نموده، کما ستعرف فیما بعد انشاء الله تعالی.

أما عمر ملا، پس این حدیث شریف را در سیرت خود که مسمی به «وسيلة المتعبدين» است بروایت ابن عباس آورده، چنانچه آینده انشاء الله تعالی از عبارت «ذخائر العقبی» تصنیف محب طبری خواهی دانست.

اما ابن السری، پس این حدیث شریف را در «کتاب السنه [۱]» بروایت جناب [۱] کتاب السنه ابن السری از مآخذ محب طبریست و محب طبری آن را در صدر

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۲۶

أمیر المؤمنین علیه السلام اخراج نموده، کما ستعرف من عبارة المحب الطبري في «ذخائر العقبی».

أما عاصمی، پس این حدیث شریف را در «زین الفتی» در مشابیه جناب نوح و جناب أمیر المؤمنین علیهما السلام بأسانید عدیده آورده، چنانچه گفته: [و أما السفينة فقله تعالى: وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا

، إلى قوله: و قال الله تعالى:

ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا

، فمن ركب سفينة نوح نجا من الغرق و من تخلف عنها صار من المغرقيين. قوله تعالى: وَ نادى نُوحُ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْرِزٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ

، إلى قوله: وَحَالٌ يَبْنِيهِمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ

فكذلك المرتضى رضوان الله عليه و أهل بيته كانوا سفينة نوح من ركبها نجا و ذلك

قوله صَلَّى الله عليه و آله و سلم مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح.

أخبرني شيخى الإمام رحمه الله عليه، قال:

أخبرنا الشيخ أبو إسحاق إبراهيم بن جعفر الشورميني - رحمه الله عليه - قال أخبرنا أبو الحسن على بن يونس بن الهيثاج الأنصاري، قال: حَدَّثَنَا الحسن بن عبد الله و عمران ابن عبد الله و عيسى بن على و عبد الرحمن (ابو عبد الرحمن. ظ) النَّسَائِي، قالوا: حَدَّثَنَا عبد الرحمن ابن صالح، قال: حَدَّثَنَا علي بن عابس عن أبي اسحاق عن حنش، قال: رأيت أبا ذر متعلقًا بباب الكعبة و هو يقول: من يعرفني فليعرفني و من لم يعرفني فأنا أبو ذر، قال حنش: فَحَدَّثَنِي بعض أصحابي أَنَّهُ سمعه يقول: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم: إِنِّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يردا عَلَى الحوض، ألا و إِنَّ أهل بيتي فيكم مثل باب بنى إسرائيل و مثل سفينة نوح.

و أخبرني شيخى الإمام رحمه الله عليه - قال: أخبرنا الشيخ إبراهيم بن جعفر الشورميني - رحمه الله - قال أخبرنا أبو الحسن على بن يونس الأنصاري، قال: حَدَّثَنَا الحسن بن عبد الله و عمران بن عبد الله و عيسى بن على و عبد الرحمن (ابو عبد الرحمن. ظ) قالوا: حَدَّثَنَا مسلم بن إبراهيم، قال: حَدَّثَنَا الحسن - يعنى ابن أبي جعفر - قال: حَدَّثَنَا علي بن زيد عن «رياض نضره» ذكر كرده، و مصطفى بن عبد الله قسطنطيني نیز آن را در «كشف الظنون» مذكور ساخته. (۱۲. ن). عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۲۷ سعيد بن المسيب عن أبي ذر، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم: إِنَّمَا مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركب فيها نجي و من تخلف عنها غرق و من قاتلنا فى آخر الزمان كمن قاتلنا مع الزمان.

و أخبرني شيخى محمّد بن أحمد رحمه الله، قال: حَدَّثَنَا أبو سعيد الرّازي الصّوفى، قال: حَدَّثَنَا محمّد بن أيوب الرّازي قال: حَدَّثَنَا مسلم بن إبراهيم، قال:

حَدَّثَنَا حسن بن أبي جعفر، قال: حَدَّثَنَا أبو الصّيهاء، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها غرق.

و أخبرني شيخى محمّد بن أحمد - رحمه الله - قال: حَدَّثَنَا علي بن إبراهيم قال: حَدَّثَنَا أحمد بن محمّد بن بالويه، قال: حَدَّثَنَا جعفر بن محمّد، قال: أخبرنا محمد بن يحيى، قال: حَدَّثَنَا مسلم بن إبراهيم، قال: حَدَّثَنَا الحسن بن أبي جعفر، قال: حَدَّثَنَا علي بن زيد عن سعيد بن المسيب، عن أبي ذر، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم و ذكر الحديث بنحو الحديث الأول. و أخبرني شيخى محمّد بن أحمد رحمه الله، قال: حَدَّثَنَا أبو سعيد الرّازي الصّوفى. قال: قرئ على أبي الحسن على بن محمّد بن مهرويه القزويني بها فى الجامع و أنا أسمع، قال: حَدَّثَنَا أبو احمد داود بن سليمان الفراء (القزويني. ظ) قال: حَدَّثَنَا علي بن موسى الرضا، قال: حَدَّثَنِي أبي موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن على بن الحسين، عن أبيه على بن الحسين عن أبيه الحسين بن على، عن أبيه على بن أبي طالب - كرم الله و جوههم - قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها زجّ فى النار. قلت: و المرتضى - رضوان الله عليه - لا يشكّ موحد و لا ملحد أَنَّهُ من اهل بيت النبى صَلَّى الله عليه و آله و سلم .

اما ابن أبي الفوارس الرازى، پس این حدیث شریف را در «أربعين» خود بحتم و جزم آورده، كما عرفت من عبارته الماضیه فى تخریج حدیث الثقلين، و ستعرف فيما بعد أيضا إنشاء الله تعالى.

أما ابن الاثير الجزرى، پس این حدیث شریف را در «نهاية اللّغة» ثابت نموده، چنانچه در کتاب مذکور گفته: [«زخخ».

فيه: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۲۸

من تَخَلَّفَ عَنْهَا زَخٌّ بِهِ فِي النَّارِ

، أَيْ دَفْعٌ وَ رَمِي، يُقَالُ زَخَّه يَزَخُّهُ زَخًّا].

أما فخر الدين رازی، پس حدیث سفینه را در «مفاتیح الغیب» در تفسیر آیه مودّت ذکر نموده، کما ستسمع فيما بعد انشاء الله تعالى. أما محمد بن طلحه شافعی پس حدیث سفینه را در ضمن أشعار مدح أهل بیت عليهم السلام ثابت نموده، چنانچه در «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» گفته:

[يا رب بالخمس أهل العباد ذوی الهدی و العمل الصالح

و من هم سفن نجاه و من ولیهم ذو متجر رابح

و من لهم مقعد صدق إذا قام الوری فی الموقف الفاضح

لا تخزنی و اغفر ذنوبی عسی أسلم من حرّ لظى اللافح

فإننی أرجو بحبی لهم تجاوزا عن ذنبی الفادح

فهم لمن والاهم جنة تنجیه من طائره البارح

و قد توصلت بهم راجیا نجح سؤال المذنب الطالح

لعله يحظى بتوفيقه فيتهدى بالمنهج الواضح

اما سبط ابن الجوزی، پس حدیث سفینه را در «تذکره خواص الامّه» آورده، چنانچه گفته:

[و ذکر أبو الفرج الأصبهانی فی کتاب «مرج البحرين» باسناده إلى أبي ذرّ، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح عليه السلام، من ركب فيها نجي و من تخلف عنها غرق .

اما حافظ كنجی شافعی، پس حدیث سفینه را بسند متصل از جناب أبي ذرّ غفاری و نیز بسند دیگر از أبو سعيد خدری روایت کرده، چنانچه در «كفاية الطالب» گفته:

[أخبرنا نقيب الثقباء أبو الحسن عليّ بن محمد بن إبراهيم الحسيني و غيره بدمشق، و أخبرنا الحافظ يوسف بن خليل الدمشقي بحلب، قالوا: أخبرنا أبو الفرج يحيى بن محمود الثقفي أخبرنا أبو عدنان و فاطمة بنت عبد الله، قالوا أخبرنا أبو بكر ابن زبده، أخبرنا الحافظ أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب الطبري (الطبراني. ظ) حدثنا الحسن بن أحمد بن منصور سجاده، حدثنا عبد الله بن عبد القدوس عن الأعمش

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۲۹

عن أبي اسحاق عن حنش بن المعتمر أنه سمع أبا ذرّ الغفاري يقول: سمعت رسول الله صلعم يقول: مثل أهل بيتي فيكم كمثّل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنه هلك و مثل باب حطّة في بني اسرائيل. أخرجه إمام الحديث في معجم شيوخه كما أخرجه سواء، و رواه عن أبي سعيد بسند آخر كما أخبرنا الحافظ أبو الحجاج يوسف بن خليل الدمشقي بحلب، قال أخبرنا الأمين أبو علي داود بن سليمان بن أحمد و مولانا وزير وزراء الشرق و الغرب محيي الشريعة نظام الملك أبي علي الحسن بن إسحاق، قال أخبرنا فاطمة الجوز دائية و خجسته الصالحية، قالت أخبرنا أبو بكر بن زبده أخبرنا الحافظ أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني حدثنا محمد بن عبد العزيز بن محمد بن ربيعة (حدثنا أبي. صح. ظ) حدثنا عبد الرحمن بن أبي حماد المقرئ عن أبي سلمة الصائغ عن عطية عن أبي سعيد الخدری، قال: سمعت رسول الله صلعم يقول: إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثّل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق و إنّما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطّة في بني اسرائيل من دخله غفر له. قلت: هو في هذه الترجمة في كتابه، و أمّا الكلام على لفظه فظاهر عند أهل النقل .

اما محب طبری، پس حدیث سفینه را بروایت ابن عباس در روایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام آورده، چنانچه در «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» گفته:

[ذكر أنّهم كسفينة نوح عليه السلام من ركبها نجا.

عن ابن عباس (رض) قال: قال رسول الله (ص): مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنه غرق. أخرجه المصنف في سيرته.

و عن علي (رض) قال: قال رسول الله (ص): مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تعلّق بها فاز و من تخلف عنها زجّ في النار.

أخرجه ابن السري .

اما ابن منظور افریقی، پس این حدیث شریف را در «لسان العرب» آورده چنانچه در لغت «زخخ» گفته:

[و في الحديث: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من تخلف عنها زخّ به في النار.

أي دفع و رمى، يقال زخّه يزخّه زخّا].

اما صدر الدین حموی، پس این حدیث شریف را بروایت أبو سعید خدری

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۳۰

اخراج نموده، چنانچه در کتاب «فرائد السمطين» علی ما نقل عنه آورده:

[أخبرني الشيخ الصّالح كمال الدّين أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن عليّ الجويني، فيما كتب إلّي و أجاز لي في روايته في ذی الحجّة سنة أربع و ستّين و ستّمائه، قال: أنبأنا الإمام جمال الدّين أبو الفضل جمال ابن معين الطبري، قال: أنبأنا زاهر بن طاهر بن محمد المسلمي، أنبأنا أبو الفتح محمّد بن عليّ بن عبد الله المذكر بهرات، قال: أنبأنا إسماعيل بن زاهر البوقاني في كتابه، قال: أنبأنا أبو الحسن أحمد بن إبراهيم الأصفهاني، قال: أنبأنا سليمان بن أحمد الطبراني، قال: أنبأنا محمّد بن عبد العزيز الكلابي قال: أنبأنا عبد- الرحمن بن حماد المقرئ عن أبي سلمة الصّائغ عن عطية العوفي عن أبي سعيد الخدری قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: أنما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح، من ركبها نجي و من تخلف غرق و إنّما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطّة في بني إسرائيل من دخله غفر له .

و نیز حموی این حدیث شریف را بروایت حضرت ابي ذرّ اخراج نموده، كما عرفت فيما سبق. و از تصریح سلیمان بن إبراهيم بلخی در «ینایع المودّة» واضح و لائحست که حموی این حدیث شریف را بروایت ابن عباس نیز اخراج نموده، كما ستعرف فيما بعد انشاء الله تعالى.

اما شهاب الدین محمود حلبی پس این حدیث را در ضمن نسخه تقلیدی که از جانب سلطان محمّد بن قلاوون بنام پسر او أحمد نوشته ثابت نموده، چنانچه در نسخه تقلید مذکور بعد ذکر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم مسطور است [صلی الله علیه و علی آله سفن النّجاة المؤمنین من المخاوف المنقذين من المهالك .

و این تقلید را بالتّمام قلقشندی در کتاب «صبح الأعشى» وارد نموده.

أما نظام الدين الأعرج النّيسابوري، پس این حدیث شریف را در تفسیر «غرائب القرآن» آورده، چنانچه در تفسیر آیه مودّت گفته:

[قال بعض المذكرين إنّ النّبيّ صلی الله علیه و آله و سلّم قال: مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجي و من تخلف عنها غرق، إلخ .

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۳۱

أما خطيب تبریزی پس این حدیث شریف را در «مشكاة المصابيح» در باب مناقب أهل بيت النّبي صلی الله علیه و آله و سلّم آورده،

چنانچه در ما سبق دانستی و آینده نیز إنشاء الله تعالى خواهی دانست.

أما حسن بن محمد الطیبی پس حدیث سفینه را در «کاشف - شرح مشکاة» ثابت نموده، چنانچه گفته: [قوله: و هو آخذ بباب الكعبة. أراد الزاوی بهذا مزید توكید لإثبات هذا، و كذا أبو ذرّ اهتّم بشأن روايته فأورده في هذا المقام على رءوس الناس ليتمسكوا به. و في روايته له بقوله: من عرفني فأنا من قد عرفني، و من أنكرني فأنا أبو ذرّ، سمعت النّبيّ: ألا إنّ مثل أهل بيتي، الحديث. أراد بقوله فأنا أبو ذرّ المشهود بصدق اللّجه و ثقّة الزّوايه و أنّ هذا حديث صحيح لا مجال للزّد فيه. و هذا تلميح إلى ما روينا عن عبد الله بن عمرو بن العاص يقول: سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم يقول: ما أظلت الخضراء و لا أقلت الغبراء أصدق من أبي ذر.

و في روايه أبي ذرّ: من ذى لهجه أصدق و لا أوفى من أبي ذر، شبه عيسى بن مريم. فقال عمر بن الخطاب كالحاسد:

يا رسول الله! أفتعرف ذلك؟ قال: ذلك فاعرفوه! أخرجه الترمذی و حسنه الصّغاني

في «كشف الحجاب» شبه الدّنيا بما فيها من الكفر و الضلالات و البدع و الأهواء الزّائغة ببحر لجّی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض، و قد أحاط بأكنافه و أطرافه الارض كلّها و ليس فيه خلاص و مناص إلّا تلك السّفينه و هي محبّه اهل بيت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم .

أما جمال الدين زرندی، پس این حدیث شریف را بروایت أبی الطفیل از حضرت أبی ذرّ رضوان الله عليه آورده، چنانچه در «نظم درر السّیّطین» زیر عنوان «ذكر وصاء رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم بأهليته و فضل مودّتهم و أنّ محبّتهم من الايمان بالله تعالى و رسوله صلّى الله عليه و آله و سلّم» گفته:

[و عن أبی الطفیل أنّه رأى أبا ذرّ قائما و هو ينادي: من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فأنا جندب، ألا و أنا أبو ذرّ! سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلم (يقول. صح. ظ) مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها غرق و إنّ مثل أهل بيتي فيكم كمثال باب حطّة].

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۳۲

و نیز زرندی در «نظم درر السّیّطین» گفته: [القسم الثانی من السّمط الأوّل فی مناقب أمير المؤمنين و إمام المتّقين عين مناهج الحقّ و اليقين و رأس الاولياء و الصّديقين زوج فاطمة البتول قرّة عين الرسول ابن عمّه و باب مدينه علمه موازره و أخيه و قرّة عين صنو أبيه المرتضى المجتبى الذی فی الدّنيا و الآخرة إمام سيّد و فی ذات الله سبحانه و تعالى و إقامة دينه قويّ أيّد ذی القلب العقول و الاذن الواعية و الهمة التي هي بالعهود و الزّمام وافية يعسوب الدّين و أخی رسول ربّ العالمين.

محمّد العالی سراق مجده على قمّة العرش المجید تعالیا

علیّ علا فوق السموات قدره و من فضله نال المعالی الأمانیا

فأسس بنیان الولاية متقنا و حاز ذووا التّحقيق منه الامانیا

اللیث القاهر و العقاب الکاسی و السّيف البتور و البطل المنصور و الضیغم الهصور و السّید الوقور و البحر المسجور و العلم المنشور و العباب الزاخر الخضم و الطّود الشّاهق الأشمّ و ساقی المؤمنین من الحوض بالأوفی و الاتمّ أسد الله الکزار أبی الاثمّة الاطهار المشرف بمزیّة

«من كنت مولاه فعلىّ مولاه»

المؤید بدعوة

«اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

کاسر الانصاب و هازم الاحزاب المتصدّق بخاتمه فی المحراب فارس میدان الطعان و الضّراب هزبر کلّ عرین و ضرغام کلّ غاب

الَّذِي كُلُّ لِسَانٍ كُلِّ مَعْتَابٍ وَ مَعْتَابٍ وَ بَيَانُ كُلِّ دَامٍ وَ مَرْتَابٍ عَنْ قَدَحٍ فِي قَدَحٍ مَعَالِيهِ لِنَقَاءِ جَنَابِهِ عَنْ كُلِّ ذَمٍّ وَ عَابِ الْمَخْصُوصِ مِنَ الْحَضَرَةِ النَّبَوِيَّةِ بِكَرَامَةِ الْإِخْوَةِ وَ الْإِنتِخَابِ الْمَنْصُوصِ عَلَيْهِ بِأَنَّهُ لِدَارِ الْحِكْمَةِ وَ مَدِينَةِ الْعِلْمِ بَابٌ، وَ بِفَضْلِهِ وَ اصْطِفَائِهِ نَزَلَ الْوَحْيُ وَ نَطَقَ الْكِتَابُ، الْمَكْنَى بِأَبِي الرِّيحَانَتَيْنِ وَ أَبِي الْحَسَنِ وَ أَبِي التَّرَابِ.

هُوَ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ وَ فَلَكَ نُوحٌ وَ بَابُ اللَّهِ وَ انْقَطَعَ الْخُطَابُ

وَ نِيزَ زَرَنْدِي دَر كِتَابِ «الْإِعْلَامِ» كَفْتَه: [بَابُ فِي خِلَافَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي - الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ الْهَاشِمِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَجْتَمِعُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَهُوَ ابْنُ عَمِّهِ وَ بَابُ مَدِينَةِ عِلْمِهِ وَ مُوَازَرِهِ وَ مُوَاخِيهِ وَ قَرَّةَ عَيْنِ صَنُو أَبِيهِ وَ زَوْجِ فَاطِمَةَ الْبَتُولِ وَ قَرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ، أَوَّلُ هَذِهِ الْأَئِمَّةِ إِسْلَامًا وَ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۳۳

أَوْفَاهَا عَهْدًا وَ ذِمَامًا يَعُصِبُ الدِّينَ مَبِينٍ مَنَاجِجِ الْحَقِّ وَ الْيَقِينِ وَ رَأْسِ الْأَوْلِيَاءِ وَ الصَّدِيقِينَ وَ إِمَامِ الْبِرَّةِ الْمُتَّقِينَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَ الْعِلْمِ الْمُنْشُورِ وَ اللَّيْثِ الْهَاصِرِ وَ السَّيْفِ الْبَتُورِ ذُو الْكَرَامَاتِ الظَّاهِرَةِ وَ الْبِرَاهِينَ الْقَاطِعَةِ وَ الْحُجُجِ الْبَالِغَةِ أَسَدِ اللَّهِ الْكَرَّارِ أَبُو الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ الْمَخْصُوصِ مِنَ الْحَضَرَةِ النَّبَوِيَّةِ بِكَرَامَةِ الْإِخْوَةِ وَ الْإِنتِخَابِ وَالْمَنْصُوصِ عَلَيْهِ بِأَنَّهُ لِدَارِ الْحِكْمَةِ وَ مَدِينَةِ الْعِلْمِ بَابُ الْمَكْنَى بِأَبِي الرِّيحَانَتَيْنِ وَ أَبِي الْحَسَنِ وَ أَبِي التَّرَابِ.

هُوَ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ وَ فَلَكَ نُوحٌ وَ بَابُ اللَّهِ وَ انْقَطَعَ الْخُطَابُ

ازین دو عبارت واضح و لائحست که حافظ زرندی در مدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام شعر مشهور:

هُوَ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ وَ فَلَكَ نُوحٌ وَ بَابُ اللَّهِ وَ انْقَطَعَ الْخُطَابُ

آورده و پر ظاهرست که این شعر بلا ارباب مثبت حدیث سفینه می باشد و إنشاء الله عنقریب خواهی دانست که قائل این شعر عمرو بن العاصست، فکن من المنتظرین.

اما علی همدانی، پس این حدیث شریف را بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام آورده، چنانچه در کتاب «مودّة القربی» در مودّت ثانیه گفته:

[و عن علی علیه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من تعلق (بها. صح. ظ) نجا و من تخلف عنها زحّ في النار].

وَ نِيزَ عَلِيٌّ هَمْدَانِيٌّ، بِسَاسِ احْدِثِ شَرِيفِ رَا بِرَوَايَةِ جَنَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ آوَرْدَه، چنانچه در کتاب «مودّة القربی» در مودّت ثانیه عشر گفته:]

عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: مِثْلَ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُمُ كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ رَغِبَ عَنْهَا غَرِقَ .

اما نور الدین هیتمی، پس این حدیث شریف را در کتاب «مجمع الزوائد» علی ما نقل عنه بروایت ابن الزبیر و حضرت ابی ذرّ رضوان الله علیه آورده و آن را از علمای کبار خود مثل بزار و طبرانی و ابو یعلی و احمد بن حنبل نقل کرده.

اما سید شریف جرجانی، پس این حدیث شریف را در حاشیه خود بر «مشکاة»

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۳۴

ثابت نموده، چنانچه در حاشیه مذکوره بشرح

قول حضرت ابی ذرّ (رض): سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم يقول: أَلَا إِنَّ مِثْلَ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُمُ مِثْلَ سَفِينَةِ نُوحٍ، الْخ، گفته:

[قوله سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم]

فی روایه قال من عرفنی فأنا من عرفنی و من أنکرنی فأنا أبو ذرٍّ، سمعت النَّبِیَّ إلخ.

كان مشهوراً بصدق اللّٰهجة،

قال صَلَّى الله عليه و آله و سلّم: ما أَظَلَّتْ الخضراء و لا أَقَلَّتْ الغبراء أَصْدَقَ من أبي ذرٍّ.

اما ابو العباس قلقشندی پس این حدیث شریف را در کتاب «صبح الأعشى» در دو مقام ذکر نموده کما لا یخفی علی من راجعه.

اما خواجه پارسا البخاری، پس حدیث سفینه را در «فصل الخطاب» ثابت نموده، چنانچه نقلاً عن «تفسیر الرازی» گفته:

[و سمعت بعض المذکرین یقول انّ الرسول صَلَّى الله عليه و آله و سلّم قال: مثل أهل بیتی کمثل سفینه نوح علیه الصلوٰة و السلام من ركب فيها نجا] إلخ.

اما ابن حجه حموی، پس این حدیث شریف را در عهدی که از جانب مستعین بالله العباسی بنام مظفر شاه نوشته ذکر نموده. چنانچه گفته: [نحمده حمد من علم انّ آل هذا البيت الشّریف کسفینه نوح و تعلق بهم فنجّا].

و این عهد را شیخ أبو العباس أحمد قلقشندی در کتاب «صبح الأعشى» بالتمام نقل کرده، کما لا یخفی علی من راجع.

اما ملک العلماء دولت آبادی، پس این حدیث شریف را بکمال اهتمام ثابت نموده. چنانچه در «هدایة السّعدا» در جلوه ثالثه از هدایه

ثانیه گفته: [اگر ایمان بخدا داری شرط ایمان بجا آر، در طوفان غوغاء آخر الزّمان «ظهر الفساد فی البرّ و البحر» فساد القلوب علی

قدر فساد الزمان، غرق غزه نگردي. فی «شرف النبوة» و «المشکاة»:

روی أحمد عن أبي ذرٍّ أنّه قال أخذنا بثياب الكعبة: سمعت النَّبِیَّ یقول: ألا! مثل أولادی (أهل بیتی. ظ) فیکم کمثل سفینه نوح فمن

(من. ظ) رکبها نجا و من زاع عنها هلك لأنّ من كان فی البحر فالسفینه شرط النّجاء.

و فی التشریح و نوح علیه السّلام لن یخرق سفینه و لا یعیبها واحد من الملاحین و السفینه إن صلح حالها

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۳۵

صلح حال نوح و إن غرقت دلّت علی عدم النّجاء، و قد أمر برکوب السفینه لنجاتها و أهله (أهلها. ظ)، و المراد من هذا الحديث نجاؤه

المتیین (المتشبّثین. ظ) بأهله و عترته لیفوزوا برضوانه و جنّته. و فی التشریح عند ذکر هذا الحديث و المأمور بمتابعته لا یصیر تبعاً

حتّی یتبعه و المندوب إلى إمامته لا یصیر مأموماً حتّی یوافقه، فعلم کلّ عالم و فعل کلّ مؤمن دلّ علی مخالفة النَّبِیِّ صلعم فهو زندقه

و شیطنه. حاصل، مصطفی فرمود (صلعم): حبّ فرزندان من در ایمان شما شرط همچو کشتی نوحست، هر که در طوفان زمانه آخر

که «أصبح الرّجل مؤمناً و أمسی کافراً» و بدار انجام و شور عام خواهد که ایمان سلامت برد او با ایشان با حرمت و رعایت باشد و

هر که آواره و خراب و در پریشانی و بدبختی گرفتار شده هر آینه رعایت و محبّت رسول بگذارد و هلاک شود، چه گویم اگر که

باشد و چه بود. و این حدیث نیز دلیلت که حبّ ایشان برای صحت ایمان شرطست از آنکه روز طوفان نوح کشتی گرفتن شرط و

علامت ایمان بوده، مؤمن و کافر از وی معلوم می شد، کقوله عز و جل: فَأَنْجِیْنَاهُ وَالَّذِینَ مَعَهُ فِی الْفُلْکِ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِینَ کَذَبُوا بِآیَاتِنَا

إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمًا عَمِینَ

، یعنی روز طوفان شرط نجات از غرق کشتی بود و چون نوح بدید پسر را «وَ کَانَ فِی مَعَزِلٍ یَا بُنِیَّ اِذْ کَبَّ مَعَنَا وَ لَا تَکُنْ مَعَ

الْکَافِرِینَ»

ای پسر! بنشین بر کشتی که امروز نجات کشتیست، با کافران (مباش. صح. ظ)، لا عاصمَ الْیَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ

، نیست نجات امروز مگر کسی که توفیق نشستن کشتی یافت بر وی رحمت خداست. و امروز فرزندان رسول مانند کشتی نوح اند

هر که گرفت ایمان بسلامت برد، و هر که گذشت هلاک و خراب گشت.

و نیز دولت آبادی در «هدایة السّعدا» در جلوه اولی از هدایت رابعه گفته:

[و فی «شرف النبوة» و «المشکوة»: روی أحمد عن أبي ذرٍّ أنّه قال أخذنا بباب الكعبة: سمعت النَّبِیَّ یقول: مثل أولادی (أهل بیتی. ظ)

فیکم کمثل سفینه نوح فمن (من. ظ) رکبها نجا و من زاغ عنها هلك.

ترجمه: مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: و در آن حال در کعبه گرفته بود [۱] گفت مانند اولاد من در شما همچو کشتی نوح است، [۱] گرفتن در کعبه در حال ذکر این حدیث از حضرت ابو ذر- رضوان الله علیه- وارد شده، فتنه (۱۲. ن).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۳۶

پس هر که چنگ در زد در آن نجات یافت و هر که گذاشت در ضلالت هلاک شد، و این فرمان در وقت صحابه شده بود از آنکه مصطفی می دانست که در آخر الزمان طول مدت شود از غیبت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم،

ظهر الفساد فی البرّ و البحر، فساد القلوب علی قدر فساد الزّمان، خیر القرون قرنی ثمّ من یلیه ثمّ من یلیه ثمّ یفسو الکذب، آن روز دریای فساد زمانه در موج آید، و من کان فی البحر لا ینجو إلّا بالسّیفینه. و بیان این حدیث در جلوه اولی (ثالثه. ظ) از هدایت ثانیه گفته شد.

و نیز دولت آبادی در «هدایه السّعداء» در هدایت تاسعه گفته: [الجلوه السادسة (الثالثة. ظ) و العشرون فی عزّتهم بخطاب سفینه نوح یعنی یکی از عزّت سادات آنست که مصطفی فرمود: اولاد من در شما مانند کشتی نوحست هر که گرفت رست، «بیت»:

چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

و هر که گذاشت هلاک شد. «مصرع»:

هر که بی کشتی در آید غرق در دریا شود و این تمام حدیث بنقل «شرف النبوة» در جلوه ثالثه از هدایه ثانیه و نیز در جلوه اولی از هدایه رابعه گفتیم .

و نیز دولت آبادی در «هدایه السّعداء» در جلوه سادسه هدایه رابعه عشر گفته:

[و فی «شرف النبوة» و «المشکاة»: مثل اولادی (أهل بیتی. ظ) فیکم کمثل سفینه نوح فمن (من. ظ) رکبها نجا و من ترکها هلك . أما ابن الصباغ مالکی، پس این حدیث شریف را بروایت حضرت ابی ذر رضوان الله علیه آورده، چنانچه در «فصول مهمه» در ذکر فضائل أهل بیت علیهم السلام گفته: [تنبيه علی ذکر شیء ممّا جاء فی فضلهم و فضل محبتهم.

عن رافع مولى أبی ذر قال: صعد أبو ذر علی عتبة باب الکعبة و أخذ بحلقه الباب و أسند ظهره إلیه و قال:

أيّها النّاس! من عرفنی فقد عرفنی و من أنکرنی فأنا أبو ذر سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول: مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح، من رکبها نجا، و من تخلف عنها زجّ فی النّار،

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۳۷

و سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول: اجعلوا أهل بیتی منکم مکان الرأس من الجسد و مکان العینین من الرأس، فإنّ الجسد لا یهدی إلّا بالرّأس و لا یهدی الرّأس إلّا بالعینین .

أما میبذی، پس این حدیث شریف را در فواتح «شرح دیوان منسوب بجناب امیر المؤمنین علیه السّلام» بروایت ابی ذر رضوان الله علیه آورده، چنانچه در کتاب مذکور بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و أحمد از أبو ذر غفاری رضی الله عنه روایت کند که نبی صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:

ألا إنّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هلك .

أما اختیار الدین بن غیاث الدّین الهروی، پس این حدیث شریف را در کتاب «أساس الاقتباس» آورده چنانچه در کلمه رابعه افتتاح بعد ذکر آیات گفته:

[«الاحادیث»:

مثل أهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها غرق .

أما صفوری، پس حدیث سفینه را در «نزهة المجالس» آورده چنانچه در باب مناقب جناب سیده علیها السلام گفته:

[و عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِبَهَا سَلِمَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَجَّ فِي النَّارِ].

اما محمود بن احمد گیلانی، پس حدیث سفینه را در «مناظر الانشا» آورده چنانچه در کتاب مذکور در أمثله بودن مشبه و مشبه به حسی و وجه شبه عقلی گفته: [مثال دیگر: چنانکه رسالت پناه علیه من الصلوة افضلها و من التَّحِيَّاتِ أكملها فرموده است: (مثل ظ.) أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها فيها نجا و من تخلف عنها غرق.

تشبیه کرده است اهل بیت را بسفینه نوح علیه السلام و هر دو حسی اند و وجه شبه ما بینهما سبب حصول نجاتست که عقلیست انتهی.

اما سخاوی پس در جمع طرق این حدیث شریف سعی مشکور و جهد موفور بعمل آورده و بنقل ألفاظ و سیاقات و إثبات أسمای مخزجین و روات آن مسلك أخبار كبار خود سپرده، چنانچه در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف بحب أقرباء الرسول و ذوی الشرف» در باب سادس کتاب مذکور که آن را معنون باین عنوان نموده «باب الأمان ببقائهم و النجاة في اقتنائهم» می گوید:

[و عن أبي إسحاق السبيعي عن حنش بن

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۳۸

المعتمر الصنعاني عن أبي ذر رضي الله عنه، سمعت رسول الله صلى الله عليه و آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: أَهْلُ بَيْتِي فَيْكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِهِ مِنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، وَ مَثَلُ حَطَّةٍ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ.

أَخْرَجَهُ الْحَاكِمُ مِنْ وَجْهِينِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، هَذَا لَفْظُ أَحَدِهِمَا وَ لَفْظُ الْآخَرِ: أَلَا إِنَّ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيْكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ.

و ذكره دون قوله «و مثل حطة» إلى آخره، و كذا هو عند أبي يعلى في مسنده. و

أَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي مَعْجَمِهِ الْأَوْسَطِ وَ الصَّيْغَةُ مِنْ طَرِيقِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ وَ قَالَ: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ الْقَدَّوسِ تَفَرَّدَ بِهِ عَنْ الْأَعْمَشِ، وَ رَوَاهُ فِي الْأَوْسَطِ أَيْضًا مِنْ طَرِيقِ الْحَسَنِ بْنِ عَمْرِو الْفَقِيمِيِّ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ وَ مِنْ طَرِيقِ سَمَّاكِ بْنِ حَرْبٍ عَنْ حَنْشٍ. وَ أَخْرَجَهُ أَبُو يَعْلَى أَيْضًا مِنْ حَدِيثِ أَبِي الطَّفِيلِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَلَفْظُ أَنَّ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيْكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكَبَ فِيهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَ أَنَّ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ بَابِ حَطَّةٍ. وَ أَخْرَجَهُ الْبَزَّازُ مِنْ طَرِيقِ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ نَحْوَهُ،

وَ عَنْ أَبِي الصَّيْهَبَاءِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ. أَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ وَ أَبُو نَعِيمٍ فِي «الْحَلِيَّةِ» وَ الْبَزَّازُ وَ غَيْرُهُمْ،

وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِبَهَا سَلِمَ وَ مَنْ تَرَكَهَا غَرِقَ، رَوَاهُ الْبَزَّازُ.

وَ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيْكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَ إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيْكُمْ مَثَلُ بَابِ حَطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ دَخَلَهُ غَفَرَ لَهُ. رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الصَّغِيرِ وَ الْأَوْسَطِ،

وَ بَعْضُ هَذِهِ الطَّرِيقِ يَقْوَى بَعْضًا].

اما کاشفی، پس این حدیث شریف را در «رساله علیه فی الأحادیث النبویة» ثابت کرده، چنانچه گفته: [اما روز عاشورا بود که کشتی نوح بکوه جودی قرار گرفت و هم درین روز بود که کشتی

«مثل اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجا»

بطوفان بلا در دشت کربلا غرقه شد و تا روز قیامت درد مصیبت عترت بر جان پژمرده این امت مانده است .

و نیز کاشفی این حدیث شریف را در نظم هم ثابت نموده چنانچه در رساله علیه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۳۹

زیر عنوان فضیلت اهل بیت کرام گفته:

هم الکلمات الطیبات الّتی بها یتاب علی الخاطی فیحبی و یزلف

هم البرکات النّازلات علی الوری تعمّ جمیع المسلمین و تکنف

هم الباقیات الصّالحات بذکرها لذاکرها خیر الثّواب یضعّف

هم الحرم المأمون من أجل أهله و أعداؤه من حوله یتخطف

هم الوجه وجه الله و الجنب جنبه و هم فلك نوح خاب عنه المخلف

و نیز کاشفی در آخر «رساله علیه» گفته: [أی عزیز! این راه را بی حمایت رهبری نتوان رفت، که در هر قدمی خطریست، و هر که در

ظلّ دولت صاحب‌دلی باشد همان مثال متابعان نوح (ع) آید.

بهر آن فرمود پیغمبر که من همچو کشتی‌ام بطوفان زمن

ما و اهل بیت [۱]

چون کشتی نوح هر که دست اندر زند یابد فتوح

اما جلال الدین سیوطی پس حدیث سفینه را بوجوه سدیدة در کتب عدیده خود آورده چنانچه در تفسیر «درّ منثور» گفته:

[و أخرج الحاكم عن أبي ذرٍّ - رحمه الله - قال: سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم يقول: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من

ركبها نجي و من تخلف عنها غرق .

و نیز سیوطی در «جامع صغیر» گفته:

[إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك. (ك) عن أبي ذرٍّ].

و نیز سیوطی در «جامع صغیر» گفته:

[مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق. البزار عن ابن عباس و عن ابن الزبير. (ك) [۱] این اشعار از

«مثنوی» جلال الدین بلخی است، و این کلمه در عموم نسخ مثنوی «ما و اصحابیم» آمده و در عنوان اشعارهم

«مثل أصحابی کسفینه نوح»

نوشته شده، و معلوم نیست صاحب مثنوی بچه علت این حدیث شریف را که مختص اهل بیت اطهارست و میان شیعه و سنی هیچ

اختلافی در آن نیست تحریف نموده باین صورت آورده است! بعضی از روی ارادت ببلخی آن را تغییر داده «ما اولادیم» یا «ما و

أهل بیت» نوشته‌اند که کاشفی هم از آنهاست. م.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۴۰

عن أبي ذرٍّ].

و نیز سیوطی در «خصائص کبری» گفته:

[و أخرج أبو يعلى البزار و الحاكم عن أبي ذرٍّ: سمعت النَّبِيَّ صَلَّى الله عليه و آله و سلّم يقول: إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح

من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك .

و نیز سیوطی در «إحياء الميت بفضل اهل البيت» گفته: [الحديث الرابع و العشرون [۱].

أخرج البزار عن عبد الله بن الزبير أنّ النَّبِيَّ صَلَّى الله عليه و آله و سلّم قال: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تركها

غرق.

الحديث الخامس و العشرون.

أَخْرَجَ الْبَزَّازُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.

الحديث السادس والعشرون.

أَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ أَبِي ذَرٍّ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ وَ مَثَلُ بَابِ حَطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ.

الحديث السابع والعشرون.

أَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ فِي «الْأَوْسَطِ» عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَ إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ حَطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، مَنْ دَخَلَ غَفَرَ لَهُ .

و نیز سیوطی در «نهاية الإفضال في تشریف الآل» گفته:

[عن أبي ذر- رضي الله عنه- أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: إنَّ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ. أَخْرَجَهُ الْحَاكِمُ وَ هُوَ صَحِيحٌ .

و نیز سیوطی در «اساس» گفته:

[عن عبد الله بن الزبير أن النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَرَكَهَا غَرِقَ. رواه الْبَزَّازُ فِي مَسْنَدِهِ،

و

أَخْرَجَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ مِثْلَهُ مِنْ حَدِيثِ عَلِيٍّ وَ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ أَبِي ذَرٍّ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ [١] اَيْنَ عِبَارَتِ از نسخه كبرى از «احياء الميت» نقل شده كه در آن شصت حديث مرقومست و در نسخه صغرى از «احياء الميت» كه در آن چهل حديث مسطورست نیز حديث سفينه در حديث بستم و بست و يكم و بست و دوم منقولست، فتنبه. (١٢. ن). عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ٢٣، ص: ٩٤١

يقول: أَلَا- إِنَّ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَ مَنْ قَاتَلْنَا فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَانِ كَمَنْ قَاتَلَ مَعَ الدَّجَالِ. رواه الْبَزَّازُ وَ أَبُو يَعْلَى فِي مَسْنَدَيْهِمَا وَ الطَّبْرَانِيُّ فِي «الْأَوْسَطِ» وَ الْحَاكِمُ وَ صَحَّحَهُ .

اما سمهودی، پس این حديث شريف را بكمال اهتمام إثبات نموده، چنانچه در «جواهر العقدين» گفته: [الذكر الخامس: ذكر أَنَّهُمْ أَمَانَ الْأَمَّةِ وَ أَنَّهُمْ كَسَفِينَةِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ .

و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و عن أبي اسحاق السبيعي، عن حنش بن المعتمر الصنعاني، عن أبي ذر- رضي الله عنه- سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَ مَثَلُ حَطَّةٍ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ. أَخْرَجَهُ الْحَاكِمُ مِنْ وَجْهِينَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ.

هذا لفظ أحدهما و لفظ الآخر:

ان مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ. و ذكره دون قوله «و مَثَلُ حَطَّةٍ» الى آخره.

و كذا هو عند أبي يعلى في مسنده. و

أَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الصَّيْغَةِ الْغَيْرِ وَ الْاَوْسَطِ مِنْ طَرِيقِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ وَ قَالَ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ الْقَدَّوسِ تَفَرَّدَ بِهِ عَنِ الْأَعْمَشِ. وَ رَوَاهُ فِي الْاَوْسَطِ أَيْضًا مِنْ طَرِيقِ الْحَسَنِ بْنِ عَمْرٍو الْفَقِيمِيِّ، وَ أَبُو نَعِيمٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ وَ مِنْ طَرِيقِ سَمَّاكِ بْنِ حَرْبٍ عَنْ حَنْشٍ. وَ أَخْرَجَهُ أَبُو يَعْلَى أَيْضًا مِنْ حَدِيثِ أَبِي الطَّفِيلِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ- بَلْفَظِ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ بَابِ حَطَّةٍ. وَ أَخْرَجَهُ الْبَزَّازُ مِنْ

طریق سعید بن المسیب عن اَبی ذَرٍّ نحوه. و کذا أخرجه الفقيه أبو الحسن بن المغازلی و زادوا: من قاتلنا آخر الزّمان فكأنما قاتل مع الدّجال.

و عن اَبی الصّیْهْبَاء عن سعید ابن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم: مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح، من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق. أخرجه الطبرانی و أبو نعیم فی «الحلیة» و البزار و غیرهم.

و أخرجه الفقيه أبو الحسن بن المغازلی فی «المناقب» من طریق بشر بن الفضل (المفضل. ظ) قال: سمعت الرّشید یقول: سمعت المهديّ یقول: سمعت المنصور یقول: حدّثنی اَبی عن اَبيه- رضی الله عنه- قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم: مثل أهل بیتی عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۴۲

مثل سفینه نوح من ركبها نجا.

و عن عبد الله بن الزّبیر- رضی الله عنهما- أنّ النّبیَّ صَلَّى الله عليه و سلّم قال: مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح من ركبها نجا و من تركها غرق. رواه البزار.

و عن اَبی سعید الخدری- رضی الله عنه- سمعت النّبیَّ صَلَّى الله عليه و آله و سلّم یقول: إنّما مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و إنّما مثل أهل بیتی فیکم مثل باب حطّة فی بنی اسرائیل من دخله غفر له. رواه الطبرانی فی الصّغیر و الأوسط.]

أما ابن حجر هیتمی مکی، پس این حدیث شریف را در «صواعق محرقة» در باب حادی عشر فی فضائل أهل بیت النّبی صَلَّى الله عليه و آله و سلّم بالتّکرار ثابت نموده، چنانچه در فصل اوّل باب مذکور که در آن آیات وارده در شأن أهل بیت علیهم السّلام ذکر کرده در تحت آیه سابعه گفته:

[و جاء من طرق عديدة یقوی بعضها بعضا: إنّما مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من ركبها نجا. و فی روایه مسلم: و من تخلف عنها غرق.

و فی روایه: هلك، و إنّما مثل أهل بیتی فیکم مثل باب حطّة فی بنی اسرائیل من دخله غفر له. و فی روایه: غفر له الذّنوب . و نیز ابن حجر در صواعق در فصل ثانی در باب حادی عشر که در آن احادیث وارده در شأن أهل بیت علیهم السّلام ذکر کرده، گفته: [الحديث الثانی.

أخرج الحاكم عن اَبی ذَرٍّ أنّ رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم قال: إنّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك.

و فی روایه للبزار: عن ابن عبّاس و عن ابن الزّبیر و للحاکم عن اَبی ذَرٍّ أيضا: مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق .

و نیز ابن حجر در «منح مکيه بشرح قصیده همزیه» این حدیث را ثابت نموده و بصحّت آن معترف گردیده، چنانچه در شرح شعر آل بیت النّبی طبتّم و طاب ال مدح لی فیکم و طاب الرّثاء گفته:

[و صحّ حدیث إنّ مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك .

أما علی متقی پس در «کنز العمال» این حدیث شریف را بطرق عدیده و سیاقات

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۴۳

سدیده آورده، چنانچه در کتاب مذکور در کتاب الفضائل در فصل اوّل باب خامس گفته:

[۱] إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكْبِهَا نَجَى وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ (ك) [۱] عَنْ أَبِي ذَرٍّ.

و نیز در «کنز العمال» گفته:

[مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكْبِهَا نَجَا وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ. الْبَزَّازُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ عَنْ ابْنِ الزُّبَيْرِ (ك) [۲] عَنْ أَبِي ذَرٍّ.

و نیز در «کنز العمال» گفته:

[إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكْبِهَا نَجَا وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ.

و ابن جریر عن أبي ذرٍّ: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكْبٍ فِيهَا نَجَى وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ وَ مَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ (طَب) [۳] عَنْ أَبِي ذَرٍّ.

اما محمد طاهر فتنی، پس در «مجمع البحار» این حدیث شریف را آورده، چنانچه در کتاب مذکور در لغت «زخخ» گفته: [(یه) [۴]:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَخَّ بِهِ فِي النَّارِ.

أَيُّ وَقَعَ وَ رَمَى. مِنْ زَخَّ يَزْخُهُ .

اما شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی، پس حدیث سفینه را در «عقد نبوی و سر مصطفوی» آورده و تصریح بصحّت آن کرده، چنانچه گفته:

[و صَحَّ حَدِيثُ إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكْبِهَا نَجَا وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ .

و نیز در «عقد نبوی» گفته: [و وجه تشبیهِهم بِالسَّفِينَةِ أَنَّ مِنْ أَحِبِّهِمْ وَ عَظَمَهُمْ شُكْرًا لِنِعْمَةِ مَشْرِفِهِمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَخَذَا بِهِدَى عِلْمَائِهِمْ نَجَا مِنْ ظُلُمَاتِ الْمَخَالَفَاتِ، وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْ ذَلِكَ غَرِقَ فِي بَحْرِ ظُلُمَاتِ كُفْرِ النِّعَمِ وَ هَلَكَ فِي مَفَاوِزِ الطُّغْيَانِ .

اما کمال الدین جهرمی، پس این حدیث شریف را در «براهین قاطعه» مکرر ثابت نموده، چنانچه در کتاب مذکور در تفسیر آیه هفتم از آیات فضائل اهل بیت علیهم السّلام گفته: [و از طرق متعدّده که بعضی از آن مقوّی بعضست وارد شده که مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوحست، هر کس که بر آن سوار شد نجات یافت. و در [۱-۲] أی أخرجه الحاكم. (۱۲).

[۳] أی أخرجه الطبرانی. (۱۲).

[۴] أی فی «النهاية». (۱۲).

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۴۴

روایت مسلم آنست که

«و من تخلف عنها غرق»

و هر کس که از آن تخلف کرد غرق شد. و در روایت دیگر: هر کس که تخلف کرد هلاک شد و جز این نیست که مثل اهل بیت من در میان شما مثل باب حطه است در میان بنی اسرائیل که هر کس در آن باب در آمد آمرزیده شد. و در یک روایت آنکه گناهان وی آمرزیده شد.

و نیز در آن گفته: [و أمّا وجه تشبيه أهل بيت بكشتي نوح آنست که هر کس اهل بیت پیغمبر را دوست دارد و تعظیم ایشان کند و پیروی علمای ایشان نماید شکر نعمت خدا و رسول خدا بجا آورده باشد و از ظلمت مخالفان نجات خواهد یافت و هر کس که ازین معنی تخلف کند در بحر کفران نعمت غرق خواهد شد و در بیابان طغیان هلاک خواهد گشت .

و نیز در «براهین قاطعه» در ذکر اخبار وارده در شأن اهل بیت علیهم السّلام گفته:

[حدیث دوم. مرویست بروایت حاکم از أبو ذرّ رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكْبِهَا نَجَا وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ.

مثل و شان اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوحست که هر کس که بر آن کشتی سوار شد نجات یافت و هر کس که تخلف

ورزید و تقاعد جست از آن هلاک شد. و در روایت بزّار از ابن عباس و ابن زبیر - رضی الله عنهم - و در روایت حاکم از ابو ذرّ نیز وارد شده باین طریق که: مثل اهل بیت من مثل کشتی نوحست هر کس که بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس که تخلف ورزید غرق شد.

اما جمال الدین محدث، پس این حدیث شریف را در صدر کتاب «الأربعین» در ضمن أوصاف جناب أمير المؤمنين علیه السلام ثابت نموده، چنانچه گفته: [هذه أربعون حديثاً في مناقب أمير المؤمنين و إمام المتّقين و يعسوب المسلمين و رأس الأولياء و الصّديّقين و مبين مناهج الحقّ و اليقين كاسر الأنصاب و هازم الأحزاب المتصدّق في المحراب، فارس ميدان الطعان و الضّراب، المخصوص بكرامة الاخوة و الانتجاب المنصوص عليه بأنّه لدار الحكمة و مدينة العلم باب، و بفضل و اصطفائه نزل الوحي و نطق الكتاب، المكنى بأبي الريحانين و أبي تراب،

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۴۵

هو النّبأ العظيم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب

اما علی قاری پس این حدیث شریف را در «مرقاة- شرح مشکاة» ثابت نموده و بنقل افادات بعض علمای اعلام خود در تشیید مبانی آن کما ینبغی افزوده، چنانچه در کتاب مذکور گفته: [«و عن أبي ذر» قال المؤلّف: هو جندب بن جنادة الغفاری، و هو من أعلام الصحابة و زهادهم، أسلم قديماً بمكة، و يقال كان خامساً في الإسلام ثمّ انصرف إلى قومه فأقام عندهم إلى أن قدم المدينة على النّبي صلّى الله عليه و سلم بعد الخندق ثمّ سكن الرّبذة إلى أن مات بها سنة اثنتين و ثلاثين في خلافة عثمان، و كان يتعبّد قبل مبعث النّبي صلّى الله عليه و سلم روى عنه خلق كثير من الصّحابة و التابعين «أنه قال» أي أبو ذرّ و «هو آخذ» أي متعلّق «باب الكعبة»، قال الطّبي: أراد الزّواي بها مزيد توكيد لإثبات هذا الحديث و كذا أبو ذرّ اهتمّ بشأن روايته فأورده في هذا المقام على رءوس الانام ليتمسكوا به «سمعت النّبي» و في نسخة صحيحة:

«رسول الله صلّى الله عليه و سلم يقول: ألا! إنّ مثل أهل بيتي»

بفتح الميم و المثناة أي شبههم

«فيكم مثل سفينة نوح»

أي في سببته الخلاص من الهلاك إلى النّجاة

«من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك»

فكذا من التزم محبّتهم و متابعتهم نجا في الدّارين و إلّا فهلك فيهما و لو كان يفرق المال و الجاه أو أحدهما «رواه أحمد» و كذا الحاكم لكن بدون لفظ «ان»، قال الطّبي و

في رواية اخرى لأبي ذرّ يقول: من عرفني فأنا من قد عرفني و من أنكرني فأنا أبو ذرّ سمعت النّبي صلّى الله عليه و سلم يقول: ألا! إنّ مثل أهل بيتي،

الحديث. أراد بقوله: فأنا من قد عرفني، و بقوله: فأنا أبو ذرّ، أنا المشهور بصدق اللّهجة و ثقة الزّوايه، و انّ هذا الحديث صحيح لا مجال للرّد فيه. و هذا تلميح إلى ما

روينا عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلم يقول: لا أظلت الخضراء و لا أقلت الغبراء أصدق من أبي ذرّ،

و في رواية لأبي ذرّ: من ذى لهجة أصدق و لا أوفى من أبي ذرّ شبه عيسى ابن مريم. فقال عمر بن الخطاب - كالحاسد! - يا رسول الله! أفتعرف ذلك له؟ قال:

أعرف ذلك فاعرفوه! أخرجه الترمذی و حسنه الصّغاني في كشف الحجاب .

اما مناوی، پس این حدیث شریف را در «کنوز الحقائق» آورده، چنانچه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۴۶

در کتاب مذکور در احادیث حرف المیم گفته:

[مثل عترتی کسفیئه نوح من ركب فيها نجا (ثعلبی)].

اما مجدد سهرندی، پس حدیث سفینه را در خاتمه «رساله کلامیه» خود آورده، چنانچه گفته:

[و عن أبي ذرٍّ أنه قال و هو أخذ بباب الكعبة: سمعت النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عليه و آله و سلم يقول: ألا! إنَّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك .

أما محمد صالح ترمذی، پس این حدیث شریف را در کتاب «مناقب مرتضوی» آورده، چنانچه در باب دوم آن گفته: [«منقبت»:

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عليه و آله و سلم: ألا! إنَّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك.

«ترجمه»:

در «مسند أحمد بن حنبل» و «مشكاة» و «شرف النبوة» و «هداية السعداء» از أبي ذرٍّ غفاری- رضی الله عنه- مرویست که او در کعبه را گرفته می گفت: شنیدم از رسول که می فرمود مثل أهل بيت من در شما مثل سفینه نوحست، هر که سوار شد بر آن کشتی خلاصی یافت و هر که تخلف کرد هلاک شد].

اما أحمد بن الفضل المکی، پس این حدیث را بروایات عدیده و طرق سدیده در کتاب «وسيلة المآل في عد مناقب الآل» آورده، چنانچه در کتاب مذکور گفته:

[و عن ابن عباس- رضی الله عنهما- قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق. و أخرجه المصنف في سيرته و الطبراني و أبو نعيم و البزار و غيرهم. و أخرج أبو الحسن المغازلي في «المناقب» من طريق بشر بن الفضل، قال: سمعت الرّشيد يقول: سمعت المهدي يقول: سمعت المنصور يقول: حدّثني أبي عن أبيه عن ابن عباس- رضی الله عنهما- قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تأخر عنها هلك.

و

عن ابن الزبير- رضی الله عنهما- قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها سلم و من تركها غرق. أخرجه البزار.

و عن علي- كرم الله وجهه- قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تعلق

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۴۷

بها فاز و من تأخر عنها زجّ في النار. أخرجه ابن السري.

و عن أبي ذرٍّ الغفاری- رضی الله عنه- قال: سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يقول: مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح في قومه من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق، و مثل حطة بني اسرائيل. أخرجه الحاكم،

و

أخرج أبو يعلى عن أبي الطفيل عن أبي ذر- رضی الله عنه- و لفظه: إنَّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح، من ركب فيها نجا، و من تخلف عنها غرق و إنَّ مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطة.

و أخرج أبو الحسن المغازلي عنه و زاد فيه: و من قاتلنا آخر- الزّمان فكأنما قاتل مع الدّجال.

و عن أبي سعيد الخدري- رضی الله عنه- قال: سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم يقول: إنَّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجي و من تخلف عنها غرق و إنَّما مثل أهل بيتي فيكم باب حطة في بني اسرائيل من دخله غفر له.

رواه الطبرانی فی الاوسط و الصغیر.

أما شیخ عبد الحق الدهلوی، پس حدیث سفینه را در رساله «تحقیق الاشارة الى تعمیم البشارة» آورده، چنانچه گفته: [إنّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هلك. رواه الحاكم فی «المستدرک» و ابن جریر عن أبی ذرّ.

و فی روایة البزار عن ابن عباس و ابن الزبیر - رضی الله عنه - «غرق» بدل «هلك»].

و نیز عبد الحق دهلوی این حدیث شریف را در «لمعات - شرح مشکاة» ثابت نموده، چنانچه در شرح این حدیث گفته:

[قوله: و هو آخذ بباب الکعبة، و زاد فی روایة: و هو أى أبو ذرّ يقول: من عرفنی فأنا من قد عرفنی و من أنکرنی فأنا أبو ذرّ

أی المشهور بصدق اللهجة - تلمیحا إلى

قوله ما أظلت الخضراء و لا أقلت الغبراء علی أصدق لهجة من أبی ذرّ].

و نیز عبد الحق دهلوی این حدیث شریف را در «أشعة اللّمعات - ترجمه مشکاة» ثابت نموده، چنانچه گفته: [و عن أبی ذرّ، قال و هو آخذ بباب الکعبة:

سمعت النبیّ. روایتست از أبی ذرّ که وی گفت و حال آنکه وی گیرنده است در کعبه را: شنیدم پیغمبر را

صلی الله علیه و سلم يقول: ألا! إنّ مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح.

می گفت آن حضرت: آگاه باشید که حال عجیب و داستان أهل بیت من در میان شما

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۴۸

بمثل و داستان کشتی نوحست، من رکبها نجا، کسی که سوار شد کشتی نوح را رستگار شد، و من تخلف عنها هلك، و کسی که پس ماند و سوار نشد آن را هلاک شد.

رواه أحمد].

و نیز عبد الحق دهلوی در «رجال مشکاة» در ترجمه جناب فاطمه سلام الله علیها گفته: [و فضائل فاطمة كثيرة لا تعدّ و لا تحصی،

منها ما جاء مجملا فی عنوان أهل البيت، مثل

قوله صلی الله علیه و سلم: إنّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هلك. و زاد فی روایة: و مثل باب حطّة].

و نیز عبد الحق دهلوی در رساله «مناقب أهل البيت علیهم السلام» این حدیث را نظما ثابت نموده، چنانچه در آخر آن گفته:

[بحمد الله این نامه اتمام یافت بتوفیق ایزد سرانجام یافت

اگر چند از روی صنعت کمست ز بار تکلف نه پشتش خمست

ولی بارهای دو عالم بر اوست شرفنامه نسل آدم در اوست

غریق گنه را بوی النجا چو کشتی نوح، إنّ رکب قد نجا]

أما عزیزی پس این حدیث شریف را در «سراج منیر - شرح جامع صغیر» إثبات نموده و بنقل تصحیح آن از حاکم در تشیید مبانی

آن افزوده، چنانچه در کتاب مذکور گفته: [

«إنّ مثل أهل بیتی»

هم علی و فاطمة و ابناهما و بنوهما

«فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هلك»

قال المناوی: وجه الشبه بينهما أنّ النّجاء ثبت لأهل سفینه نوح فأثبت لأمّته بالتمسّك بأهلبیته النّجاء، انتهى، و لعلّ المقصود من

الحديث الحث على إكرامهم و احترامهم و اتّباعهم في الرّأى «ك» عن أبي ذرّ.

و نیز عزیزی در «سراج منیر» گفته:]

«مثل أهل بيتي»

زاد فی روایه: فيكم

«مثل سفينة نوح»

فی روایه: فی قومه

«من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق»

قال المناوى: و لهذا ذهب جمع إلى أنّ قطب الأولياء في كلّ زمن لا يكون إلّا منهم «البزار عن ابن عباس و عن ابن الزبير، (ك) عن أبي ذرّ» و قال صحيح .

أما محمد بن أبي بكر الشلى، پس این حدیث شریف را بروایات عدیده و سیاقات

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۴۹

سدیده در کتاب «مشرع روى» آورده، چنانچه در کتاب مذکور زیر عنوان «فضل أهل البيت» گفته:

[و قال صلّى الله عليه و سلم: مثل أهل بيتي فيكم كسفينة نوح في قومه من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثل حطّة لبنى إسرائيل.

و قال صلّى الله عليه و سلم: ألا إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركب فيها نجى و من تخلف عنها غرق.

و قال صلّى الله عليه و سلم: إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطّة،

و قال صلّى الله عليه و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق،

و فی روایه: و من تأخر عنها هلك.

و قال صلّى الله عليه و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجا.

و قال صلّى الله عليه و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها سلم و من تركها غرق.

و قال صلّى الله عليه و سلم: إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق. و إنّما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطّة في بنى إسرائيل من دخله غفر له .

و نیز شلى در «مشرع روى» این حدیث را بعنوان نظم ثابت نموده، چنانچه بعد ذکر بعض روایات حدیث کسا گفته: [و فی أهل الكساء يقول الشاعر:

بأبى خمسة هم جنبوا الرّج س كرام و طهّروا تطهيرا

من تولّاهم تولّاه ذو العرش و لقّاه نضره و سرورا

و على مبغضيه لعنة اللّ ه و أصلاهم المليك سعيرا

و قال:

أ عاذل! إنّ كساء التّقى كسانى حبّى لأهل الكساء

سفينة نوح و من يعتصم بحبلهم يعلق بالنّجا]

أما محمد بن محمد بن سليمان المغربى، پس این حدیث شریف را در کتاب «جمع الفوائد» آورده، چنانچه در کتاب مذکور در مناقب أهل البيت عليهم السلام گفته:

[ابن الزبير، رفعه: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تركها غرق. البزار زاد في الاوسط: نجى و إنّما مثل أهل بيتي

فیکم مثل باب حطه فی بنی - اسرائیل من دخله غفر له

. عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۹۵۰

اما محمود شیخانی قادری، پس این حدیث شریف را در «صراط سوئی فی مناقب آل النبی» ثابت نموده و بروایات عدیده آورده، چنانچه در کتاب مذکور گفته:

[و اعلم أن أهل البيت أمان للامة و أنهم كسفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق .

و نیز در «صراط سوئی» گفته:

[و عن أبي ذرٍّ - رضي الله عنه - سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: مثل أهل بيتي فیکم مثل سفينة نوح فی قومه من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثل حطه لبنی اسرائیل، أخرجه الحاكم.

هذا فی لفظ و

فی لفظ آخر: ألا! إن مثل أهل بيتي فیکم مثل سفينة نوح. و زاد فی روایه أبي الحسن المغازلی: و من قاتلنا آخر الزمان فکأئما قاتل مع الدجال.

و عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه: سمعت النبي صلى الله عليه و سلم يقول: إنما مثل أهل بيتي فیکم کمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف غرق، و إنما مثل أهل بيتي فیکم مثل باب حطه فی بنی اسرائیل، من دخله غفر له الذنوب کما فی روایه].

و نیز قادری در «صراط سوئی» در ذکر منصور دوانقی گفته:

[و من روایه المنصور و عدم العمل بها أنه كان يقول فی أكثر مجالسه: حدثني أبي عن أبيه عن ابن عباس، قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا و من تأخر عنها هلك .

اما سهارنبوری، پس این حدیث شریف را بروایت حضرت ابي ذرٍّ - رضوان الله علیه - آورده چنانچه در «مرافض» در بیان احادیث وارده در شأن أهل بیت علیهم السلام گفته:

[و عن أبي ذرٍّ أنه قال و هو أخذ بباب الكعبة: سمعت النبي صلى الله عليه و سلم: ألا! إن مثل أهل بيتي فیکم مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك، رواه أحمد.

گفت أبو ذر و حال آنکه وی گیرنده بود در کعبه را: شنیدم پیغمبر خدا صلى الله عليه و سلم را می گفت: آگاه باشید حال و داستان أهل بیت من در میان شما مثل حال و داستان کشتی نوحست، کسی که سوار شود کشتی نوح را رستگار شد، و کسی که باز ماند و سوار نشد هلاک گشت. روایت کرد این حدیث را أحمد].

اما مرزا محمد بن معتمد خان پس این حدیث شریف را در «نزل الأبرار بما

عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۹۵۱

صح فی مناقب أهل البيت الاطهار» که در آن التزام ایراد احادیث صحیحه نموده آورده چنانچه در کتاب مذکور گفته:

[و أخرج أحمد و ابن جریر و الحاكم عن أبي ذر (رض) أنه قال و هو أخذ بباب الكعبة: سمعت النبي صلى الله عليه و سلم يقول: ألا! إن مثل أهل بيتي فیکم مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك.

و فی روایه اخرى عند الحاكم: غرق، بدل هلك، و هو عند البزار عن عبد الله بن عباس و عبد الله بن الزبير رضي الله عنهما].

و نیز مرزا محمد بدخشی این حدیث شریف را در «مفتاح النجا» بطرق عدیده آورده، چنانچه در فصل ثانی باب اول گفته:

[و أخرج الإمام أبو عبد الله أحمد ابن محمّد بن حنبل الشّيباني المروزيّ البغداديّ فی مسنده و الإمام أبو جعفر محمّد بن جریر الطبريّ فی «تهذيب الآثار» و الحاكم فی «المستدرک» عن أبي ذرٍّ - رضي الله عنه - أنه قال و هو أخذ بباب الكعبة: سمعت النبي صلى الله عليه و سلم يقول: ألا! إن مثل أهل بيتي فیکم مثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك.

و عند الطبرانی فی الکبیر عنه: مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح فی قوم نوح، من ركب فیها نجا و من تخلف عنها هلك و مثل باب حطه فی بنی اسرائیل.

و أخرج الحافظ أبو بکر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار البصری عن عبد الله بن عباس و عبد الله بن الزبیر و الحاكم عن أبي ذر، قالوا: قال رسول الله (ص): مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق .

و نیز میرزا محمد بدخشی این حدیث شریف را در صدر «مفتاح النجا» بحتم و جزم آورده، چنانچه گفته: [أما بعد، فلا يخفى أنه ليس لنجاة العقبي ذریعۀ أقوى من محبة آل المصطفى - عليه من الصلوات ما هو الأركی و من التحیات ما هو الأصفی - لأن الله عزّ و جلّ أوجب محبتهم على كلّ مؤمن مخلص و موقن خالص حيث قال: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ، و أوصى النبی (ص) فيهم كلّ مؤمن من جنّ و إنس و ملک، و

قال: مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك .

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۵۲

و نیز مرزا محمد بدخشانی این حدیث شریف را در صدر «تحفة المحبین» بحتم و جزم ثابت نموده، چنانچه گفته: [أما بعد، فلا يخفى على أولى التّهی أنّ محبة آل النّبی صلّی الله علیه و سلّم و أصحابه جزء للإیمان، و تعظیم هؤلاء الکرام رکن عظیم للایقان فإنّه صلّی الله علیه و سلّم حتّ على ولائهم و دعا بالخیة و الخسار لأعدائهم، حيث قال: مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك .

أما محمد صدر العالم، پس حدیث سفینه را بروایت حضرت اُبی ذرّ و ابن عبّاس و ابن الزبیر در «معارج العلی» آورده، چنانچه در تحت آیه رابعه از آیات فضائل أهل بیت علیهم السلام گفته:

[و أخرج أحمد و الحاكم عن أبي ذر و البزار عن ابن عبّاس و ابن الزبیر أنّ النّبی صلّی الله علیه و سلّم قال: إنّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك .

اما ولی الله العمری الدّهلوی، والد المخاطب، پس حدیث سفینه را در رساله «مقدمه سّیة» آورده، چنانچه گفته:

[و عن أبي ذرّ، قال و هو أخذ بباب الكعبة: سمعت النّبی صلّی الله علیه و سلّم يقول: ألا! إنّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك .

و نیز ولی الله در «قرّة العینین» بعد ذکر بعض احادیث در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[و قال: مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق و مثل حطه لبني اسرائيل. أخرج الحاكم هذه الأحادیث كلّها فی «المستدرک»].

و روایت کردن شاه ولی الله حدیث سفینه را و اعتقاد او باین حدیث شریف از افاده مخاطب ما هم ثابت می باشد، چنانچه مخاطب در رساله یی که در آن عقائد والد خود ذکر نموده می فرماید: [فصل دوم. در بیان اعتقاد ایشان در جناب حضرات اهل بیت - علی صاحب البیت و علیهم الصّیلوۀ و السّلام - باید دانست که اعتقاد در جناب آن حضرات دو مرتبه دارد. مرتبه اوّل که باتفاق شیعه و سنی لازم ایمان و رکن اسلامست و عوام و خواص در آن شریک اند، اگر شخصی در آن مرتبه قصور کند در خوارج و نواصب معدود

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۵۳

شود و از دائره ایمان و اسلام بیرون رود، معاذ الله من ذلك، و آن مرتبه همینست که محبت آن حضرات را مثل ایمان به پیغمبر فرض شمارد و عداوت آن حضرات را مثل کفر حرام انگارد و آن حضرات را یقیناً از اهل بهشت داند و بتعظیم و توقیر پیش آید. و این مرتبه را حضرت ایشان در رساله «حسن العقیده» که عقائد خود را در آن جمع نموده اند و خدای تعالی و ملائک و جنّ و

انس را بر آن عقائد شاهد گرفته‌اند بیان می‌فرمایند باین عبارت: و نشهد بالجنة والخير لفاطمة والحسن والحسين رضى الله عنهم و نوقرهم و نعترف بعظم محلهم في الاسلام. یعنی گواهی می‌دهیم به بهشت و نیکی برای فاطمه زهراء و حسن و حسین - رضى الله عنهم - و توقیر و تعظیم می‌کنیم ایشان را و اعتراف می‌کنیم به بزرگی در اسلام. و لازم این مرتبه، اعتقاد آنست که دشمنان آن جناب را مبعوض دارد، و این معنی را در قصیده «أطيب النعم في مدح سيد العرب والعجم» که از منظومات ایشانست و شرح فارسی آن قصیده هم از تصانیف ایشانست باین عبارت ادا می‌فرمایند:

و آل رسول الله لا زال أمرهم قويما على إرغام أنف النواصب

یعنی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همیشه باد حال ایشان راست و درست، بخاک آلوده کردن بینی جمعی که عداوت اهل بیت دارند، انتهى. بنده ضعیف گوید: خاک آلوده کردن بینی در محاوره عرب کنایت از خواری و ذلت و هلاکت، و نواصب فرقه را گویند که عداوت اهل بیت داشته باشند. پس درین بیت هم اظهار تولا است بجناب حضرات و هم دعای بد و تبراست از دشمنان ایشان.

ضمیمه این مرتبه اعتقاد آنست که مناقب آن حضرات را که از روی احادیث و آیات ثابتست در تصانیف خود روایت کنند، و این معنی را بفضل تعالی حضرت ایشان در تصانیف خود بحدی استیعاب فرموده‌اند که کم کسی آن مقدار درین باب سعی و جهد کرده باشد، آن همه را اگر در اینجا نقل کنیم مجلدات می‌باید پرداخت، و اگر کسی را اشتیاق این مطلب باشد کتاب «إزالة الخفا» و دیگر تصانیف کبار ایشان را مطالعه نماید، اما بطریق نمونه چیزی ازین باب هم ذکر می‌کنیم.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۵۴

در کتاب «مقدمه سنیّه» که در مدینه منوره تصنیف فرموده‌اند می‌فرماید: و نختم الرسالة بالخاتمة الحسنة ذكر مناقب أهل بيت رضى الله عنهم. یعنی باید که ختم کنیم این رساله بخاتمه نیک که ذکر مناقب اهل بیت ست رضى الله عنهم. بعد از آن مناقب این حضرات را بتفصیل تمام بیان کرده‌اند، از آن جمله آیه تطهیر را از روی احادیث ثابت کرده‌اند که در حقّ این پنج تن پاک نازل شده و گفته‌اند که مراد از رجس گناه و شرکست و این حضرات از گناه و شرک پاک بودند، و از آن جمله آیه مباحله و دیگر آیات را در حقّ آن حضرات اعتقاد کرده‌اند، و

حدیث «إني تارك فيكم الثقلين»

و حدیث «أنا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم»

و حدیث «ألا إن مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك»

و احادیث دیگر را در شان این حضرات روایت کرده‌اند.]

أما حفني، پس این حدیث شریف را در «حاشیه جامع صغیر» ثابت نموده، چنانچه گفته: [

قوله «من ركبها نجا»

إلخ، أي من ركب سفينة نوح نجا، إلخ، فكذاك من تمسك بأهل بيته صلى الله عليه و سلم نجا، بمعنى الاقتداء بهم إن كانوا علماء، و إلّا فبمعنى اعتقادهم و احترامهم و محبتهم .

و نیز حفنی در «حاشیه جامع صغیر» گفته: [قوله: غرق، من باب تعب، كما في «المصباح» فينبغي احترامهم و الاقتداء بعلمائهم .

اما محمد بن اسماعيل الأمير الصنعاني، پس این حدیث شریف را در «روضه ندیه» بروایات عدیده از کتب اعلام خود ثابت نموده، چنانچه در کتاب مذکور در شرح شعر:

فغدت عترته من أجلها عتره المختار نصا نبويا

گفته: [و أهل بيته عليهم السلام هم السفينة المشار إليها فيما أخرجه الحاكم في مستدرکه من

حدیث اَبی ذَرِّ الْغِفَارِی - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - عَنْهُ (صَلَعُمْ): مِثْلُ اَهْلِ بَیْتِی فِیْکُمْ مِثْلُ سَفِیْنَةِ نُوْحٍ مِنْ رَکْبِهَا نَجِیٌّ وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلْکٌ. وَ اُخْرِجَ الْمَلَأُ فِی سَیْرَتِهِ مِنْ حَدِیْثِ ابْنِ عَبَّاسٍ: مِثْلُ اَهْلِ بَیْتِی کَسَفِیْنَةِ نُوْحٍ مِنْ رَکْبِهَا نَجِیٌّ وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرَقَ. وَ اُخْرِجَ

وَجْه دَلَالَتِ حَدِیْثِ سَفِیْنَةِ بَرِ اِمَامَتِ وَ خِلَافَتِ اَهْلِ بَیْتِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ «۲۱ وَجْه»

و هر گاه بر طرق حدیث سفینه و شواهد آن آگاهی یافتی، پس بدانکه این حدیث شریف بچند وجه دلالت بر امامت و خلافت اهل بیت علیهم السلام دارد.

وجه اول آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر وجوب اتباع اهل بیت علیهم السلام علی الاطلاق، و وجوب اتباع علی الاطلاق بعد خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای احدی جز امام زمانه و خلیفه آن جناب ثابت نیست، کما دریت فیما سبق فی أدلة دلالة حدیث الثقلین علی المطلوب، و الله الهادی لعباده إلی اللّٰقَمِ الْمَحْذُوبِ. و آنچه شهاب الدین دولت آبادی در «هدایت السعداء» از کتاب «تشریح» در شرح مطالب حدیث سفینه نقل کرده و سابقا آن را شنیدی، درین مقام قابل توجه ارباب افهام و لائق غور اصحاب احلامست، و همچنین آنچه عجیلی در «ذخیره المآل» آورده و در آخر عبارات او عنقریب مذکور گشته موجب کمال انبساط خواطر ناظرین با ايقان و معنین با ایمان می باشد، لأنّ فیهِ اثبات الرّعامه و الامامه علی وجه بلیغ تهتّر له طباع ذوی السیّلامه و الاستقامه.

وجه دوم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه اتباع اهل بیت علیهم السلام موجب نجاتست، و پر ظاهرست که این معنی نزد کسی که أدنی بصیرتی داشته باشد دلیل عصمت این حضرات می باشد، و عصمت این حضرات بلا شبهه موجب امامت و خلافتشانست، و مجوّز تقدّم غیر معصوم بر معصوم نزد ارباب عقول و حلوم نهایت

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۷۶

مدحور و ملوم می باشد. و اگر چه دلالت این حدیث بر موجب نجات بودن اتباع اهل بیت علیهم السلام أظهر من الشمس و أبین من الأمسست و مخاطب ما هم طوعا و کرها اعتراف بآن دارد، لیکن بحمد الله تعالی این معنی را بغرض مزید إفحام خصام از کلمات دیگر علمای اعلام سَنِّیه هم ظاهر و باهر می نمایم.

واحدی در «تفسیر» خود علی ما نقل عنه آورده: [انظر کیف دعا الخلق إلی التّسب إلی ولائهم و السّیر تحت لوائهم بضرب مثلهم بسفینة نوح علیه السّلام جعل ما فی الآخرة من مخاوف الأخطار و أهوال النّار کالبحر الّذی لَجّ براکبه فیورده مشارع المیتة و یفیض علیه سجال البلیة، و جعل أهل بیته علیه و علیهم السلام سبب الخلاص من مخاوفه و النّجاة من متألّفه، و کما لا یعبّر البحر الهیّاج عند تلاطم الأمواج إلّا بالسّفینة، کذلک لا یأمن نفخ الجحیم و لا یفوز بدار النّعم إلّا من تولّى اهل بیت الرسول صلوات الله علیه و علیهم و تخلّى لهم وده و نصیحته و أكّد فی موالاتهم عقیدته فإنّ الذّین تخلفوا عن تلك السفینة آلوا شرّ مآل و خرجوا من الدّنیا إلی أنکال و جحیم ذات أغلال، و کما ضرب مثلهم بسفینة نوح قرنهم بکتاب الله تعالی فجعلهم [۱] ثانی الکتاب و شفع التّزیرل .

و عاصمی در «زین الفتی» بعد ذکر حدیث سفینه گفته: [و معنی الحدیث عندنا: من أحبّ أهل البيت بقلبه و أثنی علیهم بلسانه و اقتدی بهم فی أقوالهم و لا- یزید علی ما ذکر من مقالهم فقد نجا من البدعة و التّغال و من زاد علی ما قالوه و نسبهم إلی خلاف ما نسبوا إلیه أنفسهم فقد هلک إذ لم یرض بهم قدوة و إماما و لم یقتد بهم شرفا و احتراما کالرّافضة و النّاصبة!].

و بر ناظر خبیر پوشیده نیست که آنچه عاصمی درین کلام بعد اقرار بحق بسوی باطل طفره زده و در آخر آن متعلّق بأهل حقّ تفوّه نموده مصداق مثل «ذمّتی بدائنها و انسلّت» می باشد، زیرا که در حقیقت کار اهل سنّت است که بر اهل بیت علیهم السلام افترا می نمایند و در نسبت ایشان مرتکب خلاف واقع می شوند. اما اهل حق پس ساحت علیایشان از وصمت این تهمت بالاترست، و

ایشان بحمد الله هرگز سر مو از ارشادات [۱] یعنی بذلک حدیث الثقلین. ۱۲.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۷۷

أهل بیت علیهم السلام تجاوز نمی نمایند، و من ادّعی خلاف ذلك فلیأت علیه ببرهان و آنی له ذلك و این إلى آخر الزمان؟! و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در بیان تنبیهات ذکر خامس گفته: [ثانیها،

قوله صَلَّى الله عليه و سلم: مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح في قومه، الحديث.

و وجهه أَنَّ النجاة ثبتت لأهل السِّفينة من قوم نوح عليه السِّلام و قد سبق في الذكر قبله في حثِّه صَلَّى الله عليه و سلم على التَّمسُّكِ بالثقلین کتاب الله و عترته

قوله صَلَّى الله عليه و سلم: فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يردَا عَلَى الْحَوْضِ،

و قوله في بعض الطرق: تَبَأْنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ،

فَأُثِّبَ لَهُمْ بِذَلِكَ النِّجَاءُ وَ جَعَلَهُمْ وَصْلَةً إِلَيْهَا، فَتَمَّ التَّمَسُّكُ الْمَذْكُورُ، وَ مُحَصِّلُهُ الْحَثُّ عَلَى التَّعَلُّقِ بِحَبْلِهِمْ وَ وَحْبِهِمْ وَ إِعْظَامِهِمْ شُكْرًا لِنِعْمَةِ مُشْرِفِهِ صَلَّى الله عليه و سلم عليهم و الأخذ بهدى علمائهم و محاسن أخلاقهم و شيمهم، فَمَنْ أَخَذَ بِذَلِكَ نَجَا مِنْ ظُلُمَاتِ الْمَخَالِفَةِ وَ أَدَّى شُكْرَ النِّعْمَةِ الْوَافِرَةِ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ غَرِقَ فِي بَحَارِ الْكُفْرَانِ وَ تِيَارِ الطُّغْيَانِ فَاسْتَوْجِبَ النَّيْرَانِ .

و ابن حجر هيثمی مکی در «صواعق» بعد ذکر حدیث سفینه گفته: [و وجه تشبیههم بالسِّفينة فيما مرَّ أَنَّ مِنْ أَحْبَبِهِمْ وَ عَظَمَتِهِمْ شُكْرًا لِنِعْمَةِ مُشْرِفِهِمْ صَلَّى الله عليه و سلم و أخذ بهدى علمائهم نجا من ظلمة المخالفات و من تخلف عن ذلك غرق في بحر كفر النعم و هلك في مفاوز (تيار. ظ) الطغيان .

وجه سوم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام بر قاطبه خلایق، زیرا که اگر سواى این حضرات کسی دیگر- معاذ الله- افضل می بود لابد جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم همان کس را شبیه سفینه نوح قرار داده امت را بر اتباع و اطاعت او آماده می فرمودند. و دلالت این حدیث شریف بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام اگر چه کالتور فی الظلام خود ظاهر و باهر است لیکن کلمات سابقه اکابر علمای سنی نیز مظهر و مبین آنست، کما لا یخفى على الناظر البصير، وَ لَا يُبَيِّنُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ

وجه چهارم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر وجوب محبت اهل بیت علیهم السلام علی الاطلاق، و وجوب محبت علی الإطلاق- کما دریت فی مجلد آیه المودّة- دلیل وجوب اطاعت و عصمت و افضلیت این حضرات است و این همه مستلزم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۷۸

امامت می باشد، کما مرّ غیر مرّة.

وجه پنجم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه محبت اهل بیت علیهم السلام سبب نجاتست، و در کمال ظهورست که این معنی مستلزم عصمت این حضرات می باشد زیرا که اگر- معاذ الله- ازین حضرات امری خلاف رضای ربّ الأرباب بظهور رسد هرگز محبتشان جائز نخواهد شد چه جای آنکه سبب نجات در دنیا و آخرت شود! و هذا فی الوضوح و الظهور کالتور علی شاق الطور، و هر گاه عصمت این حضرات ثابت شد در امامتشان ریوی باقی نماند.

وجه ششم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر کفر و ضلال متخلفین از اهل بیت علیهم السلام، و تخلف حضرات خلفای ثلاثه و احزابشان از اهل بیت علیهم السلام أظهر من الشمس و أبین من الامسست، و لقد أثبتته علمائنا الأعلام- أحلّهم الله دار السِّلام- فی کتب الکلام، بحیث لا- یرتاب فیهِ أولو الأحلام، پس خلافتشان بسبب این تخلف فاسد و باطل گردید و بعدشان ازین مرتبه علیا و

منزلت کبری بحد تحقق و ثبوت رسید، و بعد ازین کیست که در وضوح و ظهور خلافت بلا فصل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ازین حدیث شک و ارتیاب داشته باشد و از آفتاب امامت آن جناب مثل خفاش اعراض نموده خاک مذلت بر سر خود پاشد؟! وجه هفتم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه نفوس قدسیه اهل بیت علیهم السلام مثل سفینه نوح ممیز بین المؤمن و الکافر هستند. و این معنی هم بحمد الله تعالی موجب ریاست عامه و امارت تامه ایشانست، زیرا که تمیز بین المؤمن و الکافر بلا شبهه مرتبه عظماست که غیر معصوم دارای آن نمی تواند شد.

وجه هشتم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه بقای امام معصوم از نفوس قدسیه حضرات اهل بیت علیهم السلام الی یوم القیامه لازم است تا همیشه برای امت طبقه بعد طبقه رکوب سفینه منجیه متحقق شده باشد، و این معنی بنحوی که دلیل حقیقت مذهب اهل حق و بطلان مذهب مخالفین است محتاج به بیان نیست.

وجه نهم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حدیث سفینه را در ضمن سیاق طولانی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۷۹

حدیث «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ»

که هر هر جمله بلکه هر هر کلمه آن نور بصیرت برای اهل ایمان می افزاید و روی شاهد حق را بأنواع زیب و زینت الی أقصى الغایه می آراید، بنحوی بیان فرموده که بعد ملاحظه آن در دلالت این حدیث شریف بر امامت اهل بیت علیهم السلام هرگز ریبی عارض خواطر عقلا نمی شود و أصلاً تشکیکی در صحت استدلال اهل حق بآن در قلوب ألبا فرو نمی رود، الحال آن ارشاد هدایت بنیاد را بگوش دل باید شنید و وضوح امر حق را کالصبح المسفر بچشم بصیرت باید دید.

أبو عبد الله محمد بن مسلم بن أبي الفوارس الرازي در صدر «أربعين» فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام - كما سمعت سابقاً - گفته:

[و قال النبي صلى الله عليه وسلم: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَمَا خَلِيفَتَانِ بَعْدِي أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ سَبَبُ مَوْصُولٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فَإِنْ اسْتَمْسَكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا تَسْبِقُوا أَهْلَ بَيْتِي بِالْقَوْلِ فَتَهْلِكُوا وَلَا تَقْصِرُوا عَنْهُمْ فَتَذْهَبُوا فَإِنَّ مِثْلَهُمْ فِيكُمْ كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكْبِهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ وَ مِثْلَهُمْ فِيكُمْ كَمِثْلِ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مَنْ دَخَلَهُ غُفِرَ لَهُ. أَلَا! وَ إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي أَمَانٌ أَمْتِي فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي جَاءَ أَمْتِي مَا يُوْعَدُونَ. أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَصَمَهُمْ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ طَهَّرَهُمْ مِنَ الْفَوَاحِشِ وَ اصْطَفَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ. أَلَا- وَ إِنَّ اللَّهَ أَوْجَبَ مَحَبَّتَهُمْ وَ أَمَرَ بِمُودَّتِهِمْ. أَلَا وَ إِنَّهُمْ الشَّهَدَاءُ عَلَى الْعِبَادِ فِي الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْمَعَادِ. أَلَا وَ إِنَّهُمْ أَهْلُ الْوَلَايَةِ الدَّالُّونَ عَلَى طَرُقِ الْهَدَايَةِ.

أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ لَهُمُ الطَّاعَةَ عَلَى الْفِرْقِ وَ الْجَمَاعَةِ، فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ سَلَكَ وَ مَنْ حَادَّ عَنْهُمْ هَلَكَ. أَلَا وَ إِنَّ الْعِترَةَ الْهَادِيَةَ الطَّيِّبِينَ دَعَا الدِّينِ وَ أئِمَّةَ الْمُتَّقِينَ وَ سَادَةَ الْمُسْلِمِينَ وَ قَادَةَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمْنَاءَ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى الْبَرِّيَّةِ أَجْمَعِينَ، الَّذِينَ فَرَّقُوا بَيْنَ الشُّكِّ وَ الْيَقِينِ وَ جَاؤَا بِالْحَقِّ الْمُبِينِ .

وجه دهم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم الأَطْيَابِ حدیث سفینه را در بعض مواقع بخطاب أصحاب خود بسیاقي ارشاد نموده که امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام را کالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار می گرداند و متبوع و مطاع واجب التمسک و الاتباع بودن این حضرات را بنص جلی که مشتمل بر أحسن کلمات بلاغت آیات

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۸۰

و أجمل جملات براعت سمات می باشد بمنصه شهود می رساند.

أبو منصور شهردار بن شیرویه دیلمی که از أجلة معاريف حفاظ و أكابر مشاهیر أیقاظ ستنه است، و جلالت شأن و رفعت مکان او بتصریح این حضرات در مجلد حدیث ولایت بتفصیل جمیل شنیدی و بکمال استناد و اعتماد و اشتهار و اعتبار او نزدشان بخوبی

وارسیدی، در کتاب «مسند الفردوس» که به «فردوس کبیر» نیز مسمی می شود علی ما نقل عنه آورده:

[عن أبي سعيد الخدري، قال: صَلَّى بنا رسول الله صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ صلاةَ الاولى ثُمَّ أَقْبَلَ بوجهه الكريم علينا فقال: يا معاشر أصحابي! إِنَّ مثلَ أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح و باب حطّة في بني إسرائيل فتمسّكوا بأهليتي بعدى الأئمة الراشدين من ذرّيتي فإنكم لن تضلّوا أبدا. فقيل: يا رسول الله! كم الأئمة بعدك؟ قال: اثنا- عشر من أهل بيتي، أو قال: من عترتي .

ازین روایت سراسر هدایت واضح و لائحتست که جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سَلَّمَ بعد نماز جماعت که محل اجتماع مسلمین بود بخطاب أصحاب خود ارشاد فرمود که: اُی گروه یاران من! بتحقیق که مثالِ اهل بیت من در میان شما مثال سفینه نوح است و مثال باب حطه است در بنی اسرائیل پس تمسّک بنمائید باهل بیت من بعد از من که ایشان ائمه راشدین از ذرّیت من هستند، بتحقیق که شما در حال تمسک بایشان هرگز گمراه نخواهید شد تا بأبد. و هر گاه بعد استماع این ارشاد هدایت بنیاد بعض حاضرین عرض کردند که یا رسول الله! ائمه بعد جناب شما چقدر خواهند شد؟ آن جناب در جواب ارشاد فرمود که دوازده نفر از اهل بیت من خواهند شد، یا آنکه فرمود که دوازده نفر از عترت من خواهند شد.

و این حدیث شریف اثیر بچند وجه ناظر بصیر را بسوی حق منیر رهنمائی می نماید:

اول آنکه درین حدیث مذکورست که جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سَلَّمَ بخطاب أصحاب خود بودن اهل بیت علیهم السلام دریشان مثل سفینه حضرت نوح علیه السلام مبین نموده.

دوم آنکه اهل بیت علیهم السلام را مثل باب حطه معین فرموده.

سوم آنکه أصحاب خود را بعد خود حکم تمسّک باهل بیت علیهم السلام داده.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۸۱

چهارم آنکه اهل بیت علیهم السلام را بوصف جلیل «ائمه راشدین» ستوده.

پنجم آنکه در صورت تمسّک بأهلیت علیهم السلام أصحاب خود را از ضلال و گمراهی مأمون فرموده.

ششم آنکه بعد سؤال بعض سائلین از عدد ائمه علیهم السلام که بعد آن جناب خواهند شد ارشاد کرده که ایشان دوازده نفر خواهند شد از اهل بیت من یا از عترت من.

و بعد ملاحظه این تصریحات صریحه و ارشادات نصیحه که هر یک از آن برای واجب الإطاعة بودن اهل بیت علیهم السلام کافی و وافی است هرگز کار عاقلی نیست که در دلالت حدیث سفینه بر امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام شک و ریب آرد و همت خود بر معاندت حق ابلج و موازرت باطل لجلج برگمارد.

وجه یازدهم آنکه جناب رسالت مآب- صَلَّى الله عليه و آله ما همر سحاب- حدیث سفینه را بمخاطبه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بأسلوب بدیع و سیاق رفیع که هر هر جمله آن دلیل ساطع و برهان قاطع امامت و خلافت آن جنابست بیان فرموده، و بر مخصوص بودن این حدیث شریف بآنجناب و ائمه طاهرین از اولاد آن جناب سلام الله علیهم أجمعین نصّ صریح نموده. و بعد ملاحظه آن کار اُحدی از اهل عقول و أحلام نیست که در دلالت این حدیث شریف بر امامت و خلافت ائمه اثنی عشر علیهم السلام قیل و قال نماید، و هیچ مجادلی را تاب آن نیست که حرفی بمقابله اهل حقّ درین باب آراید.

علامه سلیمان بن ابراهیم القندوزی در «ینابیع المودة» کما سمعت سابقا گفته: [

أخرج الحموي عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ: يا علي! أنا مدينةُ الحكمه و أنت بابها و لن تؤتی المدينة إلّا من قبل الباب و كذب من زعم أنّه یحبّنی و یبغضک لأنّک منّی و أنا منک، لحمک من لحمی و دمک من دمی و روحک من روحی و سریرتک من سریرتی و علانیّتک من علانیّتی، و أنت إمام امتی و وصیی، سعد من أطاعک و شقی من عصاک و ربّح من تولّاک و خسر من عاداک، فاز من لزمک و هلك من فارقک، و مثلك و مثل الأئمة من ولدك مثل سفينة نوح

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۸۲

من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثلکم مثل التَّجُوم کَلَّمَا غَاب نجم طلع نجم الى يوم القيمة].

وجه دوازدهم آنکه جناب رسالت مآب صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ مضمون بلاغت مشحون حدیث سفینه را در حدیث دیگر که بوجوه عدیده مصرّح بخلاف و امامت ائمه طاهرين سلام اللّٰهُ علیهم اُجمعین می باشد بعنوانی ذکر فرموده که اگر عاقل بصیر اَدْنی تأملی در آن نماید اصلاً ریبی در دلالت حدیث سفینه بر مطلوب اهل حقّ دامن گیر او نخواهد گردید و امر حقّ را کالصبح المسفر المنیر واضح و مستنیر دیده بصد جان و دل باعتقاد آن خواهد گروید.

حالا ألفاظ مبارکه آن حدیث شریف را شنیده آن را از آیات حق باید شمرد، و حظّ وافر از کمال بلاغت و تمام ابلاغ جناب بشیر نذیر- علیه و آلِهِ آلاف السّلام من الملك القدیر- باید برد.

سید علی همدانی در «مودّة القربی» کما علمت سابقاً گفته: [

عن علی علیه السّلام قال: قال رسول الله صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ: من أحبّ أن یركب سفینه النّجاة و یستمسک بالعروة الوثقی و یعتصم بحبل اللّٰه المتین فلیوال علیاً بعدی و لیعاد عدوّه و لیأتّم بالأئمّة الهداء من ولده، فإنّهم خلفائی و أوصیائی و حجج اللّٰه علی خلقه بعدی و سادة امتی و قادة الاتقیاء إلى الجنّة، حزبهم حزبی و حزبی حزب اللّٰه، و حزب أعدائهم حزب الشّیطان

. و این حدیث شریف را سلیمان بن ابراهیم بلخی نیز در «ینایع المودّة» آورده، کما دریت فیما سبق.

وجه سیزدهم آنکه جناب رسالت مآب صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ الاطیاب، سفینه نجات بودن اهل- بیت علیهم السّلام را در حدیث اشباح خمسّه به نهجی ارشاد فرموده که بعد ملاحظه آن در دلالت حدیث سفینه بر افضلیت این حضرات از تمامی کائنات شبیهه باقی نمی ماند و اندک توجّه هم در مفاد آن امامت و خلافت این حضرات را بوجوه عدیده بمنصّه عالیّه شهود می رساند.

صدر الدین أبو المجامع ابراهیم بن محمّد بن المؤید الحموی در «فرائد السّمطین»

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۸۳

علی ما نقل عنه گفته:

[أخبرنا الشّیخ العدل بهاء الدّین محمّد بن یوسف البرزالی بقراءتی علیه بسفح جبل قاسیون ممّا یلی عقبه دمر، ظاهر مدینه دمشق المحروسة.

قلت له: أخبرك الشّیخ أحمد بن الفرّج الامویّ إجازة، فأقرّ به. «ح» و أخبرنی الشّیخ الصّالح جمال الدّین احمد بن محمّد بن محمّد المعروف بدکویه القزوينی و غیره إجازة بروایتهم عن الشّیخ الإمام امام الدّین أبی القاسم عبد الکریم بن محمّد بن عبد الکریم الرافعی القزوينی إجازة، قال: أنبأنا الشّیخ العالم عبد القادر بن أبی صالح الجلیّ، قال: أنبأ أبو البرکات هبة اللّٰه بن موسی السّیّفطی، قال: أنبأ القاضي أبو المظفر هناد بن ابراهیم النّسفی، قال: أنبأ أبو الحسن محمّد بن موسی بن کریم، قال: أنبأنا محمّد بن الفرّحان، حدّثنا محمّد بن یزید القاضي، حدّثنا اللّیب بن سعید، عن العلاء بن عبد الرّحمن، عن أبيه، عن أبي هريرة، عن النّبی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالَى أَبَا الْبَشَرِ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ التّفْتُ آدَمَ يَمْنَهُ الْعَرْشِ فَإِذَا نُورُ خَمْسَةِ أَشْبَاحٍ، سَجَدَا وَ رُكَّعَا، قَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ! هَلْ خَلَقْتَ أَحَدًا مِنْ طِينِ قَبْلِي؟ قَالَ: لَا يَا آدَمُ! قَالَ: فَمَنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ الَّذِينَ أَرَاهُمْ فِي هَيْئَتِي وَ صُورَتِي؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ خَمْسَةُ مَنْ وَلَدَكَ، لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ وَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا الْعَرْشَ وَ لَا الْكَرْسِيَّ وَ لَا السّجَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ وَ لَا الْمَلَكَةَ وَ لَا الْإِنْسَ وَ لَا الْجِنَّ، هَؤُلَاءِ خَمْسَةُ شَقَقْتَ لَهُمْ خَمْسَةَ أَسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْمُحْمُودُ وَ هَذَا مُحَمَّدٌ، وَ أَنَا الْعَالِي وَ هَذَا عَلِيٌّ، وَ أَنَا الْفَاطِرُ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ، وَ أَنَا الْإِحْسَانُ وَ هَذَا الْحَسَنُ، وَ أَنَا الْمُحْسَنُ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ آلِيَتْ بَعَزَتِي أَنَّهُ لَا يَأْتِينِي أَحَدٌ بِمِثْقَالِ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ بَغْضٍ أَحَدِهِمْ إِلَّا أَدْخَلْتُهُ نَارِي وَ لَا أَبَالِي، يَا آدَمُ! هَؤُلَاءِ صَفُوتِي مِنْ خَلْقِي، بِهِمْ أَنْجِيهِمْ وَ أَهْلُكِهِمْ، فَإِذَا كَانَ لَكَ إِلَيَّ حَاجَةٌ فَهَؤُلَاءِ تَوَسَّلْ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و سَلَّمَ: نَحْنُ سَفِينَةُ النّجاةِ مِنْ تَعَلَّقَ بِهَا نَجَى وَ مِنْ حَادَ عَنْهَا هَلَكَ، فَمَنْ كَانَ لَهُ إِلَى اللّٰهِ حَاجَةٌ فَلْيَسْأَلْ

بنا اهل البيت .

وجه چهاردهم آنکه در ما سبق از طرق عدیده حدیث سفینه دریافتی که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الأطیاب حدیث سفینه را با حدیث باب حطه یکجا ذکر فرموده، و پر ظاهرست که حدیث باب حطه دلیل قاطع لزوم انقیاد تام و وجوب اطاعت عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۹۸۴

مطلقه اهل بیت علیهم السّلام و مفید عصمت و طهارت این ذوات با برکات و مثبت کفر معرضین و مدبرین ازین حضرات می باشد. پس همچنین حدیث سفینه نیز دلیل این مطلب خواهد شد، و مطلوب و مقصود صاحب مقام محمود از ذکر این حدیث مسعود بعنوان طلع منضود، إثبات امامت و خلافت این أشباح مقدسه مطهره و إظهار عصمت و طهارت این نفوس مبارکه منوره خواهد بود. وجه پانزدهم آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام کما سمعت سابقاً من «الدّر المنثور» ارشاد فرموده که مثل ما در این امت مثل سفینه نوح و مثل باب حطه است، و این ارشاد باسداد وجوب اطاعت و لزوم انقیاد آن جناب و دیگر اهل بیت علیهم السلام را بکمال صراحت واضح می گرداند و فضیلت و اکرمت این حضرات را بأعلای مراتب وضوح و صراحت می رساند، و بعد از آن هرگز عاقلی در امامت و خلافت این نفوس قدسیه شک نمی تواند کرد.

وجه شانزدهم آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه بلیغه خود که سابقاً از «تاریخ یعقوبی» نقل شده سفینه بودن اهل بیت علیهم السّلام را با واقعه روز غدیر یکجا ذکر فرموده در ایمان موقنین و ایقان مؤمنین إلى أقصى الغایه افزوده، و این معنی نزد اهل خیرت و اعتبار و نقد و استبصار، دلیل واضحست بر اینکه حدیث سفینه مثل حدیث غدیر از أدله واضحه و براهین لائحہ امامت آن جناب می باشد.

وجه هفدهم آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه مذکوره «سفینه» بودن اهل بیت علیهم السّلام را با حدیث ثقلین انضمام داده ابواب معرفت بر وجوه مستبصرین گشاده، و این معنی برای ألباب در إثبات امامت و خلافت آن جناب کافی و وافست، و این انضمام بلاغت نظام شبهات مدغلین معاندین و تشکیکات مرتابین جاحدین را نافی و عافست.

وجه هیجدهم آنکه خاصّه ایزد باری حضرت أبی ذرّ غفاری- علیه آلاف التحیات من الله ما هطلت الغوادی و السواری- بعد أخذ حلقة باب کعبه و تعریف نفس نفیس خود حدیث سفینه را از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده در إثبات اهمیت

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۹۸۵

آن بأحسن وجوه و أبلغ طرق افزوده، چنانچه سابقاً در روایت «مسند أبو یعلی» و غیر آن دیدی، و تفصیل آن از عبارت طیبی در «کاشف- شرح مشکاة» و دیگر عبارات شنیدی. و پر ظاهرست که این اهتمام خاص ازین صحابی با اختصاص در نقل این حدیث طیب المصاص نزد اهل ایمان و اخلاص کاشف از آنست که این حدیث رفیع المکان بلا شبهه نزد آن صحابی جلیل الشّان دلیل وصول اهل بیت علیهم السّلام بمرتبه مطاعیت خلافت و منصب متبوعیت آنان می باشد، هذا هو الذی یرغم آناف الأعداء اللّثام و یرفع رءوس الأولیاء الکرام.

وجه نوزدهم آنکه حضرت أبی ذرّ غفاری حدیث سفینه را با حدیث باب حطه مقروناً روایت فرموده جلالت شان و رفعت مکان و طهارت کامله و عصمت فاضله و افضلّیت و اکرمت حضرات اهل بیت علیهم السلام را باتّباع جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و جناب امیر- المؤمنین علیه السلام بأحسن وجوه وانموده، کما دریت فیما سبق من روایه الطبرانی و غیره.

و بعد ملاحظه این مطلب کار خردمندی نیست که از دلالت حدیث سفینه بر خلافت و امامت این ذوات قدسیه إنکار نماید و مسلک عدول و انحراف از سفینه منجیه و باب حطه بأقدام عناد و لداد پیماید.

وجه بیستم آنکه در ما سبق از «فصول مهمّه» ابن الصّیباغ مالکی و غیر آن دانستی که حضرت أبی ذرّ غفاری بر عتبه خانه کعبه رفته

باهتمام تمام اولا حدیث سفینه را روایت فرموده، من بعد بغرض ایضاح معانی و تشدید مبانی آن

حدیث «اجعلوا اهل بیتی منکم مکان الرأس من الجسد و مکان العینین من الرأس»

را که دلیل واضح و برهان لائح ریاست و امارت و امامت و خلافت و افضلیت و اکرمیت و عصمت و طهارت اهل بیت علیهم السّلامست بمعرض بیان آورده بإظهار حقّ أبلج، باطل لجلج را بأقدام إبطال فرسوده، و گمان ندارم که بعد ازین هیچ عاقلی در معنای حقیقی حدیث سفینه شک و ارتیاب آرد و از دلالت آن بر امامت و خلافت اهل بیت علیهم السّلام انکار نموده دین و ایمان خود را بدست خدوع غرور بسپارد! وجه بست و یکم آنکه حضرت اُبی ذرّ غفاری در بعض احوال هدایت اشتغال

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۸۶

خود بعد أخذ حلقه باب کعبه بکمال اهتمام و تمام احتفال حدیث سفینه و حدیث باب حطه و حدیث ثقلین را یکجا در معرض بیان آورده طریق فتح ابواب عرفان برای اهل ایمان و ایقان و سیل ختم حجت و برهان بر اصحاب عدوان و شنان بأحسن بیان و أقهر سلطان سپرده، چنانچه سابقا از عبارت باب سابع، «ینابیع المودّة» سلیمان بلخی دانستی. و هرگز متوهم نیست که بعد ازین کسی از اهل انصاف در دلالت حدیث سفینه بر امامت و خلافت ارتیابی خواهد داشت، یا آنکه در بودن آن دلیل حقیقت مذهب امامیه اثنا عشریه قیل و قال آغاز نهاده أعلام صفاقت و رقاعت خواهد افراشت، و لله الحمد علی ذلك، و هو المنور المزحج للظلم الحوالک. و هر گاه بحمد الله المنعم از إثبات حدیث سفینه و بیان دلالت آن بر خلافت اهل بیت علیهم السّلام فراغ دست داد، پس اینک باید دانست که آنچه شاه صاحب متعلّق باین حدیث شریف در این جا تفوّه نموده‌اند سراسر موجب تأنیب و تشریب ایشان می‌باشد.

قوله:

[و همین قسم حدیث

«مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق»

دلالت نمی‌کند مگر بر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدوستی ایشان و منوط باتباع ایشانست، و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب هلاک.

اقول:

هر گاه حسب اعتراف شاه صاحب حدیث سفینه دلالت دارد بر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدوستی اهل بیت علیهم السّلام و منوط باتباع ایشانست، و تخلف از دوستی و اتباعشان موجب هلاکست، پس چرا حضرتش اعتراف بخلافت و امامت این حضرات نمی‌فرماید؟ و چگونه راه نکوص و عدول از قبول عقیده حقّه بودن ایشان خلفای رسول- علیه و آله آلاف السّلام ما هبّ القبول می‌پیماید؟! زیرا که در ما سبق بتفصیل جمیل دانستی که وجوب دوستی و اتباع این نفوس قدسیّه بلا شبهه و ارتیاب بوجوه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۸۷

عدیده مثبت خلافت و دلیل ظاهر ریاست و زعامت ایشانست، و هکذا موجب نجات بودن دوستی و اتباعشان و موجب هلاک بودن تخلف از دوستی و اتباعشان برهان باهر ریاست عامه و خلافت تامه این ذوات مقدسه است، و خود مخاطب بحمد الله آینده معترف می‌شود که معنی امام همینست که اتباع او موجب نجات آخرت باشد.

پس بعد از این از عقیده حقّه امامت و خلافت ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم أجمعین انحراف ورزیدن، و برای خلافت و ریاست، فلاذن و بهمان را برگزیدن یقینا باطل و ناصواب و سائق بسوی أقصای تبار و تباب است، و الحمد لله علی ظهور نور الحقّ فی کلّ باب، و بوار متاع الباطل عند اولی الالباب.

قوله:

[و این معنی بفضل الله تعالی محض نصیب اهل سنت است و بس از جمیع فرق اسلامی، و خاص است بمذهب اهل سنت، لا یوجد

فی غیرهم!] أقول:

بر عاقل هوشیار و متدبّر نصفت شعار کالشمس فی رابعه التّهار واضح و آشکارست که اهل سنت هرگز حظّی از ولا و اتّباع اهل بیت علیهم السّلام ندارند، چه جای آنکه این معنی محض نصیب ایشان باشد؟! سبحان الله! کسانی که ظالمین و غاصبین و محاربین و مقاتلین و سامّین و قاتلین و سائین و شاتمین و منحرفین و مبغضین اهل بیت علیهم السّلام را دوست دارند بلکه مقتدا و پیشوای خود انگارند، بچه رو دعوی دوستی و ولای حضراتشان می توانند کرد؟! و آنانکه علی الإعلان نفی عصمت اهل بیت علیهم السّلام کنند و تخطیه و توهیم این حضرات در اقوال و افعال و مذاهب و اعمالشان نمایند و إجماع اهل بیت علیهم السّلام را حجّت ندانند و در أدله آن قدح و جرح آغاز نهند- کما لا- یخفی علی ناظر کتب کلامهم و أسفار اصولهم- چگونه خود را متّبع و مطیع این حضرات ثابت خواهند کرد؟! هل هذا إلّا مصادمة العیان و مباهته تتحیر لها الأحلام و الأذهان؟! قوله:

[زیرا که ایشان متمسک اند بحبل و داد جمیع اهل بیت، و بر قیاس کتاب

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۹۸۸

الله که «أَفْتَوْمُونَنَّا بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ»

و در رنک ایمان بالانبیاء که «لَا تَفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»

با بعض، محبت و ایمان و با بعض بغض و کفران نمی ورزند.]

أقول:

ادّعایی که شاه صاحب درین کلام جالب الملام نموده اند ادّعائی است باطل و انتحالی است عاطل که برای تکذیب و توهینش بالتفصیل دفاتر طوال هم کفایت نمی کند، و بمطالعه آن بسیاری از آیات قرآن مجید و فرقان حمید بیاد می آید.

از آن جمله است قول خداوند عالم «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»

و از آن جمله است قول خداوند عالم «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَهُمْ بِمُؤْمِنِينَ، يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»

و از آن جمله است قول حق تعالی «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»

و از آن جمله است قول خداوند عالم «قُلْ إِنْ تَخَفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَوْنَ يَغْلِبْكُمْ اللَّهُ»

و از آن جمله است قول حق جلّ و علا «وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ»

و از آن جمله است قول حق تعالی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ»

و از آن جمله است قول خداوند عالم «وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا لِكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ»

و از آن جمله است قول حق تعالی «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۸۹

و از آن جمله است قول ایزد متعال «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُخْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا- إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ»

و از آن جمله است قول حق عز و جل «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»

و از آن جمله است قول الله تبارک و تعالی «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ»

و از آن جمله است قول خلاق عالم جل و علا «يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ»

و علاوه برین هم آیات بسیارست که درین مقام قابل تلاوتست، خصوصاً قول خداوند عالم «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»* و بالخصوص قول حق سبحانه و تعالی «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ».

نقل عبارات شاه صاحب متعلق بحديث سفینه و جوابهای مؤلف از آنها

و لنعم ما قال بعض علمائنا الأعلام في جواب مخاطبنا في هذا المقام: تمسك بحبل و داد عترت بدون تبری از اعدای غیر مسلم، كما قيل:

تودّ عدویّ ثمّ تزعم أنّی صديقک، إنّ الرّأى عنک العازب!

و اظهار و داد لسانی معنی تمسک نیست، چنانچه تعلیق کتاب الله و قول «حسبنا کتاب الله» بدون عمل بر آن غیر مفید، و حال ثقلین اَعْنِ اَهِلَّ بَيْتٍ وَ قُرْآنٍ در تمسک یکسانست، لقران العتره بالقرآن.

بالجمله، ادّعی سَنَیَانِ مَوَالَاتٍ وَ اتِّبَاعِ اَهِلِّ بَيْتٍ را با وجود موالات و اتّباع محاربین و اعدای ایشان مثل عائشه و طلحه و زبیر و معاویه و نظر ایشان اگر صحیح باشد، پس موالات و اتّباع شیعیان، شیخین و اخوان آنها را با وجود لعن و طعن بر آنها که استحقاق آن از اخبار سَنَیَانِ ظاهر می شود چرا صحیح نبوده باشد؟! انتهی کلامه، رفع فی الخلد مقامه.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۹۰

و علاوه برین هر که قدری هم تتبع کتب سنّیه بنماید بخوبی می داند که ادّعی تمسک اهل سنّت بحبل و داد جمیع اهل بیت علیهم السّلام مصداق «کسر اب بقیعه یحسبه الظّمان ماء حتّی إذا جاءه لم یجده شیئا» می باشد، و کلمات ناصبیّت آیات و مضامین حروریت سمات در کتب ایشان بحدّی موجودست که احصای آن در دفاتر کبار هم خیلی عسیر و دشوار می نماید، لیکن درین مقام برای تنبیه اولی الأحلام بعض عبارت خارجیت صفات از مصنفات والد مخاطب نقل می نمایم، تا واضح و آشکار گردد که دعوی شاه صاحب چه قدر از واقعیت بعید افتاده است، و اگر چه قلم عرفان شیم از نقل این گونه عبارات کفر آمیز، آبی و مستنکفست لیکن بمفاد «الضرورات تبيح المحظورات» و نظر بمقوله «نقل کفر کفر نباشد» اضطراراً بطور انموذج بعض آن را ذکر نمودن ضروری

است.

پس بشنو که ولی الله در «إزالة الخفاء» در فصل پنجم مقصد اول گفته: [باید دانست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث متواتره بالمعنی افاده فرمودند که حضرت عثمان مقتول خواهد شد و نزدیک بقتل او فتنه عظیمه خواهد برخاست که تغییر اوضاع و رسوم مردم کند و بلای آن مستطیر باشد، زمانی که پیش از آن فتنه است آن را به اوصاف مدح ستودند و ما بعد آن را بأصناف ذم نکوهیدند، و استقصا نمودند در بیان آن فتنه تا آنکه مطابقت موصوف بر آنچه واقع شد بر هیچ فردی مخفی نماند، و به ابلغ بیان واضح ساختند که انتظام خلافت خاصه بآن فتنه منقطع خواهد شد و بقیه برکات ایام نبوت روی باختفا خواهد آورد، و این معنی را تا بحدی ایضاح کردند که پرده از روی کار برخاست و حقیقه الله به ثبوت آن قائم شد و آن خبر در خارج متحقق گشت بآن وجه که حضرت مرتضی با وجود رسوخ قدم در سوابق اسلامیه و وفور اوصاف خلافت خاصه و انعقاد بیعت برای او و وجوب انقیاد رعیت فی حکم الله به نسبت او، متمکن نشد در خلافت، و در اقطار ارض حکم او نافذ نگشت، و تمامه مسلمین تحت حکم او سر فرود نیاوردند، و جهاد در زمان وی رضی الله عنه بالکلیه منقطع شد، و افتراق کلمه مسلمین بظهور پیوست، و ایتلاف ایشان رخت بعدم کشید، و مردم

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۹۱

بحروب عظیمه با او پیش آمدند، و دست او را از تصرف ملک کوتاه ساختند، و هر روز دایره سلطنت او- لا سیما بعد تحکیم- تنگتر شدن گرفت، تا آنکه در آخر بجز کوفه و ما حول آن برای ایشان صافی نماند! و هر چند این خللها در صفات کامله نفسانیه ایشان خللی نینداخت لیکن مقاصد خلافت- علی وجهها- متحقق نگشت و بعد حضرت مرتضی چون معاویه بن ابی سفیان متمکن شد اتفاق ناس بر وی بحصول پیوست و فرقه جماعه مسلمین از میان برخاست.

و نیز ولی الله در «إزالة الخفاء» در بیان فتور عظیم افتادن در ارکان اسلام گفته: [معلومست از تاریخ که اقامت حج بعد حضرت عثمان هیچ خلیفه بذات خود نکرده است بلکه نائی را مقرر می کردند، و حضرت مرتضی برای آن اقامت حج بذات خود نتوانست نمود بلکه در بعض سنین نائب هم نتوانست فرستاد، کما هو مذکور فی «المستدرک». و معاویه بن ابی سفیان، ابان بن عثمان را امیر الحج ساخته بود در ایام خلافت خود، حال آنکه خلفای سابق اقامت حج بنفس خود می کردند إلّا بعذر و اقامت حج ضمیمه خلافت بود بلکه از خواص خلیفه، چنانکه بر تخت نشستن و تاج بر سر نهادن یا در کوشک پادشاهان پیشین اقامت نمودن در اکاسره و قیاصره علامت پادشاهی بود].

و نیز ولی الله در «إزالة الخفاء» در فصل پنجم مقصد اول گفته: [بنقل متواتر- که در شرعیات نقلی معتمدتر از آن یافته نمی شود- به ثبوت پیوسته که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فتنه را که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا شد مطمح اشاره ساخته اند، و آن را بتفصیلی که زیاده از آن در شرایع یافته نشود بیان فرموده اند، و آن را حد فاصل نهاده اند در میان زمان خیر و زمان شرّ، و گواهی داده اند که درین وقت «خلافت علی منهاج النبوة» منقطع شود و ملک عضو پدید آید، و معنی لفظ عضو دلالت می کند بر حروب و مقاتلات و جهیدن یکی بر دیگری و منازعت یکی با دیگری در ملک، و لهذا در احادیث بسیار خلفای ثلاثه را در یک حکم جمع کردند تا آنکه ظن قوی بهمرسید که هر سه بزرگ فی مرتبه من المراتب متفق اند و غیر

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۹۲

ایشان در آن مرتبه شریک ایشان نیست! و در بعض احادیث لفظی که مشعر بانقطاع خلافت باشد ارشاد فرمودند، در حدیث «تحرک جبل» بروایت حضرت عثمان و انس ذکر هر سه بزرگ رفت، و در «قصه حائط» بروایت ابو موسی مذکور هر سه فقط، و در حدیث «وزن با ائت» بروایت جمعی ذکر هر سه، و در بعض الفاظ «ثم رفع المیزان» و در «رؤیای ظلّه» هم چنان، و در حدیث ابن عمر «کنا نخیر الحدیث» بیان همین سه بزرگ، بعد از آن ابن عمر گفته است: «نسکت» و در رؤیای «نوط بعضهم ببعض» ذکر همین

هر سه، و در رؤیاء «دلو دلی من السماء» مذکور هر سه، و در مرتبه چهارم «انتشاط عرقوه» ظاهر گردید، و در قصّه سؤال بنی مطلق بعد ذکر هر سه «فتبا لكم» و در قصّه تأسیس مسجد و وضع أحجار لفظ حصر که «هم الخلفاء» وارد شد، و در قصّه اشتراک قلائص بعد ذکر هر سه عزیز گفته شد «فتبا لك»، و در قصّه تسبیح حصی بر همین سه کس اکتفا رفت، و در قصّه «تزلو رحی الاسلام» زمانی معین گشت که بأبلغ وجه برین فتنه دلالت نمودند، بعد از آن فرمودند «فإن يهلكوا فسيل من هلك و إن يقم لهم دينهم يقم لهم سبعين عاما. قال البغوی: أراد بالدين الملك. قال أبو سليمان:

و يشبه أن يكون أريد بهذا ملك بنی أمیّة و انتقله عنهم إلى بنی العباس و كان ما بین أن استقرّ الملك لبنی أمیّة إلى أن ظهرت الدّعاء بخراسان و ضعف أمر بنی أمیّة و دخل الوهن فيه نحو من سبعين سنة، و در حدیث «الخلافه بالمدينه و الملك بالشام»

تعیّن ملک واقعهشد، الی غیر ذلک مما لا یحصی. باقی ماند آنکه در حدیث ابی بکره ثقفی وارد شده «الخلافه بعدی ثلثون سنة»

حقیقت معنی آن نیز باید دانست که خلافت خاصّه منتظمه مرگبست از دو وصف: وصف اول، وجود خلیفه خاص و وصف ثانی نفاذ تصرّف و اجتماع کلمه مسلمین، و انتفای مجموع حاصل می شود بنفی یکی ازین دو وصف، و بنفی هر دو معا، و حکمت الهی مقتضی تدریجست بین کلّ ضدّین، پس در حالت اولی این مجموع مفقود شد بفقد وصف اجتماع کلمه مسلمین و عدم انتظام ملک. پس حضرت مرتضی بصفات کامله خلافت خاصه اتّصاف داشتند و خلافت ایشان شرعا منعقد شد لیکن فرقت مسلمین پدیدار گشت و تصرّف ایشان در

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۹۳

أقطار أرض نفاذ نیافت، چنانکه پادشاهی عادل مدرّسی را در مدرسه نصب می فرماید و طلبه علم را امر کند که از جناب او استفاده کنند لیکن طلبه علم را باتّفاقات بسیار که بعضی آن با اختیار ایشان باشد و بعضی بغیر اختیار وجود استفاده بالفعل صورت نگرفت، در این وقت هر دو استعمال صحیح باشد، می توان گفت درین مدرسه مدرّسی هست اما مردم بر وی نمی خوانند و جمع نمی شوند، و نیز می توان گفت که درین مدرسه مدرّسی نیست یعنی متّصف بدرس بالفعل، فیما نحن فيه، همچنان خلیفه خاص متّصف بأوصاف کامله موجودست و خلافت او بالفعل نیست! و نیز در «إزالة الخفا» در آخر مقصد اول گفته: [و سه کس را نام برده اند که در زمان خیر متولّی خلافت خواهند بود: صدیق اکبر، و عمر فاروق، و ذی النورین، و در زمان فتنه بحضرت مرتضی بیعت کنند لیکن خلافت او منتظم نشود و قوم بر وی مجتمع نشوند، الی غیر ذلک تا آنکه برأی العین دانستیم که مراد همین حالتست که بعد قتل حضرت عثمان بظهور آمد از اختلاف ناس در حرب جمل و صفین، بعد این همه بضرورت عقل دریافته شد که هر چند برای مرتضی بیعت کرده اند و خلافت منعقد ساختند و در حکم شرع که بنای آن مظنّاتست لازم شد اطاعت او، لیکن مراد حقّ اصلاح عالمست که خلافت وسیله آنست که برای تقریب آن مقصود مشروع ساخته، و اگر مراد حق می بود از وجود متخلف نمی شد، و مرتضی درین خلافت مانند «نی» در دهان نائی نبود و نه مانند جارحه برای اتمام مراد حقّ و قوم مأمور نشدند که تحت رایت او قتال کنند چنانکه مأمور شدند بقتال تحت رایت مشایخ ثلاثه، و مطابق آنچه ازین احادیث مفهوم شد به معاینه در خارج دیدیم که در زمان حضرت مرتضی عنایت الهی که سابق فوج فوج نازل می شد مستتر گشت، کوشش بسیار فائده اندکی هم نداد و خیریت که عبارت از الفت مسلمین فیما بینهم و ترک منازعه است و اتّفاق بر جهاد کفّار و روز بروز شکست بر کفّار افتادن رو باستتار نهاد و معنی «وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ»

یعنی لیمکنن بسعیهم دینهم، صورت نه بست، و تمکین فی الأرض که برای دفع کفّار و إعلاء کلمه الاسلام مقرر بود واقع نشد، «و اجعل عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۹۴

لِی مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا»

درین زمان متحقق نگشت، و در تمام مسلمین حکم او نافذ نشد، و مسلمین - کُلّهم - تحت حکم او در نیامدند، و هیچ عاقلی برین معنی انکار نمی تواند کرد، چنانکه نمی تواند انکار نمود که آفتاب امروز از مشرق ظاهر شده است، لیکن نکته دیگرست که غیر اهل بصیرت نمی شناسد،

بهر نظر مه من جلوه می کند لیکن کس آن کرشمه نبیند که من همی نگرم

و آن نکته آنست که انبیا بر امت خود و خلفا بر رعیت خود فضیلتی که یافته اند سر آن و مخّ در آن جارحه تدبیر الهی بودنست و واسطه اصلاح عالم شدن، و این سرّ و مخّ در خلفای ثلاثه علی وجهه متحقق بود - بشهادة النقل و العقل - و در حضرت مرتضی نه! هر چند این معنی در حقّ وی - رضی الله عنه - نقصی پیدا نکرد، زیرا که وی ساعی بود در اقامت دین اگر چه میسر نشد، لیکن فضیلت جارحه الهی بودن دیگرست، و آن اگر می بود احکام خلافت خاصّه از وی متخلف نمی شد، و این اقوی وجوه افضلیت مشایخ ثلاثه است بر حضرت مرتضی، تفاضل اصحاب یمین با هم باعتبار صحت نیت و کثرت عملست، و تفاضل این بزرگواران با هم باعتبار مانند «نی» در دست نائی بودنست و مانند حجر در دست رامی، و «ما رَمِيتْ اِذْ رَمِيتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمٰی بویست ازین بوستان، و

«اِنِّی مَکَاثِرُ بَکُمُ الْاَمَم»

رمزیست ازین داستان. آن حضرت صلی الله علیه و سلم باعتبار صحت نیت افضل نشدند از آن انبیا که امت ایشان کم بود از امت آن حضرت صلی الله علیه و سلم بلکه هر چند امت بیشتر جارحیت فیوض الهی قویتر: تشریف دست شاهان چوگان برد و لیکن بی گوی روز میدان چوگان چه کار دارد آن حضرت صلی الله علیه و سلم بسبب فتح مکه متزاید نشدند در نبوت خود و اوصاف باطنیه خود که خدای تعالی آن حضرت را صلی الله علیه و سلم بآن مخصوص گردانیده بود، بلکه هر چند بدن فتوح بالیده تر، روح «اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِینًا لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ ، الْآیَةُ» روشن تر.

سؤال: اگر گویی این سخن در حرب جمل و صفین مسلمست زیرا که این حرکات

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۹۵

عنیفه مفضی بخیر نشدند بلکه ساعت بساعت اختلاف مسلمین و فقد جمعیت ایشان بر روی کار آمد، لیکن در حرب نهروان جارحه فیض الهی بوده است زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در حقّ آن جماعت فرموده اند «لَنْ اُدرِکْتَهُمْ لِأَقْتُلَهُمْ قَتْلَ عَاد».

گوییم: اینجا تحقیقی است شریف: فرق است در آنکه شیوع اسلام و ایتلاف مسلمین - فیما بینهم - و کبت کفار و شکست ایشان روز بروز متزاید شود، و در آنکه از میان مسلمین فرقه مارقه بسبب شبهه که از بعض احکام خلیفه ناشی شده است سر بر آرند و با مسلمانان به پیچند و خلیفه سعی در کبت آن جماعه فرماید، مثل اول آنست که طفل را پرورش دهند تا از مرتبه طفلی بسنّ ترعرع برسد و از آن مرتبه بحدّ جوانی ترقی نماید، و مثل ثانی مثل آنکه استاد نجار برای مصلحتی مهمّه تیشه بر چوب می زد اتفاقاً خطا کرد تیشه بر پای خودش رسید درین حالت واجب شد بر وی که ترک شغل نجاری کند و یاصلاح پای خود مشغول گردد. درین مبحث غلط نکنی و این نکته دقیقه را بر غیر محمل آن فرود نیاری، غرض من آن نیست که حضرت مرتضی خلیفه نبود یا در حکم شرع خلافت او منعقد نگشت یا سعی او در حروب که پیش آمدند لله فی الله نبود، أعوذ بالله من جمیع ما کره الله، بلکه مقصود من اینست که فضیلت جارحه فیض الهی بودن ظاهر نشد درین مقاتلات و إلا خیریت و اصلاح خلق فوج ظهور می نمود، و این دقیقه زبان فقهاء و متکلمین از تقریر آن کوتاه است اثباتا و نفیا از آن گفتگو ندارند، و فقهای صحابه ببرکت صحبت آن حضرت

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این نکته را شناخته‌اند و در احادیث صحیحہ بآن نکته اشاره رفته .

و نیز ولی الله در «قرّة العینین» گفته: [بالجمله در زمان خلافت مرتضی مردم چهار گروه گشتند، جمعی با حضرت مرتضی رفیق شدند، و دلیل ایشان آنست که مرتضی بهترین مردم است درین عصر و اُحَقّ است بخلافت و جمعی که مخالفت - می کنند راه فساد دارند و اِخمال فساد و سعی در انتظام خلافت مطلوبست، و جمعی دیگر مخالف شدند و بجنگ برآمدند، و شبهه ایشان آنکه خلافت مرتضی منعقد نشده است و بیعت اهل مدینه بکره بود یا بسبب اغراض نه باجتهاد و بیعت اهل

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۹۶

کوفه هم همچنان، و در قتل حضرت عثمان شرکت داشت و با قاتلان ایشان آشتی و این معنی را مسقط عدالت می دانستند، و در قضیه تحکیم خود را خلع کرد، و بحقیقت مرتضی از لوث قتل مبرا بود و اَمَّا بظاهر شبهه گونه می آید، ازین جهت آن مخالفان در مقابله مرتضی «مجتهد مخطی!» بودند].

و نیز در «قرّة العینین» گفته: [جمعی دیگر از فقهاء صحابه مثل سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر و اسامه بن زید و ابو موسی و ابو مسعود تقاعد کردند، و دلیل ایشان آن بود که آن حضرت «صلعم» امر کردند بعود در ایام فتنه، و این حدیث متواترست و از جنگ در میان مسلمانان نهی فرمود، ایشان با این همه ثنای حضرت مرتضی می کردند و ذکر مناقب او می نمودند و او را اُحَقّ بالخلافه می دانستند، از کلام بعضی شبهه در عقد خلافت معلوم می شود و از کلام بعضی نه. «تنبيه»: گمان اکثر ناس آن است که مستمسک این جماعه عموماً نهی است از قتال مسلمین و آن بحقیقت مخصوص است بقتال همراه امام حق، اگر چه ایشان این قسم نفهمیدند و این از بعض الظنّ است بلکه مستند ایشان احادیث متواتره در نهی ازین قتال به اوصافی و علاماتی که بر آن منطبق یافتند، و متون این احادیث از دو صد زیاده در کتب متداوله مذکورست و حساب طرق منشعبه او از حدّ احصای بیرون، بلکه از تتبع احوال چنان متبادر می شود که مستند قومی که قتال نمودند قیاس است اگر نصرت خلیفه نکنند فساد عالم لازم می آید و سعی در اِخمال فساد مأمور به است در شرع و عموماً جواز قتال با ظالمان و استحقاق مرتضی خلافت را بسوابق و خصائص خود و مستند این فریق نصوص که ردّ آن قیاس در این مسئله کند و مخصوص عموماً باشد، و الله اعلم .

و نیز در «قرّة العینین» گفته: [أما أفضليّة شيخین باعتبار تشبه بإرادة بعثت پس بدو وجه می باید دانست: یکی بشارات صریحه که در منامات واقع شد مصرّح اند بحال شیخین نه بحال مرتضی. دوم آنچه واقع شد در خارج، زیرا که وجوه خارجی مبین و مفسّر بشارات صادق مصدوقست، پس آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۹۷

حقّ شیخین بشارت دادند که خلیفه خواهند شد و کار دین از دست ایشان منتظم خواهد شد و فتوح بسیار بر دست ایشان از مکن غیب بظهور خواهد رسید، و واقعش آنچه بشارت دادند، بخلاف مرتضی! که فتوح اسلام در ایام خلافت وی متحقّق نشد، و خود چه امکان دارد که آن حضرت بشارت دهند به چیزی که واقع نشود].

و نیز در «قرّة العینین» گفته: [و در زمان حضرت مرتضی اجماعی منعقد نگشت و مشاورتی با علما در میان نیامده و علمی که در همه اهل اسلام شائع گردد ظاهر نشد! و این معنی بر شخصی که ادنی معرفتی بآثار سلف داشته باشد واضح غیر محتاج به بیان است .

و نیز در «قرّة العینین» گفته: [و دین عبارتست از چیزیکه مردمان بر وی جمع شوند و از صاحب ملّت نقل کنند، و اصحاب مرتضی مختلف شدند در فهم کلام او و بمذاهب شتی رو نهادند. مثلاً جمعی از وی روایت کردند تبرئه خود از شرکت در دم عثمان رضی الله عنه، و جمعی از کلام وی رضای قتل وی فهم کردند که «قتله الله و أنا معه! قال ابن سیرین: رواه ابن أبي شبيب».

همچنین در هر حادثه مشکله از فقه و غیر آن مثل تحریم متعه و غسل رَجُلین کلمه‌ای دقیقه از حضرت مرتضی شنیدند در تطبیق آن متحیر ماندند و فتح باب اختلاف واقعشد.]

و نیز در «قره العینین» گفته: [أما أفضلیت شیخین باعتبار تشبّه در جزء عملی نفس ناطقه بنسبت سیاست مدن و ترتیب جیوش پس امریست ظاهر کالشمس فی رابعه النهار، در وقت شیخین عالم مجتمع بود بر رأی واحد و اختلاف در میان ایشان نی، با هم همه متفق مشغول بجهاد کفار بودند، أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ

صفت حال ایشان بود! و در ایام حضرت مرتضی اختلاف در اختلاف واقع شد و مردمان احزاب متحزبه گشتند، سیوف مسلمین از کفار مغمود گشت و در میان خودها مسلول و هر تدبیری که برای ردّ این بی انتظامی واقع شد خرق را متسع ساخت و عائد بآمنی و اطمینانی نشد تا آنکه همه امر از دست مرتضی رضی الله عنه بر آمد و بجز حوالی کوفه در تصرف نماند آن نیز با هزاران منازعت و مزاحمت! موافق و مخالف

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۹۸

بر اصل این حکایت متفق‌اند هر چند در تصدیق و تخطیه و معذور داشتن و عکس آن مختلف باشند!]

و نیز در «قره العینین» گفته: [مصابحان شیخین همه متأدّب ماندند بشریعت و راغب یا حسان و از کسی حرکت شنیعه ظاهر نشد، و مصاحبان حضرت مرتضی اکثر ایشان سپاهی منشان بودند اهل طمع و حرص و حسد و حقد و با حضرت مرتضی خلوص محبت نداشته و نه رسوخ انقیاد، جناب مرتضی رضی الله عنه مکرر از ایشان بر سر منبر شکایتها می کرد که کاشکی اهل کوفه را صرف کنم با اهل شام مانند صرف دراهم و دنانیر، ده کس را دهم و یکی را بستانم! و بی وفائیا از ایشان ظاهر شده چنانکه تا حال «الکوفی لا یوفی» مثل سائست، و با حسن مجتبی و حسین شهید کربلا رضی الله عنهما آنچه از بی وفائیا کردند محتاج بیان نیست، و جمعی که خلوص محبت و رسوخ انقیاد داشتند در اعتقاد خود شتر و گربه افتادند، جمعی افراط کردند در اعتقاد و تعظیم تا آنجا رسانیدند که حدّ غیر نبی نباشد و حضرت مرتضی ایشان را از آن افراط مکرر باز می داشت و ایشان منزجر نشدند، چنانکه قصّهای بسیار بنسبت آن جماعت که در صحابه طعن می کردند منقولست، و جمعی تفریط کردند دون آنچه در حقّ او می بایست، و جمعی متوسط الحال بودند و ایشان اصحاب عبد الله ابن مسعوداند، و در حمل کلام او بر معنی مناسب نیز مختلف شدند، جمعی این همه مبالغها و تأکیدها که بر سر منبرها می فرمودند اصغا نمی کردند و می گفتند مرد محارب است می گوید خلاف آنچه در خاطر دارد! و همین عقیده فاسده تخم مذاهب فاسده شد از تقیه و اختیار آنچه مخالف جمهور باشد چنانکه شیعه می گویند، و جمعی حمل کردند کلام او را بر آنچه موافق جماعت باشد و ایشان اصحاب عبد الله بن مسعود بودند و روایات ایشان همانست عمده نزدیک اهل سنت و جماعه، پس اگر تأثیر حضرت مرتضی ایشان را در می گرفت این اختلافها پیدا نمی شد چنانکه در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و شیخین پیدا نشد.]

و نیز در «قره العینین» در مقام ادّعی انحطاط امیر المؤمنین علیه السلام از «مرّ

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۹۹۹

الحقّ» گفته: [و این سخنی است که بر سبیل تنزّل گفته می شود و إلّا اگر مرّ الحقّ را برشگافیم به نسبت تجوّز در مآکل و ملابس و تقلیل معاش و مانند آن مسلّمست و با مبحث ما تعلقی ندارد و اختصاص آن مسلّم نیست، و اگر به نسبت اموری که بخلافت و ریاست تعلّق دارد و بنسبت ترک مقتاتلات مسلمین که خطر اعظم است نگریم «مرّ الحقّ»

بجانب شیخین است، و نهایت امر مرتضی آن باشد که «لا له» و «لا علیه!» و اگر به نسبت قلّت اعتنا بتألیف جمعی که همراه او بود اعتبار کنم، پس مرّ الحقّ تألیف ایشانست، چنانکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم کردند، زیرا که انتظام مسلمین چون بغیر این

معنی متحقق نمی شود این معنی یکی از امور مهمه باشد، و همچنین اگر غموض سخن را برشگافیم به نسبت علوم دقیقه محل بحث نیست بلکه واقع هم نیست چنانکه به تفصیل بیان کردیم، و اگر بنسبت توره در سخن و دور دور رفتن در مقتضای «الحرب خدعه»

اعتبار کنیم موجب مدحی نمی باشد، و همچنین دعوی مائل بودن بتجرّد با وجود آن همه مداخلات و منازعات و کشش و کوشش که سابقا از هیچ خلیفه مثل آن ظاهر نشد اگر چه منتج ثمرات نگردید گنجایش تسلیم ندارد!].

و نیز در «قرّة العینین» گفته: [و حضرت مرتضی در آیام خلافت خود در شغل مناقشه ها و منازعه ها افتاد و در آیام او هیچ بلد مفتوح نشد و هیچ فتحی ظاهر نگردید بلکه جهاد بالکلیّه مسدود ماند، پس باعتبار تحمّل اعباء جهاد، شیخین افضل و ارجح شدند].

و نیز در «قرّة العینین» گفته: [أما فضیلت شیخین باعتبار صفات قلبیه که آن را بعرف اهل زمان بطریقه تعبیر کنند پس بدو وجه بیان کنیم: اوّل آنکه زهد مرتضی از قسم زهد اولیاء بود و زهد شیخین مانند زهد انبیاء! و ورع مرتضی از قسم ورع اولیا بود و ورع شیخین مانند ورع انبیاء! و دلیل واضح برین مدّعا آنست که اتفاق جمیع اهل تاریخست بر آنکه ورع مرتضی و زهد او سبب عدم انتظام خلافت او شد، و ورع شیخین و زهد ایشان سبب انتظام خلافت ایشان گشت! و معلومست که اوصاف کامله انبیاء بوجهی واقع است که مانع ریاست عالم نمی شود بخلاف زهد اولیا! وجه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۰۰

ثانی آنکه، اعظم انواع زهد آنست که بی رغبتی کند در خلافت که صورت جاهست بلکه اگر بحقیقت رجوع کنیم زهد ترک مقتضای نفس خود است هر چه باشد، پس اگر شخصی که مقتضای نفس او مال است نه جاه، زهد او ترک مال باشد از خوف خدا یا بجهت تفرّغ برای ذکر او نه ترک جاه، و شخصی که مقتضای نفس او جاه باشد نه مال، زهد او ترک جاه باشد نه ترک مال. پس حضرت مرتضی سعیها کرد برای خلافت و جنگها بعمل آورد و تدبیرها نمود هر چند این همه بر حسب اجتهاد وی باشد و برخصت شرع بود، لیکن کسی که اصل این حادثه ها از وی واقع نشد حال او اصفاست از کسی که باین حادثه ها افتاد!، و اعظم انواع ورع آنست که ترک کند مقاتلات را بین المسلمین زیرا که قتل خطر او اعظم است، و اثم او اشدّ، پس اگر چه در شرع وجه اباحت یافته شود بآدنی شبهه ترک نماید، و این مقاتلات در شیخین واقع نشد بخلاف حال مرتضی، و همچنین تواضع اعظم انواع او تواضع با اقران خود است در فتنی که با ایشان در آن فن همعنان باشند، و شیخین با اهل علم و با مستحقّین خلافت در زمان خود بغایت تواضع داشتند زیاده از حضرت مرتضی، و همچنین هر صفتی ازین صفات چون برشگافیم انواع بسیار دارد و اعظم انواع آن در شیخین می یابیم! و اگر زهد و ورع بمعنی تقلّل در معاش بگیریم فضل حضرت مرتضی بحسب آن نیز محلّ تأملست!

«عن محمّد بن کعب القرظی أنّ علیاً قال: لقد رأیتنی مع رسول الله صلی الله علیه و سلّم و إنی لأربط الحجر علی بطنی من الجوع و إنّ صدقتی الیوم لأربعون ألفاً، و فی روایه: و أنّ صدقه مالی لتبلغ أربعین ألف دینار. أخرجه أحمد».

و اگر بمعنی احتیاط در تصرّف بیت المال اعتبار کنم همه در آن مساوی الأقدام اند، از قصص، اختصاص حضرت مرتضی بآن ظاهر نمی شود!].

و نیز در «قرّة العینین» در مقام تنقیص علم جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[بلکه غلط از حضرت مرتضی واقع شد!!! و آن غلط در نفس مسئله فقهیه بود در قصّه احراق مرتدّ و عبد الله بن عباس بر آن متنبّه ساخت

«عن عکرمه أنّ علیاً حرّق قوما ارتدّوا عن الإسلام، فبلغ ذلک ابن عباس فقال: لو کنت أنا لقتلتهم بقول رسول الله

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۰۱

صلی الله علیه و سلّم، قال رسول الله صلی الله علیه و سلّم: من بدل دینه فاقتلوه، و لم أکن لاحرقهم لأنّ رسول الله صلی الله علیه و

سَلَّمَ قال: لا تَعْدَبُوا بعذاب الله. فبلغ ذلك عليًا فقال: صدق ابن عباس! أخرجه الترمذي.

بلکه قضایای فاروق بمحضر جم غفیر از فقهای صحابه می بود، اگر فی الجمله انحرافی در قضا واقع می شد در معرض مباحثه می آمد، مع هذا انگشت نهادند مگر بر قدری یسیر، و در آن مسائل جای تفتیش باقیست، و قضایای حضرت مرتضی بمحضر صحابه واقع نمی شد، و ممکن که غلطهای بسیار در آن مستور می ماند، چون عبد الله بن عباس بر سجلات مرتضی مطلع شد اعتراض نمود. «عن أبي مليكة، قال: كتبت إلى ابن عباس أسأله أن يكتب لي كتابا ويحفي عني، فقال: ولد ناصح أنا أختار له الأمور اختيara و احفي عنه، قال: فدعا بقضاء علي فجعل يكتب منه أشياء ويمر به الشيء فيقول: والله ما قضى بهذا علي إلا أن يكون ضل! أخرجه مسلم في مقدمته صحيحه». پس عدم ذکر غلطات حضرت مرتضی در کتب متداوله بجهت اختفاء علم او و اختلاط قضایای اوست چون رواه او مستور الحال غیر حفاظ بوده!

و نیز در «قره العینین» در مقام تنقیص زهد جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[باید دانست که حضرت مرتضی - لا محاله- نصیب اوفی داشت از زهد و اخبار زهد وی بسیار صحیح شده و رجحان او بر بسیاری از صحابه نیز متحققست، اما به نسبت شیخین محل تأملست، زیرا که بی رغبتی بدنیا اعظم آن بی رغبتی است در خلافت و این معنی در صدیق و فاروق بوجه اتم ظاهر شد، قال أبو بكر: والله ما طلبتها في ليل ولا نهار! بخلاف حضرت مرتضی که سعیها در طلب إنشاء خلافت و استمرار آن بکار برد! و نیز در «قره العینین» در مقام تنقیص عبادت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[باید دانست که در کثرت عبادت حضرت مرتضی و رجحان او بر بسیاری از صحابه در آن فضیلت هیچ شبهه نیست، اما فضیلت او به نسبت شیخین غیر مسلم هست.

«عن الزهري، قال: أخبرني علي بن الحسين أن علي أخبره أن علي بن أبي طالب أخبره أن رسول الله طرقة و فاطمة بنت النبي صلى الله عليه و سلم فقال: ألا تصليان؟ فقلت:

يا رسول! أنفسنا بيد الله فإذا شاء أن يبعثنا بعثنا! فانصرف حين قلت ذلك و لم يرجع

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۰۲

إلى شيء ثم سمعته و هو مول يضرب فخذة و هو يقول: و كان الإنسان أكثر شيء جدلا! أخرجه البخاري

و ،

فی روایه لأحمد: دخل علي رسول الله صلى الله عليه و سلم و على فاطمة من الليل فأيقظنا للصلاة، قال: ثم رجع الى بيته فصلّى هويّا من الليل، قال: فلم يسمع لنا حسّا، قال: فرجع إلينا فأيقظنا و قال: قوما فصلّيا! قال: فجلست و أنا أعرك عيني و أقول إنا و الله ما نصلى إلّا ما كتب لنا! إنما أنفسنا بيد الله فإذا شاء أن يبعثنا بعثنا! قال: فولّى رسول الله صلى الله عليه و سلم و هو يقول و يضرب بيده على فخذة: ما نصلى إلّا ما كتب لنا! ما نصلى إلّا ما كتب لنا! و كان الإنسان أكثر شيء جدلا! و عن سريّة لعلى، قالت:

قال علي: كنت رجلا- نثوما و كنت إذا صليت المغرب و عليّ ثيابي نمت. ثم قال يحيى بن سعيد: فأنام قبل العشاء فسألت رسول الله صلى الله عليه و سلم عن ذلك فرخص لي.

أخرجه أحمد»[.

و نیز در «قره العینین» در مقام تنقیص حسن خلق جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته: [باید دانست که حسن خلق و طلاق وجه نه همین مزاحست فقط بلکه مرتبه هر کسی شناختن است، کلمه مرتضویه «لا خمسين إلا رصف الجنادل و أخطأت استك الحفرة و أضراطه، عند ذكر أبي هريرة» با کلمه فاروق «لو لا عليّ لهلك عمر» باید سنجید، و معامله که حضرت مرتضی در باب عقیل مرعی داشت و عقیل بآن سبب از وی جدا شده بشام رفت با خلق حضرت محمد مصطفی صلى الله عليه و سلم که عباس را بمال کثیر تألیف فرمود باید سنجید! و بحقیقت طلاق وجه را با خلافت ربطی نیست الا بالعرض و آن آنست که این طلاق سبب تألیف

قلوب و ترک اختلاف بر خلیفه می شود و تألیف و ترک اختلاف سبب أمن عام و اطمینان مسلمین می گردد و چون آن مطلب از دست شیخین خوبتر از حضرت مرتضی متحقق شد طلاق وجه را کجا گنجایش مباحثه است! لا عبرة بالمظنة بعد حصول المثنة! و بعد ازین همه رجحان مرتضی در اصل طلاق که خالی از دعابه باشد غیر مسلمست .

و نیز در «قرّة العینین» در مقام تنقیص فصاحت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[و بعد ازین همه باید دانست که فصاحت لسان باعتبار ذات خود با خلافت نبوت ربطی

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۰۳

ندارد و إلما شعرا گوی مسابقت از علما و اولیا ربوده اند، بلکه اینجا مطلوب بالعرض است بسبب آنکه خلافت نبوت موقوفست بر إظهار علوم حقّه و آن بفصاحت بوجه اتم متحقق می گردد، و واقع آنست که هر معضله که پیش آمد در زمان شیخین شیخین آن را بر وجهی تقریر کردند که مخالفت و منازعت برخاست و مخالفان و منازعان را طاقت دم زدن نماند، منصف را باید تأمل کرد که فاروق در تقریر مطالب خود خصوصا قضیه مرتضی و عباس را بچه نوع باقصی مراتب بلاغت ادا نمود و در قضیه وقف ارض شام و عراق بچه آئین داد بیان داد! بخلاف مرتضی که در آیام او معضلات بسیار پیش آمدند و یکی از آن معضلات حلّ نشد! تا حال فقیر را معلوم نیست که صحابی از اجتهاد خود بحسن تقریر مرتضی رجوع کرده باشد!]

و نیز در «قرّة العینین» در مقام تنقیص سداد رأی جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته: [أمّا در حلّ و عقد امور خلافت رجحان مرتضی باعتبار این خصلت بر شیخین غیر مسلمست، زیرا که صدیق در وقت ارتداد عرب تدبیرها اندیشید و همه مثمر فوائد خویش گشتند، و فاروق از فتح قادیسیه و یرموک و بناء بصره و کوفه مصلحتها بخاطر بست و همه آن مثمر خیرات بسیار و منافع بشمار گشتند، بخلاف حضرت مرتضی که در آیام خلافت خود هر تدبیری که اندیشید منعکس گشت و مثمر خلاف مطلوب شد و اهل رأی در هر حادثه مشوره دادند و مشوره ایشان پیش مرتضی درجه پذیرائی نیافت. ابن عباس این همه ماجرا را إجمالا تقریر کرد، «قال: کان و الله قد ملئ علما و حلما من رجل غرته سابقته و قرابته، فقلّ ما أشرف علی شیء من الدنیا إلّا فاته، أخرجہ أبو عمرو». و إمام حسن مجتبی رضی الله عنه تفصیلا

«عن طارق بن شهاب قال: جاءنا قتل عثمان، فذكر القصّة حتى إذا كنت بالربذة إذا علی بها فصلی بهم العصر فلما سلم أسند ظهره فی مسجدها و استقبل القوم قال: فقام إلیه الحسن بن علی یکلمه و هو یبکی، قال: فقال له علی: تکلم و لا- تحنّ حنین الجاریه! قال: أمرتک حین حصر النّاس هذا الرجل أن تأتي مکة فتقیم بها فعصیتنی ثم أمرتک حین قتل أن تلزم بیتک حتّی ترجع إلی العرب عواذب أحلامها فلو كنت فی جحر ضب لضربوا إلیک آباط

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۰۴

الإبل حتّی یستخرجوک من جحرک فعصیتنی و أنا أنشدک بالله أن تأتي العراق فنقتل بحال مضیعه، قال: فقال علی: أمّا قولک آتی مکة فلم أکن بالرجل المذی تستحلّ بی (به. ظ) مکة، و أمّا قولک قتل النّاس عثمان فما ذنبی إن کان النّاس قتلوه، الحدیث. أخرجہ ابن أبی شیبّه».

پس سداد رأی نتوان شناخت إلما بآنکه هر تدبیری که اندیشد مثمر برکات گردد، چون تراحم واقع شود در آرا و وی رأی زند خارج مصدّق رأی او گردد، و این معنی در شیخین بوجه اتم ظهور نمود بخلاف مرتضی .

و نیز در «قرّة العینین» در مقام تنقیص خوارق عادات جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته: [باید دانست که خوارق عادات از شیخین و مرتضی همه ایشان منقول است، لیکن اینجا سخنی باقیست و آن آنست که کرامات شیخین بما رسیده اند بطریق نقل صحیح بخلاف کرامات مرتضی!]

و نیز در «قرّة العینین» در مقام تنقیص اخوت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[معهذا قضیه مواخاه مشعر بآنست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم باعتبار حاجت خود هیچ کس را برادر خود نساخت زیرا که آن حضرت را رفقا و خدم بسیار بودند از مهاجرین و أنصار، و چون رقتی و بکائی در حضرت مرتضی مشاهده فرموده بود بجهت حاجت او را تشریف اخوت داد!].

و نیز در «قره العینین» در مقام انکار کثرت انتفاع از جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته: [بباید دانست که فی الحقیقه کثره انتفاع در اسلام بشیخین واقع شده است زیرا که جمع قرآن و حمل ناس بر روایت حدیث و تنقیح مسائل شرعیه و فتح عرب و عجم بر وقت شیخین واقع شده، و اکثر اهل اسلام حنفیان و مالکیان و شافعیان اند، و اصل مذاهب ایشان معتمدست بر مسائل اجماعیه شیخین بجز در مسائلی چند بر آثار مرتضی اعتماد ندارند، و بر دست مرتضی فتح اسلام واقع نشد، و در هیچ فنی از فنون شرع اعتماد کلی بر آثار مرتضی بظهور نیامد، و بر دست ایشان خلافت منتظم نگشت، پس انتفاع امت بشیخین اعظم است از انتفاع ایشان بمرتضی، بلکه مقررست که بکثرت اتباع ثواب بمتبوع می رسد و اتباع شیخین اهل سنت اند که غالب و فاش در

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۰۵

بلدان اسلام ایشان اند، و از ذریه حضرت مرتضی سه فرقه ضالّه برآمدند که هیچ تقصیر نکردند در بر هم زدن دین محمدی اگر حفظ او تعالی شامل حال این ملت نبود! از آن جمله شیعه امامیه که نزدیک ایشان قرآن بنقل ثقات ثابت نیست زیرا که نقل صحابه و قراء سبعة پیش ایشان حجت نیست و روایت از ائمه ایشان منقطع است و همچنین احادیث مرفوعه روایت ندارند و استفاضه احادیث پیش ایشان متصور نیست و در ختم نبوة زندقه پیش گرفته اند، و زیدیه اکثر عقائد اسلامیه که بأحادیث ثابت شده منکراند و سبب جنگها و جدلها شدند، و اسماعیلیه خود أخبث اند از همه، بحقیقت مذهب ایشان سست کردن اسلامست و بدعات بیشمار در عقیده و عمل اهل اسلام ازین سه فریق پیدا شده که تفصیل آن طولی تمام می طلبد، اگر چه حضرت مرتضی از لوث ایشان بریست، و بال ایشان راجع نیست مگر بریشان، لکن ثواب هم از جهت ایشان بحضرت مرتضی راجع نشد، پس بشیخین انتفاع بیشتر شد و انتفاع از ایشان غیر مشوبست بضرر، و ثوابی که بشیخین راجعست باعتبار تابعان اکثرست از ثوابی که بحضرت مرتضی راجع شود، پس شیخین افضل اند باعتبار کثره ثواب!].

و نیز در «قره العینین» در جائی که تنقیص کمالات نفسائیه و بدئیّه و خارجیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده گفته: [و اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیر اعلام پیدا شده غیر ایشان نیز پیدا شده اند که مصدر إضلال عالم گشته و منشأ اسماعیلیه و زیدیه و امامیه بوده، در تاریخ قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بباد داده اند! آخر همه خود نیز بباد رفتند و از اولاد شیخین هیچ کس پیدا نشده إلّا ائمه هدی مثل عبد الله ابن عمر و حضرت عائشه و سالم و قاسم و عبد الله بن عمر عمری و غیر ایشان، و بعد از آن ائمه طریقه مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب تصنیف مانند امام رازی و صاحب «مشکاة» و غیر ایشان، و جماعات بسیار بسبب ایشان مهتدی شده اند، یا عوام لا للناس ولا علیهم، و هیچ کس از ایشان خروج نکرده و سبب تقاتل مسلمین نگشت!].

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۰۶

و از جمله عجائب دهر و غرائب عصر اینست که این عدو الله را برین همه مزخرفات واهیه که مشتمل بر خزعبلات نامتناهی است و از جانب خود آن را بر صفحه قرطاس ناصبیت اساس ریخته است سیری حاصل نگریدید تا آنکه در همین کتاب پر کذب و مین أعنی «قره العینین» از جانب نواصب شام و حروریّه لثام و کالت فضولی اختیار نموده- نعوذ بالله من ذلک- بذکر مطاعن جناب امیر المؤمنین علیه السلام یاطناب و اسهاب تمام صراحه مسلک مهلک نصب و خروج بأقدام جسارت سراسر خسارت پیموده و چنان بی باکانه مهملات باطله و ترهات عاطله مرقوم ساخته و بنحوی سوی تسطیر اکاذیب صریحه و مفتریات فضحیه تاخته که اگر ارواح خبیثه آن آشقیا بر آن مطلع شوند یقینا اعتراف تفوق این وکیل پر تسویل و تضلیل بر خود نمایند و بمفاد «کم ترک الأول للآخر»

اذعان نموده در ترویج روح آن شمس جموح إلى أقصى الغایه بیفزایند، و چون نقل آن کلام ضلالت التیام بعد عبارات مذکوره آنفا چندان ضروری نبود لهذا از ذکر آن إعراض ورزیدیم، لیکن ناظر بصیر اگر خواهد رجوع بکتاب مذکور نماید و دریابد که چگونه این وکیل فضولی نواصب و خوارج از جانبشان هنگام تقریر علم تزویر بر افراخته و در مقام تحریر جواب از راه قلت حیا سپر انداخته، و لیس هذا بأول قاروره کسرت فی الاسلام، کما لا یخفی علی اولی الألباب و الأحلام.

قوله:

بخلاف شیعه که هیچ فرقه ایشان جمیع اهل بیت را دوست ندارد، بعضی یک طائفه را محبوب می سازند و بقیه را مبغوض می دارند، و بعضی طائفه دیگر را].

أقول:

در ما سبق بحمد الله المنان المنعم بتفصیل تمام واضح و مبرهن و معلوم و متیقن گردیده که در حدیث ثقلین و حدیث سفینه مراد از اهل بیت صاحبان عصمت و طهارت علیهم السلام هستند و بلا ریب فرقه حقّه شیعه اثنا عشریّه جمیع اهل بیت عصمت و عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۷

طهارت علیهم السلام را از صمیم قلب دوست می دارند و ایشان را مفترض الطاعه و واجب الاتباع دانسته همت خود را بر اطاعت و انقیاد و تمسک و اتباعشان برمی گمارند، اما فرق ضالّه زیدیه و اسماعیلیه و غیرهم که خود را متسمی بشیعه ساخته اند و بسبب عداوت با بعضی ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین و إعراض از اتباعشان و نصب غیر معصومین بجای معصومین یقیناً تارک عمل بر حدیث ثقلین و متخلف از سفینه نجات می باشند، پس هرگز در حقیقت شیعه نیستند بلکه مثل نواصب و خوارج هستند و ادّعی ایشان تشیع را مثل ادّعی باطل اهل سنتست که خود را شیعه اولی می گویند و آیات و احادیث مدح شیعه را بر خود فرود آوردن می خواهند، و ذلک عند اولی الألباب باطل و محال، و هم یجادلون الله و هو شدید المحال.

کلام شاه صاحب در باب تمسک اهل سنت بجمیع اهل بیت و جواب مؤلف از این ادعا و اثبات اینکه حضرات نسبت بأهل بیت علیهم السلام حق کشی های فراوان دارند

اشاره

قوله:

[و همین است حال اتباع که اهل سنت یک طائفه را خاص نمی کنند از هر همه روایات دین خود می آرند بدان تمسک می جویند چنانچه کتب تفسیر و حدیث و فقه برایشان گواه است .

أقول:

بر اولی الألباب در حیّز خفا و احتجاب نیست که حال اتباع اهل سنت اهل بیت علیهم السلام را مثل حال اتباع منافقینست برای جناب خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله اجمعین، بلکه بدتر از آن می باشد زیرا که ادّعی اتباع اهل بیت علیهم السلام آغاز نهادن و باز خود را در اصول دین اشعری و ماتریدی و کرامی گفتن و در فروع دین خویش را حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی وانمودن، طرفه ماجراست و چیز است که منافقین هم جسارت بر آن نداشتند، زیرا که منافقین در انحراف از اتباع نبوی اگر چه هر گونه مشاقت و معاندت و مخالفت و معادات آن جناب را ارتکاب می کردند لیکن خود را بأعادی آن جناب نمی بستند و خویشان را یهودی و نصرانی و صابی و مجوسی نمی گفتند، و این حضرات با وصف دعوای اتباع اهل بیت علیهم السلام بأعدا و مخالفین اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین بلا تسرّ و احتجاب اعترا و انتساب می نمایند و مسالک

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۰۸

پر مهالك ايشان را در اصول و فروع بلا خوف و خطر می پیمایند.

أما آنچه شاه صاحب درین کلام جالب ملام ادّعا نموده‌اند که اهل سنت یک طائفه را خاص نمی‌کنند، از همه روایات دین خود می‌آرند و بدان تمسک می‌جویند، پس مردود و منقوضست به اینکه نقل روایات از اهل بیت صلی الله علیه و سلم مثل دیگر آحاد ناس دلیل تمسک و اتباع این نفوس مقدّسه نیست تا وقتی که ایشان را مثل قرآن معصوم ندانند و حکم ایشان را مثل حکم خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم واجب الاتّباع نگردانند و لنعم ما قال بعض الأعلام لإفحام مخاطبنا في هذا المقام:

[اگر مجرّد نقل روایات از شخصی دلیل محبت و اتباع او باشد پس بخاری که از خوارج روایات را نقل کرده تابع و راکب سفینه خوارج باشد، فلا- یكون من راكبي سفینه أهل البيت عليهم السّلام و إلّا لزم اجتماع التّقيّضين . انتهى ملخص كلامه زاد الله في اكرامه.

و علاوه برین هرگز ثابت نیست که اهل سنت از جمیع اهل بیت علیهم السّلام روایات دین خود می‌آرند و بدان تمسک می‌جویند، مگر نمی‌دانی که اکابر و أجله سنیّه در حق مرویات و أقوال ائمه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین بلکه در باب ذوات قدسیه این حضرات من حیث النقل و الروایه و المذهب و العلم و غیر ذلک چه خیالات فاسده و مزعومات کاسده دارند، و در شأن ایشان کدامین کلمات ردیه موبقه و جملات مردیه مزهقه بر زبان خلاعت ترجمان می‌آرند، و اگر چه برای ذکر این چنین کلمات باطله و هفوات عاطله تفصیلاً دفاتر طوال هم کفایت نمی‌کند، لیکن إجمالاً مطالعه «منهاج» ابن تیمیه - خذله الله - و «إزالة الخفا» و «قرّة العینین» شاه ولی الله و ملاحظه همین کتاب «تحفه» مخاطب برای این مطلب کافی و وافی است، و ما در این مقام بنهایت اختصار بعض عبارات از کتب علمای سنیّه متعلّق بائمه اثنی عشر علیهم السّلام نقل می‌نمائیم تا ناظر بصیر از آن حسن اعتقاد کبرای اهل سنت نسبت بأهلیت علیهم السّلام دریافت نماید و حال کمال اتّباع و اقتدایشان بذریه طاهره سلام الله علیهم أجمعین برأی العین مشاهده نموده در تثریب و ملام شاه صاحب و أسلافشان إلى أقصى الغایه بیفزاید.

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۰۹

«اما جناب أمير المؤمنين عليه السلام»

پس متعلّق بآنجناب عبارات عدیده آنفا مذکور شده و در این جا نیز بعض عبارات باید دید تا انحراف حضرات اهل سنت از اتّباع آن جناب أظهر من الشمس گردد.

ابن تیمیه در «منهاج» در ذکر کتب مشتمله بر احکام زکاء گفته: [و أما الكتاب المنقول من علیّ فیه اشیاء لم يأخذ بها أحد من العلماء، مثل قوله فی خمس و عشرين: خمس شاء].

و نیز ابن تیمیه در «منهاج» گفته: [و قد جمع الشافعی و محمد بن نصر المروزی کتاباً کبیراً فیما لم يأخذ به المسلمون من قول علیّ لكون قول غیره من الصحابة أتبع للكتاب و السنة!!!].

و نیز ابن تیمیه در «منهاج» گفته: [و لم يعرف لابی بکر فتیا و لا حکم خالف نصّاً و قد عرف لعمر و عثمان و علی من ذلک اشیاء و الذی عرف لعلی أكثر مما عرف لهما مثل قوله فی الحامل المتوفی عنها زوجها إنّها تعتدّ أبعد الأجلین، و

قد ثبت فی «الصّحیحین» عن النّبی - ص - أنّه قال لسبیعة لما وضعت بعد وفاة زوجها لبیال:

فانکحی من شئت، و لما قالت له: إنّ أبا السّنا بل قال: ما أنت بناکحه حتّی یمضی علیک آخر الأجلین، قال: کذب أبو السّنا بل،

و قد جمع الشافعی فی کتاب خلاف علی و عبد الله من أقوال علیّ التي ترکها الناس لمخالفتها النصّ أو معنی النصّ جزوا کثیراً و جمع بعده محمد بن نصر المروزی أكثر من ذلک .

و سبکی در «طبقات شافعی» در ترجمه محمّد بن نصر المروزی گفته: [و قال الشَّيْخُ أَبُو إِسْحَاقَ الشَّيرَازِي: صَنَّفَ مُحَمَّدٌ هَذَا كِتَابًا ضَمَّنَهَا الْآثَارَ وَالْفَقْهَ وَ كَانَ مِنْ أَعْلَمِ النَّاسِ بِاخْتِلَافِ الصِّيَغَةِ وَ مِنْ بَعْدِهِمْ فِي الْأَحْكَامِ وَ صَنَّفَ كِتَابًا فِيهَا خَالَفَ فِيهِ أَبُو- حَنِيفَةَ عَلِيًّا وَ عَبْدَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا].

و ولی الله در «قَرَّةُ الْعَيْنِينَ» گفته: [أَمَّا أَفْضَلِيَّةُ شَيْخَيْنِ بِاعْتِبَارِ نَشْرِ عُلُومِ دِينِ. بَيَانُ أَنَّ أَنْتَ كَهْ أَفْضَلُ عُلُومِ قُرْآنٍ عَظِيمٍ اسْتِ وَ جَمْعُ كُنْدَةِ قُرْآنٍ وَ نَصْبُ كُنْدَةِ قَارِيَانِ دَرِ آفَاقِ شَيْخِيْنِ اَنْدِ، وَ حَضْرَتِ مَرْتَضِيْ هَرِ چَنْدِ رَوَايَتِ قُرْآنِ كَرْدِه اسْتِ اَمَّا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۱۰

روایت آن نکرده‌اند إلا أصحاب عبد الله بن مسعود از أهل کوفه مثل زر بن جیش [۱] و أبو عبد الرحمن السَّیْلَمی، و ایشان اول بار قرآن را بر عبد الله بن مسعود خوانده بودند و بر مرتضی دوباره گذرانیدند و اگر نمی گذرانیدند هم روایت ایشان صحیح می بود.

«عن سعد [۲] بن أبي عبيدة عن أبي عبد الرحمن السَّیْلَمی عن عثمان عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: خيركم من تعلَّم القرآن و علمه، قال: و أقرأني [۳] أبو عبد الرحمن في امرأة عثمان حتى كان الحجاج، قال: و ذلك الذي أقعدني مقعدى هذا. أخرجه البخارى» . و بعد از قرآن عظیم حدیث آن حضرت است صلی الله علیه و سلم، و فاروق محدثین را در آفاق فرستاد و اصل علم حدیث همانست، از جمله ایشان عبد الله بن مسعود بود در کوفه و روایت او در کوفه ثابت است، و از جمله ایشان أبو موسی و جمعی دیگر در بصره، و همچنان در شام جمعی از صحابه. اَمَّا مَرْتَضِيْ دَرِ بِلَادِ کَسِيْ رَا نَصْبُ نَکَرْدِ، وِيْ دَرِ حَدِيْثِ مِثْلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ اسْتِ لِيَكُنْ اَيْنِجَا فَرْقِيْ هَسْتِ كِهْ اَهْلُ حَدِيْثِ اَنْ رَا مِيْ دَاَنْدِ وَ اَنْ اَنْسْتِ كِهْ اَصْحَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ثَقَاتٌ وَ فُقَهَاءُ وَ رَوَاةُ حَضْرَتِ مَرْتَضِيْ لَشْغَرِيَانِ مَسْتَوْرِ الْحَالِ! وَ حَدِيْثِ مَرْتَضِيْ بِدَرْجِهْ صَحِّحْتِ نَرْسِيْدِهْ اِلَّا اَنْجِهْ اَصْحَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَوَايَتِ كَرْدِه اَنْدِ. «عَنْ أَبِي مَلِيكَةَ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ أَسْأَلُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِي كِتَابًا وَ يَحْفَى عَنِّي، فَقَالَ: وَلَدٌ نَاصِحٌ أَنَا أَخْتَارُ لَهُ الْأُمُورَ اخْتِيَارًا وَ أَحْفَى عَنْهُ. وَ قَالَ: فِدْعَا بِقَضَاءٍ عَلَى فِجْعَلٍ يَكْتُبُ مِنْهُ أَشْيَاءَ وَ يَمُرُّ بِهَ الشَّيْءِ فَيَقُولُ: وَ اللَّهُ مَا قَضَى بِهَذَا عَلَى إِلَّا أَنْ يَكُونَ ضَلًّا! وَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، قَالَ: لَمَّا أَحْدَثُوا تِلْكَ الْأَشْيَاءَ بَعْدَ عَلَى قَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ: قَاتِلْهُمْ اللَّهُ! أَيْ عِلْمُ أَفْسَدُوا. وَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَغِيرَةَ. أَقُولُ: لَمْ يَكُنْ يَصْدُقْ عَلَى عَلَى فِي الْحَدِيثِ عَنْهُ إِلَّا مِنْ أَصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ. رَوَى الْأَحَادِيثُ الثَّلَاثَةُ مُسْلِمٌ فِي مَقْدَمِهِ صَحِيحِهِ».

[۱] الصَّحِيحُ حَيْثُ بِمَهْمَلَةٍ وَ مُوَحَّدَةٌ وَ مَعْجَمُهُ مُصَغَّرًا، كَمَا فِي «التَّقْرِيبِ». ۱۲.

[۲] الصَّحِيحُ سَعْدُ بْنُ عُبَيْدَةَ، كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى نَاضِرِ «التَّهْذِيبِ» وَ «التَّقْرِيبِ» وَ غَيْرِهِمَا مِنْ كُتُبِ عِلْمِ الرِّجَالِ. (۱۲. ن).

[۳] لَيْسَ فِي هَذَا الْكَلَامِ أَثَرٌ مِنْ قِرَاءَةِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلْمِيِّ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، فَتَنْبَهْ. (۱۲. ن).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۱۱

و اَمَّا اَهْلُ مَدِيْنَةِ وَ اَهْلُ شَامِ اَزِ حَضْرَتِ مَرْتَضِيْ حَدِيْثِ نَدَاَنْدِ اِلَّا قَلِيْلِيْ. وَ بَعْدُ اَزِ قُرْآنِ وَ حَدِيْثِ مَدَارِ اِسْلَامِ بِرِ فِقْهِ اسْتِ وَ اَمَّهَاتِ فِقْهِ مَسَائِلِ اِجْمَاعِيَّةِ عُمَرِ فَاَرْوَقَسْتِ!!! وَ اِگَرِ اَكْثَرِ اَهْلِ اِسْلَامِ رَا بِنَظَرِ اِمْتِحَانِ نَگَاْهْ كُنِيْ حَنْفِيَانِ وَ مَالَكِيَانِ وَ شَاْفَعِيَانِ اَنْدِ.

اَمَّا مَذْهَبُ مَالِكٍ پَسِ مَبْنِيْ (مَبْنَايِ. ظ) اَنْ «مَوْطَأً» اسْتِ وَ دَرِ مَوْطَأً اَزِ رَوَايَتِ مَرْتَضِيْ بَجَزِ چَنْدِ حَدِيْثِ مَرْفُوعِ (مَرْفُوع. ظ) وَ چَنْدِ اَثَرِ شَمْرَدِهْ مَنْقُولِ نِيْسْتِ، وَ هَمْچِيْنِ دَرِ «مَسْنَدِ أَبِي حَنِيفَةَ» وَ «اَثَارِ اِمَامِ مُحَمَّدٍ» كِهْ مَبْنَايِ فِقْهِ حَنْفِيَّةِ اسْتِ اَزِ رَوَايَتِ مَرْتَضِيْ بَجَزِ چَنْدِ حَدِيْثِ مَرْفُوعِ وَ چَنْدِ اَثَرِ شَمْرَدِهْ شَدِهْ زِيَادِهْ اَزِ اَنْجِهْ دَرِ «مَوْطَأً» اسْتِ بِقَلِيْلِيْ مَنْقُولِ نِيْسْتِ، وَ هَمْچِيْنِ دَرِ «مَسْنَدِ شَاْفَعِي» كِهْ مَبْنَايِ مَذْهَبِ شَاْفَعِيَّةِ اسْتِ اَزِ رَوَايَتِ مَرْتَضِيْ بَجَزِ چَنْدِ حَدِيْثِ مَرْفُوعِ وَ چَنْدِ اَثَرِ مَوْقُوفِ كِهْ بِهْ نَسْبَتِ اَحَادِيْثِ مَرْوِيَّةِ اَخَرِ دِيْگَرَانِ دَرِ نِهَايَتِ قَلَّتْ اسْتِ مَنْقُولِ نِيْسْتِ. وَ كَسِيْ كِهْ بِرِ اَصُوْلِ وَ اَمَّهَاتِ اَيْنِ مَذَاهِبِ اِطْلَاعِ دَاْرِدِ شَكْ نَمِيْ كُنْدِ دَرِ اَنْ كِهْ اَصْلُ اَيْنِ مَسَائِلِ اِجْمَاعِيَّةِ فَاَرْوَقِ اسْتِ وَ اَنْ مَانَنْدِ اَمْرِ مُشْتَرَكِ اسْتِ دَرِ مِيَّانِ هَمِهْ اَنْهَا، بَعْدُ اَزِ اَنْ اِعْتِمَادِ بِرِ فُقَهَايِ صَحَابِهْ اَزِ اَهْلِ مَدِيْنَةِ مَانَنْدِ ابْنِ عُمَرِ وَ عَائِشَةَ وَ فُقَهَاءِ سَبْعِهْ اَزِ كَبَارِ تَابِعِيْنَ وَ زَهْرِيْ وَ مَانَنْدِ اَنْ اَزِ صَغَارِ تَابِعِيْنَ مَدِيْنَةِ اَصْلِ مَذْهَبِ مَالِكٍ اسْتِ كِهْ صَوْرَتِ خَاصِ مَذْهَبِ اوْ اَزِ اَنْ پِيْدَا شَدِهْ، هَمْچِيْنِ اِعْتِمَادِ بِرِ فِتَاوِيْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ دَرِ غَالِبِ حَالِ وَ بِرِ قَضَاْ بِاِ مَرْتَضِيْ دَرِ بَعْضِ اَحْوَالِ بَاَنْ شَرْطِ كِهْ اَصْحَابُ عَبْدِ

اللَّهُ بن مسعود روایت کرده باشند و إثبات نموده، و بعد از آن بر تحقیقات ابراهیم نخعی و شعبی و تخریجات ایشان اصل مذهب اُبی حنیفه است که بسبب آن صورت خاص مذهب او پیدا شده، همچنین تفتیش معتمد فقهای مکه و مدینه و عرض اقوال ایشان بر احادیث مرفوعه و تثقیف آنها بر قواعد اصول و بر تطبیق مختلفات از آنها و مأخذ آن سبب صورت خاص مذهب شافعی شده است، و جمع و تنقیح احادیث مرتضی و آثار مرویه وی بعد تقریر این مذاهب و تأسیس مبانی آن واقع شده است، پس اعتماد کلی در فقه و بر مذاهب مشهوره بر آثار مرتضی نیست، اما این معنی را بجز ماهر در اصول و امّهات این مذاهب نمی تواند شناخت.

و نیز ولی الله در «قَرَّةُ الْعَیْنِین» گفته: [باید دانست که حضرت مرتضی یکی

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۱۲

از کاملان و مکملانست و حقیقتست بآنکه جمیع فضلا باو استناد کنند، لیکن در خارج اگر کسی را دیده حق شناس باشد بضرورت عقل می داند که استناد جمیع فضلا به شیخین اکثر است از استناد ایشان بحضرت مرتضی. تفصیل این اجمال آنکه فضلا را چون برشگافیم چند جماعتند: قَرَّا و فقهاء و مفسرین و اصولیین و صوفیه و متکلمین و اهل عربیت.

أَمَّا قَرَّا، پس أشهر ایشان هفت کس اند و اصل مذهب ایشان اختیار موافقت روایت است با رسم مصحف عثمانی، و مصحف عثمانی مأخوذ از شیخینست، و روایت قرائت بأنواع مختلفه بود و فیصل کننده این اختلاف رجوع است بقرارداد شیخین لا غیر، و سلسله این قَرَّا نمی رسد إلّا بجمعی که فاروق ایشان را بجهت تعلیم قرآن نصب فرمود مگر زَر بن حبیش و أبو عبد الرحمن السَّیْلَمی که بعد از آنکه قرآن را بر عبد الله بن مسعود گذرانیده بودند بر مرتضی دوباره گذرانیدند، و آنچه امروز از روایت مرتضی پیش قَرَّا باقیست روایت این دو کس است فقط و اکثر روایت ایشان از عبد الله بن مسعود است.

أَمَّا فقهاء، پس أشهر ایشان حنفیان و شافعیان و مالکیان اند و بنای مذهب ایشان اجماعیات فاروقست و امّهات کتب ایشان از مرتضی روایت ندارند إلّا اندکی، و کسی که در این جا شبهه دارد گو «موطأ» و «مسند شافعی» و «آثار امام محمد» و «مسند ابی حنیفه» ببین. و اما محدّثین، پس اقوی حدیث و اکثر آن پیش ایشان روایت أبو هریره و ابن عمرو عائشه و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و انس و ابو سعید خدری و جابرست، و ایشان مسمی بمکثرین اند، و بعد از ایشان جمعی که فاروق ایشان را در آفاق نصب کرده بود چون ابو موسی بصره و أبو دردا بشام و عبد الله بن عمرو بن العاص، و علی هذا القیاس. و چون به تحقیق در می نگریم علم همه ایشان مستمدست از شیخین، یا آنست که از شیخین روایت کرده اند و ارسال نموده یا آنست که اصل حدیث ایشان را مسموع بود از آن حضرت صلی الله علیه و سلم اما تحقیق و تثبیت کرده اند آنرا بر شیخین. و اهل مدینه و اهل شام و اهل یمن و اهل مصر از مرتضی روایت ندارند إلّا در غایت قَلَّت و اهل کوفه روایت

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۱۳

دارند اما پیش محدّثین اکثر رواه حضرت مرتضی مستور الحال اند غیر حفاظ در روایت از مرتضی، پیش ایشان صحیح نشده است إلّا از قبل اصحاب عبد الله بن مسعود. «عن ابن عباس قال: سمعت المغیره يقول: لم یکن یصدق علی علی فی الحدیث عنه إلّا من اصحاب عبد الله بن مسعود. أخرجه مسلم فی مقدمه صحیحه». و چون حضرت مرتضی در خطب و مجالس شیخین حاضر می شد و در مشاوره مسائل فقه مشارکت می کرد در امّهات علم حدیث استمدادها نموده است از شیخین!!! چنانکه از تتبع قرائن احوال ظاهر می شود، مع هذا از مکثرین نیست و از حدیث او صحیح نشده إلّا اندکی، بلکه یکی از عجائب این ست که مثل ابو هریره که صحبت او بآنحضرت صلی الله علیه و سلم قلیلست و در فقه به پایهای بسیار فرودتر از مرتضی پنجهزار حدیث روایت کرده باشد!!! و ثقات از وی آن را یاد کرده باشند، و حضرت مرتضی با وجود صحبت دائمه و کمال فقاها و تمام حفظ و انضمام استماع حدیث از صدیق و فاروق بسیاری را از حدیث با مسموعات خویش و عدم مانع از روایت که عبارت از قَلَّت بقاست بعد آن حضرت صلی الله علیه و سلم چنانچه در صدیق اکبر بوده است یا اشتغال بامور ناس در تمام عمر خود چنانکه در فاروق بود یا قَلَّت اشتغال بمشاورت

در مسائل فقهیه چنانکه در طلحه و زبیر بود، مدتهای دراز بمدینه باشد و روایت نکنند و مردمان از وی حدیث یاد نگیرند! باز در کوفه چون روایت کند حدیث او تا پانصد برسد و آن نیز مختل گردد و بشرط صحت نرسد الا قلیلی! وَلَکِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ مَا یُرِیدُ [.

و در ما سبق دانستی که ولی الله در «قرّة العینین» در مقام انکار کثرت انتفاع از جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته: [و اکثر اهل اسلام حنفیان و مالکیان و شافعیان و اصل مذاهب ایشان معتمدست بر مسائل اجماعیه شیخین، بجز در مسائلی چند بر آثار مرتضی اعتماد ندارند، و بر دست مرتضی فتح اسلام واقع نشد، و در هیچ فنی از فنون شرع اعتماد کلی بر آثار مرتضی بظهور نیامد و بر دست ایشان خلافت منتظم نگشت!] انتهی.

و از جمله طامات موبقه ولی الله است آنچه در اواخر «قرّة العینین» گفته:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۱۴

[تنبیه. باید دانست که رسوم صوفیه و اسم تصوف در زمان صحابه و تابعین نبود، ترک اکتساب و لباس مرقع و ترک نکاح و نشستن در خانقاهات در آن زمان عادت نداشتند و اشارات توحید و رموز اضمحلال همه اشیا و وجود واحد از ایشان منقول نشد، آنچه از آن قرون منقول شده است توزیع اوقات بر عبادات است و احوالی که از تهذیب لطیفه عقل و قلب و نفس خیزد و این مقدمه کالبدیهیست نزدیک تتبع آثار سلف که بروایت صحیح در کتب معتبره مروی شده است. ظنّ اهل زمان آنست که من بین آن قرون از حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و حضرت حسنین خاصیه امثال این امور منقول است، و این ظنّ محلّ نظرست، زیرا که کتب معتبره اهل سنت را تتبع کردیم هیچ جا کلمه ازین باب دیده نشد و از حضرت حسنین و امام زین العابدین خود روایت بسیار کم آمده است و اگر کلمات زهدیه و وعظیه این بزرگواران شمیریم آن از قبیل لطائف بارزه خواهد بود و سائر صحابه و تابعین نیز در آن مشارک اند، کما لا یخفی، و اگر ظهور کرامات و خرق عادات را اعتبار کنیم آن نیز در آن طبقه قلیل الوقوعست و غیر مخصوص بحضرت امیر و فرزندان ایشان. انتهی کلامه و لا ینتهی ملامه.

«اما جناب حسنین علیهما السلام»

پس نسبت بایشان نیز بعض عبارات باید شنید.

ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» جائی که بر نقل ائمه معصومین علیهم السلام از جدّ بزرگوار خود صلوات الله علیه و آله کلام کرده گفته: [و اما الحسن و الحسين فمات النبی «صلعم» و هما صغیران فی سنّ التّمييز فروایتها عن النّبی «صلعم» قلیله]. و نیز ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» جائی که فضائل حسنین علیهما السلام را رد کرده گفته: [و اما کونهما ازهد الناس و أعلمهم فی زمانهم فهذا قول بلا دلیل. و اما قوله: و جاهدنا فی الله حقّ جهاده حتّی قتلا، فهذا کذب علیهما!].

و عبارت اواخر «قرّة العینین» که عنقریب گذشته نیز مثبت کمال انحراف سئیه از جناب حسنین علیهما السلام می باشد.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۱۵

و سبکی در «ابهاج - شرح منهاج» گفته: [لکنّ الحسن رضی الله عنه لم تتّسع مهلته و لم تبرز أوامره و لا عرفت طریقته لقلّة المدّة]. ازین عبارت ظاهر است که مهلت جناب امام حسن علیه السلام وسیع نشد و اوامر آن جناب ظاهر نگردید و طریقه آن جناب معروف نگشت بسبب قلت مدّت. و پر ظاهرست که هر گاه نزد حضرات اهل سنت طریقه جناب امام حسن علیه السلام معروف نباشد چگونه این حضرات را اتباع آن جناب نصیب خواهد شد.

و از جمله عجائب این ست که بعض اکابر این حضرات با وصف دعوای سئیت در بودن جناب امام حسن علیه السلام خامس خلفای راشدین کلام دارند و بتقریر منافقانه نفی خلافت از آن جناب می نمایند و عمر بن عبد العزیز را خامس خلفای راشدین قرار

می دهند! چنانچه ابن حجر مکی در «منح مکيه، شرح قصیده همزیه» گفته: [وَمَا يَبْطُلُ تَوَجُّهَهُ تِلْكَ الْكَلِمَةُ مَا ذَكَرْتَهُ فِي مُخْتَصَرِي «تَارِيخِ الْخُلَفَاءِ» لِلْحَافِظِ السَّيُوطِيِّ أَنَّ رَجُلًا سَمِيَ يَزِيدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَمَرَ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ - خَامِسَ أَوْ سَادِسَ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ وَ لَا يَرِدُ الْحَسَنُ «رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ» عَلَى الَّذِينَ عَبَرُوا بِالْأَوَّلِ فَإِنَّهُ وَ إِنْ كَانَ مِنْهُمْ بَنَصُّ الْحَدِيثِ الصَّحِيحِ عَلَى أَنَّ الْخِلَافَةَ بَعْدَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ثَلَاثُونَ سَنَةً وَ مَدَّةَ خِلَافَتِهِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ تَكْمِلُهُ هَذِهِ الثَّلَاثِينَ لِأَنَّهَا لَمْ تَطُلْ وَ لَمْ يَدْنِ لَهُ مَا دَانَ لِلْأَرْبَعَةِ مِنْ جَمِيعِ بِلَادِ الْإِسْلَامِ فَكَأَنَّهُ ائْتَدِجَ فِي خِلَافَةِ أَبِيهِ فَهُمَا كَرَجُلٍ وَاحِدٍ فَهُوَ مِنَ الْأَرْبَعَةِ وَ حِينَئِذٍ تَعَيَّنَ أَنَّ خَامِسَهُمْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بِضَرْبِهِ عَشْرِينَ سَوْطًا] إلخ.

و از جمله عبارات ناصبیّت آیات که دلیل باین انحراف از جناب امام حسن علیه السّلام می باشد عبارت ابن الهمام است که در آن اسائنّت ادب را در حقّ آن جناب بی پرده بعمل آورده، چنانچه در «فتح القدیر» در کتاب الطلاق گفته: [وَأَمَّا وَصْفُهُ فَهُوَ أَبْغَضُ الْمُبَاحَاتِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، عَلَى مَا

رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَ ابْنُ مَاجَةَ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ أَبْغَضَ الْمُبَاحَاتِ عِنْدَ اللَّهِ الطَّلَاقُ، فَضَّضَ عَلَى إِبَاحَتِهِ وَ كَوْنِهِ مَبْغُوضًا وَ هُوَ لَا يَسْتَلْزِمُ تَرْتِّبَ لَازِمِ الْمَكْرُوهِ الشَّرْعِيِّ إِلَّا لَوْ كَانَ مَكْرُوهًا بِالْمَعْنَى الْإِصْطِلَاحِيَّةِ وَ لَا يَلْزِمُ ذَلِكَ مِنْ وَصْفِهِ بِالْبُغْضِ إِلَّا لَوْ لَمْ يَصِفْهُ بِالْإِبَاحَةِ لَكِنَّهُ وَصَفَهُ بِهَا لِأَنَّ أَفْعَلَ التَّفْضِيلِ بَعْضُ مَا

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢٣، ص: ١٠١٦

أَضْيَفَ إِلَيْهِ، وَ غَايَةُ مَا فِيهِ أَنَّهُ مَبْغُوضٌ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ لَمْ يَتَرْتَّبْ عَلَيْهِ مَا رَتَبَ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَ دَلِيلُ نَفْيِ الْكَرَاهَةِ قَوْلُهُ تَعَالَى: لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ

، وَ طَلَاقُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ حَفْصَةٌ ثُمَّ أَمَرَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى أَنْ يَرَاغِبَهَا فَإِنَّهَا صَوَامَةٌ قَوَامَةٌ. وَ بِهِ يَبْطُلُ قَوْلُ الْقَائِلِينَ: لَا يَبَاحُ إِلَّا لَكَبْرٍ، لَطَّلَاقٍ سُودَةٍ، أَوْ رِيَّةٍ، فَإِنَّ طَلَاقَهُ حَفْصَةٌ لَمْ يَقْرَنْ بِوَاحِدٍ مِنْهُمَا. وَ أَمَّا مَا

رَوَى: لَعَنَ اللَّهُ كُلَّ ذَوَّاقٍ مُطَّلَاقٍ

، فَمَحْمَلُهُ الطَّلَاقُ بِغَيْرِ حَاجَةٍ بِدَلِيلٍ مَا

رَوَى مِنْ قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ أَيُّمَا امْرَأَةٍ اخْتَلَعْتَ مِنْ زَوْجِهَا بِغَيْرِ نَشُوزٍ فَعَلَيْهَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَكَةُ وَ النَّاسُ أَجْمَعِينَ.

وَ لَا يَخْفَى أَنَّ كَلَامَهُمْ فِيْمَا سَيَأْتِي مِنَ التَّعَالِيلِ يَصْرَحُ بِأَنَّهُ مُحْظُورٌ لِمَا فِيهِ مِنْ كُفْرَانِ نِعْمَةِ النِّكَاحِ وَ لِلْحَدِيثَيْنِ الْمَذْكُورَيْنِ وَ غَيْرِهِمَا. وَ إِنَّمَا أَيْبَحُ لِلْحَاجَةِ وَ الْحَاجَةُ مَا ذَكَرْنَا فِي بَيَانِ سَبَبِهِ، فَبَيْنَ الْحَكَمَيْنِ مِنْهُمُ تَدَافُعٌ، وَ الْأَصَحُّ حُظْرُهُ إِلَّا لِحَاجَةٍ لِلأَدْلَةِ الْمَذْكُورَةِ، وَ يَحْمِلُ لَفْظَ الْمُبَاحِ عَلَى مَا أَيْبَحُ فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ أَعْنَى أَوْقَاتِ تَحَقُّقِ الْحَاجَةِ الْمُبِيحَةِ وَ هُوَ ظَاهِرٌ

فِي رِوَايَةِ لَابِي - دَاوُدَ: مَا أَحَلَّ اللَّهُ شَيْئًا أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ،

وَ أَنَّ الْفِعْلَ لَا عُمُومَ لَهُ فِي الزَّمَانِ غَيْرَ أَنَّ الْحَاجَةَ لَا تَقْتَصِرُ عَلَى الْكَبَرِ وَ الزَّيْبَةِ، فَمِنْ الْحَاجَةِ الْمُبِيحَةِ أَنْ يُلْقَى إِلَيْهِ عَدَمُ اشْتِهَائِهَا بِحَيْثُ يَعْجُزُ أَوْ يَتَضَرَّرُ بِإِكْرَاهِهِ نَفْسَهُ عَلَى جَمَاعِهَا، فَهَذَا إِذَا وَقَعَ فَإِنْ كَانَ قَادِرًا عَلَى طَوْلِ غَيْرِهَا مَعَ اسْتِبْقَائِهَا وَ رَضِيَتْ بِإِقَامَتِهَا فِي عَصَمَتِهِ بِلَا وَطْءٍ أَوْ بِلَا - قَسَمِ فَيَكْرَهُ طَلَاقَهُ كَمَا كَانَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ سُودَةٍ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ قَادِرًا عَلَى طَوْلِهَا أَوْ لَمْ تَرْضَ هِيَ بِتَرْكِ حَقِّهَا فَهُوَ مُبَاحٌ لِأَنَّ مَقْلَبَ الْقُلُوبِ رَبُّ الْعَالَمِينَ. وَ أَمَّا مَا رَوَى عَنْ الْحَسَنِ، وَ كَانَ قِيلَ لَهُ فِي كَثْرَةِ تَزَوُّجِهِ وَ طَلَاقِهِ، فَقَالَ: احْبَبَ الْغَنَى، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

وَ إِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ

، فَهُوَ رَأَى مِنْهُ إِنْ كَانَ عَلَى ظَاهِرِهِ! وَ كُلُّ مَا نَقَلَ عَنْ طَلَاقِ الصَّيْحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ كَطَّلَاقِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أُمَّ عَاصِمٍ، وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ تَمَاضِرٍ، وَ الْمَغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ الزَّوْجَاتِ الْأَرْبَعِ دَفْعَةً وَاحِدَةً

فَقَالَ لَهُنَّ: أَنْتُنَّ حَسَنَاتُ الْأَخْلَاقِ نَاعِمَاتُ الْأَطْوَاقِ طَوِيلَاتُ الْأَعْنَاقِ، اذْهَبْنَ فَأَنْتُنَّ طَلَّاقُ!

فحملة وجود الحاجة ممّا ذكرنا. و أمّا إذا لم تكن حاجة فمحض كفران نعمه و سوء ادب فيكره، و الله سبحانه و تعالى أعلم .

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۱۷

و چون علامه محمد معین بن محمد امین سندی در اظهار شناعة و فظاغت این کلام ناصبیت انضمام ابن الهمام افاده انیقه مبسوطه رقم نموده و در آن جابجا اعتراف بامر حقّ فرموده، لهذا بنقل آن می پردازم.

پس باید دانست که علامه مذکور در «دراسات اللیب» بعد ذکر حجّیت عمل اهل بیت علیهم السّلام گفته: [و علی هذا الذی اعتقد فی اهل بیت النبوة أنتقد علی إمام الحنفیة کمال الدّین بن الهمام موضعین من کتابه «فتح القدير» فقد أحرق قلبی بما أفرط فیهم مع وفور علمه و حسن سیرته و شمائله، فسترنا الله و إیّاه بجميل عفوه و رحمته، بعزّهم و جاههم، علی جدّهم و علیهم أفضل الصّیلة و التّسلیمات، أحدهما فی مباحث الطلاق حیث ذکر

قوله صلّی الله علیه و سلّم لعن الله کلّ ذوّاق مطلق

و حرّم بذلک فعله، ثمّ قال: و أمّا ما فعله الحسن (رض) فرأى منه! یعنی ما فعله رضی الله تعالی عنه من كثرة الطلاق فرأى منه فی مقابلة النّص من غیر تمسّک بنصّ آخر! و لا جواب عن هذا فلا یقبل فإنّ ما یكون بتمسّک من نصّ أو جواب عمّا یرد علیه لیس هذا عنوان ذکره فیفید عدم قبول قوله (رض) مع أنّ الحنفیة یقبلون ألف رأى کذلک عن علمائهم و یرتکبون لأقوالهم تأویل النّصوص، بل یّدعون نسخها حمایة لهم، و لا یأتون فی آرائهم بمثل هذا القول الذی جاء به إمام من أئمتهم فی رأى الحسن رضی الله تعالی عنه غیر مبال لإصلاحه و طرحه محجوجا بالحديث! و ثانيهما فی باب الغنائم حیث تکلم علی قول أبی جعفر محمد بن علی الباقر رضی الله تعالی عنهما فیما أخبر به عن جدّه علی بن أبی طالب رضی الله تعالی عنه أنّه کان یرى سهم ذوی القربى لكن لم یعطهم مخافة أن یدعی علیه بخلاف سیره أبی بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما بکلام محصولة کون خبره ذلک خلاف الواقع فیکون ذلک إمّا من جهله بمذهب علی بن أبی طالب (رض) أو سهوه أو نسیانه أو کذبه علیه لترویج مذهبه و مذهب الائمة من ولده! و کلّ ذلک تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ

، و لو کان رأیا من أبی جعفر رضی الله تعالی عنه فردّه بما بدی له من الدّلیل لکان أهون من ردّ ما روى و أخبر به، فالفجیعة کلّ الفجیعة علی الامّة أن خلت کتب المذاهب

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۱۸

الأربعة عن مذهب أئمّة أهل البيت رضی الله تعالی عنهم أجمعین، ثمّ إذا وجد فیها شیء من ذلک یعارض بمثل هذا! و لقد سبقت منّا رسالة مفردة فی انتقاد الموضعین تکلمنا فیها علی الثّانی و استوفینا الکلام فی الجواب عن الإمام الحقّ رضی الله تعالی عنه، فلنکتف به و لتکلم علی الأوّل. فاعلم أنّ الائمة الطّاهرین رضی الله تعالی عنهم یحرّمون الرّأى و القیاس و لهذا لما دخل أبو حنیفة علی جعفر بن محمد رضی الله تعالی عنه- علی ما حکاه الشّعرائی فی «اللوّاقح»- قال له: بلغنی أنّک تقیس، لا تقس! فإنّ أوّل من قاس إبلیس. فاستناد (فاسناد. ظ) ذلک إلی الإمام الحسن باطل و إنّما عملهم علی النّصوص و الإلهام و الكشف و الفهم من الله سبحانه فی معانیها، ثمّ إنّ الثّبیّ صلّی الله علیه و سلّم لعن فی هذا الحديث کلّ ذوّاق مطلق، فخصّ ما عمّ فأفاد التّهی عن كثرة الطلاق المسبّب بکثرة التلذّذ من صاحبه بالنّساء لرداءة حاله فی شره شهوته المفضی إلی ارتکاب أبغض المباحات الی الله تعالی، فالطلاق لا للدّوق بل لأمر صحیح فی نفسه لا یتوجّه إلیه هذا اللّعن کالمدی اتّفق له فی کلّ زوجة ما لم یضیق الشّرع فی دفعه عن نفسه کالمرض السّاری أو العقم و لم یکن قادرا إلّا علی نفقة الواحدة أو التّشوز أو الفسق أو غیرها أو یكون طبیبا یرید الاطلاع علی ما یختصّ بطبائعهنّ ممّا لا یتیسّر من غیر محرّمیته نکاح بجماعه منهنّ. و هذا ممّا أخبر به بعض المتبصّیرین بالطّبائع المختصّة بهنّ عن نفسه و عمله أو یكون فقیها یرید الاطلاع علی دقائق مسائل الحیض ممّا یتوقّف علی المحرمیة، و کلّ ذلک مقاصد صحیحة لكثرة الطلاق و لا یصدق علی أحد ممّن یطلّق لما ذکر «ذوّاق» فإنّه ظاهر فیمن حملة كثرة الدّوق بعسيلة الجماع علی كثرة الطلاق، فإذا کان

اللفظ ظاهراً في مثل هذا المحمل و لم يكن نصاً في معارضة العمل من مثله (رض) يجب أن يحمل على أحسن المحامل و لو على الإرسال و عدم التعين لها فيقال: التَّهْيُ مخصوص بكلِّ حريص شره لا يحمله على الطلاق إلّا الشهوة و اللّذة. و أدنى المقبلين على الآخرين (الآخرة. ظ) فضلاً عن المتوجهين إلى الله تعالى يستكف أن يرتكب ذلك لذلك، كما لا يخفى هذا على من شاهد بعده عن بعض المشتغلين بالخير في زماننا. فما

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۱۹

ظَنِّكَ بِالْإِمَامِ الْحَقِّ سَيِّدِ أَقْطَابِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ.

فكان الواجب أن يقول: و أمّا ما فعله الإمام الحسن - رضى الله تعالى عنه - فله في ذلك مقاصد حسنة لا تردّ بها الحديث حجة، فما أحوجه إلى ذلك و ترك ما قال لما عرفت أن الحديث ليس متعيناً في معارضة فعله رضى الله تعالى عنه، بل عندنا معارضة الأحاديث الصّحيحة بعمل هؤلاء الأئمة رضى الله تعالى عنهم و الثّابت عنهم ثبوت الحديث المعارض عن النّبي صلي الله عليه و سلّم على فرض وجودها لها حكم معارضة التّصوص بعضها ببعض، فإن فهم الجمع فيها و إلّا يتوقف مع الجزم بأن لا تعارض بينهما (بينها. ظ) في نفس الأمر.

ثم إن الإرسال في محمل حسن لعمله رضى الله تعالى عنه يكفينا في الجواب بعد ما اتّضح عليك أن النّص لا يقوم معارضا بعمله (رض) إلّا بالتزام أنّه فعله لما يستتزه منه أصفياء الطريقة و الجزم بتعيينه فيه ممّا يعدّ جحوداً بأهل هذا البيت المقدّس «رض» أعاد الله سبحانه كلّ مسلم عن ذلك، و قد بدا لى بحمد الله سبحانه وجهان لفعله (رض) اللّائق بحاله على المعنى من ذلك. أحدهما أن للعارفين في مجالى النّساء تجلّى إلهى خاصّ أشار أعرف خلق الله صلي الله تعالى عليه و سلّم إلى ذلك بقوله: حَبَّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثَ، و ذكر النّساء.

و سرّ ذلك يطلب من الحكمة الفرديّة في الفصّ المختتم به كتاب «فصوص الحكم» و في غيره من كلام الشيخ الأكبر - رحمه الله تعالى - و تلوّن العارف بالتّجليات الإلهية خير عنده من التّمكّن و كلّ شىء من الأشياء فيه سرّ إلهي يختصّ بذلك الشىء، فمباشرة كثرة النّساء تعرض للنّفحات الإلهية المتجدّدة و لا يتيسّر تلك الكثرة إلّا بكثرة الطلاق و الأنكحة، و في حلّ النّكاح سرّ ليس في ملك اليمين فإنّه وهب و قبول لسرّ متحرّك و بين الزوجين صلة بين المتفرّقين و لا يوجد ذلك في ملك اليمين فإنّ حلّ المباشرة فيه عرض طرء على الملك و ليس العقد عقد الوصلة و جمع التّفريق و النّكاح و التّزويج ينبئان لغّة عن ذلك، إذ النّكاح بمعنى الضّمّ و التّزويج بمعنى التّلفيق و هو ليس سرّ الملك و معناه من حيث أنّه ملك كما هو معنى النّكاح و التّزويج

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۲۰

و سرّهما من حيث الحقيقة. و هذا يؤيد مذهب الشّافعي من أن النّكاح لا ينعقد بلفظ التّملك للمباينة بينهما معنى لأنّ لوازم المعاني غير داخله في أصلاها، فلزوم التّلفيق و الضّمّ شرعا بملك اليمين لا يؤثّر في زوال المباينة المذكورة كما لا يخفى.

فكثرة طلاقه و نكاحه (رض) كان صورة لتلوّنه (رض) بالتّجليات الإلهية المتلوّنة الغير المتكرّرة، و يرزق الله عباده الكمل من نفسه بما شاء من مجاله المعنويّة و الزّوجيّة و المثاليّة و الحسيّة، و ليس الحسّ دون العوالم إلّا بالنسبة إلى المترقى منه إلى العوالم العلويّة. و أمّا بالنسبة إلى العارف الصّاعد الرّاجع فالأمر على العكس (عكس. ظ) ذلك، و هو معنى قولهم «مقام التّزول أتمّ من مقامات العروج» و إليه الإشارة بقوله تعالى «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» و بقوله صلي الله تعالى عليه و سلم «اعطيت مفاتيح خزائن الأرض

(و جعل الأرض. صح. ظ)

كلّه مسجداً و طهوراً»

، و بيان هذه الأسرار محلّها كتابنا «أنوار الوجد» و هذا القدر يكفي منه ههنا. و هذا الوجه في فعله (رض) تحفّه مهداء إلى أهل الطريق

من الفقراء الصادقين، فقد علم كل أناس مشربهم، وإنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا

و ثانيهما أَنَّهُ قد ثبت في الحديث ما دلَّ على أَنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ لَا يَتَزَوَّجُونَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَأَرَادَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ دُخُولَ صَهْرِهِ فِي هَذِهِ الْبَشَارَةِ وَ شِقَاوَةِ جَدِّهِ لَا- يَنَافِي سَعَادَةُ أَهْلِهِ الْمَدِينِ وَصَلَوْا بِالْإِمَامِ الْحَقِّ وَ كَأَنَّهُ بَارَادَتُهُ هَذِهِ تَبَتْهُ رَجُلٌ مِنْ هَمْدَانَ بَحِيثٌ قَالَ مَا قَالَ. وَ قِصَّةُ ذَلِكَ مَا

أوردَه ابنُ سَعْدٍ أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ لَمَّا دَخَلَ كُوفَةَ قَالَ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! إِنَّ الْحَسَنَ رَجُلٌ مُطْلَاقٌ فَلَا تَزَوَّجُوهُ! فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ هَمْدَانَ فَقَالَ: لِنَزَوِّجَنَّهُ فَمَا شَاءَ أَمْسَكَ فَمَا (و ما. ظ) شَاءَ طَلَّقَ! انتَهَى.

فذهب بخير الدنيا والآخرة، و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم .

و از جمله دلائل حسن اعتقاد حضرات سنیّه در باب جناب امام حسن علیه السّلام آنست که آن جناب را بر افعال عصمت اشتمال جناب امیر المؤمنین علیه السلام معترض و خورده گیر و امی نمایند، چنانچه سابقا شنیدی که شاه ولیّ الله در «قرّة العینین» گفته: عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۲۱

[اهل رأى در هر حادثه مشوره دادند و مشوره ایشان پیش مرتضی درجه پذیرائی نیافت، ابن عباس این همه ماجرا را إجمالاً تقریر کرد، قال: كان و الله قد ملئ علما و حلما من رجل غرته سابقته و قرابته، فقلّ ما أشرف على شيء من الدنيا إلّا فاته! أخرجہ أبو عمر. و امام حسن مجتبی رضى الله عنه تفصيلا

عن طارق بن شهاب، قال: جاءنا قتل عثمان، فذكر القصّة، حتّى إذا كنت بالربذة إذا على بها فصلّى بهم العصر فلما سلّم أسند ظهره فى مسجدها و استقبل القوم، قال. فقام إليه الحسن بن على يكلمه و هو يبكى، قال: فقال له على: تكلم و لا تحنّ حنين الجارية! قال: أمرتك حين حصر الناس هذا الرجل [۱] أن تأتي مكّة فتقيم بها فعصيتنى! ثم أمرتك حين قتل أن تلزم بيتك حتّى ترجع إلى العرب عواذب أحلامها، فلو كنت فى جحر ضب لضربوا إليك آباط الإبل حتّى يستخرجوك من جحر ك فعصيتنى! و أنا أنشدك بالله إن تأتى العراق فتقتل بحال مضيعه! قال: فقال على: أمّا قولك آتى مكّة فلم أكن بالرجل الذى تستحلّ بى (به. ظ) مكّة، و أمّا قولك قتل الناس عثمان، فما ذنبى إن كان الناس قتلوه؟ الحديث. اخرجہ ابن أبى شيبه].

اعتقاد اهل سنت در باب حضرت سيد الشهدا

و از جمله براهین حسن اعتقاد حضرات اهل سنت در باب جناب امام حسین علیه السّلام کلام کفر التیام ابن العربی و أمثال اوست در حق آن جناب و قاتلان آن جناب، چنانچه ابن حجر مکی در «منح مکّیه» در ذکر یزید ملعون گفته: [بل قال أحمد بن حنبل بكفره و ناهيك به ورعا و علما يقضيان بأنّه لم يقل ذلك إلّا لقضايا وقعت منه صريحه فى ذلك ثبتت عنده و ان لم تثبت عند غيره كالغزالي فإنه أطال فى ردّ كثير ممّا نسب إليه كقتل الحسين فقال: لم يثبت من طريق صحيح أنه قتله و لا أمر بقتله! ثم بالغ فى تحريم سبه و لعنه، و كابن العربى المالکى [۲] فإنه نقل عنه ما يقشعر منه [۱] يعنى عثمان. ۱۲.

[۲] مقصود قاضی ابو بکر ابن عربی مالکی است که این مطلب شنيع را در کتاب «العواصم و القواصم» گفته است، چنانکه در ص ۱۰۲۶ خواهد آمد. م.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۲۲

الجلد أَنَّهُ قال: لم يقتل يزيد الحسين إلّا بسيف جدّه! أى بحسب اعتقاده الباطل أَنَّهُ الخليفة و الحسين باغ عليه و البيعة سبقت ليزيد و يكفى فيها بعض أهل الحلّ و العقد و بيعته كذلك لأنّ كثيرين أقدموا عليها مختارين لها، هذا مع عدم النّظر إلى استخلاف أبيه له، أمّا

مع النَّظَرِ لَذلكَ فلا یشرط موافقةً أحد من أهل الحلّ والعقد علی ذلك! [۱] إلخ.

و نیز ابن حجر مکی در «منح مکّیه» گفته: [و قول بعضهم «لا ملام علی قتله الحسین لأنهم إنّما قتلوه بسيف جدّه الأمر بسله علی البغاة و قتالهم» لا یعول علیه إلخ.

و مناوی در «فیض القدیر» گفته: [قیل لابن الجوزی و هو علی الكرسي:

کیف یقال یزید قتل الحسین و هو بدمشق و الحسین بعراق (بالعراق. ظ)؟! فقال:

سهم أصاب و راميہ بذی سلم من بالعراق لقد أبعدت مرماکا

و قد غلب علی ابن العربی الغضّ من أهل البيت حتّى قال: قتله بسيف جدّه!].

و محمد بن أبی بکر الشلی الحضرمی در «مشرع روی» در ذکر یزید لعنه الله گفته: [و لقد وقع لابن العربی المالکی ما یقشعرّ منه الجلد فإنّه قال: لم یقتل یزید الحسین إلّا بسيف جدّه الأمر بسله علی البغاة و قتالهم، و البیعة سبقت لیزید و یکفی فیها بعض أهل الحلّ و العقد و بیعته كذلك لأنّ کثیرین أقدموا علیها مختارین لها، هذا مع عدم النَّظَرِ إلی استخلاف أبیه له أمّا مع النَّظَرِ لذلك فلا یشرط موافقةً أحد من أهل الحلّ و العقد علی ذلك إلخ.

و از جمله عجائب این ست که ابن خلدون مغربی هم اسائن ادب را در حقّ جناب امام حسین علیه السلام إلی أقصى الغایة رسانیده، و لهذا بعض اکابر حفاظ سنیّه که حظی از إنصاف داشتند مبالغه در عیب او می فرمودند و بعد ذکر جسارت او بلعن و سب او مبادرت نمودند، چنانچه سخاوی در «ضوء لامع» در ترجمه ابن خلدون گفته:

[قال [۱]: و قد کان شیخنا الحافظ أبو الحسن - یعنی الهیتمی - یبالغ فی الغضّ منه، [۱] أی المقریزی. ۱۲.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۲۳

فَلَمّا سألته عن سبب ذلك ذکر لی أنّه بلغه أنّه ذکر الحسین بن علیّ رضی الله عنهما فی تاریخه فقال: قتل بسيف جدّه! و لمّا نطق شیخنا بهذه اللفظة أردفها بلعن ابن خلدون و سبّه و هو یبکی. قال شیخنا [۱] فی «رفع الإصر [۲]» و لم توجد هذه الکلمة فی التّاریخ الموجود الآن و کأنّه ذکرها فی النّسخة الّتی رجع عنها].

ازین عبارت ظاهرست که حافظ أبو الحسن هیتمی مبالغه در عیب ابن خلدون می نمود و بعد استفسار سبب این مبالغه افاده فرمود که او را خبر رسیده که ابن خلدون در تاریخ خود در حقّ جناب امام حسین علیه السلام گفته: «قتل بسيف جدّه!» و هر گاه حافظ مذکور باین لفظ نطق نمود در عقب آن ابن خلدون را بلعن و سب نواخت در حالی که گریه می کرد، و ابن حجر عسقلانی در کتاب «رفع الإصر» اگر چه گفته که این کلمه در «تاریخ ابن خلدون» که الآن موجودست یافته نشد لیکن با این همه افاده نموده که گویا ابن خلدون آن را در نسخه که از آن رجوع کرده ذکر نموده است.

و بر ناظر بصیر واضح و لائحست که تا بحال در «مقدمه تاریخ ابن خلدون» کلمات عدیده متعلّق بیزید ملعون و جناب امام حسین علیه السلام موجودست که ابن خلدون در آن خبث سریرت خود را ظاهر ساخته و پرده از ناصبیّت و خارجیت خود برانداخته چنانچه در فصل ولایت عهد گفته: [و عرض هنا امور تدعو الصّرورة إلی بیان الحقّ فیها. فالأوّل منها ما حدث فی یزید من الفسق آیام خلافته فإیّاک أن تظنّ بمعاویة رضی الله عنه أنّه علم ذلك من یزید فإنّه أعدل من ذلك و أفضل، بل کان یعدّله آیام حیاته فی سماع الغناء و ینهاه عنه و هو أقلّ من ذلك، و کانت مذاهبهم فیہ مختلفة، و لمّا حدث فی یزید ما حدث من الفسق اختلف الصّیحابه حیثنذ فی شأنه، [۱] أی ابن حجر. ۱۲.

[۲] «رفع الاصر عن قضاء مصر» للشیخ شهاب الدین أحمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی المتوفی سنه اثین و خمسين و ثمان مائه. أوله: الحمد لله الذی لا معقب لحکمه، إلخ. ۱۲. «کشف الظنون».

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۲۴

فمنهم من رأى الخروج عليه و نقض بيعته من أجل ذلك، كما فعل الحسين و عبد الله ابن الزبير رضى الله عنهما و من اتبعهما فى ذلك، و منهم من أباه لما فيه من إثارة الفتنة و كثرة القتل مع العجز عن الوفاء به لأنّ شوكة يزيد يومئذ هي عصابة بنى أمية و جمهور أهل الحلّ و العقد من قريش و تتبع عصبيّة مضر أجمع و هي أعظم من كلّ شوكة و لا تطاق مقاومتهم، فأقصرُوا عن يزيد بسبب ذلك و أقاموا على الدّعاء بهديته و الرّاحة منه، و هذا كان شأن جمهور المسلمين و الكلّ مجتهدون و لا ينكر على أحد من الفريقين، فمقاصدهم فى البرّ و تحرّى الحقّ معروفة، وفقنا الله للاقتداء بهم .

و درین عبارت مشتمل بر جسارت، مضامین چند مندرج گردیده که قابل عبرت ارباب خبرتست. اوّل آنکه: ابن خلدون ادّعا نموده که فسق يزيد ملعون در ایّام خلافت او حادث گردیده، و غرض ازین مطلب تبریه یزیدست از فسق در زمان ولایت عهد.

دوم آنکه: بتصریح تمام ناظر را تحذیر نموده از اینکه گمان نماید بمعایوه که او فسق یزید را می دانست. سوم آنکه: معاویه طاغیه را که بنص نبوی داعی الی التّار بود و مخازی و مطاعن او از حدّ حصر و حساب افزونست أعدل و افضل گفته.

چهارم آنکه: گفته که معاویه یزید را در ایّام حیات خود در باب سماع غنا ملامت می کرد و نهی می کرد و این امر اقلّ از فسقست و مذاهب أصحاب و تابعین در آن مختلف بود!.

پنجم آنکه: بار دیگر حدوث فسق یزید را مدّعی شده و گفته که هر گاه فسق یزید حادث شد صحابه در باب او مختلف شدند.

ششم آنکه: بتصریح صریح نسبت خروج و نقض بیعت بجانب امام حسین علیه السّلام و ابن الزّبير و تابعین ایشان نموده.

هفتم آنکه: نسبت بفریق دیگر صحابه گفته که ایشان از خروج و نقض بیعت

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۲۵

یزید إنکار کردند و آن را سبب اثاره فتنه و کثرت قتل دانستند.

هشتم آنکه: جمهور أهل حلّ و عقد را از قریش همراه یزید وانموده.

نهم آنکه: فریق دیگر صحابه را که تاب مقاومت یزید نداشتند از جمله داعیان هدایت یزید و حصول راحت ازو ظاهر کرده و جمهور مسلمین را درین باب با ایشان شریک دانسته.

دهم آنکه: هر دو فریق صحابه را مجتهد و نموده و کسی را قابل إنکار ندانسته و مقاصدشان را در نیکوی و طلب حقّ معروف گفته و از خدا دعا کرده که او را و امثال او را توفیق اقتدا بایشان کرامت کند!.

و ابن خلدون در «مقدمه تاریخ خود» عبارتی دیگر آورده که کاشف بسیاری از أسرار و هاتک کثیری از أستار می باشد، چنانچه گفته: [و أما الحسين فإنه لما ظهر فسق يزيد عند الكافّة من أهل عصره بعثت شیعۀ أهل البيت بالكوفة للحسين أن يأتيهم فيقوموا بأمره، فرأى الحسين أن الخروج على يزيد متعين من أجل فسقه لا سيما من له القدرة على ذلك و ظلّها من نفسه بأهليّته و شوکته، فأما الأهليّة فكانت كما ظلّ و زيادۀ، و أما الشّوكة فغلط يرحمه الله فيها! لأنّ عصبيّة مضر كانت فى قريش و عصبيّة قريش فى عبد مناف و عصبيّة عبد مناف إنّما كانت فى بنى أمية تعرف ذلك لهم قريش و سائر النّاس و لا ينكرونه و إنّما نسي ذلك أوّل الإسلام لما شغل النّاس من الدّهول بالخوارق و أمر الوحى و تردّد الملائكة لنصرة المسلمين فأغفلوا أمور عوائدهم و ذهب عصبيّة الجاهليّة و منازعها و نسيت و لم يبق إلّا العصبيّة الطّبيعيّة فى الحمايۀ و الدّفاع ينتفع بها فى إقامة الدّين و جهاد المشركين، و الدّين فيها محكم و العادة معزولة حتّى إذا انقطع أمر النّبوة و الخوارق الموهولة تراجع الحكم بعض الشّئ للعوائد فعادت العصبيّة كما كانت و لمن كانت، و أصبحت مضر أطوع لبنى أمية من سواهم بما كان لهم من ذلك قبل، فتبين لك غلط الحسين! إلّا أنّه فى أمر دنيوى لا يضّرّه الغلط فيه!، و أما الحكم الشرعى فلم يغلط فيه لأنّه منوط بظنّه و كان ظنّه القدرة على ذلك و لقد عدله ابن العباس و ابن الزّبير و ابن عمر

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۲۶

و ابن الحنفیة أخوه و غیره فی مسیره إلى الکوفه و علموا غلطه فی ذلک! و لم يرجع عما هو بسبيله لما أرادہ اللہ! و أما غیر الحسین من الصحابة الذين كانوا بالحجاز و مع یزید بالشام و العراق و من التابعین لهم فرأوا أن الخروج علی یزید و إن کان فاسقا لا يجوز لما ينشأ من الهرج و الدماء فأقصرُوا عن ذلک و لم يتابعوا الحسین و لا أنکروا علیه و لا أثموا لأنه مجتهد و هو اسوة المجتهدین، و لا یذهب بک الغلط أن تقول بتأییم هؤلاء بمخالفة الحسین و قعودهم عن نصره فإنهم أكثر الصحابة و كانوا مع یزید و لم یروا الخروج علیه و کان الحسین یستشهد بهم و هو یقاتل بکربلاء علی فضله و حقّه و یقول: سلوا جابر بن عبد الله و أبا سعید الخدری و أنس بن مالک و سهل بن سعید (سعد. ظ) و زید بن أرقم و أمثالهم، و لم ينکر علیهم قعودهم عن نصره و لا تعرّض لذلک لعلمه أنه عن اجتهاد منهم كما کان فعله عن اجتهاد منه. و کذلک لا یذهب بک الغلط أن تقول بتصویب قتله لما کان عن اجتهاد و إن کان هو علی اجتهاد و یكون ذلک كما یحدّ الشافعی و المالکی الحنفی علی شرب التبیذ! و اعلم أن الامر لیس کذلک و قتاله لم یکن عن اجتهاد هؤلاء و إن کان خلافه عن اجتهادهم و إنما انفرد بقتاله یزید و أصحابه و لا تقولن أن یزید و إن کان فاسقا و لم یجز هؤلاء الخروج علیه فأفعاله عندهم صحیحة. و اعلم أنه إنما ینفذ من أعمال الفاسق ما کان مشروعاً و قتال البغاة عندهم من شرطه أن یكون مع الإمام العادل و هو مفقود فی مسئلتنا فلا يجوز قتال الحسین مع یزید و لا لیزید بل هی من فعلاته المؤکدة لفسقه و الحسین فیها شهید مثاب و هو علی حقّ و اجتهاد، و الصحابة الذين كانوا مع یزید علی حقّ أيضاً و اجتهاد! و قد غلط القاضی أبو بکر بن العربی المالکی فی هذا فقال فی کتابه الذي سمّاه «بالعواصم و القواصم» ما معناه أن الحسین قتل بشرع جدّه، و هو غلط حملته علیه الغفلة عن اشتراط الإمام العادل و من أعدل من الحسین فی زمانه فی إمامته و عدالته فی قتال أهل الآراء؟!].

و درین عبارت نفاق آمیز و شقاق انگیز با وصف احتراس و احتراز از ظهور عداوت شدیده، ابن خلدون مضامین عدیده آورده که تنبیه بر آن لازم است.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۲۷

اول آنکه: بقول خود «فرأى الحسین أن الخروج علی یزید متعین، إلخ» معاذ الله نسبت خروج بر یزید بجناب امام حسین علیه السلام نموده.

دوم آنکه: بقول خود «و أما الشوكة فغلط یرحمه الله فیها» ثابت نموده که جناب امام حسین علیه السلام معاذ الله در گمان شوکت خود غلط کرده.

سوم آنکه: تصریح نموده به اینکه ابن عباس و ابن الزبیر و ابن عمر و ابن الحنفیة ملامت کردند جناب امام حسین علیه السلام را در رفتن آن جناب بسوی کوفه و غلط آن جناب را درین باب دانستند.

چهارم آنکه: اعتراف نموده به اینکه صحابه که در حجاز بودند و صحابه که در شام همراه یزید بودند و صحابه که در عراق بودند و تابعین این صحابه رایشان این بود که خروج بر یزید جائز نیست اگر چه او فاسق باشد، پس باز ماندند از آن و متابعت جناب امام حسین علیه السلام نکردند.

پنجم آنکه: بصراحت تمام منع کرده از قول بگناهکاری اشخاصی که مخالفت جناب امام حسین علیه السلام نمودند و از نصرت آن جناب قعود کردند و همراه یزید بودند و رایشان نبود که خروج بر یزید واقع شود.

ششم آنکه: بقول خود «و لا تقولن إن یزید، إلخ» بار دیگر ظاهر نموده که نزد أصحاب خروج بر یزید جایز نبود.

هفتم آنکه: بقول خود «و قتال البغاة عندهم من شرطه أن یكون مع الإمام العادل و هو مفقود فی مسئلتنا فلا يجوز قتال الحسین مع یزید و لا لیزید» ظاهر نموده که معاذ الله جناب امام حسین علیه السلام باغی بود! لیکن چون مقاتلین آن جناب امام عادل همراه خود نداشتند لهذا قتال آن جناب جائز نبود، مقتضای این عبارت آنست که اگر مقاتلین آن جناب امام عادل همراه خود می داشتند قتال

آن جناب جائز می شد!!!.

هشتم آنکه: بقول خود «و الصَّحَابَةُ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ يَزِيدَ عَلَى حَقِّ أَيْضًا وَ اجْتِهَادٌ» اعتراف صحیح نموده به اینکه صحابه که همراه یزید بودند بر حق بودند و مجتهد بودند.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۲۸

نهم آنکه: جسارت سراسر خسارت ابن العربی را در باب جناب امام حسین علیه السَّلام محض معتر بغلط نموده، حال آنکه وصول آن بمرتبه کفر و الحاد أظهر من الشَّمْسِ و آیین من الأَمْسِ است.

دهم آنکه: جسارت سرا پا خسارت ابن العربی را از راه حسن ظن محمول بر غفلت از حکم اشتراط امام عادل دانسته براه کرم عذری برای او و أمثال او تراشیده، و لا یخفی علی النَّاطِرِ اللَّیْبُ أَنْ کُلَّ ذَلِکَ مِنْ خَدَعِهِ الَّتِی لَا تَزِیدُهُ غَیْرَ تَنْبِیْهِ.

و از جمله دلایل واضحه انحراف أسلاف این حضرات از جناب امام حسین علیه السَّلام آنست که عبد الله بن عمر صحابی آن حضرت را- معاذ الله من ذلک- طالب دنیا می دانست و آن جناب را بر سفر عراق ملامت نمود و بعنوانی منع کرد که برای اهل ایمان و أصحاب عرفان خیلی دلخراشست، و نیز بعد سفری شدن آن جناب در حق آن جناب کلمات خرافت سمات که کاشف از کمال سوء سریرت اوست بر زبان می آورد.

سیوطی در «تاریخ الخلفاء» در ذکر جناب امام حسین علیه السَّلام گفته:

[و قال له ابن عمر: لا تخرج! فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيَّرَهُ اللَّهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاخْتَارَ الْآخِرَةَ وَ إِنَّكَ بَضْعَةٌ مِنْهُ وَ لَا تَنَالُهَا، يَعْنِي الدُّنْيَا! وَ اعْتَنَقَهُ وَ بَكَى وَ وَدَّعَهُ. فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: غَلَبْنَا حُسَيْنَ بِالْخُرُوجِ وَ لِعُمَرَى لَقَدْ رَأَى فِي أَبِيهِ وَ أَخِيهِ عِبْرَةً!].

و سمهودی در «جواهر العقدين» گفته: [و جاء ابن عمر للحسين (إلى الحسين).

ظ) رضى الله عنهم و قد بلغه مسيره و هو بمال له و لحقه على مسيرة يومين أو ثلاثة و لأمه على المسير و ذكر ما قاله ابن عباس. فلما رآه مصرا على المسير قبل ما بين عينيه و بكى و قال: أستودعك الله من قتل. و

فی روایه للشَّعْبِیِّ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيَّرَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاخْتَارَ الْآخِرَةَ وَ إِنَّكُمْ بَضْعَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَ فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ لَنْ يَنَالَهَا- يَعْنِي الدُّنْيَا- وَ لَا يَتَهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ فَارْجِعْ! فَأَبَى فَاعْتَنَقَهُ وَ قَالَ: اسْتَوْدِعْكَ اللَّهُ مِنْ مَقْتُولٍ، وَ السَّلَام.

و قد أخرجه البزار برجال ثقات عن الشَّعْبِیِّ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: فَقَالَ- أَيْ الْحُسَيْنِ- إِنِّي أَرِيدُ الْعِرَاقَ، فَقَالَ: لَا تَفْعَلْ! فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: خَيْرٌ بَيْنَ أَكُونَ نَبِيًّا مُلْكًا أَوْ نَبِيًّا عَبْدًا. فَقِيلَ لِي: تَوَاضَعْ!

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۲۹

فاخترت أن أكون نبيا عبدا، و إِنَّكَ بَضْعَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا تَخْرُجْ! فَأَبَى فَوَدَّعَهُ وَ قَالَ: اسْتَوْدِعْكَ اللَّهُ مِنْ مَقْتُولٍ .

و شيخ بن عبد الله بن العیدروس الیمنی در «عقد نبوی» گفته:

[و جاء ابن عمر الى الحسين لما توجه الى العراق فأدركه بعد مسير ليلتين أو ثلاث فقال: ناشدتك الله! إن أهل العراق قوم قبلوا أباك و خذلوا أخاك. فلما ئس منه عانقه و قبل بين عينيه و قال: أستودعك الله من قتل! سمعت رسول الله صلعم يقول: إن الله عز و جل أبى لكم الدنيا].

و نیز در «عقد نبوی» گفته:

[و قال ابن عمر للحسين: لا تخرج فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيَّرَهُ اللَّهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاخْتَارَ الْآخِرَةَ وَ إِنَّكَ بَضْعَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ إِنَّهُ لَنْ تَنَالَهَا- يَعْنِي الدُّنْيَا- وَ لَا يَتَهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ، فَارْجِعْ! فَأَبَى فَاعْتَنَقَهُ وَ بَكَى وَ وَدَّعَهُ وَ قَالَ:

استودعتک الله من مقتول و السّلام. و کان ابن عمر یقول: غلبنا حسین بالخروج و لعمری لقد رأى فی أبیه و أخیه عبرة و رأى من الفتنة و خذلان النّاس لهم ما کان ینبغی له أن لا یتحرّک ما عاش و أن یدخل فی صالح ما دخل فیہ النّاس فإنّ الجماعة خیر.

و محمد بن أبی بکر الشّلی الحضرمی در «مشروع روی» در ذکر جناب امام حسین علیه السّلام گفته:

[و جاءه ابن عمر و کان بمال له - أى بأرض - فلحقه على مسيرة یومین و لاهه على السیر و قال: إنّ رسول الله صلّی الله علیه و سلّم خیر بین الدّنيا و الآخرة فاختار الآخرة و إنکم بضعة من رسول الله صلّی الله علیه و سلّم و إنّه لن ینالها و لا ولايتها أحد منکم فارجع فأبى، فاعتنقه و قبل بین عینه و بکى و قال: أستودعک الله من قتيل .

و شیخ محمد صبان مصری در «إسعاف الرّاغبین» گفته:

[فخرج الحسین من مکه قاصدا للعراق و لم یعلم بخروجه ابن عمر فخرج خلفه فأدرکه على میلین من مکه فقال: ارجع! فأبى فقال: إنى محدثک حدیثا: إنّ جبریل أتى النّبی صلعم فخیره بین الدّنيا و الآخرة فاختار الآخرة و إنک بضعة منه و الله لا یلیها أحد منکم فقال: إنّ معی حملین من کتب أهل العراق بیعتهم، فقال: ما تصنع بقوم قتلوا

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۳۰

أباک و خذلوا أخاک! فأبى إلّا المضى فاعتنقه و بکى و قال: استودعتک الله من قتيل ثمّ سافر. فکان ابن عمر یقول غلبنا الحسین بالخروج و لعمری لقد رأى فی أخیه و أبیه عبرة].

و خود مخاطب در رساله «سرّ الشّهادتین» گفته:

[و أخرج البيهقی عن الشعبي قال: إنّ ابن عمر قدم المدينة فأخبر أنّ الحسین قد توجّه إلى العراق فلحقه فی مسیره لیلّین من الرّبذة فقال له: إنّ الله تعالى خیر نبیّه بین الدّنيا و الآخرة فاختار الآخرة و لم یرد الدّنيا و إنکم بضعة منه و الله لا یلیها أحد منکم أبدا و ما صرفها الله عنکم إلّا للذى هو خیر لکم فارجعوا (فارجع. ظ) فأبى فاعتنقه ابن عمر و قال: أستودعک الله من قتيل .

و قیامت کبری این ست که بنا بر مرویات این حضرات أبو سعید خدری که صحابی جلیل بود- العیاذ بالله- یزید را امام جناب امام حسین علیه السّلام می دانست و آن جناب را از خروج بر او منع می کرد!

چنانچه شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی در «عقد نبوی» گفته:

[و قال أبو سعید الخدری: غلبنی الحسین على الخروج و قد قلت له اتق الله فی نفسک و الزم بیتک فلا تخرج على إمامک!].

و از جمله براهین بینة انحراف این حضرات از جناب سید الشهدا علیه السّلام این ست که آن جناب را- العیاذ بالله- در سفر شهادت ظفر خود مخالف وصیت برادر عالی مقدار خود قرار می دهند و درین باب آنچه افترا کرده اند مخبر از کمال جسارت و کاشف از نهایت خسارتست.

ابن عبد البر قرطبی در «استیعاب» در ترجمه جناب امام حسن علیه السّلام گفته:

[و روينا من وجوه أنّ الحسن بن علی لمّا حضرته الوفاة قال للحسین أخیه: یا أخی! إنّ أبانا- رحمه الله تعالى- لمّا قبض رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم استشرف لهذا الامر و رجا أن یكون صاحبه فصرفه الله عنه و ولیها أبو بکر، فلمّا حضرت أبا بکر الوفاة تشوّف إليها فصرفت عنه إلى عمر، فلمّا احتضر عمر جعلها شوری بین ستّه هو أحدهم فلم

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۳۱

یشکّ أنّها لا تعدوه فصرفت عنه إلى عثمان، فلمّا هلك عثمان بویع ثمّ نوزع حتّى جرد السیف و طلبها فما صفا له شیء منها، و إنى و الله ما أرى أن یجمع الله فینا أهل البيت النّبوة و الخلافة!!! فلاعرفنّ ما استخفک سفهاء أهل الکوفة فأخرجوک .

و سیوطی در «تاریخ الخلفاء» گفته:

[قال ابن عبد البر: و روينا من وجوه أنه لما احتضر قال لأخيه: يا أخى! إن أباك استشف لهذا الأمر فصرفه الله عنه و وليها أبو بكر ثم استشف لها فصرفت عنه إلى عمر ثم لم يشك وقت الشورى أنها لا تعدوه فصرفت عنه إلى عثمان فلما قتل عثمان بويج على ثم نوزع حتى جرد السيف فما صفت له و إني و الله ما أرى أن يجمع الله فينا النبوة و الخلافة! فلا عرفن ما استخفك سفهاء الكوفة فأخرجوك و سمهودى در «جواهر العقدين» گفته:

[و قد كان فيما قاله الحسن عند ما احتضر لأخيه الحسين رضى الله عنهما: أبى الله أن يجعل فينا أهل البيت النبوة و الدنيا و الخلافة و الملك فإياك و سفهاء أهل الكوفة أن يستخفوك فيخرجوك فيسلموك فتندم و لات حين مناص! و قال ابو عمر التميمي (النمرى: ظ) روينا من وجوه أن الحسن ابن على لما حضرته الوفاة قال للحسين أخيه رضى الله عنهم: يا أخى! إن أباك حين قبض رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم استشف لهذا الامر و رجا أن يكون صاحبه فصرفه الله عنه و وليها أبو بكر رضى الله عنهما، فلما حضرت أبا بكر الوفاة تشوف إليها أيضا فصرفت عنه الى عمر رضى الله عنهما، فلما قبض عمر جعلها شورى بين سته هو أحدهم فلم يشك أنها لا تعدوه فصرفت عنه إلى عثمان رضى الله عنهما، فلما هلك عثمان بويج له ثم نوزع فجرد السيف فطلبها فما صفا له شىء منها و إني و الله ما أرى أن يجمع الله فينا أهل بيت النبوة النبوة و الخلافة فلا عرفن ما استخفك سفهاء أهل الكوفة فأخرجوك. قلت: و قد تذكر ذلك الحسين ليلة قتله فكان يترحم على أخيه الحسن رضى الله عنهما!]

و ابن حجر مكى در «صواعق» در حال جناب امام حسن عليه السلام گفته:

[و لما احتضر قال لأخيه: يا أخى! إن أباك قد استشف لهذا الأمر فصرفه الله عنه و وليها أبو بكر ثم استشف لها و صرفت عنه إلى عمر ثم لم يشك وقت الشورى أنها لا تعدوه عبقات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۳۲
فصرفت عنه إلى عثمان فلما قتل عثمان بويج ثم نوزع حتى جرد السيف فما صفت له و إني و الله ما أرى أن يجمع الله فينا النبوة و الخلافة فلا عرفن بما استخفك سفهاء الكوفة فأخرجوك .

و نیز ابن حجر مكى در «صواعق» در حال جناب امام حسين عليه السلام گفته: [و مرّ

قول أخيه الحسن له: إياك و سفهاء الكوفة أن يستخفوك فيخرجوك و يسلموك فتندم و لات حين مناص. و قد تذكر ذلك ليلة قتله فترحم على أخيه الحسن رضى الله عنهما].

و نیز ابن حجر مكى در «منح مكية» در ذكر جناب امام حسين عليه السلام گفته:

[و من جملة كلامه لأخيه لما احتضر: يا أخى! إن أباك استشف لهذا الأمر المرّة بعد المرّة فصرفه الله الى الثلاثة قبله ثم ولى فنوزع حتى جرد السيف فما صفت له و إني و الله ما أرى أن يجمع الله فينا النبوة و الخلافة و ربما يستخفك سفهاء الكوفة فيخرجونك . و شيخ بن عبد الله بن شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى در «عقد نبوى» گفته

[و قال أبو عمر التميمي: روينا من وجوه أن الحسن بن على لما حضرته الوفاة قال للحسين أخيه رضى الله عنهما: يا أخى! إن أباك حين قبض رسول الله صلى الله عليه و سلم استشف لهذا الامر و رجا أن يكون صاحبه فصرفه الله عنه و وليها أبو بكر رضى الله عنهما فلما حضرت أبا بكر الوفاة تشوف لها أيضا فصرفت عنه الى عمر رضى الله عنهما فلما قبض عمر رضى الله عنه جعلها شورى بين سته هو أحدهم فلم يشك أنها لا تعدوه فصرفت عنه الى عثمان فلما هلك عثمان بويج له ثم نوزع حتى جرد السيف فطلبها فما صفى له شىء منها و أبى الله أن يجمع فينا أهل البيت النبوة و الدين و الخلافة و الملك، فإياك و سفهاء أهل الكوفة أن يستخفوك فيخرجوك .

و نیز در «عقد نبوى» گفته:

[و قد كان فيما قاله الحسن عند ما احتضر لأخيه الحسين رضى الله عنهما: أبى الله أن يجمع فينا أهل البيت النبوة و الدين و الخلافة و الملك فإياك و سفهاء أهل الكوفة أن يستخفوك فيخرجوك و يسلّموك فتندم و لات حين مناص].

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۳۳

و محمد بن أبى بكر الشّلى الحضرمى در «مشع روى» در ذكر جناب امام حسين عليه السّلام گفته:

[و قد كان فيما قاله الحسن عند ما احتضر لأخيه الحسين: أبى الله أن يجعل فينا أهل البيت النبوة و الدّنيا و الخلافة و الملك فإياك و سفهاء أهل الكوفة أن يستخفوك فيخرجوك و يسلّمون (يسلّموك. ظ) فتندم و لات حين مناص! يا أخى! إنّ أباك حين قبض رسول الله صلّى الله عليه و آله استشف لهذا الامر و رجا أن يكون صاحبه فصرفه الله عنه و وليه أبو بكر رضى الله عنه فلمّا حضرت الوفاة أبا بكر تشوّق (تشوف. ظ) لها أيضا فصرفت عنه إلى عمر فلمّا قبض عمر جعلها شورى بين ستّة هو أحدهم فلم يشك أنّها لا تعدوه فصرفت عنه إلى عثمان فلمّا هلك عثمان بويج له ثمّ نوزع حتّى جرّد السّيف و طلبها فما صفا له شىء منها و إتنى و الله ما أرى أن يجمع الله فينا أهل البيت النبوة و الخلافة فلاعرّفنّ ما استخفك سفهاء الكوفة. و قد تذكّر ذلك الحسين ليلة قتله فكان يترحم على أخيه الحسن .

و نیز در «مشع روى» در ذكر امام حسن عليه السّلام گفته:

[و لمّا احتضر قال لأخيه الحسين: إياك و سفهاء أهل الكوفة، إلى آخر ما مرّ].

و محمد صبان مصرى در «إسعاف الزّاغين» در ذكر جناب امام حسن عليه السّلام گفته:

[و لمّا احتضر قال لأخيه الحسين: يا أخى! اوصيك أن لا تطلب الخلافة فإتنى و الله ما أرى أن يجمع الله فينا النبوة و الخلافة فإياك أن يستخفك سفهاء الكوفة و يخرجوك فتندم من حيث لا ينفعك النّدم!].

و از جمله عبارات ناصیّت سمات: عبارت غوث حضرات ستيه است كه در باب روز شهادت جناب امام حسين عليه السّلام بقلم حروریت رقم بر صفحه قرطاس خارجیت اساس ريخته، رسن دين و ايمان خود را بأنامل نكت و قسوط و مروق تارتار گسيخته، چنانچه در «غنية الطالبين» در ذكر روز عاشورا گفته: [فصل. و قد طعن قوم على من صام هذا اليوم العظيم و ما ورد فيه من التّعظيم و زعموا أنّه لا يجوز صيامه لاجل قتل الحسين بن على رضى الله عنهما و قالوا: ينبغى أن يكون المصيبة فيه عامّة لجميع الناس لفقدته فيه و أنتم تتخذونه يوم فرح و سرور و تأمرون فيه بالتوسعة على العيال

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۳۴

و النّفقة الكثيرة و الصدقة على الفقراء و الضّعفاء و المساكين، و ليس هذا من حقّ الحسين رضى الله عنه على جماعة المسلمين.

و هذا القائل خاطئ و مذهبه قبيح فاسد لأنّ الله تعالى اختار لسبط نبیه صلّى الله عليه و سلّم الشّهادة فى أشرف الايام و أعظمها و أجلّها و أوقعها عنده ليزيده بذلك رفعة فى درجاته و كراماته مضافة إلى كرامته و بلّغه منازل الخلفاء الراشدين الشّهداء بالشّهادة، و لو جاز أن تتخذ يوم موته يوم مصيبة لكان يوم الإثنين أولى بذلك ان (لأن. ظ) قبض الله تعالى نبیه صلّى الله عليه و سلّم فيه، و كذلك أبو بكر الصّدیق رضى الله عنه قبض فيه، و هو ما روى هشام بن عروة عن عائشة رضى الله عنهما قالت: قال أبو بكر رضى الله عنه: أى يوم توفى النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم فيه؟ قلت: يوم الإثنين، قال رضى الله عنه: إتنى أرجو أن أموت فيه.

فمات رضى الله عنه فيه، و فقد رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و فقد أبى بكر رضى الله عنه أعظم من فقد غيرهما و قد اتفق الناس على شرف يوم الإثنين و فضيلة صومه و أنّه تعرض أعمال العباد فيه و فى يوم الخميس ترفع الاعمال كذلك يوم عاشورا لا يتخذ يوم مصيبة و لأنّ يوم عاشوراء ان اتخذ يوم مصيبة ليس بأولى من أن يتخذ يوم فرح و سرور لما قدّمنا ذكره و فضله من أنّه يوم نجى الله تعالى فيه أنبياءه من أعدائهم و أهلك فيه أعدائهم الكفّار من فرعون و قومه غيرهم و أنّه تعالى خلق السّحوات و الأرض و الأشياء فيه

و آدم علیه السّلام و غیر ذلك و ما أعدّ الله تعالی لمن صامه من الثّواب الجزیل و العطاء الوافر و تكفیر الذّنوب و تمحیص السيّئات فصیام عاشورا بمثابة بقيّة الايام الشریفه كالعیدین و الجمعة و عرفه و غیرهما ثمّ لو جاز أن يتخذ هذا اليوم يوم مصیبه لاتّخذہ الصّحابه و التابعون رضی الله عنهم لأنّهم أقرب إلیه منّا و أخصّ به، و قد ورد عنهم الحثّ علی التّوسعه علی العیال فیہ و الصّوم فیہ. من ذلك ما

روی عن الحسن رحمه الله تعالی علیه أنّه قال: كان صوم يوم عاشورا فريضه و كان علیّ رضی الله عنه یأمر بصیامه فقالت لهم عائشه رضی الله عنها: من یأمرکم بصوم يوم عاشورا؟ قالوا علیّ رضی الله عنه، قالت: إنّہ أعلم من بقی بالسّنّه. و روی عن علیّ رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: من أحیا لیلۀ عاشورا أحیاه الله تعالی عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۳۵ ما شاء.

فدلّ علی بطلان ما ذهب إلیه هذا القائل، و الله أعلم .

«اما امام زين العابدين عليه السلام»

اشاره

پس قلت روایت اهل سنت از آن جناب حسب اعتراف شاه ولی الله در «قره العینین» کما سبق دانستی. و از جمله عجائب مزعومات فاسده این حضرات آنست که معاذ الله جناب امام زین العابدین علیه السّلام را آخذ و مستفید از مردمان دون پست مرتبه می دانند و آن جناب را منتفع از آن جماعه دون و آن هم در دین وامی نمایند! ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التّهذیب» در ترجمه آن جناب گفته:

[و قال مالک: قال نافع بن جبير بن مطعم لعلی بن الحسین: إنک تجالس أقواما دوناً؟! فقال علی بن الحسین: إني اجالس من أنتفع بمجالسته فی دینی !

و از جمله افتراءات بینة اهل سنت که برای تنقیص شأن جناب سید سجّاد علیه آلاف سلام ربّ العباد بر بافته اند این ست که - معاذ الله - آن جناب علاوه بر فلاّن و بهمان از مروان بن الحکم لعین بن لعین که با قطع نظر از دیگر مطاعن قبیحه و مشائن فضیحه او ناصبیّتش بحدّی رسیده که بحسب اعتراف مخاطب ما رئیس گروه شقاوت پژوه نواصب بود روایت می فرموده! و این امر در شناعة و فظاعت بحدّی رسیده که احدی از عقلا در کذب صریح و افک قبیح بودنش ارباب نمی کند. حالا بعضی از عبارات که مشتمل بر این بهتان واضح البطلان می باشد باید شنید.

محبی الدین نووی در «تهذیب الأسماء و اللّغات» در ترجمه جناب امام زین العابدین علیه السّلام گفته: [سمع أباه و ابن عبّاس و المسور و أبا رافع و عائشه و أم سلمه و صفیة أزواج النّبیّ صلّی الله علیه و سلّم و مروان بن الحکم! و سعید بن المسيّب و آخرین من التّابعین .

و ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» در ذکر جناب امام زین العابدین علیه السّلام گفته: [أخذ عن أبيه و ابن عبّاس و المسور بن محزمه و أبا رافع مولى النّبیّ صلّی الله علیه و سلّم

عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۳۶

و عائشه و أم سلمه و صفیة أمّهات المؤمنین و عن مروان بن الحکم و سعید بن المسيّب و عبد الله بن عثمان و ذکوان مولى عائشه و

غیرهم!].

و ذهبی در «کاشف» گفته: [مروان بن الحکم الاموی ولد سنه اثین و لم یصح له سماع و له عن عثمان و سبره، و عنه عروه و مجاهد و علی بن الحسین!].

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» گفته: [ع. علی بن الحسین ابن علی بن ابی طالب الهاشمی، أبو الحسین و يقال ابو الحسن و يقال أبو محمد و يقال ابو عبد الله المدني زين العابدين، روى عن أبيه و عمه الحسن و أرسل عن جدّه علی بن ابی طالب و روى عن ابن عباس و المسور بن محزمه و ابی هريره و عائشه و صفیة بنت حیی و أم سلمه و بنتها زينب بنت أبی سلمه و أبی رافع مولى النبی صلی الله علیه و سلم و ابنه عبید الله ابن أبی رافع و مروان بن الحکم و عمرو بن عثمان و ذکوان أبی عمرو مولى عائشه و سعید بن المسيّب و سعید بن مرجانه و بنت عبد الله بن جعفر].

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» گفته: [خ.ع. مروان بن الحکم بن أبی العاص بن أمیه بن عبد شمس بن مناف بن قصی الاموی أبو عبد الملك و يقال أبو القاسم و يقال أبو الحکم، أمه آمنه بنت علقمه بن صفوان الكناني و تكنی أم عثمان المدني، ولد بعد الهجرة بسنتين و قيل بأربع و روى عن النبی صلی الله علیه و سلم و لا یصح له منه سماع، و روى أيضا عن عثمان و علی و زید بن ثابت و أبی هريره و بسرّه بنت صفوان و عبد الرحمن بن الأسود بن عبد يغوث، روى عنه ابنه عبد الملك و سهل بن سعد الساعدي و هو أكبر منه و سعید بن المسيّب و علی بن الحسین! و عروه ابن الزبیر و أبو بكر بن عبد الرحمن بن الحارث و عبید الله بن عبد الله بن عتبّه و مجاهد و أبو سفیان مولى ابن أبی أحمد].

و ولی الدین الخطیب التبریزی در «رجال مشکاة» در ترجمه مروان گفته:

[روى عن نفر من الصحابة منهم عثمان و علی، و عنه عروه بن الزبیر و علی بن الحسین رضی الله تعالى عنهم .

و عبد الحق دهلوی در «رجال مشکاة» در ترجمه مروان گفته: [روى عن

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۳۷

نفر من الصحابة منهم عثمان و علی، و روى عنه عروه بن الزبیر و علی بن الحسین أعنى الإمام الجلیل زين العابدين و غیرهما]. و نیز گمان فاسد اکابر سنیه آنست که جناب امام زين العابدين عليه السلام مثل آحاد مسلمين تعلّم حديث از علماء حديث می کرد، چنانچه ابن تیمیّه - خذله الله - در «منهاج» گفته: [و أمّا قوله: و أخذوا أحكامهم الفروعیة عن الأئمة المعصومين الناقلين عن جدّهم رسول الله صلی الله تعالى علیه و سلم، إلخ، فيقال أوّلاً: القوم المذكورون إنّما كانوا يتعلّمون الحديث من العلماء به كما يتعلّم سائر المسلمين، و هذا متواتر عنهم،

فعلى بن الحسين يروى تارة عن أبان بن عثمان بن عفّان عن أسامة بن زيد مولى النبی صلی الله تعالى علیه و سلم «لا يرث المسلم الكافر و لا الكافر المسلم» رواه البخاری و مسلم و أبو جعفر محمد بن علی يروى عن جابر بن عبد الله حديث مناسك الحج الطويل، و هو أحسن ما روى فى هذا الباب و من هذه الطريق رواه مسلم فى صحيحه من حديث جعفر ابن محمد عن جابر!].

و از جمله دلائل انحراف سنیّه از جناب امام زين العابدين عليه السلام آنست که ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» در شرح جمله «و

قال علی بن الحسین: یعنی مثنی أو ثلاث أو رباع»

گفته: [و هذا من أحسن الأدلّة فى الردّ على الزّافضة، لكونه من تفسير زين العابدين و هو من ائمتهم الذين يرجعون إلى قولهم و يعتقدون عصمتهم .

و عینی در «عمدة القاری» گفته: [و استدلاله بقول علی بن الحسین زين - العابدين رضی الله عنه من أحسن الأدلّة فى الردّ على الزّوافض لكونه من ائمتهم الذين يرجعون إلى قولهم و يدّعون أنّهم معصومون .

و قسطلانی در «إرشاد الساری» گفته: [قال فی «الفتح»: و هذا من أحسن الأدلة فی الردّ علی الرافضة لکونه من تفسیر زین العابدین و هو من أئمتهم الذین يرجعون إلی قولهم و يعتقدون عصمتهم، انتهى .

ازین عبارات ثلثه ابن حجر عسقلانی و عینی و قسطلانی ظاهرست که احتجاج بخاری بکلام جناب امام زین العابدین علیه السلام از أحسن أدله است در ردّ رافضه زیرا که

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۳۸

جناب امام زین العابدین علیه السلام از آن ائمه روافضست که ایشان بسوی قولشان رجوع می کنند و اعتقاد عصمت ایشان دارند، و این کلمات بلحن قول دلالت می نماید بر آنکه حضرات اهل سنت آن جناب را امام نمی دانند و بسوی قولشان رجوع نمی کنند و معتقد عصمتشان نیستند، و ازینجا فرق حقّ و باطل بر ناظر بصیر کالصّبح المنیر روشن و مستنیر می شود، و بطلان دعوی شاه صاحب در باب اتباع جمله اهل بیت علیهم السلام کالشمس فی رابعه النهار آشکار می گردد.

«تنبيه لكل عاقل نبیه»

مخفی نماند که در آیه «فَانْكُحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنً وَ ثُلَاثً وَ رُبَاعً»

هرگز کسی از اهل حقّ خلاف قول جناب امام زین العابدین علیه السلام نرفته است، و نسبت تجویز زیادت بر أربع بایشان باطل محض می باشد، پس این همه خوشوقتیهای ابن حجر و عینی و قسطلانی بذکر نمودن بخاری قول جناب امام زین العابدین علیه السلام را خیلی بی محلّ و سراسر بیجاست، و آن را احسن أدله بر ردّ قول اهل حق دانستن محض تهجّم و تهجّس و تقوّل و اعتداست.

آری، در أسلاف حضرات اهل سنت بعض بزرگان دین چنان گذشته اند که از آیه مذکوره جواز نکاح زیاده از چار زن گمان نموده راه عدوان و طغیان پیموده اند!

فتاوی اهل سنت بجواز نکاح نه زن!

مگر نمی دانی که فخر الدین عثمان بن علی الزّیلعی الحنفی در «تبیین الحقائق - شرح کنز الدقائق» گفته: [و قال القاسم بن ابراهیم: يجوز التزوّج بالتّسع لأنّ الله تعالى أباح نکاح ثنتين بقوله «مَثْنً ثُمَّ عطف علیه «ثُلَاثً وَ رُبَاعً»

بالواو و هی للجمع فیکون المجموع تسعا! و مثله عن النخعی [۱] و ابن أبی - [۱] قال النووی فی کتابه «تهذیب الاسماء و اللغات»: [ابراهیم بن یزید بن قیس بن الأسود بن عمرو بن ربيعة بن ذهل بن سعد بن مالک بن النخع النخعی الکوفی، فقیه اهل الکوفه، کنیته أبو عمران، تکرر فی «المختصر» و ذکره فی «المهذب» فی میراث اهل الفرض ثم فی الشهادات فی مسئلة التوبة، و أمه ملیکة بنت یزید بن قیس

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۳۹

لیلی [۱].

و بدر الدین محمود بن أحمد العینی الحنفی در «رمز الحقائق - شرح کنز الدقائق» گفته: [و قال القاسم بن ابراهیم: يجوز التزوّج بالتّسع، و مثله عن النخعی أخت الأسود بن یزید. و هو تابعی جلیل دخل علی عائشة (رض) و لم یثبت له منها سماع، و سماع جماعات

من كبار التابعين، منهم علقمہ و خالاه الأسود و عبد الرحمن ابنا يزيد و مسروق و أبو عبيدہ بن عبد اللہ و غیرہم. روى عنه جماعات من التابعين، منهم السبيعي و ابن عوف و حبيب بن أبي ثابت و سماك بن حرب و الحكم و الأعمش و ابن عون و حماد بن أبي سليمان شيخ أبي حنيفة. و أجمعوا على توثيقه و جلالته و براعته في الفقه.

روينا عن الشعبي أنه قال حين توفي النخعي: ما ترك أحدا أعلم منه أو أفقه. قيل: و لا الحسن و ابن سيرين؟ قال: و لا الحسن و لا ابن سيرين و لا من اهل البصرة و لا الكوفة و لا الحجاز و لا الشام!!! و روينا عن أحمد بن صالح العجلي قال: لم يحدث النخعي عن أحد من أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم و قد أدرك منهم جماعة و رأى عائشة. و روينا عن الأعمش قال: كان النخعي صيرفي الحديث، و قال أبو ذرعة: النخعي علم من أعلام أهل الاسلام. و قال العجلي: كان النخعي صالحا فقيها متوقيا قليل التكلف توفي سنة ست و تسعين و هو ابن تسع و اربعين سنة. و قال البخاري ابن ثمان و خمسين سنة].

[۱] قال النووي في كتابه «تهذيب الأسماء و اللغات»: [عبد الرحمن بن أبي ليلى.

مذكور في «المختصر» في تفريق الخمس و في «المهذب» في أواخر الصيام و في أول باب اقامة الحد. هو أبو عيسى عبد الرحمن بن أبي ليلى و اسم أبي ليلى يسار و قيل بلال و قيل بليل و قيل داود، الأنصاري الأوسي الكوفي. و أبو ليلى صحابي شهد أحدا و ما بعدها من المشاهد مع رسول الله صلى الله عليه و سلم، ثم انتقل الى الكوفة فسكنها، و حضر مع علي بن أبي طالب (رض) مشاهده، و قتل معه بصفين. و أما ابنه عبد الرحمن صاحب الترجمة فتابعي كبير جليل ولد لست سنين بقيت من خلافة عمر بن الخطاب (رض) روى عن عمر و عثمان و علي و سعد و أبي بن كعب و ابن مسعود و أبي ذر و حذيفة و ابن عمر و المقداد و أبي ايوب و أبي الدرداء و زيد بن أرقم و أنس بن مالك و كعب بن عجرة و صهيب و خوات بن جبير و أبي موسى و البراء بن عازب و سهل بن حنيف و أبي سعيد الخدري و سمرة بن جندب و أبي جحيفة و عبد الله بن زيد و قيس بن سعد و أبيه أبي ليلى و أم هانئ رضي الله عنهم. روى عنه ابنه عيسى و مجاهد و ثابت و الحكم و الشعبي و ابن سيرين و عمرو بن ميمون و عمرو بن مرة و آخرون من التابعين، و اتفقوا على توثيقه و جلالته.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۴۰

و ابن أبي ليلى لأن الواو للجمع .

و قاضى القضاء محمد بن علي بن محمد الشوكاني در «نيل الأوطار» گفته: [و ذهبت الظاهرية إلى أنه يحل للرجل أن يتزوج تسعا! و لعل وجهه قوله تعالى مثنى و ثلاث و رباع

، و مجموع ذلك لا- باعتبار ما فيه من العدل تسع، و حكى ذلك عن ابن الصباغ [۱] و العمراني [۲]]. قال يحيى بن معين: لم يسمع عبد الرحمن بن أبي ليلى عمر بن الخطاب و لم يره، فقيل له الحديث المروى «كنا مع عمر نترأى الهلال» فقال: ليس بشيء! قال الشافعي و غيره:

لم يدرك ابن أبي ليلى بلالا لأن بلالا توفي سنة عشرين بالشام و ولد ابن أبي ليلى قبل ذلك بنحو سنة بالكوفة. قال عطاء بن السائب: قال عبد الرحمن بن أبي ليلى: أدركت عشرين و مائة من أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم كلهم من الأنصار. و قال عبد الملك ابن عمير: رأيت عبد الرحمن بن أبي ليلى في حلقة فيها نفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم يستمعون لحديثه و ينصتون له، منهم البراء بن عازب. و قال عبد الله بن الحارث: ما شعرت أن نساء ولدن مثل عبد الرحمن بن أبي ليلى. توفي سنة ثلاث و ثمانين .

[۱] قال ابو بكر الاسدي في كتابه «طبقات الشافعية»: [عبد السيد بن محمد بن عبد الواحد بن أحمد بن جعفر، ابو نصر بن الصباغ البغدادي، فقيه العراق، مولده سنة اربعمائة. أخذ عن القاضي أبي الطيب الطبري، و رجع في المذهب على الشيخ أبي- اسحاق، و كان خيرا ديناً، درس بالنظامية أول ما فتحت، و ذلك في سنة تسع و خمسين، ثم عزل بعد عشرين يوما بالشيخ أبي اسحاق، و درس بها بعد موت الشيخ بسنة و اعفى فتولاها المتولى فحملة أهله على طلبها فخرج الى نظام الملك باصبهان فأمر أن يبنى له غيرها فعاد من

اصبهان و مات بعد ثلاثة أيام من عوده. و كان ورعا نزها ثبتا صالحا زاهدا فقيها اصوليا محققا. توفي في جمادى الاولى و قيل في شعبان سنة سبع و أربعمائه و دفن بداره ثم نقل الى باب حرب. و من تصانيفه «الشامل» و هو الكتاب الجليل المعروف و كتاب «الكامل» في الخلاف بيننا و بين الحنفية و هو قريب من حجم الشامل و كتاب «الطريق السالم» و هو مجلد قريب من حجم «التنبيه» مشتمل على مسائل و أحاديث و بعض تصوف و رقائق ١٢٠.

[٢] قال أبو بكر الاسدي في كتابه «طبقات الشافعية»: [يحيى بن أبي الخير ابن سالم، أبو الخير العمراني البلياني، صاحب «البيان»، ولد سنة تسع و ثمانين و أربعمائه. تفقه على جماعات منهم زيد البقاعي، كان شيخ الشافعية ببلاد اليمن و كان عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٢٣، ص: ١٠٤١]

و نظام الدين نيسابوري در تفسير «غرائب القرآن» در تفسير آیه «فَانْكُحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ» دو مسئله ذکر کرده و بعد بیان مسئله اولی گفته: [الثانية. ذهب جماعة إلى أنه يجوز التزوج بأي عدد اريد، لأن قوله «فَانْكُحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»

إطلاق في جميع الأعداد، لصحة استثناء كل عدد منه. و قوله «مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ»

لا يصلح مخصصا لذلك العموم لأن تخصيص بعض الأعداد بالذكر لا ينافي ثبوت الحكم في الباقي، بل نقول: ذكرها يدل على نفى الحرج و الحرج مطلقا فإن من قال لولده: افعل ما شئت، اذهب إلى السوق و إلى المدرسة و إلى البستان، كان تصريحاً في أن زمام الاختيار بيده و لا يكون تخصيصاً و أيضا ذكر جميع الأعداد متعذر فذكر بعضها تنبيه على حصول الإذن في جميعها!.

و لئن سلمنا لكن الواو للجمع المطلق فيفيد الإذن في جمع تسعة بل ثمانية عشر لتضعيف كل منها. و أما السبعة فلما ثبت بالتواتر أنه صلى الله عليه و سلم مات عن تسع و قد امرنا بالتباعد في قوله «فَاتَّبِعُوهُ»*

و أقل مراتب الأمر الاباحة، و

قد قال صلى الله عليه و سلم «فمن رغب عن سنتي فليس مني». اماما زاهدا ورعا عالما خيرا مشهور الاسم بعيد الصيت عارفا بالفقه و اصوله و الكلام و النحو، من أعرف أهل الارض بتصانيف الشيخ أبي اسحاق الشيرازي في الفقه و الاصول و الخلاف يحفظ «المهذب» عن ظهر قلب، و قيل انه كان يقرأه في كل ليلة واحدة، و كان ورده في كل ليلة اكثر من مائة ركعة بسبع من القرآن العظيم، رحل إليه الطلبة من البلاد. قال النووي في «التنقيح» انه يحكي طريقة العراقيين و في بعض الاماكن ينقل الطريقتين. توفي سنة ثمان و خمسين و خمسمائه، و من تصانيفه «البيان» في نحو عشر مجلدات، جمع فيه فروعا زائدة على «المهذب» من كتب معدودة، و كتاب «السؤال عن ما في المهذب من الاشكال» و هو مختصر و «الفتاوى» مختصر ايضا و «غرائب الوسيط» و «مختصر الاحياء» و له في علم الكلام كتاب «الانتصار في الرد على القدريه» و ابتداء بتصنيف «الزوائد» في سنة سبع عشرة فمكت فيها أربع سنين اقليل و كان ذلك منه باشارة شيخه زيد البقاعي و ابتداء بتصنيف «البيان» سنة ثمان و عشرين و فرغ منه في ثلاث و ثلاثين. (ذاكر حسين الموسوي).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢٣، ص: ١٠٤٢

و المعتمد عند الجمهور في جوابهم أمران: أحدهما الخبر كنعو ما

روى أن نوفل بن معاوية أسلم و تحته خمس نسوة فقال صلى الله عليه و سلم: أمسك أربعة و فارق واحدة،

و زيف بأن القرآن دل على عدم الحصر و نسخ القرآن بخبر الواحد غير جائز، و بأن الأمر بمفارقة الزائدة قد يكون لمانع النسب أو الرضاع. و أقول إن القرآن لم يدل على عدم الحصر، غايته أنه لم يدل على الحصر فيكون مجملا و بيان المجمعل بخبر الواحد جائز، و أيضا

قوله: أمسك أربعة

على الإطلاق و كذا

«فارق واحده»

دلیل علی آن المانع هو الزیاده علی الاربع لا- غیرها، و کذا فی نظائر هذا الحديث و ثانيهما إجماع فقهاء الأمصار، و ضَعَفَ بَأَنَّ الإجماع مع وجود المخالف لا ينعقد، و بتقدير التسليم فإنَّ الإجماع لا ينسخ ولا ينسخ به. و الجواب أَنَّ المخالف إذا كان شاذًا فلا يعبأ به و القرآن لم يدلَّ علی عدم الحصر حتَّى يلزم نسخ الإجماع إِيَّاه و لكنَّ الإجماع دلَّ علی وجود مبين في زمان الرسول صَلَّى الله عليه و سلم، و لئن سلم أنَّ القرآن دلَّ علی عدم الحصر فالإجماع يكشف عن وجود ناسخ في عهده و ذلك جائز بالاتفاق. لا يقال فعلى تقدير الحصر كان ينبغي أن يقال مثني أو ثلاث أو رباع، بأو الفاصله، لأننا نقول: يلزم حينئذ أن لا يجوز التَّكاح إلَّا علی أحد هذه الاقسام فلا يجوز لبعضهم أن يأتي بالتثنية و لفريق ثان بالثلاث و لآخرين بالتربيع، فيذهب معنى تجويز الجمع بين أنواع القسمه الذي دلَّت عليه الواو[.

«اما امام محمد باقر عليه السلام»

پس در غض و تنقیص آن جناب اگر چه عبارت سابقه «منهاج» کافی و وافیست لیکن مزید بر آن باید شنید که ابن تیمیه خذله الله در «منهاج» گفته: [و أما سائر الاثنی عشر فلم يدركوا النَّبِيَّ صَلَّى الله عليه و سلم فقول النَّبِيَّ «كذا. م» انهم نقلوا عن جدِّهم، إن أراد بذلك أنه اوحى إليهم ما قال جدِّهم، فهذه نبوة كما كان يوحى الى النَّبِيَّ صَلَّى الله عليه و سلم ما قاله غيره من الأنبياء، و إن أراد انهم سمعوا ذلك من غيرهم، فيمكن أن يسمع من ذلك الغير الذي سمعوه منهم سواء كان ذلك من بنى هاشم أو غيرهم. فأى مزيه لهم فى الثقل

عقبات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۴۳

عن جدِّهم إلَّا بكمال العناية و الاهتمام؟ فإنَّ كلَّ من كان أعظم اهتماما و عناية بأحاديث النَّبِيَّ صَلَّى الله تعالى عليه و سلم و تلقَّيها من مظانِّها كان أعلم بها، و ليس من خصائص هؤلاء بل فى غيرهم من هو أعلم بالسَّنة من أكثرهم كما يوجد فى كلِّ عصر من غير بنى هاشم أعلم بالسَّنة من أكثر بنى هاشم. فالزَّهرى أعلم بأحاديث النَّبِيَّ صَلَّى الله عليه و سلم و أحواله و أقواله باتِّفاق أهل العلم من أبى جعفر محمَّد بن على!!! و كان معاصرا له .

و درین عبارت علاوه بر دیگر مضامین الحاد آگین، بصراحت مذکورست که- معاذ الله- زهری باتفاق اهل علم اعلمست بأحاديث جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم و أحوال و أقوال آن جناب از امام محمَّد باقر عليه السَّلام! و قبائح و فضائح زهری علی العموم و بخصوص در باب نقل و روایت احادیث نه چنانست که بر ناظر متتبّع پوشیده باشد، و قد سمعت شطرا منها فى حديث مدينة العلم. فیا للعجب! که شیخ الاسلام سنیّه این چنین مقدوح مجروح را از جناب امام محمَّد باقر عليه السَّلام أعلم گوید و باز حضرات سنیّه ادعای موالات و اتّباع آن جناب نمایند!.

و نیز ابن تیمیه- خذله الله- در «منهاج» جائی که انکار فضائل جناب امام محمَّد باقر عليه السَّلام آغاز نهاده گفته: [و أما كونه أعلم أهل زمانه فهذا يحتاج إلى دليل و الزَّهرى من أقرانه و هو عند النَّاس أعلم منه، و نقل تسميته بالباقر عن النَّبِيَّ صَلَّى الله عليه و سلم لا أصل له عند أهل العلم، بل هو من الأحاديث الموضوعه، و كذلك حديث تبليغ جابر له السَّلام هو من الموضوعات عند أهل العلم بالحديث!].

و سابقا از عبارت «دراسات اللیب» دانستی که علامه محمَّد معین سندى در آن افاده نموده که ابن الهمام در «فتح القدير» در دو مقام در حق اهل بیت عليهم السَّلام کلامی آورده که احراق قلب علامه مذکور کرده، در مقام اوّل کلامی متعلّق بکثرت طلاق جناب امام حسن عليه السَّلام نموده و در آن کلام جناب امام حسن عليه السَّلام را- معاذ الله- مرتکب رأى بمخالفت نصّ ظاهر ساخته، و در مقام دیگر در باب جناب امام محمَّد باقر عليه السَّلام کلامی ذکر کرده که محصول آن این ست که خبر آن جناب در باب سهم

ذوی القربی

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۴۴

خلاف واقع است و منشأ آن یا جهل است بمذهب علی بن ابی طالب علیه السّلام یا سهو و نسیانست یا کذبست بر آن جناب برای ترویج مذهب خود و مذهب ائمه از اولاد آن جناب! و هر امر ازین امور چیز است که مقشعّر می شود از آن جلود آنانکه خوف می کنند از پروردگار خود. و نیز دانستی که علّامه مذکور افاده نموده که اگر آنچه امام محمّد باقر علیه السّلام فرموده است رأی آن جناب می بود و ابن الهمام آن را ردّ می کرد بدلیلی که برای او ظاهر شده بود اهُون بود از ردّ آنچه آن جناب روایت آن فرموده و خبر بآن داده. و بعد ازین علّامه موصوف از سر انصاف گفته که مصیبت تمام مصیبت بر امت آنست که کتب مذاهب اربعه از مذهب ائمه اهل بیت علیهم السّلام خالیست و بعد ازین اگر چیزی از آن در آن یافته می شود بمثل این کلام معارضه کرده می آید! و فی کلّ ما افاده هذا العلّامه عبرة لأهل الدّین و الاستقامة.

«اما امام جعفر صادق علیه السلام»

پس بعض عبارات نسبت به آن جناب هم باید شنید و بکنه عدوان و طغیان سیئه در حق آن جناب باید رسید. ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» گفته: [و بالجملة، فهؤلاء الأئمة الأربعة ليس منهم من أخذ عن جعفر شيئا من قواعد الفقه لكن روي عنه الأحاديث كما روي عن غيره، و أحاديث غيره أضعاف أحاديثه، و ليس بين حديث الزّهری و حديثه نسبة لا في القوّة و لا في الكثرة!!! و قد استراب البخاری في بعض حديثه لما بلغه عن يحيى ابن سعيد القطان فيه كلام فلم يخرج له و يمتنع أن يكون حفظه للحديث كحفظ من من يحتجّ بهم البخاری!].

و ذهبی در «میزان الاعتدال» در ترجمه جناب امام جعفر صادق علیه السلام گفته: [لم يحتج به البخاری، قال يحيى بن سعيد: مجالد أحبّ إلىّ منه! في نفسى منه شيء! و قال مصعب عن الدّراوردي، قال: لم يرو مالك عن جعفر حتّى ظهر أمر بنی العباس.

عن مصعب بن عباس: كان مالك لا يروى عن جعفر حتّى يضمّه إلى أحد! و قال أحمد

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۴۵

ابن سعد بن أبی مریم: سمعت يحيى يقول: كنت لا- أسأل يحيى بن سعيد عن جعفر بن محمّد فقال لي: لم لم تسألني عن حديث جعفر؟ قلت: لا اريده! فقال لي: إن كان يحفظ فحديث أبيه المسند].

و نیز ذهبی در «مغنی» بترجمه آن جناب گفته: [لم يخرج له البخاری و قد وثّقه ابن معين و ابن عدی و أمّا القطّان فقال: مجالد أحبّ إلىّ منه!].

و نیز ذهبی در «تذهیب» بترجمه آن جناب گفته: [قال ابن المديني: سئل يحيى القطان عن جعفر بن محمّد فقال: في نفسى منه شيء!].

و نیز ذهبی در «کاشف» بترجمه آن جناب گفته: [سمع أباه و القاسم و عطاء، و عنه شعبه و القطان، و قال: في نفسى منه شيء!].

ابن حجر عسقلانی در «تهذيب» بترجمه آن جناب گفته: [قال الدّراوردي:

لم يرو مالك عن جعفر حتّى ظهر أمر بنی العباس. و قال مصعب الزّبيری: كان مالك لا يروى عنه حتّى يضمّه إلى آخر. و قال ابن المديني: سئل يحيى بن سعيد عنه فقال:

في نفسى منه شيء و مجالد أحبّ إلىّ منه!.

و نیز ابن حجر در «تهذيب» بترجمه آن جناب گفته: [و قال سعيد بن أبی مریم:

قيل لأبي بكر بن عيَّاش: مالك لم تسمع من جعفر و قد أدركته؟ قال سأله عما يتحدَّث به من الأحاديث: أ شىء سمعته؟ قال: لا، و لكنَّها روايةٌ رويها عن آبائنا].

و نیز در «تهذيب» بترجمه آن جناب گفته: [و قال أحمد بن سعد بن أبي مریم عن يحيى: كنت لا أسأل يحيى بن سعيد عن حديثه فقال لى: لم لا تسألنى عن حديث جعفر بن محمد؟ قلت: لا اريده! فقال لى إنَّه كان يحفظ].

و نیز در «تهذيب» بترجمه آن جناب گفته: [و قال ابن سعد: كان كثير الحديث و لا يحتجُّ به و يستضعف! سئل مرَّة: هذه الاحاديث من أبيك؟ فقال: نعم! و سئل مرَّة فقال: إنَّما وجدتها فى كتبه. قلت: يحتمل أن يكون السؤالان وقعا عن أحاديث مختلفة فذكر فيما سمعه أنَّه سمعه و فيما لم يسمعه أنَّه وجده، و هذا يدلُّ على تثبته .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۴۶

و مناوى در «فيض القدير» در شرح

حديث «أدبوا اولادكم على ثلث خصال:

حَبِّ نبيِّكم و حَبِّ أهل بيته و قراءة القرآن»

در مقام قدح اين حديث گفته: [لم يرمز له بشىء و هو ضعيف لأنَّ فيه صالح بن أبى الأسود، له مناكير. و جعفر بن محمد الصادق، قال فى «الكاشف» عن القطان: فى النَّفس منه شىء!].

«اما امام موسى بن جعفر الكاظم عليه السلام»

پس نسبت بآنجناب هم بعض عبارات بايد شنيد:

ابن تيميه - خذله الله - در «منهاج» گفته: [و أمَّا موسى بن جعفر و على بن موسى و محمد بن على فلا يستريب من له من العلم نصيب أنَّ مالك بن أنس و حماد بن زيد و حماد بن مسلمة و الليث بن سعد و الأوزاعي و يحيى بن سعيد و وكيع بن الجراح و عبد الله بن المبارك و الشافعي و أحمد بن حنبل و إسحاق بن راهويه و أمثالهم أعلم بأحاديث النَّبي صَلَّى الله تعالى عليه و سلَّم من هؤلاء!!! و هذا أمر تشهد به الآثار التي تعين و تسمع، كما تشهد الآثار بأنَّ عمر بن الخطاب رضى الله عنه كان أكثر فتوحا و جهادا بالمؤمنين و أقدر على قمع الكفار و المنافقين من غيره مثل عثمان و على رضى الله عنهم أجمعين!. و ممَّا بيِّن ذلك أنَّ القدر الذى ينقل عن هؤلاء من الأحكام المسندة إلى النَّبي صَلَّى الله تعالى عليه و سلَّم ينقل عن اولئك ما هو أضعافه .

و ذهبى در «ميزان الاعتدال» بترجمه امام موسى الكاظم عليه السلام گفته: [روى عنه بنوه على الرضا و إبراهيم و إسماعيل و حسين و أخواه على و محمد، و إنَّما أوردته لأنَّ العقيلي ذكره فى كتابه و قال: حديثه غير محفوظ، يعنى فى الايمان، قال:

الحمل فيه على أبى الصلت الهروى، قلت: فاذا كان الحمل فيه على أبى الصلت فما ذنب موسى تذكره .

و ابن حجر عسقلانى در «تهذيب التهذيب» بترجمه آن جناب گفته: [روى عن أبيه و عبد الله بن دينار و عبد الملك بن قدامة الجمحى .

و نیز در «تهذيب» بعد نقل متولّد شدن آن جناب در سنه ثمان و عشرين و مائه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۴۷

گفته: [قلت: إنَّ ثبت أن مولده سنه ثمان فروايته عن عبد الله بن دينار منقطعة، لأنَّ عبد الله بن دينار توفى سنه سبع و عشرين .

و ابن حبان در «كتاب الثقات» در ترجمه جناب امام جعفر صادق عليه السلام گفته:

[يحتجُّ بروايته ما كان من غير رواية أولاده عنه! لأنَّ فى حديث ولده عنه مناكير كثيرة! و إنَّما مرّض القول فيه من مرّض من أئمّتنا، لما روى فى حديثه من رواية أولاده، و قد اعتبرت حديثه من حديث الثقات عن مثل ابن جريح و الثورى و مالك و شعبه و ابن عيينه و

و هب بن خالد و ذویهم فرأیت أحادیث مستقیمه لیس فیها شیء یخالف حدیث الأثبات، و رأیت فی روایه ولده عنه أشياء لیست من حدیثه و لا من حدیث أبیه و لا من حدیث جدّه، و من المحال أن یلزم به ما جنت ید غیره .

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» در ترجمه جناب امام جعفر صادق علیه السّلام نقلاً عن ابن حبان آورده: [یحتج بحدیثه من غیر روایه أولاده عنه .

و ازینجا آنچه از بی ادبی و جسارت در شان والاشان جناب موسی کاظم علیه السّلام ظاهر می شود محتاج به بیان نیست.

«اما جناب امام رضا علیه السلام»

پس بعض عبارات ناصبیّت آیات نسبت بآنجناب هم مذکور می شود.

ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» علاوه بر عبارت سابقه جائی که إنکار فضائل جناب امام رضا علیه السّلام بالخصوص نموده گفته: [أما قوله [۱]: «كان [۲] أزهد الناس و أعلمهم» فدعوى مجرّدة بلا دلیل، فكلّ من غلا فی شخص أمكنه أن يدعى له هذه الدعوى، كيف و الناس یعلمون أنّه كان فی زمانه من هو أعلم منه و أزهد منه! كالشافعی و اسحاق بن راهویه و أحمد بن حنبل و أشهب بن عبد العزيز و أبی سلیمان الدارانی و معروف الكرخی و أمثال هؤلاء، هذا و لم يأخذ عنه أحد من أهل العلم بالحديث شيئاً و لا روى له حديثاً فی كتب السنّة و إنّما یروی له أبو الصلت الهروی [۱] یعنی العلامة الحلی «رح». ۱۲.

[۲] أي الرضا علیه السلام. ۱۲.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۴۸

و أمثاله نسخا عن آبائه فيها من الأكاذيب ما نزه الله عنه الصادقين منهم. و أمّا قوله «إنّه أخذ عنه الفقهاء المشهورون كثيراً» فهذا من أظهر الكذب! هؤلاء فقهاء الجمهور المشهورون لم يأخذوا عنه ما هو معروف، و إن أخذ عنه بعض من لا يعرف من فقهاء الجمهور فهذا لا ينکر فإنّ طلبه الفقهاء قد يأخذون عن المتوسطین فی العلم و من هم دون المتوسطین!].

و محمد بن طاهر مقدسی در «تذکره الموضوعات» گفته:

[ادھنوا بالنفسج فإنّه حارّ فی الشتاء بارد فی الصیف. رواه علی بن موسی الرضا عن آبائه، کان یأتی عنهم بالعجائب!].

و نیز مقدسی در «تذکره الموضوعات» گفته:

[کان إذا عطس قال له علی:

رفع الله ذکرک. فیہ علی بن موسی المعروف بالرضا، کان یأتی عن آبائه بالعجائب!].

و نیز مقدسی در «تذکره الموضوعات» گفته:

[لما أسرى بی إلى السماء سقط من عرقی فنبت منه الورد. فیہ علی بن موسی الرضا کان یأتی عن آبائه بالعجائب .

و نیز مقدسی در «تذکره الموضوعات» گفته:

[من أكل رمانة حتّى يتمّها أنار الله قلبه. فیہ علی بن موسی الرضا، کان یأتی عن آبائه بالعجائب .

و نیز مقدسی در «تذکره الموضوعات» گفته:

[من أدّى فريضة فله عند الله دعوة مستجابة. فیہ علی بن موسی یأتی عن آبائه بالعجائب .

و نیز مقدسی در «تذکره الموضوعات» گفته:

[الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان. فیہ علی بن موسی الرضا، یأتی عن آبائه بالعجائب .

و نیز مقدسی در «تذکره الموضوعات» گفته:

[الحناء بعد النورة أمان من الجذام. فیہ علی بن موسی الرضا، کان یأتی عن آبائه بالعجائب .

و نیز در «تذکره الموضوعات» گفته:

[السَّيِّبُ لَنَا وَ الْأَحَدُ لِشِيعَتِنَا وَ الْاِثْنَيْنِ لِبَنِي أُمِّيَّةٍ وَ الثَّلَاثَةِ لِشِيعَتِهِمْ وَ الْأَرْبَعَاءُ لِبَنِي الْعَبَّاسِ وَ الْخَمِيسُ لِشِيعَتِهِمْ وَ الْجُمُعَةُ لِسَائِرِ النَّاسِ وَ لَيْسَ فِيهِ سَفَرٌ. فِيهِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا، كَانَ يَأْتِي بِالْعَجَائِبِ!].

و عبد الکريم سماعی در کتاب «الأنساب» گفته: [الرَّضَا، بِكسر الرَّاءِ وَ فُتْحِ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۴۹

الضَّادِ الْمَعْجَمَةُ. هَذَا لِقَبِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْهَاشِمِيِّ الْمَعْرُوفِ بِالرَّضَا. قَالَ أَبُو حَاتِمٍ بْنُ حَبَّانٍ الْبَسْتِيُّ:

يُرَوَّى عَنْ أَبِيهِ الْعَجَائِبُ. رَوَى عَنْهُ أَبُو الصَّلْتِ وَ غَيْرُهُ، كَأَنَّهُ كَانَ يَهْمُ وَ يَخْطِئُ .

و ذهبی در «میزان الاعتدال» ترجمه جناب امام رضا علیه السَّلام گفته: [قال ابن طاهر: يأتي عن أبيه عجائب. قلت: إنما الشأن في ثبوت السند إليه و إلّا فالرجل قد كذب عليه و وضع عليه نسخة سائرها الكذب على جدّه جعفر الصادق، فروى عنه أبو الصلت الهروي أحد المتهمين، و لعلی بن مهدي القاضي عنه نسخة و لأبي أحمد عامر بن سليمان الطائي عنه نسخة كبيرة، و لداود بن سليمان القزويني عنه نسخة. مات سنة ثلث و مائتين. قال أبو الحسن الدارقطني: أنا ابن حبان في كتابه، قال: علي بن موسى الرضا يروي عن أبيه عجائب، يهم و يخطئ .

و نیز ذهبی در «مغنی» ترجمه آن جناب گفته: [قال ابن طاهر: يأتي عن آبائه بعجائب. قلت الشأن في صحة الاسناد إليه فإنه كذب عليه و على جدّه .

و ابن حجر عسقلانی در «تهذيب التهذيب» ترجمه آن جناب گفته: [و قال أبو- سعد بن السمعاني في «الانساب»: قال أبو حاتم بن حبان: يروي عن أبيه العجائب كأنه كان يهم و يخطئ .

«و اما باقي ائمه معصومين عليهم السلام»

پس در شأن این حضرات هم بعض عبارات ناصبیت آیات علمای سنیّه علاوه بر آنچه در ما سبق گذشته باید شنید.

فخر رازی در «نهایه العقول» گفته: [و العجب أنهم يزعمون في التقي و التقى و الحسن العسكري أنهم كانوا عالمين بجميع المسائل الاصولية و الفروعية جملها و تفصيلها مع أنهم كانوا في زمان كثر خوض العلماء في أصناف العلوم و كثرت تصانيفهم و مع ذلك فلم يظهر من أحد منهم شيء من العلوم لا بالقليل و لا بالكثير! و لم يحضروا محفلاً! و لا تكلموا في شيء من المسائل مع المخالفين! و لم يظهر منهم تصنيف

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۵۰

منتفع به! كما ظهر من الشافعي رضي الله عنه و محمد بن الحسن رحمه الله عليه و غيرهما من الفقهاء و المتكلمين و المفسرين!].

و ابن تیمیه- خذله الله- در «منهاج» گفته: [الثالث أن يقال: القول بالرأى و الاجتهاد و القياس و الاستحسان خير من الأخذ بما ينقله من يعرف بكثرة الكذب عمن يصيب و يخطئ نقل غير مصدق عن قائل غير معصوم، و لا يشك عاقل أن رجوع مثل مالك و ابن أبي ذئب و ابن الماجشون و الليث بن سعد و الأوزاعي و الثوري و ابن أبي ليلى و شريك و أبي حنيفة و أبي يوسف و محمد بن الحسن و زفر و الحسن بن زياد و اللؤلؤي و الشافعي و البويطي و المزني و أحمد بن حنبل و أبي داود السجستاني و الأثرم و ابراهيم الحربي و البخاري و عثمان بن سعيد الدارمي و أبي بكر بن خزيمة و محمد بن جرير الطبري و محمد بن نصر المروزي و غير هؤلاء إلى اجتهادهم و اعتبارهم، مثل أن يعلموا سنة النبي صلى الله عليه و سلم الثابتة عنه و يجتهدوا في تحقيق مناهل الأحكام و تنقيحها و تخريجها، خير لهم من أن يتمسكوا بنقل الروافض عن العسكريين و أمثالهما! فإن الواحد من هؤلاء لأعلم بدين الله و رسوله من

العسکریین أنفسهما! فلو أفتاه أحدهما بفتيا كان رجوعه إلى اجتهداه أولى من رجوعه إلى فتيا أحدهما، بل ذلك هو الواجب عليه فكيف إذا كان ذلك نقلا عنهما من مثل الرافضة، والواجب على مثل العسکریین و أمثالهما أن يتعلموا من الواحد من هؤلاء!!!].

و نیز ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» گفته: [الثانی أن يقال: القياس و لو أنه ضعيف هو خير من تقليد من لم يبلغ في العلم مبلغ المجتهدین، فإن كل من له علم و إنصاف يعلم أن مثل مالك و الليث بن سعد و الأوزاعي و أبي حنيفة و الثوري و ابن أبي ليلى و مثل الشافعي و احمد و إسحاق و أبي عبيد و أبي ثور أعلم و أفقه من العسکریین و أمثالهم! و أيضا فهؤلاء خير من المنتظر الذي لا يعلم ما يقول!!!].

و نیز ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» جائی که إنكار فضائل أئمة عليهم السلام آغاز نهاده گفته: [و اما من بعد موسى فلم يؤخذ عنهم من العلم ما يذكر به أخبارهم في كتب المشهورين و توارى عنهم فإن أولئك الثلاثة توجد أحاديثهم في الصحاح و السنن عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۵۱]

و المساند و توجد فتاویهم في الكتب المصنفة في فتاوى السلف مثل كتب ابن المبارك و سعيد بن منصور و عبد الزقاق و أبي بكر بن أبي شيبة و غير هؤلاء، و اما من بعدهم فليس له رواية في الكتب الامهات من الحديث و لا فتاوى في الكتب المعروفة التي نقل فيها فتاوى السلف و لا لهم تفسير و لا غيره و لا لهم أقوال معروفة].

و ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در باب فضل فاطمه سلام الله عليها گفته: [الحديث الثاني في ذكر حسن فاطمة. اخبرنا أبو بكر محمد بن أبي طاهر البزار قال: أنبا القاضي أبو الحسين بن المهدي، قال: حدثنا أبو الفرج الحسن بن احمد، قال: حدثنا عبد الله بن محمد بن جعفر بن شاذان، قال: ثنا احمد بن محمد بن مهران الجمال قال: حدثني الحسن بن علي صاحب العسكر، قال: حدثني علي بن محمد، قال:

حدثني أبي محمد بن علي، قال: حدثني أبي علي بن موسى الرضا، قال: حدثني أبي موسى بن جعفر، قال: حدثني أبي جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن جابر ابن عبد الله، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و علي آله و سلم: لما خلق الله آدم عليه السلام و حوا تبخترتا في الجنة و قالوا: ما خلق الله خلقا أحسن منا! فبينما هما كذلك إذا هما بصورة جارية لم ير الزاؤون أحسن منها، لها نور شعشعاني يكاد يطفى الأبصار، على رأسها تاج و في أذنيها قرطان. فقالا: يا رب! ما هذه الجارية؟! قال: صورة فاطمة بنت محمد سيده و لذي «ولدك. ظ. م» فقال: ما هذا التاج على رأسها؟ قال: هذا بعلها علي بن أبي طالب. قال: فما هذا القرطان: قال ابنها الحسن و الحسين، وجد ذلك في غامض علمي قبل أن أخلقك بألفي عام.

قال المصنف هذا حديث موضوع و الحسن بن علي صاحب العسكر هو الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر أبو محمد العسكري أحد من يعتقد فيه الشيعة الإمامة. روى هذا الحديث عن آبائه و ليس بشيء!].

و سیوطی در «آلی مصنوعه» گفته:

[أبو الحسين بن المهدي بالله في فوائده:

أنا أبو الفرج الحسن بن أحمد بن علي الهاماني، ثنا عبد الله بن محمد بن جعفر بن شاذان، ثنا أحمد بن محمد بن مهران بن جعفر الرازي بحضرة أبي خيثمة، حدثني مولا الحسن بن علي صاحب العسكر، حدثني أبي علي بن محمد، حدثني أبي محمد بن علي، حدثني

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۵۲]

أبي علي بن موسى الرضا، حدثني أبي موسى بن جعفر، حدثني أبي جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن جابر بن عبد الله، مرفوعا: لما خلق الله تعالى آدم و حوا تبخترتا في الجنة و قالوا: ما خلق الله خلقا أحسن منا! فبينما هما بصورة جارية لم ير الزاؤون أحسن منها، لها نور شعشعاني يكاد يطفى الأبصار، على رأسها تاج و في أذنيها قرطان، فقالا: يا رب! ما هذه الجارية؟! قال:

صورة فاطمة بنت محمد سيد ولدك! فقال ما هذا التاج على رأسها؟ قال: هذا بعلمها علي بن أبي طالب، قالوا: فما هذان القرطان؟ قال ابنها الحسن والحسين، وجد ذلك في غامض علمي قبل أن أخلقك بألفي عام. موضوع. الحسن العسكري ليس بشيء!!!].
و شيخ رحمه الله السندی در «مختصر تنزيه الشريعة» گفته:

[حديث لما خلق الله تعالى آدم وحوّا تبخترّا في الجنة و قال: ما خلق الله خلقا أحسن منّا، الحديث، و آخره: وجد ذلك في غامض علمي قبل أن أخلقك بألف (بألفي. ظ) عام. ابن المهدي في فوائده، فيه عبد الله و الحسن و لعله من وضع أحدهما!!!!].
و محمد طاهر گجراتی فتنی در «قانون الموضوعات» که در اول آن گفته:

[لما استرحت عن أعباء جمع الموضوعات و ما فيها من تنقيدات الفضلاء البررة حرّكني بعض الأعزّة و ميز الأحيّة و صدق الطويّة و فرط المحبّة أن أجمع الضّعفاء من الزّواة الكذّابين و أسرد الوضّاع و المفترين ليكون قانونا كلّيا في معرفة الأخبار الموضوعات و ضبط الضّعاف و المفتریات، در حق جناب امام حسن عسکری علیه السلام می گوید: [الحسن ابن علی صاحب العسکر، ليس بشيء].
و عبد الوهاب بن محمد غوث المدارسی در «كشف الأحوال في نقد الرجال» که آن را برای ذکر ضعیفاء و متروکین و غیرهم تصنیف نموده گفته: [الحسن بن علی صاحب العسکر، ليس بشيء، سمع علي بن محمد، روى عنه أحمد بن محمد بن مهران الرازي في مناقب أهل البيت .

و ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» در مقام إنکار فضائل ائمه اطهار علیهم السلام گفته: [و اما قوله: «و كان ولده الحسن العسكري عالما زاهدا فاضلا عابدا أفضل

عِبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۵۳

اهل زمانه و روت عنه العامة كثيرا] فهذا من غلط ما قبله من الدّعاوى المجرّدة و الأكاذيب المثبّته، فإنّ العلماء المعروفين بالرواية البّذين كانوا في زمن هذا الحسن بن علي العسكري ليست لهم عنه رواية مشهورة في كتب اهل العلم، و شیوخ اهل كتب السّنة البخاری و مسلم و أبی داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه كانوا موجودين في ذلك الزمان و قريبا منه قبله و بعده، و قد جمع الحافظ ابو القاسم بن عساكر اسماء شیوخ الكلّ، یعنی شیوخ هولاء الأئمة، فليس في هؤلاء الأئمة من روى عن الحسن بن علي العسكري مع روايتهم عن الوف مؤلفه من اهل الحديث، فكيف يقال: روت عنه العامة كثيرا! و این هذه الروایات؟! و قوله: «أنه كان افضل اهل زمانه»، هو من هذا التّمط].

و نیز ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» در ذکر جناب امام ثانی عشر علیه السلام گفته: [و هذا لو كان موجودا معلوما لكان الواجب في حكم الله الثّابت بنص القرآن و السّنة و الإجماع أن يكون محضونا عند من يحضنه في بدنه كأّمه و أمّ أمّه و نحوهما من اهل الحضانه و أن يكون ماله عند من يحفظه إمّا وصی ابیه إن كان له وصی و إمّا غیر الوصی إمّا قریب و إمّا نائب لدى السلطان فإنّه یتیم لموت ابیه و الله تعالى يقول «وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا»

فهذا لا يجوز تسليم ماله إليه حتّى يبلغ النّكاح و يونس منه الرّشد كما ذكر الله تعالى ذلك في كتابه فكيف يكون من يستحقّ الحجر عليه في بدنه و ماله إماما لجميع المسلمين معصوما لا يكون احد مؤمنا إلّا بالایمان به. ثمّ هذا باتّفاق منهم سواء قدّر وجوده او عدمه لا ينتفعون به لا في الدّين و لا في الدّنيا و لا علم احدا شيئا و لا عرف له صفة من صفات الخير و لا الشّر فلم يحصل به شيء من مقاصد الإمامة و مصالحها لا الخاصّة و لا العامّة، بل إن قدّر وجوده فهو ضرر على اهل الأرض بلا نفع اصلا، فإنّ المؤمنین به لم ينتفعوا به اصلا و لا حصل لهم به لطف و لا مصلحة، و المكذّبون به يعدّون عندهم على تكذيبهم به، فهو شرّ محض لا خير فيه! و خلق مثل هذا ليس من فعل الحكيم العادل!.

عِبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۵۴

و نیز ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» گفته: [ثم انهم يقولون ان الله يجب عليه أن يفعل أصلح ما يقدر عليه للعباد في دينهم و دنياهم و هو يمكن الخوارج الذين يكفرون به بدار لهم فيها شوكة و من قتال أعدائهم و يجعلهم و الأئمة المعصومين في ذل أعظم من ذل اليهود و النصارى و غيرهم من أهل الذمة! فإن أهل الذمة يمكنهم إظهار دينهم و هؤلاء الذين يدعى أنهم حجج الله على عباده و لطفه في بلاده و أنه لا هدى إلا بهم و لا نجا إلا بطاعتهم و لا سعادة إلا بمتابعتهم قد غاب خاتمتهم من أربعمائه و خمسين سنة فلم ينتفع به أحد في دينه و دنياه! و هم لا يمكنهم إظهار دينهم كما تظهر اليهود و النصارى دينهم!].

و از جمله عبارات داله بر سوء اعتقاد در باب حضرات ائمه عليهم السلام عبارتیست که فخر رازی در کتاب «محصل» آورده، چنانچه در آخر بحث امامت جایی که ذکر تقیه بمیان آورده گفته: [و لنختم هذا الكلام بما يحكى عن سليمان بن جرير الزيدى أنه قال: إن أئمة الرافضة وضعوا مقاتلين لشيعتهم لا يظفر معهما أحد عليهم:

الاول القول بالبداء، فإذا قالوا إنه سيكون لهم قوة و شوكة ثم لا يكون الأمر على ما أخبروه قالوا: بدا لله تعالى فيه! قال زرارة بن أعين - من قدماء الشيعة و هو يخبر عن علامات ظهور الإمام - رضى الله عنه - هذه الأبيات:

فتلك إمارات تجيء بوقتها و مالك عما قدر الله مذهب
و لو لا البدا سميته غير فائت و نعت البدا نعت لمن يتقلب
و لو لا البدا ما كان ثم تصرف و كان کنار دهرها تتلهب
و كان كضوء مشرق طبيعة و لله عن ذكر الطبائع مرغ

و الثانى التقيّة، فكلما أرادوا شيئاً يتكلمون به، فإذا قيل لهم هذا خطأ و ظهر بطلانه قالوا: إنما قلناه تقيّة].

ازین عبارت ظاهرست که فخر رازی کلام جسارت التیام سلیمان بن جریر زیدی را که از راه خبث نفس نسبت بحضرات ائمه عليهم السلام تفوه بآن نموده بابتهاج تمام در

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۵۵

خاتمه کلام خود آورده طریق تسلیم و قبول آن را بأقدام سرور و ابتهاج پیموده، و ذلك أظهر دليل على اتّباع الرّازى و تيرة التّواصب اللّئام و وطنه قده الخوارج الأغنام.

و مخفی نماند که مقاله شنیعه سلیمان بن جریر را محمّد بن عبد الکریم الشّهستانی الشافعی هم در کتاب «ملل و نحل» وارد نموده، چنانچه در ذکر سلیمان مذکور گفته: [ثم انه طعن في الرافضة فقال: إن أئمة الرافضة قد وضعوا مقاتلين لشيعتهم لا يظهر أحد قطّ بهما عليهم: إحداهما القول بالبداء فإذا أظهروا قولاً - أنه سيكون لهم قوة و شوكة و ظهور ثم لا يكون الأمر على ما أخبروه قالوا: بدا لله تعالى في ذلك! و الثانية التقيّة و كل ما أرادوا تكلموا به، فإذا قيل لهم ذلك ليس بحق و ظهر لهم البطلان قالوا: إنما قلناه تقيّة و فعلناه تقيّة].

و از جمله عجائب جسارات مخاطب فطیع الحركات این ست که او در بعض حواشی همین کتاب «تحفه» عبارت مذکوره «ملل و نحل» شهرستانی را بتحریف و تبدیل کلمات و جملات عدیده و اضافه و اقحام خرافات و مهملات عتیده وارد ساخته پرده از دین و دیانت و صدق و امانت خود بدست خویش برانداخته، چنانچه در حاشیه کید صد و هفتم از باب مکاید خود گفته: [قد نقل صاحب «الملل و النحل» عن سليمان بن جرير من الزيدية أنه قال: إن أئمة الرافضة وضعوا مقاتلين لشيعتهم لا يظهر أحد قطّ بهما عليهم، أحدهما القول بالبداء، فإذا تليت عليهم الآيات الدالة على مدح الصّحابة و الثناء الحسن عليهم أولوها بالبداء و قالوا: بدا لله تعالى في حالهم! و كذا إذا أخبروا أتباعهم بأنه سيكون لهم شوكة و قوة ثم لا يكون الأمر على وفق ما وعدوه قالوا: بدا لله في ذلك. و الثانية: التقيّة، فكلما رويت عندهم عن أمير المؤمنين و الأئمة ما يدلّ على الثناء الحسن في حقّ الصّحابة و الالفه معهم و المؤانسة بهم و المصاهرة و المواكلة و المشاركة و الصّلموة خلف الخلفاء و رواية الحديث عنهم و لهم قالوا: هذا كله محمول على التقيّة! بل بعض

فضلائهم إذا تكلم بكلام باطل فقل له: هذا باطل عندك و على وفق قواعدك و قواعد أصحابك و روايات أئمتك قال: إنما قلناه تقيّة و تلييسا للأمر. و أقول: ههنا مقالة ثالثة هي حصنهم الحصين

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۵۶

و حرزهم الحريز! و هي الرجعة، فإنّ الآيات الدالّة على غلبة الحقّ و أهله و كذا الأحاديث المبشرة بحصول الأمن و الغنى و الجاه و الثروة إذا أوردت عليهم قالوا:

هذه المواعيد كلّها يكون عند الرجعة].

و درین عبارت شاه صاحب علاوه بر تحریفات جزئیّه که از نظر ناظر بصیر پوشیده نیست مرتکب تحریفات کلیّه و إضافات عظیمه گردیده‌اند.

از آن جمله آنکه در مقام ذکر بدا این عبارت سراسر جسارت افزوده‌اند:

«فاذا تليت عليهم الآيات الدالّة على مدح الصّحابة و الثّناء الحسن عليهم أولوها بالبدا و قالوا: بدا لله في حالهم»، و این جسارتی‌ست که علاوه بر تحریف صریح و اقحام فضیح مشتمل بر کذب ظاهر و بهتان باهرست.

و از آن جمله آنکه در مقام ذکر تقيّه این عبارت سرا پا خسارت افزوده‌اند:

«فكلّموا رويت عندهم عن أمير المؤمنين و الأئمة ما يدل على الثّناء الحسن في حقّ الصّحابة و الالفه معهم و الموانسة بهم و المصاهرة و المواكلة و المشاركة و الصّلوة خلف الخلفاء و رواية الحديث عنهم و لهم قالوا: هذا كلّه محمول على التّقيّة».

و از آن جمله آنکه بجای این عبارت اصلیّه ملل و نحل «و كلّما أرادوا تكلموا به فإذا قيل لهم ذلك ليس بحقّ و ظهر لهم البطلان قالوا إنما قلناه تقيّة و فعلناه تقيّة» این عبارت ممسوخه آورده «بل بعض فضلائهم إذا تكلم بكلام باطل فقل له هذا باطل عندك و على وفق قواعدك و قواعد أصحابك و روايات أئمتك قال إنما قلناه تقيّة و تلييسا للأمر».

و از آن جمله آنکه بعد این همه تحریفات عظیمه و تصرّفات ملیمه عبارتی که مشتمل بر ذکر رجعتست افزوده و آن را مصدر به «أقول» نموده، تا باشد که ناظر غیر ماهر آنچه قبل از «أقول» مذکور شده بالتّمام کلام سلیمان بن جریر زعم نماید و ما بعد آن را کلام صاحب «ملل و نحل» گمان کند! و کلّ هذا ممّا يتعجب منه النّاظرون المبصرون و يثبت أنّ المخاطب زعيم المذنبين قيل في حقّهم «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ»

! و از جمله عبارات ناصبیّت آیات که کاشف أسرار و هاتک أستار و مثبت انحراف

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۵۷

اهل سنّت از حضرات ائمه اطهار- سلام الله عليهم ما اختلف الليل و النّهار- می‌باشد،

عبارت ملا جلال دوانی در «شرح عقائد عضدی»

عبارت جلال دوانی است در «شرح عقائد عضدی» چنانچه در شرح مذکور جایی که عضدی در عقائد حدیث افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه ذکر کرده و بعد آن دعوی فرقه ناجیه بودن اشاعره آغاز نهاده، مسطورست: [فإن قلت: كيف حكم بأنّ الفرقة النّاجية هم الأشاعرة و كلّ فرقة تزعم أنّها النّاجية؟ قلت: سياق الحديث مشعر بأنّهم مقتدون بما روى عن النّبي عليه السّلام و أصحابه، و ذلك إنّما ينطبق على الأشاعرة فإنّهم يتمسّكون في عقائدهم بالأحاديث الصّحيحة المروية عنه عليه السّلام و عن أصحابه رضى الله عنهم لا يتجاوزون عن ظواهرها إلّا بضرورة و لا يسترسلون مع عقولهم كالمعتزلة و من يحذو حذوهم، و لا مع الثّقل عن غيرهم كالشّيعه المتشبهين بما روى عن أئمتهم لاعتقادهم العصمة فيهم، انتهى .

این کلام بأصرح دلالات دلالت دارد بر آنکه شیعه اتباع احادیث مرویه از ائمه عليهم السلام که اعتقاد عصمت آنها دارند می‌کنند

و حضرات اهل سنت از آن تحاشی و انکار تمام بر زبان می آرند و برین معنی فخر و مباهات مالا کلام دارند، بلکه ترک اتباع اهل بیت علیهم السلام را دلیل حقیقت خود می پندارند.

و حسین خلیفائی در «حاشیه شرح عقائد» قیامت کرده اعتقاد محفوظیت ائمه اهلبیت علیهم السلام را از کذب و افترا باطل و شنیع انگاشته باظهار حال واقعی مذهب اهل حق و مشرب خود پرداخته، حیث قال: [قوله: المتبعين (المتشبهين. ظ) بما روی عن ائمتهم من غیر استنادهم (إسنادهم. ظ) المروى إلى النبي عليه السلام و أصحابه، و ذلك الاتباع منهم لأجل اعتقادهم العصمة في ائمتهم و عدم صدور الكذب و الافتراء منهم، انتهى .

و این بانک بی هنگام و کلام ناصیبت نظام صریحست درین که اعتقاد عصمت ائمه علیهم السلام و عدم صدور کذب و افترا ازین حضرات مخصوص اهل حقست، و لله الحمد علی ذلک حمد الشاکرین، و سئیه باین اعتقاد نمی گرایند و تصویب آن نمی نمایند، عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۵۸

بلکه آن را منکر و قبیح می شمارند، و مخالفت آن را دلیل حقیقت مذهب خود می پندارند.

پس این مذهب سئیه را مبارکباد که لیاقت اعتقاد آن جز ایشان کسی ندارد! و هیچ مسلمی را تاب آن نیست که تصور آن نماید فکیف که راه تصدیق آن پیماید! قوله:

[و اگر کتب اهل سنت را اعتبار نکنند مرویات شیعه را که از عقائد الهیه گرفته تا فروع فقهیه موافق اهل سنت درین رساله نقل کرده شد چه جوابست؟].
أقول:

جواب استدلالات فاسده و احتجاجات کاسده شاهصاحب بمرویات شیعه که از راه جهل یا تجاهل در مباحث اصول و فروع آورده اند- بحمد الله المنعم- علمای اعلام و محققین فخام اهل حق کرام در مصنفات خود که برای نقض أبواب «تحفه» مردوده تصنیف فرموده اند بنحوی مرقوم و مسطور نموده اند که اولیای شاهصاحب بملاحظه آن غریق بحر فکر و منغمس لجه تحیر شده از عالم قیل و قال می گذرند و تخلف خود را از سفینه اهل بیت علیهم السلام برأی العین مشاهده نموده خلاص و نجات خود را از محالات می شمردند! و لقد کان لهم أن يعتبروا بقول الله رب العالمين «وَأَعْرِضْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ».

نقل کلمات دیگری از شاه صاحب در باب حدیث سفینه و جواب آنها

اشاره

قوله:

و در این مقام بعضی از خوش طبعان شیعه تقریری دارد خیلی دلفریب لا بد ذکر آن تقریر و حل آن تزویر نموده آمد، گفته است که تشبیه اهل بیت در این حدیث بسفینه اقتضا می نماید که محبت جمیع اهلبیت و اتباع کل ایشان در نجات و فلاح ضرور نیست، زیرا که اگر شخصی در یک کنج کشتی جا گرفت بلا شبهه از غرق او را نجات حاصل شد، بلکه دوران در تمام کشتی و گاهی بکنجی نشستن و گاهی بکنج دیگر معمول و عادی نیست، پس شیعه چون متمسک به بعض اهلبیت شدند و اتباع بعضی از ایشان پیش گرفتند بلا شبهه ناجی باشند و طعنی که اهل سنت برایشان بابت انکار بعض اهلبیت می نمایند

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۵۹

دفع شد، و الحمد لله .

أقول:

این تقریر سفاهت تخمیر را هرگز کسی که از شیعه بر زبان نمی‌آورد و لو در مقام خوش طبعی باشد، همانا که شاه صاحب از راه خدع و تزویر این تقریر را ببعضی از خوش طبعان شیعه نسبت نموده در صفاقت و وقاحت خود افروخته‌اند، و غالب آنست که این تقریر عمل ید خود شاه صاحب می‌باشد که بغرض توهین و تهجین اهل حق و یقین و تنشیط قلوب ندافین و نشاجین اهل نحلّه خود آن را بر منوال حیاکت و حکایت نسج ساخته بجواب آن پرداخته‌اند، و الاّ اولیایشان بیان فرمایند که کدام شیعه خوش طبع این تقریر را بمقابله اهل سنت یا بجای خود بمعرض بیان آورده؟! و اگر همین جور تقریرات را مناط ردّ و قدح و نقض و إبرام ساخته آید و در مقام مناظره و کلام و محاجّه و خصام دست‌آویز خود کرده شود یقیناً بساط تحقیق و تدقیق نوردیده و عالم تأمل و تحدیق مبتلای انقلاب گردیده بنظر خواهد آمد.

سبحان الله! شاه صاحب را یارای آن نیست که متعلّق بحديث سفینه تقریری از تقریرات اهل حق از کتب و أسفارشان نقل نمایند و جواب آن خواه بنهج معقول باشد یا غیر معقول رقم فرمایند، لیکن این چنین طامّیات و هفوات را که ابن هبّنه را هم از آن إبا و استنکاف عارض می‌شود خواه مخواه بگردن شیعه می‌اندازند و جواب آن بزعم خود داده ناظرین ماهرین را مبتلای حیرت و استعجاب می‌سازند!

بالجمله ما هرگز قبول نمی‌کنیم که کسی از اهل ایمان این چنین تقریر بادی الهوان را بر زبان جاری کرده باشد، و هر که اُذنی عثوری بر اعتقادات اهل حقّ دارد هرگز باور نخواهد کرد که کسی از عوامّ مؤمنین هم گفته باشد که محبّت جمیع اهل بیت و اتّباع کلّ ایشان در نجات و فلاح ضرور نیست، یا آنکه جاهلی از امامیه تفوّه نموده باشد که «شیعه چون متمسّک ببعض اهل بیت شدند و اتّباع بعضی از ایشان پیش گرفتند بلا شبهه ناجی باشند»، هل هذا الاّ کذب بهتان لا یتفوّه به أحد من اهل الایمان!.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۶۰

آری، اگر اهل سنت این چنین تقریر واهی و تفوّه موجب هلاک و تباهی بر زبان آرند بجاست و نزد ایشان اظهار این معنی رواست، زیرا که ایشان با وصف ادّعای محبّت اهل بیت عصمت و طهارت، مسلک مهلک محبّت اعدا و مخالفین ایشان می‌سپارند و در حقّ ائمه معصومین علیهم السّلام کلمات ناصبیّت آیات که شطری از آن شنیدی بلا محابا بر زبان می‌آرند، و إجماع اهل بیت علیهم السّلام را حجت نمی‌دانند، بلکه این ارکان دین را قابل تقلید بلکه لائق أخذ احادیث و روایات هم ندانسته مرکب کفر مهین در راه ضلال مبین میرانند.

و هر چند بعد این کلام ما که کاشف اُسرار و هاتک اُستار مخاطب خلیع العذارست حاجتی نیست که توجّهی بسوی کلمات با رده و هفوات شارده مخاطب که در جواب این تقریر مخترع آورده کرده‌اید، لیکن برای مزید إفحام و إلزام خللی که در خلل نسج عنکبوتی مخاطب مندمج می‌باشد بمعرض إظهار می‌آرم و پس از انکشاف تلبیس و تزویر مخاطب عظیم التّغیر آنچه در حق آن سالک مسالک تخسیر لازم- می‌آید بناظر بصیر و ممعن خیر می‌سپارم.

قوله:

[اهل سنت درین جواب او بدو وجه سخن دارند. اول بطریق نقض آنکه درین صورت امامیه را باید که زیدیه و کیسانیه و ناوسیه و أفطحیه را گمراه ندانند و ناجی و مفلح انگارند، زیرا که هر یکی ازین فرق مذکوره و امثال ایشان کنجی ازین کشتی وسیع گرفته و در آن کنج جای خود ساخته و یک کنج کشتی برای نجات از غرق کافست .

أقول:

بحمد الله در ما سبق بأدله قاهره و براهین باهره معلوم شد که مصداق حدیث سفینه نفوس قدسیه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین می‌باشند و راکب سفینه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام همان کس است که این حضرات را بوصف جمیل عصمت متّصف بداند و جمله أقوال و أفعالشان را مثل آیات قرآن مجید و فرقان حمید

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۶۱

از خطا و خلل و عثار و زلل مبزاً دانسته عصمت و امامتشان را جزو اعتقاد خود گردانند.

و چون این معنی در زیدیه و کیسانیه و ناوسیّه و افطحیه و أمثالهم یافته نمی‌شود، لهذا ایشان از رکوب سفینه ناجیه منجیه بمراحل قاصیه دور و در گرداب هلاک و خسار و تباب و تبار منغمس و مغمور می‌باشند! و هر گاه ایشان را اصل رکوب نصیب نشده باشد چگونه می‌توان گفت که هر یکی از ایشان کنجی ازین کشتی وسیع گرفته و در آن کنج جای خود ساخته و یک کنج کشتی برای نجات از غرق کافی ست؟! هل هذا إلّا افک و بهتان و تقوّل بما یکذبه المشاهده و العیان؟! قولہ:

[بلکه درین صورت تعیین ائمه اثنی عشر نیز مخدوش گشت، زیرا که هر کنج کشتی در نجات بخشیدن از دریا کافیت و معنی امام همینست که اتباع او موجب نجات آخرت باشد، و تمام مذهب اثنی عشریه بلکه امامیه بر هم شد!]. أقول:

چون بنصوص نبویّه- علی صاحبها و آله آلاف السّلام و التّحیّه- و ارشادات خود اهل بیت علیهم السّلام و دیگر أدلّه قاطعه و براهین ساطعه ثابت گردیده که مصداق حدیث سفینه ائمه معصومین اثنی عشر علیهم السّلام هستند، باز چگونه این مطلب حقّ بأمثال این شبهات رکیکه واهیه مخدوش می‌تواند شد؟! و بر کسی که ادنی شعوری داشته باشد واضح و لائحست که هر گاه رکوب سفینه ناجیه منجیه موقوف بر اعتقاد عصمت و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السّلام شد تحقّق رکوب سفینه ناجیه منجیه برای غیر امامیه اثنا عشریه از جمله محالات گردید. و در کمال ظهورست که بغیر رکوب سفینه هیچ کنج کشتی حاصل نمی‌تواند شد چه جای نجات از موج دریا! پس تصوّر رکوب کشتی و حصول کنجی و نجات از موج دریا برای غیر امامیه اثنا عشریه مصداق «ظلماتٌ بغضّها فوقَ بغضٍ»

می‌باشد و کسی که معتقد امامت ائمه اثنی عشر علیهم السّلام نیست برای اظهار سوء حال و خسران مآل او قول خداوند عالم «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجْجٍ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۶۲

أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» کافی و وافیست.

بالجمله، برهمی مذهب اثنا عشریه بعد فهم معنای حقیقی حدیث سفینه خیال محالست، و هر که مطلب صحیح این حدیث شریف فهمیده نزد او بنای مرصوص این مذهب حقّ آرسخ من الجبالست. قولہ:

[و اگر این کلمه را زیدیه گویند همین حرف در مقابل آنها گفته خواهد شد]. أقول:

اگر چه ما کاری بزیدیه نداریم و ایشان را بسبب عقائد باطله و مذاهب فاسده شان از فرق ضالّه هالکه می‌شماریم، لیکن این قدر می‌گوئیم که زیدیه هرگز نخواهند گفت که تشبیه اهل بیت درین حدیث بسفینه اقتضا می‌نماید که محبتّ جمیع اهل بیت و اتباع کلّ ایشان در نجات و فلاح ضرور نیست، الی آخر ما ساقه المخاطب، زیرا که این کلام سخافت انضمام در فساد و بطلان بحدی رسیده که هر محقّ و مبطل از آن إبا می‌نماید و هرگز زبان خود را بآن نمی‌آلاید، و هر که کلمات زیدیه را متعلّق بحدیث سفینه در «ذخیره المآل» عجیلی و غیر آن دیده باشد می‌داند که ایشان اگر چه خلط حقّ یا باطل نموده کلمات بسیار چاویده‌اند لیکن کسی ازیشان بمثل این کلام سخافت التیام متفوّه نگردیده.

قوله:

پس تعین مذهبی برای خود هیچ فرقه را از فرق شیعه درست نیست بلکه جمیع مذاهب را باید که حق دانند و صواب انگارند].
أقول:

چون احدی از فرق شیعه متفوّه بتقریر اختراعی شاه صاحب نشده، پس این کلام نافرجام شاه صاحب سراسر بیجاست و از قبیل بناء الفاسد علی الفاسد می باشد، آری حضرات اهل سنت خصوصاً شاه صاحب اگر جمیع مذاهب را حق بدانند حق عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۶۳
ایشانست زیرا که بمذاقشان همه ازوست بلکه همه اوست.

قوله:

[حال آنکه در میان مذاهب اینها تناقض و تضاد واقعست، و هر دو جانب تناقض را حق دانستن در غیر اجتهادیات قائل باجتماع نقیضین شدنست که بدیهی الاستحاله است .
أقول:

این تقریر وقاحت تخمیر که شاه صاحب برای اظهار معقولیت خود بر زبان صفاقت ترجمان آورده اند در مفاد آن اگر قدری تأمل می کردند هرگز متفوّه بآن نمی شدند، زیرا که اختلاف مذاهب پیشوایان اهل سنت أظهر من الشمس و أبین من الأمس است، و هر که ادنی نظری بر کتب و أسفار سنیّه بیندازد از اختلاف مذاهبشان در اصول و فروع متحیر می گردد و اختلافاتی که در طبقات أسلاف و أخلاف ایشان گذشته و موجودست ناظر بصیر را بچار موجه حیرت می اندازد! و از جمله عجائب این ست که محبت بعض حضرات اهل سنت باختلاف مذاهب بحدی رسیده که تعدّد مذاهب را بعدد صحابه بنظر قبول و استحسان می نگرند و مذاهب صحابه را بیک لک و چارده هزار مذهب رسانیده هر یکی را قابل اقتدا و موجب اهتدا گمان می نمایند!.

علامه عجیلی در «ذخیره المآل» گفته: [وقد وضع الشَّيْخُ الرَّبَّانِي و إمام أهل الكشف عبد الوهَّاب الشعرانيّ قدس الله روحه في ميزانه لاختلاف المذاهب فمثال (تمثالا. ظ) كالشجرة و كتب عليه: فانظر يا أخي إلى العين التي في أسفل الشجرة و إلى الفروع و الأغصان و الثمار تجدها كلّها متفرعة من أصل الشجرة و هي الشريعة، و الفروع الكبار مثال أقوال أئمة المذاهب، و الفروع الصّغار مثال أقوال المقلّدين، و الأغصان المتفرعة من جوانب الفروع مثال أقوال الطلبة المقلّدين، و الثّقَطُ الحمر التي في أعلى الأغصان مثال المسائل المستخرجة من أقوال العلماء، فلم يخرج احد من عين شريعته و شجرة علمه، و ما من قول من أقوال هؤلاء الأئمة إلا و هو متفرع من هذه الشجرة

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۶۴

و فروعها و أغصانها! ثم وضع مثالا آخر لاتّصال سائر المذاهب بعين الشريعة و خطّ خطوطا كثيرة تشرع إلى العين الوسطى من سائر الجوانب و لم يحصرها في أربعة و لا خمسة بل ذكر نحو ثمانية عشر مذهبا كما جعلها غيره مائة ألف و أربعة عشر ألفا على عدد الصحابة (رض) و

بأيّهم اقتديتم اهتديتم

!!!]. و بالا-تر از این همه آنست که بعضی از اکابر این حضرات در تصویب مذاهب مختلفه بحدی مبالغه دارند که از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم حدیثی می آرند باین مضمون که آن جناب- معاذ الله- ارشاد فرموده که شریعت من بر سی صد و شصت طریقه آمده است، نمی رود کسی در طریقه از آن طرق مگر اینکه نجات می یابد! و بعد از آن تأییدش بحديث نجوم می نمایند و در تحیر اصحاب عقول و أحلام إلى أقصى الغاية می افزایند.

علامه عجیلی در «ذخیره المآل» کلامی از شیخ عبد الوهَّاب شعرانی نقل نموده که در آخر آن واقعست:

[و قد روى الطبرانی مرفوعاً أنَّ شریعتی جاءت على ثلاثمائة و ستین طریقه ما سلك أحد منها طریقه إلا و نجا! و يؤیّده حدیث أصحابی کالتجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم. انتهى کلام الشّعراى نفع الله به . قوله:

[دوم بطریق حل آنکه جا گرفتن در یک کنج کشتی وقتی نجات بخش از غرق دریاست که در کنج دیگر از آن کشتی رخنه نکند و چون در یک کنج نشست و در کنج دیگر رخنه کردن آغاز نهاد بلا شبهه غرق خواهد شد، و هیچ فرقه از فرق شیعه نیست الا در یک کنج این کشتی نشسته و در کنج دیگر رخنه پیدا کرد]. اقول:

این کلام سفاهت انضمام شاه صاحب از کلام سابق او هن و افسدست و آنچه بطریق حل افاده می‌فرمایند از آنچه بطریق نقض افاده نموده بودند طریقت افتاده است، زیرا که هر صاحب فهم می‌داند که جناب رسالت‌آب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث سفینه اهلیت خود را مثل سفینه نوح قرار داده و مصداق اهلیت آن جناب درین حدیث مثل حدیث عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۶۵

ثقلین ائمه اثنا عشر علیهم السّلام هستند، كما ثبت مرّة بعد مرّة، پس کسی که اثنا عشری نباشد او را رکوب سفینه اهل بیت علیهم السّلام کی نصیب شده تا گفته شود که در یک کنج کشتی نشسته است و کنج دیگر را رخنه می‌کند؟! بلکه او متخلف ازین سفینه است و مصداق من تخلف عنها غرق می‌باشد. اما اثنا عشریه پس چون بحمد الله راکب سفینه اهلیت علیهم السّلام هستند و همه اجزای سفینه را محترم و معظم و سبب نجات خود می‌دانند تصوّر باطل رخنه کردن کشتی نسبت بایشان نقش بر آب است.

و از جمله عجائب روزگار که سرمایه حیرت بی‌نهایت اولی الأبصار می‌باشد این ست که شاه صاحب سفینه اهلیت علیهم السّلام را مثل سفینه چوبی که مردمان ناقص الصّیغه می‌سازند تصوّر نموده و لهذا آن را قابل رخنه کردن تصوّر می‌نماید! حال آنکه این سفینه خداسازست که اگر جنّ و انس مجتمع شوند در آن هیچ رخنه نمی‌توانند کرد و لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً

! بالجمله، کسانی که راکب این سفینه متینه هستند نسبت بایشان تصوّر رخنه کردن از هر جهت خیال محالست و کسانی که راکب این سفینه نشدند ایشان را غرق و هلاک بحر فنا کی قابل این امر گذاشته که تصوّر باطل رکوب و رخنه‌اندازی درین سفینه نمایند! آری این همه تصوّرات باطله و توهمات عاطله کار شاه صاحب و اولیایشانست که تفرقه ما بین سراب و آب نکرده طریق زیغ و اعوجاج می‌سپرنند و تمیز خطا از صواب ننموده در بحر غیّ و ضلال منغمس و منغمزند! قوله:

[آری اهل سنت هر چند در کنجهای مختلفه سیر و دور می‌نمایند اما کشتی ایشان سالمست، در هیچ کنج رخنه نکرده‌اند تا از آن طرف موج دریا درآید و غرق کند]. اقول:

این همه بالاخوانی شاه صاحب مبنی بر مزعومات فاسده و موهومات کاسده ایشان است که در ما سبق بطلان آن بدلائل ساطعه و براهین قاطعه واضح و لائح گردیده و هر که

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۶۶

در بیانات شافیه اهل حقّ نظری کرده بخوبی می‌داند که مصداق اهل بیتی در حدیث سفینه بالخصوص ائمه اثنا عشر علیهم السّلام هستند و راکب سفینه اهلیت علیهم السّلام همان کسست که معتقد عصمت و امامت ایشان بوده باشد و در اصول و فروع اتباع و اقتفای ایشان بکند و بفلان و بهمان اصلا کاری ندارد، و بحمد الله ازین فضیلت عظمی و موهبت کبری اهل سنّت یکسر محروم و بی‌نصیب هستند و کلمات ناصیبت آیاتشان در خصوص ائمه اثنا عشر علیهم السّلام دلالت صریحه دارد برینکه ایشان أعدی عدوّ این حضرات می‌باشد و بأفعال و أقوال خود بغض و عداوت این نفوس قدسیه را واضح و آشکار نموده خاک مذلت و صغار بر

رءوس خود می پاشند! و ازینجا کالتور علی شاهی طور بر هر ذی شعور ظاهر و باهر می شود که اهل سنت هرگز راکب سفینه اهلیت علیهم السلام نیستند و چون ایشان را رکوب این سفینه نصیب نشد نه نشستن در کنجی برایشان ممکنست و نه سیر و دور در کنجهای مختلفه در امکانشان می باشد، بلکه ایشان هیچ کشتی و لو شکسته و رخنه دار بوده باشد ندارند چه جای آنکه کشتی ایشان سالم بوده باشد! بلی ایشان مثل کفار قوم نوح علیه السلام هستند که بسبب تخلف از سفینه نوح علیه السلام غرق دریای هلاک گشتند، فصدق علیهم قوله تبارک و تعالی: مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَاراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَاراً! قوله:

[و باختیار روش اهل سنت الزام توان داد نواصب را در انکار این دو حدیث که بدلیل عقلی در صحت این هر دو قبح کرده اند و گفته اند که مفاد این هر دو حدیث تکلیف بمتنعات عقلیه است که بالبداهه محالست، زیرا که اگر تمسک بجمع اهلیت نموده آید و بلا شبهه در عقائد و فروع ایشان اختلاف و تناقض رو داده، می باید که امت مکلف باشد بجمع بین النقیضین، و هو محال بالبداهه، و اگر تمسک ببعض ایشان کرده آید یا بتعین خواهد بود یا بغیر تعین، در شق اول ترجیح بلا مرجح لازم خواهد آمد، و در روایات تعین حق بجانب خود نیز اینها را اختلاف واقعست باز همان آتش اجتماع

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۶۷

النقیضین در کاسه می آید یا ترجیح بلا مرجح، و اگر شق ثانی مراد باشد لازم آید تجویز عقائد مختلفه و شرائع متفاوته در یک دین واحد از خود شارع، حال آنکه «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا»

صریح مخالف این تجویزست و بضرورت دینیه استحاله آن ثابت. و هیچ فرقه از فرق شیعه از عهده جواب این خدشه آن اشقیا نمی تواند بر آمد الا چون روش اهل سنت اختیار کند].

اقول:

بر ناظر بصیر و متتبع خیر واضح و مستنیرست که شاه صاحب جابجا در کتاب خود و کالت فضولی نواصب اختیار نموده نامه اعمال خود را سیاه و حال زار خود را تباه کرده اند! و این مقام هم از جمله آن مقاماتست. اگر اولیای شاه صاحب این مطلب را قبول نکنند و جانی در تن و مهارتی در فن داشته باشند بریشان لازم و واجب است که این تقریر نواصب را از کتب ایشان برآورده پیش اهل حق بگذارند تا صدق و راستی نقل و حکایت شاه صاحب بر أصحاب انظار و ارباب ابصار واضح و آشکار گردد، فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ

و حقیقت حال این است که این تقریر ضلالت تخمیر که شاه صاحب و کاله عن النواصب ذکر کرده اند مأخوذ از کلمات سخافت آیات بعض علمای اهل سنت است که در جواب حدیث ثقلین و حدیث سفینه ملجأ و مضطر شده بر آلسنه سلیطه خود آورده اند! مگر نمی دانی که ابراهیم کردی که از مشایخ اجازه شاه ولی الله والد مخاطب است و خود مخاطب در همین کتاب «تحفه» در مبحث آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»

او را بکمال تبجیل و تفخیم یاد نموده و بعض هفوات او احتجاج کرده، در کتاب «نبراس» می گوید: [و اما خبر السفینه و «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ»

لا دلالة فيه إلا على أن المتمسك بغيرهم غير ضالّ، و لا دلالة فيه على أن تقليدهم أولى، كما لا دلالة فيه على أن المتمسك بغيرهم من التابعين للكتاب و السنة ليس على هدى! و أقرب ما يتبين به أنه لا دلالة في ذلك على الأولوية، ان الأولوية لا تثبت بهذه الأحاديث إلا إذا دلت على أنهم لا يخطئون

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۶۸

أبداء، و لا دلالة فيها على ذلك كما يشهد به الواقع، لما مرَّ أنَّهم قد اختلفوا باعترافكم و نقلكم في المسائل الاصولية و قد اعترفتم بأنَّ الحقَّ في الاصول واحد و إذا كان الحقَّ واحدا و هم قد اختلفوا اختلافا متناقضا، دلَّ ذلك على تطرُّق الخطأ الاجتهادي إليهم قطعا و لا محيص لإنكاره، و كلِّما تطرَّق إليهم كانوا كسائر المجتهدين من الائمة، فلا أولوية بهذه الأحاديث أصلا].

و سابقا شنیدی که خود شاه صاحب در حاشیه کتاب خود در همین مبحث آورده‌اند: [و الحاصل أنَّ المراد بالعترة إمَّا جميع أهل بيت السيكني أو جميع بني هاشم أو جميع أولاد فاطمة و علي، و على كلِّ تقدير فالتمسك بالمأمور به إمَّا بكلِّ منهم أو بكلِّهم أو بالبعض المبهم أو بالبعض المعين، و الشقوق كلها باطلة. أمَّا الأول فلائنه يستلزم التمسك بالتقيضين في الواقع لاختلاف العترة فيما بينهم في اصول الدين كما مرَّ مفصِّلا، و على الثاني يلغو الكلام لأنَّ التمسك بما أجمع عليه كلُّهم بحيث لا يشذَّ عنه فرقه لا يجدى نفعا إذ البحث في المسائل الخلافية، و على الثالث يلزم تصويب الطرفين المتخالفين و يلزم على الإمامية تصويب الزيدية و الكيسانية و بالعكس، و على الرابع يلزم التجهيل و التليس في التبليغ إذ البعض المراد غير مذكور في الكلام فيفضي إلى النزاع في تعيينه كما هو الواقع! بالجملة، ازین عبارات بر اولی الاحلام بکمال ظهور منجلی گردید که تقریری که شاه صاحب از جانب نواصب نقل کرده‌اند مأخوذ از هفوات خود اهل سنت می‌باشد، و هر چند بطلان این هفوات و سقطات از افادات متینه و تحقیقات رزینه ما که در ما سبق ذکر نموده‌ایم واضح و لائح شده، لیکن در این جا باز بغرض افاده ناظرین اختصارا می‌گوییم که:

چون مصداق اهل بیت در حدیث ثقلین و حدیث سفینه بلا ریب حضرات ائمه اثنی عشر علیهم السلام می‌باشند و هرگز در عقائد و فروع ایشان اختلاف و تناقض نیست، لهذا مسأغی برای این قیل و قال و محلی برای این مقال ضلالت اشتغال که شاه صاحب بر زبان آورده‌اند نیست، و بحمد الله مراد بودن ائمه اثنی عشر علیهم السلام در حدیث ثقلین و

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۶۹

معصوم بودنشان از خطا و زلل و اتفاق و اجتماعشان در مذهب و فقدان اختلاف در میان- شان امریست که علاوه بر دلائل قاطعه و براهین ساطعه که اهل حق ذکر می‌نمایند از افادات محرّره و اعترافات مکرّره منصفین علمای اهل سنت مثل علّامه محمّد معین سندی در «دراسات اللیب» بلا شبهه ثابت و محقّق شده، و هر گاه اعیان اهل بیت علیهم السلام معلوم گردید و عصمت و اتفاقشان در اصول و فروع بمنصّه شهود رسید، همه کلمات سخیفه و جمله جملات رکیکه که شاه صاحب بوکالت نواصب نقل کرده‌اند باطل برآمد و ظاهر گشت که مکلف شدن امت بجمع بین التقيضين در صورت تمسک بجمع اهلیت و احتمال تمسک ببعضشان و بودن آن بتعین یا بغیر تعین و لزوم ترجیح بلا مرجح در شقّ اول و اختلاف روایات تعین و آمدن آش اجتماع التقيضين در کاسه یا ترجیح بلا مرجح و تجویز عقائد مختلفه و شرايع متفاوته در شقّ ثانی، همه حرفهای پوچ و بیمعنی است که سراسر بی محلّ و بیجا صرف شده و أصلا ضرری بأهل حق نمی‌رساند بلکه کمال اجنبیت و کیل نواصب از ادراک حقائق و نهایت بعد او از ساحت اکتناه دقائق واضح می‌گرداند!

و علاوه برین این تقریر که مخاطب و کالۀ از نواصب لثام آورده اگر وقعی برای آن گذاشته شود هادم اساس اسلام می‌باشد، زیرا که مثل آن کفار آشرا در حق کتاب الله نسج می‌توانند کرد، و لنعم ما قال بعض علمائنا الأعلام فی هذا المقام:

[أمّا آنچه این ناصب از نواصب نقل کرده پس آن در حقیقت قدح در اسلامست، مثلا کفار را می‌رسد که بگویند آیات کتاب إلهی متناقضند و متخالف و تکلیف بعمل علی کلّ من المتناقضين محالست، و اگر تمسک ببعض آیات نمایند پس اگر علی التعین باشد ترجیح بلا مرجح لازم آید، و ایضا وجوه مخصّصه مختلف می‌باشند و هر کسی بنابر عقیده خود وجه ترجیحی قرار می‌دهد، پس آمدن همان آش اجتماع التقيضين در کاسه یا ترجیح بلا مرجح لازمست و بر شقّ ثانی تجویز شرائع متفاوته لازم آید. و نیز این تقریر شاه صاحب که بوکالت نواصب اختراع آن کرده‌اند برای حدیث نجوم که شاه صاحب و اولیایشان خیلی دلدادۀ آن هستند نهایت مضرّست، زیرا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۷۰

که بلا شبهه می توان گفت که اقتدای أصحاب که مثل نجوم اند اقتدا بکُلِّ أصحابست یا ببعض، علی الاوّل یلزم اجتماع التّقيضين و علی الثّانی بعض معین مرادند یا غیر معین، علی الاوّل یلزم التّرجیح بلا مرجّح، و ایضا روایات اقتدا بأصحاب و ارتدادشان علی الاعقاب متعارضند، پس همان آش در کاسه شاه صاحب می آید، و نیز شیعه چون اقتدا بأفضل أصحاب دارند پس چرا مورد ملام باشند، و علی الثّانی تجویز المتنافیات لازم می آید. [هكذا أفاد بعض الأعلام، رفع الله مقامه في دار السلام

و هر گاه این همه دانستی بر تو واضح و لائح گردید که مسلک اهل حق در باب احتجاج و استدلال بحديث ثقلين و حديث سفینه چنان روشن و مستقیم است که ارباب انصاف را در آن اصلا گنجایش قیل و قال نیست و تقریراتشان درین خصوص مثل بنیان مرصوصست و بحدی مبرم و محکم افتاده که اصلا خدشه بر آن وارد نمی شود.

و ازینجاست که شاه صاحب گاهی از جانب بعض مجاهیل شیعه در باب حديث سفینه تقریر تراشی می فرمایند تا بر آن زنج زنی نمایند، و گاهی و کالت فضولی نواصب اختیار نموده می خواهند که بدلیل عقلی در صحت حديث ثقلين و حديث سفینه قبح کنند و تمام فرق شیعه را از جواب خدشه آن اشقیا عاجز ظاهر سازند، حال آنکه ازین اضطراب و سرگردانیشان اصلا آبی بر روی کار نمی آید، بلکه سعی بی حاصل و جهد لا- طائلشان جمله بر باد می رود و بر هر عاقل متدبّر بخوبی منکشف می گردد که آنچه شاه صاحب از بعض خوش طبعان شیعه نقل کرده اند افترای محض می باشد و خاک مذلت و هوان بر سر خود مخاطب حلیف البهتان می پاشد! و آنچه بعنوان و کالت از جانب نواصب لئام بمعرض بیان آورده اند همه از انبان أسلاف نانصاف خود برداشته تخم ناصبیت و انحراف در مزارع قلوب اولیای خود کاشته اند، و در مقام جواب بنحوی که پهلوی تهی کرده اند بر ناظر بصیر واضح و مستنیرست.

و عجب تر آنکه با وصف این و کالت سراسر ضلالت دعوی می فرمایند که روش ایشان برای خلاص از خدشه نواصب لئام یگانه تدبیرست! حال آنکه روش ایشان بلا ریب روش غرابست و متبع ایشان بلا شبهه واصل إلى الثّبار و الثّباب!

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۷۱

و از جمله عجائب مضحکه این ست که شاه صاحب در باب حديث سفینه بر آنچه در متن کتاب خود ذکر کرده بودند اکتفا نورزیده در حاشیه آن از بعض علمای خود تقریری سخیف تر نقل کرده باستحسان آن گرویده اند، چنانچه می فرمایند:

[ملما یعقوب ملتانی که از علمای اهل سنتست گفته است که در حديث پیغمبر تشبیه اهل بیت بسفینه و تشبیه صحابه بنجوم اشاره می کند که شریعت را از صحابه باید گرفت و طریقت را از اهل بیت! زیرا که خوض در حقیقت و معرفت بدون اعمال طریقت و محافظت شریعت محالست، چنانچه سفر دریای ظاهر بدون رکوب کشتی و اهتدا بنجوم محالست، و فقط سوار شدن بر کشتی هر چند نجات بخش از غرق است اما وصول بمقصد بدون مراعات نجوم محالست، چنانچه فقط مراعات نجوم بدون کشتی بی اثر و باطل، درین نکته تأمل باید کرد که بسیار عمیقست!] انتهى.

و ابن تقریر سراسر تزویر که اصل [۱] و مأخذ آن تقریر سخافت تخمیر بعض مذکرین بر تغیر می باشد موهون و مردودست بوجوه عدیده و براهین سدید: [۱] در «تفسیر کبیر» در تحت آیه مودت مذکورست: [و الحاصل أن هذه الآية تدل على وجوب حب آل رسول الله صلى الله عليه وسلم و حب أصحابه، و هذا المنصب لا يسلم الا على قول أصحابنا أهل السنة و الجماعة الذين جمعوا بين حب العترة و الصحابة، و

سمعت بعض المذكرين قال: انه صلى الله عليه وسلم قال: مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجا، و قال صلى الله عليه وسلم: أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم، و نحن الآن في بحر التكليف و تضربنا أمواج الشبهات و الشهوات، و راكب البحر يحتاج الى أمرين: «أحدهما» السفينة الخالية عن العيوب و الثقب، «و الثاني» الكواكب الظاهرة الطالعة النيرة، فاذا ركب تلك السفينة و

وقع نظره على تلك الكواكب الظاهرة كان رجاء السلامة غالباً، فكذاك ركب أصحابنا أهل السنة سفينة حب آل محمد و وضعوا أبصارهم على نجوم الصحابة، فرجوا من الله تعالى أن يفوزوا بالسلامة و السعادة في الدنيا و الآخرة].

ازین عبارت ظاهرست که تقریر مشتمل بر حدیث سفینه و حدیث نجوم تقریر است که صاحب «تفسیر کبیر» آن را از بعض مذکرین شنیده بعنوان استحسان ناقل آن گردیده لیکن بس عجیب و غریبست که بعضی از علمای سنیه چنان دلداده این تقریر بر تغیر عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۷۲

اول آنکه مبنای این تقریر بر

حدیث أصحابی کالنجوم

است، حال آنکه قدح و جرح آن حسب افادات علمای اعلام سنیّه بتفصیل تمام در ما سبق شنیدی، و حال پر اختلال آن بنظر حقیقت بین دیدی، پس تمسک ملتانی باین حدیث فاسد المبانی نزد ارباب تحقیق و تنقید موجب نهایت تعیر و تندیدست. دوم آنکه بر فرض صحت

حدیث «أصحابی کالنجوم»

مراد از أصحابی در آن شده‌اند که تعمداً یا ذهولاً آن را بفخر رازی نسبت می‌کنند! مگر نمی‌دانی که علامه طیبی در «کاشف-شرح مشکاة» در شرح حدیث سفینه گفته:

[شبه الدنيا لما فيها من الكفر والضلالات و البدع و الأهواء الزائغة ببحر لجی يغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض، و قد أحاط بأكنافه و أطرافه الأرض كلها و ليس فيه خلاص و مناص الا تلك السفينة و هي محبة أهل بيت رسول الله (ص) و ما أحسن انضمامه مع

قوله مثل أصحابی مثل النجوم من اقتدى بشيء منها اهتدى! قال الامام فخر الدين الرازی فی تفسیره: نحن معاشر أهل السنة بحمد الله ركبنا سفينة محبة أهل بيت النبي (ص) و اهتدينا بنجم هدى أصحاب النبي (ص) و نرجو النجاة من أهوال القيامة و دركات الجحيم و الهداية الى ما يزلنا الى درجات الجنان و النعيم المقيم .

و ملا علی قاری در «مرقاة-شرح مشکاة» در شرح حدیث سفینه نقلاً عن الطیبی آورده: [شبه الدنيا بما فيها من الكفر و الضلالات و البدع و الجهالات و الاهواء الزائغة ببحر لجی يغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض، و قد أحاط بأكنافه و أطرافه الارض كلها و ليس منه خلاص و لا مناص الا تلك السفينة و هي محبة أهل بيت الرسول صلى الله عليه و سلم، و ما أحسن انضمامه مع

قوله مثل أصحابی مثل النجوم من اقتدى بشيء منه (منها. ظ) اهتدى، و نعم ما قال الامام فخر الدين الرازی فی تفسیره: نحن معاشر أهل السنة بحمد الله ركبنا سفينة محبة أهل البيت و اهتدينا بنجم هدى أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم، فنرجو النجاة من أهوال القيامة و دركات الجحيم و الهداية الى ما يوجب درجات الجنان و النعيم المقيم، انتهى. و توضیحه آن من لم يدخل السفينة كالخارج هلك مع الهالكين فی أول وهلة و من دخلها و لم يهتد بنجوم الصحابة كالروافض ضل و وقع فی ظلمات ليس بخارج منها!] و بطلان و هوان این هفوات بارده و سقطات شاردنه از آنچه در متن بجواب ملتانی و بجواب شاهصاحب مذکور می‌شود بر ارباب ألباب ظاهر و باهرست (۱۲. منه. ره).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۷۳

اهل بیتست، و بحمد الله این مطلب از تحقیقات ائمه ما که درین کتاب و در کتاب «استقصاء الإفحام» بتفصیل تمام مذکور شده ثابت و محقق گردیده. پس هویدا و آشکار گردید که بنابر حدیث نجوم أخذ شریعت از اهل بیت علیهم السّلام باید کرد نه از اعیار، و الله الواقی عن سلوک مسلک التّباب و التّبار.

سوم آنکه اگر بالفرض در

حدیث أصحابی کالتجوم

مراد از أصحابی اهل بیتی نبوده باشد باز هم چون اهل بیت عصر نبوی علیهم السّلام بلا شبهه و ارباب داخل در زمره أصحاب بودند بلکه نزد اهل ایمان و یقین رأس و رئیس ایشان محسوب می شدند، لهذا

حدیث أصحابی کالتجوم

اهلیت علیهم السّلام را هم شامل خواهد بود، و پر ظاهرست که هر گاه اهلیت علیهم السّلام بسبب اتّصاف بوصف صحابیت در مصداق حدیث نجوم داخل گشتند أخذ شریعت از ایشان واجب و لازم گردید و تنحیه و تبعیدشان از مقام منیع نشر شریعت و قصر و حصر ایشان در دائره ارشاد و طریقت به سر حدّ بطلان رسید، و لقد صدق الله الحمید المجید فی قوله: وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ .

چهارم آنکه هر گاه حدیث نجوم بر نفوس قدسیه اهل بیت علیهم السّلام شامل آمد و این حضرات در مصدق آن داخل شدند و حدیث سفینه بلا منازعت مختصّ بایشان گشت مصدّق و محقّق گردید که این حضرات قدسی صفات بلحاظ جمع بین الفضیلتین أحقّ و أولى بالتقدیم هستند هم در مقام أخذ شریعت و هم در محلّ أخذ طریقت، و ثابت و مبرهن شد که حدیث نجوم و حدیث سفینه هر دو دلیل واضح و برهان لائح جلالت شأن و عظمت مکان و تقدّم و تفوّق و زعامت و امامت این ارکان دین مبین و أعلام شرع متین و حجج الله علی العالمین می باشد، و تقریر سراسر تزویر ملتانی غریب منقلب شده خاک مذلت و هوان بر سر خودش می باشد.

پنجم آنکه اگر بالفرض حدیث نجوم تعلّقی بأهلیت علیهم السّلام نداشته باشد باز هم مفاد آن هرگز این نیست که شریعت را از اهل بیت علیهم السّلام نباید گرفت، و چگونه کسی از عقلا اقدام برین می توان کرد حال آنکه آیات متکاثره قرآن مجید و احادیث متضافره رسول ربّ حمید- صلی الله علیه و آله الصّنادید مادام للحمام تغرید- أخذ شریعت را

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۷۴

از اهل بیت عصمت و طهارت واجب و لازم می گرداند، و بودن این حضرات معادن علم و حکمت و منابع دین و شریعت بمنصّه شهود می رسانند. پس بنابر حدیث نجوم أصحاب را قابل أخذ شریعت گمان کردن و نفوس قدسیه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام را قابل أخذ شریعت ندانستن غضب خالق را خریدن و روح نبوی را بأفبح وجوه رنجانیدنست.

ششم آنکه حدیث سفینه را صرف مشیر بأخذ طریقت از اهل بیت علیهم السّلام دانستن و آن را دلیل أخذ شریعت ازین نفوس قدسیه نگردانیدن خلاف تحقیقات علمای أعلام و محققین عظام سّتیّه است، و هر که افادات ایشان را دیده است و جرعه از افاضات شان کشیده بخوبی می داند که ایشان این حدیث شریف را آمر و حاکم بأخذ شریعت از اهل بیت علیهم السّلام می دانند، و این مطلب را بعنوان شتی از عبارات و کلمات خویش ظاهر و باهر می گردانند، و قد رأیت فیما أسلفناه شطرا من عبارات هؤلاء الأعلام، فعلیک النظر فیها بالإمعان و الإنعام.

هفتم آنکه دلالت حدیث سفینه بر وجوب أخذ شریعت از اهل بیت علیهم السّلام بحدی واضح و لائحست که نصر الله کابلی که خواجه شاه صاحبست بآن اعتراف نموده و بالجهاء قادر علی الاطلاق رجوع خلفاء و صحابه را بسوی جناب امیر المؤمنین علیه السّلام در مسائل مشکله ناشی ازین مطلب دانسته، چنانچه در «صواقع» بعد ذکر حدیث سفینه گفته: [و لا شکّ أنّ الفلاح منوط بولائهم و هدیهم، و الهلاک بالتخلّف عنهم].

و من ثمّة کان الخلفاء و الصّیّحابة یرجعون إلى أفضلهم فیما أشکل علیهم من المسائل، و ذلك لأنّ ولاءهم واجب و هدیهم هدی النّبیّ (صلعم).

پس بعد ازین پسندیدن مخاطب خرافت ملتانی را جز آنکه کاشف از عقوق پدر معنوی خود باشد دیگر چه توان گفت؟! هشتم آنکه دلالت حدیث سفینه بر لزوم أخذ شریعت از اهل بیت علیهم السّلام آمریست که از کلام خود شاه صاحب صراحة واضح و آشکارست، بیانش اینکه شاه صاحب کما سمعت در متن کتاب خود فرموده‌اند: [و همین قسم حدیث «مثل اهل بیتی

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۷۵

فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق»

دلالت نمی‌کند مگر بر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدوستی ایشان و منوط باتباع ایشانست و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب هلاک .

و نیز شاه صاحب در متن کتاب خود فرموده‌اند: [و همینست حال اتباع که اهل سنت یک طائفه را خاص نمی‌کنند از هر همه روایات دین خود می‌آرند و بدان تمسک می‌جویند، چنانچه کتب تفسیر و حدیث و فقه ایشان بر آن گواه است، انتهی.

و بعد این اعتراف صریح در متن کتاب در حاشیه آن کلام سخیف ملتانی را ذکر کردن و حدیث نجوم را دلیل أخذ شریعت از اصحاب و حدیث سفینه را دلیل أخذ طریقت از اهل بیت علیهم السّلام وانمودن علانیه طرق مناقضه و مباهته پیمودنست.

نهم آنکه اگر این تقریر ملتانی حظی از صحت داشته باشد لازم می‌آید که جماعت اصحاب و زمره اهل بیت علیهم السّلام هر دو- العیاذ بالله- خلاف حکم نبوی نموده باشند، زیرا که پر ظاهرست که اهل بیت علیهم السّلام هرگز أخذ شریعت از اصحاب ننمودند و همچنین اصحاب راه أخذ طریقت از اهل بیت نپیمودند و اگر بعضی را فرض کنیم که سالک این راه بودند اکثر که بلا- شبهه منحرف ازین طریق گردیدند.

پس اینک ملتانی را باید که قدری در مآل تقریر سفاهت تخمیر خود اندیشه نماید و ببیند که این کلام نافرجامش او را بکدام وادی مهلک می‌اندازد و بچه بلای بی‌درمان مبتلا می‌سازد، فلیضحک قلیلا و لیکک کثیرا.

دهم آنکه اظهار ملتانی که خوض در بحر حقیقت و معرفت بدون اعمال طریقت و محافظت شریعت محالست برای حضرات صوفیه قیامت کبری بر سر می‌آرد زیرا که حضراتشان بسیاری از نامقیدان و قلندران را که أصلا بأعمال طریقت و محافظت شریعت کاری نداشتند و تجاهر بمنکرات و قبائح می‌کردند و إعلان بفسق و فجور می‌نمودند واصل بحق و عارف کامل می‌دانند، کما لا یخفی علی ناظر «لواقح الأنوار» و «نفحات الانس» و غیر ذلک من کتب المتصوفین الأعلام، و قد بینا شطرا من أحوالهم فی کتابنا «استقصاء الإفحام».

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۷۶

پس این همه بزرگان دین خود را باین کلمه ازرا و تهجین نمودن سراسر از مصلحت‌اندیشی دور افتادن و داد انحراف ازین جماعت بدیعه الأطراف دادنست.

یازدهم آنکه ادعای ملتانی که سفر دریای ظاهر بدون رکوب کشتی و اهتدا بنجوم محالست، دعوی بی‌دلیل بلکه دلیل بیخبری اوست از واضحات جلیه، چه هر ذی بصری می‌داند که ضرورت اهتدا بنجوم در وقتی لاحق می‌شود که طریق مظلم باشد، چنانچه خداوند عالم می‌فرماید «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ»

، لیکن در صورت تبیین طریق و عارف بودن کشتیان و وزیدن باد مراد و جریان سفینه بإذن الله را کب سفینه را هرگز احتیاجی بنجوم نمی‌افند و سفینه‌اش یقینا بساحل نجات و منزل مقصود می‌رسد، و ذلک ظاهر عند الراکب البصیر وَلَا يُبْشِرُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ

دوازدهم آنکه قول ملتانی که فقط سوار شدن بر کشتی هر چند نجات‌بخش از غرق است اما وصول بمقصد بدون مراعات نجوم

محالست، کلامیست که اُجْنِبِیت او از درک حقائق بر هر صغیر و کبیر واضح و لائح می گرداند، زیرا که ما عنقریب ثابت نمودیم که در سفر دریا وصول بمقصد بدون مراعات نجوم ممکنست، و علاوه برین می گوئیم هر گاه مقصود اصلی نجات از غرق بوده باشد سوار شدن در کشتی کفایت می کند و احتیاجی بمراعات نجوم نیست، کما هو ظاهر عند اولی البصائر و الأبصار و إن کان خفیاً عن التّواصب الفاقدين للأنظار.

سیزدهم آنکه کلام ملتانی که فقط مراعات نجوم بدون کشتی بی اثر و باطل است اعترافیست که امر حق را بر زبان او جاری نموده، لیکن بمفاد «کلمه حقّ یراد بها باطل»

مقصود او ازین کلام غیر محمودست، زیرا که حسب دستور کلمات سابقه اش باین کلام هم می خواهد که حدیث نجوم را در حق أسلاف نانصاف خود فرود آرد، حال آنکه بلحاظ بیانات سابقه ما واضح و لائح گردیده که احتجاج اهل سنت بحدیث نجوم بنحو من الأنحاء درست نمی نشیند و هیچ محملی از محامل مقررّه ایشان در اذهان أصحاب انصاف جا نمی گیرند.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۷۷

چهاردهم آنکه فرمایش شاه صاحب که درین نکته تأمل باید کرد که بسیار عمیقست! فرمایشیست سراسر بیجا، زیرا که این نکته سطحیّه هرگز عمقی ندارد و آثار فساد و بطلان و اعلام مهانت و هوان بر سطح آن بحدی واضح و نمایانست که هیچ ناظری را بشرطی که بصیر بوده باشد احتیاج بتأمل در آن نیست.

«تنبيه و ایقاظ» یرغم أنف کل جعظری جواظ

بر اصحاب أبصار و أرباب أنظار كالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار است که ملتانی و شاه صاحب هر دو در فهم معنای حدیث سفینه طریق جور و اعتساف گزیده از مطلب واضح این حدیث شریف تعامی صریح ورزیده اند.

بیانش اینکه جناب رسالت مآب صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ بلا ریب و بلا اشتباه اهلبیت علیهم السّلام را بسفینه نوح علی نبینا و آله و علیه السّلام تشبیه داده اند نه بسفینه که مردم دیگر آن را ساخته باشند، و در کمال ظهورست که سفینه نوح علیه السّلام هرگز محتاج بنجوم نبود بچند وجه.

اول آنکه مقصود اصلی از رکوب آن سفینه نجات از غرق در طوفانی بود که بعنوان عذاب بر قوم حضرت نوح نازل شده بود و این معنی بمجرّد رکوب سفینه مذکوره حاصل می شد و هرگز موقوف بر مراعات نجوم نبود، و بحمد اللّٰه در وقت تشبیه اهل بیت علیهم السّلام بسفینه نوح همین مقصود محمود أصالة پیش نظر جناب رسالت مآب صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ بود و از اینجاست که فرمود «من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق»

پس سفینه که مشابه سفینه جناب نوح علیه السّلام باشد رکوبش را کافی ندانستن و راکبین آن را محتاج بنجوم و انمودن سراسر راه ضلال و إضلال پیمودنست.

دوم آنکه همراهی حضرت نوح علیه السّلام که پیغمبر اولی العزم و نبی معصوم بود برای راکبین سفینه از جمله اسباب یقینیّه اهتدا و نجات و موجب بی نیازی از تمامی آثار و علامات بود، و بعد ادراک این معنی احدی از أرباب أحلام بلکه هیچ کسی از سفهای اخفاء إلهام هم نخواهد گفت که این چنین کشتی را احتیاجی بنجوم بوده باشد.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۷۸

سوم آنکه جناب احدیّت جلّ و علا در باب سفینه نوح علیه السّلام در سوره هود می فرماید «وَ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِاَعْيُنِنَا وَ وَحِّینَا» و در کمال ظهورست که هر گاه سفینه نوح علیه السّلام بدست حقّ پرست آن جناب و پیش نظر رب الأرباب و مطابق وحی خالق

آب و تراب مرتب شده باشد باز چنین سفینه را در سیر محتاج نجوم گمان کردن سراسر راه ظلم و عدوان و جهل و طغیان سپردنست.

چهارم آنکه حق جلّ و علا در سوره هود در باب سفینه حضرت نوح علیه السلام فرموده «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا» و طبری در «تفسیر» خود در تفسیر این کلام بلاغت نظام گفته: [حدّثنا أبو کریب، قال: ثنا جابر بن نوح، قال ثنا: أبو روق عن الضّحاک فی قوله «ازکبوا فیها بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا» قال: إذا أراد أن یرسی قال بِسْمِ اللَّهِ فأرست (فرست. ظ) و إذا أراد أن تجری قال بِسْمِ اللَّهِ* فجرت .

و بغوی در تفسیر «معالم التنزیل» گفته: [قال الضّحاک: کان نوح إذا أراد أن تجری السفینة قال بِسْمِ اللَّهِ جرت و إذا أراد أن ترسو قال بِسْمِ اللَّهِ رست .

و فخر الدین رازی در «تفسیر» خود گفته: [قال ابن عباس: تجری بِسْمِ اللَّهِ و قدرته و ترسو بِسْمِ اللَّهِ و قدرته، و قیل: کان إذا أراد أن تجری بهم قال بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا فتجری و إذا أراد أن ترسو قال بِسْمِ اللَّهِ مرسها فترسو].

و نظام اعرج نيسابوری در «تفسیر» خود گفته: [یروی أنّه کان إذا أراد أن تجری قال بِسْمِ اللَّهِ فجرت و إذا أراد أن ترسو قال بِسْمِ اللَّهِ فرست .

و علاء الدین الخازن البغدادی در «تفسیر» خود گفته: [یعنی بِسْمِ اللَّهِ إجرأوها

قال الضّحاک: کان نوح إذا أراد أن تجری السفینة قال: بِسْمِ اللَّهِ فتجری و کان إذا أراد أن ترسو یعنی تقف قال بِسْمِ اللَّهِ فترسو أى تقف .

و سیوطی در تفسیر «درّ منثور» گفته:

[و أخرج ابن جریر عن الضّحاک قال: کان إذا أراد أن ترسی قال بِسْمِ اللَّهِ فارست (فرست. ظ) و إذا أراد أن تجری قال بِسْمِ اللَّهِ فجرت .

و در کمال ظهورست که این چنین سفینه کامله مکمله که بنام خدا جاری شود عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۷۹ و بنام خدا توقف کند محتاج بنجوم نمی تواند «کذا. م».

پنجم آنکه جناب رب الأرباب در باب سفینه حضرت نوح علیه السّلام در سوره قمر می فرماید «وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسِيرٍ تَجْرِىٰ بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِّمَن كَانَ كُفْرًا»

، و طبری در «تفسیر» خود آورده: [و قوله تَجْرِىٰ بِأَعْيُنِنَا

يقول جلّ ثناءه تجرى السفينة التي حملنا نوحا فيها بمرأى منا و منظر. و ذكر عن سفیان فی تأویل ذلك ما حدثنا ابن حميد قال: ثنا مهران عن سفیان فی قوله تَجْرِىٰ بِأَعْيُنِنَا

يقول: بأمرنا].

و ثعلبی در «تفسیر» خود آورده: [قوله عزّ و جلّ «تَجْرِىٰ بِأَعْيُنِنَا»

أى بمرأى منا.

مقاتل بن حیان: بحفظنا، و منه قول الناس للمودّع: عين الله عليك. مقاتل بن سليمان:

لوحينا. سفیان: بأمرنا].

و بغوی در «تفسیر» خود گفته: [تَجْرِىٰ بِأَعْيُنِنَا

أى بمرأى منا. و قال مقاتل ابن حیان: بحفظنا و منه قولهم للمودّع: عين الله عليك، و قال سفیان: بأمرنا].

و خازن بغدادی در «تفسیر» خود گفته: [تَجْرِىٰ

يعنى السفينة بِأَعْيُنِنَا

يعنى بمرأى منا، و قيل بحفظنا و قيل بأمرنا].

و ابن کثیر شامی در «تفسیر» خود گفته: [و قوله تَجْرِىٰ بِأَعْيُنِنَا

أى بأمرنا بمرأى منا و تحت حفظنا و كلاءتنا].

و پر ظاهرست که هر گاه جریان سفینه نوح علیه السّلام پیش نظر جناب اُحدیّت و بحکم او تعالی شانه و زیر حفظ و صیانت آن قادر متعال بود باز چگونه عاقلی می توان گفت که اصحاب این سفینه محتاج بکواکب و نجوم بودند؟! ششم آنکه سفینه نوح علیه السّلام چون از عجائب آیات الهیّه بود لهذا خود بوحی ربّانی مشرّف می گشت و با جناب نوح علیه السّلام جابجا کلام می کرد، و در کمال ظهورست که این چنین سفینه را در سیر و طواف احتیاجی بنجوم نمی افتد.

محمّد بن عبد الله الکسائی در «قصص الأنبياء» در قصّه حضرت نوح آورده:

[قال: و أوحى الله إلى السّفينه أن تطوف أقطار الأرض، فعند ذلك أطبق نوح أبوابها و جعل يتلو صحف شيث و إدريس و كانوا لا يعرفون الليل و النّهار فى

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۸۰

السّفينه إلّا بخزرة بيضاء كانت مركبة فى السفينة إذا نقص ضوءها علموا أنّه ليل و إذا زاد ضوءها علموا أنّه نهار، و كان الديك يصقع عند الصّباح فيعلمون أنّه قد طلع الفجر.

قال وهب: إذا صقع الديك يقول: سبحان الملك القدّوس سبحان من أذهب الليل و جاء بالنّهار، يا نوح: الصّلوّة، يرحمك الله! قال: و الدّنيا كلّها أطبقت بالماء و لا يرى فيها جبل و لا حجر و لا شجر و كان الماء قد علا على الجبال أربعين ذراعا و سارت السّفينه حتّى وقعت بيت المقدس ثمّ وقفت و قالت: يا نوح! هذا البيت المقدّس الذى يسكنه الأنبياء من ولدك عليهم السّلام، ثمّ كرت راجعة حتّى صارت موضع الكعبة و طافت سبعا و نطقت بالتّليّة فلبّى نوح و من معه فى السّفينه، و كانت لا تقف فى موضع إلّا تناديه و تقول: يا نوح! هذه بقعة كذا و هذا جبل كذا و كذا حتّى طافت بنوح الشّرق و الغرب، ثمّ كرت راجعة إلى ديار قومه و قالت: يا نوح! يا نبىّ الله! ألا- تسمع صلصلة السّلاسل فى أعناق قومك «مما خطيئتهم اغرقوا فادخلوا ناراً فلم يجدوا لهم من دون الله أنصاراً» قال: و لم

تَزَلُ السَّفِينَةُ كَذَا سَنَةً أَشْهَرُ أَوَّلِهَا رَجَبٌ وَ آخِرُهَا ذِي الْحِجَّةِ].

هفتم آنکه سبب اصلی سیر سفینه حضرت نوح علیه السلام و نجات از غرق و هلاک ذوات مقدسه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بودند. و پر ظاهرست که هر گاه برای سفینه نوح علیه السلام برکات این نفوس عالیه حاصل باشد باز چگونه احتیاجی بسوی نجوم سما برای آن در متخیله اهل ایمان و ارباب عرفان خواهد گذشت؟! حالا خبری که دلیل این مطلبست و از عجایب آیات الهیه می باشد و حقیقت مذهب اهل حق از آن کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکارست باید شنید، و جلوه ظهور حق بچشم بصیرت عیانا باید دید.

حافظ بارع مورخ العصر مفید العراق محب الدین ابو عبد الله محمد بن محمود ابن الحسن بن هبة الله بن محاسن بن النجار البغدادی که از اجله حفاظ اعلام و اثبات عظام سئیه است و جلالت شأن و رفعت مکان او بر ناظر «تذکره الحفاظ» ذهبی و «عبر» ذهبی و «دول الاسلام» ذهبی و «فوات الوفيات» صلاح الدین کتبی و «وافی بالوفیات»

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۸۱

صلاح الدین صفدی و «مرآة الجنان» یافعی و «طبقات شافعیه» تاج الدین سبکی و «طبقات شافعیه» جمال الدین اسنوی و «طبقات شافعیه» تقی الدین اسدی و «مدینه العلوم» ازینقی و «أبجد العلوم» و «تاج مکمل» و «إتحاف النبلاء» مولوی صدیق حسن خان معاصر، ظاهر و باهرست، در «ذیل کتاب تاریخ بغداد» که از مشاهیر کتب و مصنفات او می باشد- علی ما نقل عنه- در ترجمه حسن بن أحمد المحمدی بسند خود می آرد:

حديث نفيس في شأن العترة الطاهرة

[عن أنس بن مالك عن النبي (ص) أنه قال: لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَهْلِكَ قَوْمُ نُوحٍ (ع) أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ شَقَّ أَلْوَا حَ السَّاجِ، فَلَمَّا شَقَّهَا لَمْ يَدْرِ مَا صَنَعَ، فَهَبَطَ جِبْرَائِيلُ (ع) فَأَرَاهُ هَيْئَةَ السَّفِينَةِ وَ مَعَهُ تَابُوتٌ فِيهِ مَائَةُ أَلْفٍ مَسْمَارٍ وَ تِسْعَةُ وَ عَشْرُونَ أَلْفَ مَسْمَارٍ فَسَمَرَ الْمَسَامِيرَ كُلَّهَا فِي السَّفِينَةِ إِلَى أَنْ بَقِيَ خُمُسُهُ مَسَامِيرَ فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مَسْمَارٍ مِنْهَا فَأَشْرَقَ فِي يَدِهِ وَ أَضَاءَ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدَّرِّيُّ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ. فَتَحَيَّرَ مِنْ ذَلِكَ نُوحٌ فَأَنْطَقَ اللَّهُ ذَلِكَ الْمَسْمَارَ بِلِسَانٍ طَلَقَ ذَلِكَ فَقَالَ: أَنَا عَلَى خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَهَبَطَ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ لَهُ: يَا جِبْرَائِيلُ! مَا هَذَا الْمَسْمَارُ الَّذِي مَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ؟ قَالَ:

هَذَا بِسْمِ خَيْرِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (ص) أَسْمَرَهُ فِي أَوَّلِهَا عَلَى جَانِبِ السَّفِينَةِ الْأَيْمَنِ. ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَسْمَارٍ ثَانٍ فَأَشْرَقَ وَ أَنْارَ. فَقَالَ نُوحٌ (ع): وَ مَا هَذَا الْمَسْمَارُ؟

قال: مَسْمَارُ أَخِيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ، فَأَسْمَرَهُ عَلَى جَانِبِ السَّفِينَةِ الْيَسَارِ فِي أَوَّلِهَا. ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مَسْمَارٍ ثَالِثٍ فَزَهَرَ وَ أَشْرَقَ وَ أَنْارَ فَقَالَ لَهُ جِبْرَائِيلُ (ع): هَذَا مَسْمَارُ فَاطِمَةَ (ع) فَأَسْمَرَهُ إِلَى جَانِبِ مَسْمَارِ أَبِيهَا (ص). ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مَسْمَارٍ رَابِعٍ فَزَهَرَ وَ أَنْارَ فَقَالَ لَهُ: هَذَا مَسْمَارُ الْحَسَنِ (ع) فَأَسْمَرَهُ إِلَى جَانِبِ مَسْمَارِ أَبِيهِ (ع) ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مَسْمَارٍ خَامِسٍ فَأَشْرَقَ وَ أَنْارَ وَ بَكَى وَ أَظْهَرَ النَّدَاوَةَ فَقَالَ: يَا جِبْرَائِيلُ! مَا هَذِهِ النَّدَاوَةُ؟ فَقَالَ: هَذَا مَسْمَارُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ فَأَسْمَرَهُ إِلَى جَانِبِ مَسْمَارِ أَخِيهِ. ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ (ص): قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ حَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَا حٍ وَ دُسِّرَ

قال النبي (ص): الْأَلْوَا حُ خَشَبُ السَّفِينَةِ وَ نَحْنُ الدَّسَرُ، وَ لَوْلَانَا مَا سَارَتِ السَّفِينَةُ بِأَهْلِهَا].

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۸۲

نقل کلام شاه صاحب در تفسیر «فتح العزیز» و جواب از آنها بوجوه عدیده

اشاره

و از جمله صنائع شنائع و بدائع خدائع شاه «صاحب» آنست که بغرض فاسد صرف حدیث سفینه از مفاد حقیقی و مطلب اصلی آن، در تفسیر خود که مسَمّی ب «فتح العزیزست» بتقلید ناسدید ملّا یعقوب ملتانی تقریری عجیب و تزویری غریب آورده، و اگر چه برای خدع قلوب عوام و تغریر زرافه اغثام مسلک ظاهری تبجیل و اعظام اهل بیت کرام- علیهم آلاf الصّیْلُوْة و السّیْلَام- سپرده، لیکن در حقیقت بجانبداری و حمایت أصحاب مستحقّین عتاب قصب السّبق از خوارج و نصّاب برده و بذکر حدیث نجوم در مقابل حدیث سفینه و احتجاج و استدلال بآن بر دعوای باطله کمال علمی صحابه بأقبح وجوه پیش پا خورده! و ما درین مقام عین کلام مخاطب متبوع العوام نقل می‌نمائیم و بعد از آن بعون الله المنعم تمیز صحیح از فاسد و تزییل رائج از کاسد نموده در تبصیر ناظر خبیر می‌افزائیم.

پس مخفی نماند که شاه صاحب در تفسیر «فتح العزیز» در تفسیر سوره حاقّه گفته: [«حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ»

یعنی برداشتیم شما را در سفینه جاریه که هم در آب طوفان بود و هم غرق نمی‌شد، پس با وجود شرکت در عذاب شما را محفوظ داشتیم بطفیل آنکه در أصلاب مؤمنین بودید و کشتی شما بر مادّه عذاب که آب طوفان بود بکمال آهستگی جاری شد، چنانچه مؤمنین روز قیامت بر پل صراط که بر پشت جهنم باشد جاری شوند، و در تعلیم این تدبیر شما را منفعتی دیگر برای شما اراده فرموده‌ایم که «لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً»

یعنی تا بگردانیم آن کشتی را برای شما یادگار و در هر جا که خوف غرق داشته باشید و خواهید که سطح آب را قطع کرده از ملکی بملکی و از کناری بکناری انتقال نمائید همین قسم خانه روانی از أجسام نباتیه خشبیّه درست کرده بکار برید و بتأمّل عقلی پی برید که نجات از ثقل طبیعی گناهان که مانند آب غرق کننده‌اند و در قعر هاویه می‌اندازند بدون آنکه توسّل بکسانی کرده آید که خود را «ظرف أَلْطَفُ اللَّطْفَا» ساخته باشند مانند چوب که خود را ظرف هوای لطیف کرده است ممکن نیست. پس بهر نوع که ممکن شود خود را در دل آن ظروف لطیفه جا باید داد که برکت آن لطیف که مظروف آن ظروفست شامل حال ما هم شود،

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَنْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۸۳

و بحکم آنکه ما هم مظروف آن ظروف‌ایم و آن لطیف هم مظروف آن ظروفست اتّحاد ظرف بآن لطیف بهم رسانیم و خود را از ثقل گناهان وارهانیم، و آن ظروف لطیفه در هر وقت کمیاب و نادر الوجود می‌باشند لا جرم در طلب و تفتیش آنها باید شد و بدل و جان در متابعت و محبّت آنها باید کوشید که در دلّهای آنها جا پیدا کنیم، و برای این امّت مرحومه آن ظروف لطیفه اهل بیت مصطفوی‌اند علیهم السّیْلَام که محبّت ایشان و متابعت ایشان موجب آن می‌گردد که در دلّهای آنها این کس را جای پیدا شود و چون آن دلّها از نور لطیف حضرت باری جلّ اسمّه معمور و مملوّست بسبب مشارکت ظرف و مجاورت مکان آن جناب مناسبتی پیدا آید که در دفع ثقل طبعی گناهان حکم تریاق دارد، و لنعم ما قیل، بیت:

مور بیچاره هوس کرده که در کعبه رسد دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید

و لهذا در حدیث شریف واردست که

«مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق»

یعنی مثال اهل بیت من در شما مثال کشتی حضرت نوحست هر که سوار شد در آن کشتی از طوفان نجات یافت و هر کس که پس ماند از آن کشتی غرق طوفان گشت. و وجه تخصیص حضرات اهلیت علیهم السّیْلَام باین مراتب و فضیلت آنست که کشتی حضرت نوح علیه السّیْلَام صورت کمال عملی آن جناب بود و حضرات اهلیت (ع) را نیز حق تعالی صورت کمال عملی جناب خاتم المرسلین (ص) گردانیده بود که عبارت از طریقتست، زیرا که کمال عملی آن جناب بدون مناسبت شخص با آن جناب در

قوای روحیه در عصمت و حفظ و فتوت و سماحت متصور نیست که در کسی جلوه گر شود، و این مناسبت بدون ولادت و علاقه اصلیت و فرعیت ممکن الحصول نیست، پس این کمال را با جمیع شعب آن که معدن ولایات مختلفه است درین مجری جاری کردند و از همین ناودان ریختند، و همینست معنی امامت که یکی مر دیگری را ازیشان بآن وصی ساخت و همین است سر آنکه این بزرگواران مرجع سلاسل اولیای امت شدند و هر که تمسک بحبل الله می نماید چار و ناچار سند استفاضه او باین بزرگواران منتهی می گردد و در کشتی می نشیند، بخلاف کمال علمی آن جناب

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۸۴

که بیشتر در صحابه کرام جلوه گر ماند! زیرا که انطباع آن کمال را صحبت تلمیذ با استاد تا مدت دراز و تفتن بمرضیات او و آموختن آئین در آمد در حل مشکلات و استخراج مجهولات ازو ضرورست، و لهذا فرموده اند که «أصحابی کالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»،

و چون قطع دریای حقیقت بدون جناح علمی و جناح عملی ممکن نیست، مرد مسلمان را بهر دو جناح تمسک ضرور افتاد، چنانچه قطع دریا بدون سواری کشتی و مراعات حال نجوم تا سمت توجه را از غیر سمت توجه امتیازی حاصل شود ممکن نیست، و لهذا فرموده اند: «وَتَعِيَهَا»

یعنی و یاد دارد قصه این کشتی را و کیفیت نجات از غرق طوفان را که مؤمنین را باین تدبیر حاصل شد «أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» یعنی گوشه که یاددارنده این قسم امورست.

در حدیث شریف واردست که چون این آیت نازل شد آن حضرت علیه السلام حضرت مرتضی علی - کرم الله وجهه - را فرمودند که

«سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَهَا اذْنَكَ يَا عَلِي»

و تخصیص حضرت امیر المؤمنین باین شرف و مرتبت برای همین نکته است که معنی کشتی بودن اهل بیت بدون توسط حضرت امیر متصور نبود، زیرا که اهل بیت آن حضرت علیه السلام که قابل امامت این طریق بودند در آن وقت صغیر السن بودند و تربیت ایشان بدیگری حواله کردن منافی شأن کمال آن حضرت بود، لا جرم قواعد نجات از ثقل گناهان را بحضرت امیر المؤمنین القا فرمودن و ایشان را امام ساختن و کمال عملی خود را بصورت ایشان مصور نمودن ضرور افتاد که ایشان بحکم ابوت آن کمال را تر و تازه بصاحب زاده ها رسانند و این سلسله تا قیام قیامت بتوسط ایشان جاری ماند، و لهذا حضرت امیر المؤمنین را «يعسوب المؤمنين» خطاب داده اند، و مع هذا جناب حضرت امیر بسبب آنکه در کنار آن حضرت علیه السلام پرورش یافته بودند و علاقه دامادی بآنجناب داشتند و از طفلی در هر امر رفیق و شریک مانده حکم فرزند گرفته بودند، و بسبب قرابت قریبه که داشتند مناسبت کلی در قوای روحانی با آن جناب ایشان را حاصل بود، پس جناب حضرت امیر گویا ظل و صورت کمال عملی آن جناب بودند که عبارت از ولایت و طریقتست و بدعای آن حضرت علیه السلام آن استعداد ایشان

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۸۵

تضاعف پذیرفت و بنهایت مرتبه کمال رسید، چنانچه آثار آن در ظاهر و باطن اولیاء الله از هر طریقه و هر سلسله ظاهر و هویداست و الحمد لله .

انتهی کلام المخاطب فی تفسیره.

و این کلام خدع انضمام که مشتمل بر حق و باطل و محتوی بر متحلی و عاطل می باشد موجب تأنیب و تثریب مخاطب لیبب آریست بوجوه عدیده:

اول آنکه شاه صاحب درین کلام معترف شده اند که نجات از ثقل طبیعی گناهان که مانند آب غرق کننده اند و در قعر هاویه

می‌اندازند بدون آنکه توسِّل بکسانی کرده آید که خود را ظرف اَلطَفِ اللَّطْفَا ساخته باشند مانند چوب که خود را ظرف هوای لطیف کرده است ممکن نیست.

و این کلام اگر چه در بادی النَّظَر مقصور بر مدح اهل بیت علیهم السَّلامست و مخاطب بآن می‌خواهد که اهل بیت علیهم السَّلام را ذریعه نجات از گناهان قرار دهد، لیکن - من حیث لا یشعر - برای أصحاب موادِّ قدح و جرح عظیم فراهم می‌نماید، زیرا که ازین کلام هر عاقل بخوبی پی می‌برد به اینکه در أصحاب کسی نبود که خود را ظرف اَلطَفِ اللَّطْفَا ساخته باشد و احدی از ایشان مثل چوب هم نبود که خود را ظرف هوای لطیف کرده است! گو، در قرآن مجید خداوند عالم برای جمله از ایشان آیه «خُشِبَ مُسَنَّدَةٌ» نازل فرموده أبواب عدل و عتاب برایشان گشوده! دوم آنکه شاه صاحب درین کلام ارشاد می‌فرمایند که بهر نوع که ممکن شود خود را در دل آن ظروف لطیفه جا باید داد که برکت آن لطیف که مظلوف آن ظروفست شامل حال ما هم بشود.

و این کلام هم برای أصحاب معظمین اهل سَنَتِ اَعْنی خلفای ثلاثه و اَحْزَابهم سرمایه کمال زجر و ملام بهم می‌رساند، زیرا که ایشان گاهی متوجه نشدند که خود را در دل آن ظروف لطیفه جا دهند، و برکت آن لطیف خیر را که مظلوف آن ظروف است شامل حال خود نمایند، بلکه همیشه در پی کسر آن ظروف لطیفه ماندند و دلهای ایشان را بِاَقْبَحِ وجوه ظلم و اعتدا شکستند، و هَلَمَّ جَزَا اَتْبَاع و اَشْیَاعشان

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۸۶

قرنا بعد قرن و دهرا بعد دهر پیروی ایشان نموده‌اند و می‌نمایند، و مَسَالِکِ عَجِیبه و مَنَاهِجِ غَرِیبه ایذا و ایلام اهل بیت کرام علیهم آلاَفِ التَّحِیَّةِ و السَّیَّلام بِاَقْدَامِ حِیْف و اِجْرَامِ می‌پیمایند! سوم آنکه شاه صاحب درین کلام گفته‌اند که بحکم آنکه ما هم مظلوف آن ظروف‌ایم و آن لطیف هم مظلوف آن ظروف است اتِّحَادِ ظرف بآن لطیف بهمرسانیم و خود را از ثقل گناهان و ارهانیم. و این کلام اگر چه بظاهر خود خادع قلوب عوامست لیکن نزد محقِّقین عرفا مقبول نیست، زیرا که ادْعای اتِّحَادِ ظرفی عصاء مخلوقین با خالق و لو مجازا باشد خالی از جسارت و ترک ادب نیست، آری بزبان ادب ترجمان می‌توان گفت که به برکت محبَّت آن ظروف لطیفه و لطف خیر لطیف که خالق آن ظروف لطیفه مطهَّره است امید باید کرد که ثقل و کثافت ذنوب از ما دوری خواهد گزید و باذن الله جای ما در دل ایشان پیدا خواهد گردید، و چنانچه در دل شاهان محبَّت شاهنشاه خود با محبَّت رعایای خیرخواه خود مجتمع می‌شود همچنین در قلوب اهل بیت علیهم السَّلام محبَّت الهیه با محبَّت شیعیان خود صورت اجتماع خواهد گرفت، و کفی بذلک عَزَا و فخرًا.

چهارم آنکه شاه صاحب درین کلام معترف شده‌اند به اینکه آن ظروف لطیفه در هر وقت کمیاب و نادر الوجود می‌باشند، و این اعتراف سراسر انصاف اگر بنظر غائر بینی دلیل ظاهر و برهان باهرست بر حَقِّیَّتِ مذهب شیعه، زیرا که مراد شاه صاحب ازین ظروف لطیفه ذوات قدسیه حضرات اهل بیت علیهم السَّلام می‌باشد، و بلا ریب کسانی که مصداق اهل بیت علیهم السَّلام هستند و در هر وقت کمیاب و نادر الوجود می‌باشند همان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السَّلام هستند که اهل حقِّ بالاتِّفَاقِ قائل بعصمت ایشان می‌باشند و بسیاری از اهل خلاف و شقاق نیز بِالْجَءِ قَادِرِ عَلَی الْإِطْلَاقِ معترف بعصمت ایشان شده‌اند، پس سعی نامشکور شاه صاحب بجواب آیه تطهیر و حدیث ثقلین و حدیث سفینه و دیگر مقامات در خصوص تعمیم و تکثیر مصداق اهل بیت و گمان اینکه اهل حقِّ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۸۷

جميع اهل بیت را دوست نمی‌دارند همه باطل و عاقل برآمد، و لله الحمد علی ظهور الحقِّ الأبلج، و بوار الباطل اللَّجَلج. پنجم آنکه شاه صاحب در این کلام گفته‌اند که لا جرم در طلب و تفتیش آنها باید شد و بدل و جان در متابعت و محبَّت آنها باید کوشید که در دلهای آنها جا پیدا کنیم.

و این کلام برای ارباب عقول و احلام باعث می شود بر آنکه بخطاب شاه صاحب عرض نمایند که: هر گاه جناب شما معترف باین امر هستید پس باید که بعقد قلب و إطلاق لسان بیزاری نمایید از کسانی که گاهی بقصد حسن اتباع در طلب و تفتیش آنها نشدند و هرگز بدل و جان در متابعت و محبت آنها نکوشیدند و اصلاً در دلهای آنها جا پیدا نکردند، بلکه همواره طلب و تفتیش نسبت بأهلیت علیهم السّلام بغرض ارتکاب جرم، ظلم و جور و جبر و قهر و کشف بیت و قصد احراق و هتک ناموس و قتل و حبس و نهب و غارت و غضب حقوق و اظهار حقوق بعمل آوردند، و طرق ابداع انواع تهجین و تزویل و ایجاد اقسام توهین و تذلیل بأقدام اجرام علی التّسلسل و الدّوام سپردند، و بعوض آنکه بدل و جان در متابعت و محبت کوشند بهزار دل و جان در بغض و عداوت و محایدت و مجانبت کوشیدند، و أخلاف خلاف بأیدی جنف و اعتساف در ظروف قلوب پر از عناد و انحراف دوشیدند، و بجای آنکه جا در دلها پیدا کنند بکسر اوعیه قلوب پرداختند و صدور را آماجگاه سهام ایذا و ایلام ساختند و در میادین بغی و طغیان و غی و عدوان اعلام نصب و خروج بی محابا افراختند و بمحاربه اولیاء الله جای خود در درک أسفل نار پیدا ساختند، فویل لهم و لأتباعهم الجاحدين للحقّ و المعاندين، و تبا و سحقاً لهم من یومنا هذا إلى یوم الدّین.

ششم آنکه شاه صاحب در این کلام بصراحت معترف شده اند که برای این امت آن ظروف لطیفه اهل بیت مصطفوی اند علیهم السّلام که محبت ایشان و متابعت ایشان موجب آن می گردد که در دلهای آنها این کس را جائی پیدا شود، و چون آن دلها از نور لطیف حضرت باری جلّ اسمه معمور و مملوّست بسبب مشارکت ظرف و مجاورت مکان

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۸۸

بآنجناب مناسبتی پیدا آید که در دفع ثقل طبعی گناهان حکم تریاق دارد، و لنعم ما قیل، بیت:

مور بیچاره هوس کرد که در کعبه رسد دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید

و این اعتراف شاه صاحب نزد اهل انصاف دلیل آنست که اهل بیت علیهم السّلام بلا-ریب افضل خلائق و اکرم برایا و شفعاء مذنبین و موصّلین متوسّلین إلى قرب رب العالمین هستند، و بعد ازین نزد هر عاقلی واضح و لائح می شود که کلمات باطله و مقالات عاطله شاه صاحب و شاه ولیّ الله و دیگر اسلاف ناانصافشان در باب تقدیم و ترجیح اغیار بر اهل بیت اطهار-علیهم سلام الله آناء اللیل و اطراف النّهار- همه ناشی از وسوس خدوع غرور و از قبیل تفضیل ظلمات بر نور می باشد و گونه دین و ایمان ایشان را بناخن کفر و الحاد می خراشد، وَلَا یَحِیْقُ الْمُکْرُ السَّیِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ

هفتم آنکه شاه صاحب درین کلام بعد احتجاج بحديث سفینه گفته اند که وجه تخصیص حضرات اهل بیت علیهم السّلام باین مراتب و فضیلت آنست که کشتی حضرت نوح علیه السلام صورت کمال عملی آن جناب بود و حضرات اهل بیت را نیز حق تعالی صورت کمال عملی جناب خاتم المرسلین گردانیده بود که عبارت از طریقتست.

و این کلام شاه صاحب مصداق

«کلمة حق یراد بها باطل»

می باشد، زیرا که بلا شک و ریب حق تعالی حضرات اهل بیت علیهم السّلام را صورت کمال عملی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم گردانیده بود، لیکن این نفوس قدسیّه نه تنها مظهر کمال عملی آن جناب بودند بلکه کمال علمی و کمال عملی آن جناب هر دو علی وجه الکمال و التّمام از اهل بیت کرام علیه و علیهم آلاف السّلام من الرّب المنعم کالشّمس فی رابعه النّهار واضح و آشکار بود، و این ذوات با برکات مظاهر کامله و مجالی تامّه جمله صفات فاضله و ملکات عالیّه جناب خاتم النّیین- صلی الله علیه و آله الطّیین المطّیین- بودند، و نزد محقّقین علما و محقّقین عرفا در بودن این حضرات حکام شریعت و هداه طریقت و ائمّه امت و حجج برّیت اصلاً کلامی نیست، و من أراد التّفصیل فلیراجع «جواهر العقّیدین» للعلّامة السّمهودی النّیل و «ذخیره المآل»

للفاضل العجلی الجلیل، ففیهما من

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۸۹

الکلمات الحقّة ما هو حجّة فی هذا الباب، و فیہ تذکره وَ ذِکْرُی لِأُولِی الْأَلْبَابِ*

هشتم آنکه شاه صاحب درین کلام تصریح فرموده‌اند که کمال عملی آن جناب بدون مناسبت شخص با آن جناب در قوای روحیه در عصمت و حفظ و فتوّت و سماحت متصوّر نیست که در کسی جلوه گر شود، و این مناسبت بدون ولادت و علاقه اصلیت و فرعیت ممکن الحصول نیست.

و ازین کلام بر اولی الاحلام بکمال ظهور و وضوح واضح و لائح می‌شود که کمال عملی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم الاطیاب و مناسبت با آن جناب در قوای روحیه و عصمت و حفظ و فتوّت و سماحت و شرف ولادت و علاقه اصلیت و فرعیت همه بحمد الله نصیب اهل بیت کرام علیهم السلام است و بس، و برای اصحاب ممدوحین اهل سنت خصوصاً حضرات ثلاثه حصول این فضائل عالیّه و مناقب متعالیه متصوّر و ممکن هم نیست چه جای آنکه محقق بوده باشد.

و پر ظاهر است که با وجود این گونه نفوس قدسیه که دارای کمال عملی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم بودند و مناسبت با آن جناب در قوای روحیه داشته باشند و عصمت و حفظ و فتوّت و سماحتشان محقق باشد و شرف ولادت نبویه بر ایشان حاصل بود و علاقه اصلیت و فرعیت در میان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم و این ذوات با برکات ثابت گردد، چگونه عقل عاقلی حکم می‌توان کرد که ایشان را در باب خلافت مهجور و متروک باید داشت و برای خلافت آن جناب فلان و فلان و فلان را که هرگز بگرد کاروان این جامعین فضائل و مناقب نرسیده و اصلاً گرد این قباب عزّ و جلال نگردیده‌اند منصوب ساخته بی حجابانه رایات خلافت و شقاق و اعلام اعتساف و افتراق باید افراشت!!! نهم آنکه شاه صاحب درین کلام معترف شده‌اند به اینکه کمال عملی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم را با جمیع شعب آن که معدن ولایات مختلفه است درین مجری یعنی نفوس قدسیه اهل بیت علیهم السلام جاری کردند و از همین ناودان ریختند و همین است معنی امامت که یکی مر دیگری را ازیشان وصی ساخت.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۹۰

و این اعتراف اگر چه افضلیت اهل بیت علیهم السلام را کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار می‌کند و ریشه اعتقاد فاسد رجحان اغیار را از بیخ و بن برمی‌کند، لیکن چون مقصود منکود شاه صاحب از آن اثبات کمال عملی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم است در اهل بیت علیهم السلام دون الکمال العلمی، پس بوجه لا تعدّ و لا تحصی جالب ملام ارباب عقول و احلامست، زیرا که وصول کمال علمی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم بأهلیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین و أعلمیت این حضرات از قاطبه مخلوقات و تمامی کائنات امریست که نزد اهل ایمان و بصیرت از شدّت وضوح و انجلا محتاج بدلیل و برهان نمانده، و اگر أدله این مطلب از آیات قرآنیّه و احادیث نبویه و قضایای علویه و وقائع رجوع اصحاب و دیگر براهین مبهره اولی الألباب بیان کرده آید دفاتر کبار هم برای آن وفا نمی‌کند، و بحمد الله بسیاری از أدله قاطعه و حجج ساطعه این مطلوب و مرام در مجلّد

حدیث «أنا مدینه العلم و علیّ بابها»

به نهجی مبین و مبرهن شده که ارباب جحود و إنکار را هم جای دم زدن در آن باقی نیست. پس تقصیر شاه صاحب در اثبات کمال علمی اهل بیت علیهم السلام سوای آنکه کاشف از سوء سریرت و نقص بصیرتشان باشد اصلاً نفعی بایشان نمی‌بخشد، و هرگز بآن پای اعتقاد ارباب صدق و سداد نمی‌بخشد.

و هر که ادنی تأملی در حقائق نماید بخوبی پی می‌برد به اینکه اعتراف شاه صاحب در حق اهل بیت علیهم السّلام بامامت ایشان و وصی ساختن یکی مر دیگری را صراحه تأیید مذهب اهل حق می‌نماید و بصر و بصیرت منصفین را الی أقصى الغایه می‌افزاید، لیکن حمل آن بر امامت مصطلحه اهل تصوّف که مدّ نظر شاه صاحب است هرگز درست نیست و قطع نظر از أدلّه و براهین کثیره که اهل حقّ در مبحث امامت ذکر- می‌کنند، آنچه نحیف متعلّق بدلالات حدیث ثقلین و حدیث سفینه درین مجلّد بمعرض بیان آورده‌ام قطعاً واضح و لائح می‌نماید که این هر دو حدیث بوجوه عدیده دلالت بر خلافت و امامت ظاهر حضرات اهل بیت علیهم السّلام دارد، پس سعی نامشکور شاه- صاحب در این جا در ستر حق و کتمان حقیقت محض بی‌ثمر می‌باشد.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۹۱

و علاوه برین بطلان قصر امامت و وصایت ائمه اطهار- علیهم آلاف السّلام ما اختلف اللیل و النّهار- بر قطبیت و ارشاد و منبعیّت فیض ولایت، در مجلّد حدیث تشبیه بجواب کلام شاه صاحب بتفصیل تمام مذکور شده، و بدلائل باهره و حجج قاهره ثابت گردیده که این حضرات برای ریاست عباد و حکومت بلاد و خلافت مصطلحه متکلمین نقاد و امامت معروفه بین العلماء الامجاد، منصوب من الله بودند و در مقامات اظهار حق مسلک هدایت خلق یاظهار زعامت کبری و افتراض طاعت خود در جمیع امور دین و دنیا می‌پیمودند.

دهم آنکه شاه صاحب درین کلام اعتراف فرموده‌اند که این بزرگواران یعنی اهل بیت علیهم السّلام مرجع سلاسل اولیای امت شدند و هر که تمسّک بحبل الله می‌نماید چار و ناچار سند استفاضه او باین بزرگواران منتهی می‌گردد و درین کشتی می‌نشیند. و این اعتراف اگر چه ناقض ظهور ظالمین اهل بیت علیهم السّلام و قاصم أصلاب غاصبین حقوق ایشان می‌باشد، مرغم آناف منکرین و جادع معاطس جاحدین فضل ایشان نیز هست، مگر نمی‌دانی که ابن تیمیّه حرّانی بلکه والد صوری مخاطب شانی در انکار این مطلب چها خرافات شنیعه و مزخرفات فظیحه بر زبان آورده طریق انکار ثابتات و جحود واضحات سپرده‌اند! و ذلک ظاهر لمن طالع «منهاج السنّه» و «إزالة الخفا» و «قرّة العینین»، و قد نقلنا بعض عباراتها فی مجلّد حدیث التشبیه إظهاراً لکذب أهل المین. یازدهم آنکه شاه صاحب درین کلام تغریر انضمام بعد این همه اعترافات مکرّره در حقّ اهل بیت علیهم السّلام آخر بر رو افتاده باظهار انحراف باطنی خود ازین حضرات داد ناصبیّت داده، حیث قال: «بخلاف کمال علمی آن جناب که بیشتر در صحابه کرام جلوه گر ماند زیرا که انطباع آن کمال را صحبت تلمیذ با استاد تا مدّت دراز و تفتّن بمرضیات او و آموختن آئین در آمد در حلّ مشکلات و استخراج مجهولات ازو ضرور است و لهذا فرموده‌اند که:

أصحابی کالتجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»

انتهی.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۰۹۲

و این ادعای باطل که از شاه صاحب سر بر زده هرگز نزد اصحاب انصاف حظی از واقعیت ندارد، و هر که ادنی مروری و عثوری بر کتب و أسفار محقّقین کبار داشته باشد بیقین می‌داند که کمال علمی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الأطیاب به نهجی که از اهل بیت آن جناب- علیهم آلاف السّلام من ربّ الأرباب- بظهور رسیده هرگز از اصحاب آن جناب ظاهر نگردیده، و کمال علمی أصحابرا با کمالات علمیّه اهل بیت علیهم السّلام نسبت ذره بآفتاب و نسبت قطره ببحر محیط حاصل نیست، و چگونه چنین نباشد حال آنکه حضرات اهل بیت علیهم السّلام بنا بر نصوص کثیره جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم أبواب علم آن جناب هستند و جمله اصحاب مأمور شده‌اند که بنهج سائلین برین أبواب آمده حظّ و نصیب خود ربایند. و از اینجاست که همه ایشان رجوع بجناب امیر المؤمنین علیه السّلام می‌نمودند و آن جناب هیچگاه رجوعی بکسی از اصحاب ننموده، و اگر چه شواهد کثیره این مطلب در مجلّدات حدیث مدینه العلم بالتفصیل بنظرت رسیده باشد لیکن در این جا هم بعض عبارات مذکور می‌شود.

استفاده صحابه از علوم حضرت امیر

در بیان فساد و بطلان حدیث نجوم

گفته: [و قد غلط قوم فقالوا: الاختلاف رحمه و احتجوا بما

روی عن النبی صلی الله علیه و سلم أصحابی کالتجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم.

قال أبو حمید: و هذا من أفسد قول يكون لأنه لو كان الاختلاف رحمه لكان الاتفاق سخطا! و هذا ما لا يقوله مسلم لأنه ليس إلا اتفاق أو اختلاف و ليس إلا رحمه أو سخط. و أما الحديث المذكور فباطل مكذوب من توليد أهل الفسق لوجوه ضرورية: أحدها: أنه لم يصح من طريق.

و الثاني: أنه صلی الله علیه و سلم لم يجر أن يأمر بما نهى عنه و هو عليه السلام قد أخبر أن أبا بكر قد أخطأ في تفسير فتره، و كذب عمر في تأويل تأوله في الهجرة، و كذب اسيد بن حضير في تأويل تأوله فيمن رجع عليه سيفه و هو يقاتل، و خطأ أبا السنابل في فتيا أفتى بها في العدة، و قد ذكرنا هذا المعنى في باب إبطال التقليد من كتابنا هذا مستوعبا فأغنى عن إيراده ههنا، و فيما ذكرنا كفاية. فمن المحال الممتنع الذي لا يجوز البتة أن يكون عليه السلام يأمر بالتابع ما قد أخبر أنه خطأ، فيكون حينئذ أمر بالخطأ، تعالى الله عن ذلك، و حاشاه عليه السلام من هذه الصفة، و هو عليه السلام قد أخبر أنهم يخطئون فلا يجوز أن يأمر بالتابع من يخطئ إلا أن يكون عليه السلام أراد نقلهم لما رووا عنه، فهذا صحيح لأنهم [۱] رضى الله عنهم كلهم ثقة فمن أيهم نقل فقد اهتدى الناقل.

و الثالث: أن النبی صلی الله علیه و سلم لا يقول الباطل بل قوله الحق، و تشبيه المشبه للمصيبين بالتجوم تشبيه فاسد و كذب ظاهر، لأنه من أراد جهة مطلع الجدى فأم جهة مطلع السرطان لم يهتد بل قد ضلّ ضلالا بعيدا و أخطأ خطأ فاحشا و خسر خسرانا مبينا، و ليس كل التجوم يهتدى بها في كل طريق، فبطل التشبيه المذكور و وضح كذب ذلك الحديث و سقوطه وضوحا ضروريا. ازین عبارت ظاهر است که ابن حزم در قدح و جرح حدیث نجوم خیلی مبالغه [۱] هذا هو الذى ذهب إليه المزنى و قد بينا بطلانه بالكلام المبسوط فيما سبق، فلا تكن من الغافلين. (۱۲. منه).

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۹۸

بکار برده و طریق توهین و تهجین آن بلا تردد و تلثم بوجوه عديده سپرده:

اول آنکه: در شأن حدیث نجوم گفته که آن باطل است.

دوم آنکه: در حق آن گفته که مکذوب است.

سوم آنکه: افاده نمود که حدیث نجوم از تولید أهل فسق است یعنی أهل فسق و فجور این کذب و زور را ساخته و پرداخته اند.

چهارم آنکه: تصریح نموده به اینکه برای این مطلب وجوه ضروريه است.

پنجم آنکه: اعتراف نموده به اینکه این حدیث از هیچ طریق صحیح نشده.

ششم آنکه: افاده نموده که جائز نیست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم امر نماید بچیزی که از آن نهی فرموده است. و این افاده دلالت می نماید بر آنکه حدیث نجوم مشتمل بر امر منهی عنه و حرام می باشد.

هفتم آنکه: ابن حزم درین عبارت برای توهین مضمون حدیث نجوم بعض واقعات داله برینکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم تخطیه و تکذیب أصحاب خود فرموده است بمعرض بیان آورده، و درین واقعات واقعه تخطیه أبو بكر و تکذیب عمر نیز مذکور ساخته بإظهار انحطاطشان از مرتبه اقتدا کما ینبغی پرداخته.

هشتم آنکه: برای اظهار کمال وهن و هوان مفاد حدیث نجوم افاده نموده که از جمله محال ممتنع که قطعاً جائز نیست، این ست که آن جناب امر نماید بالتابع چیزی که خطا می باشد، پس خواهد بود در این وقت که امر کرده باشد بخطا.

نهم آنکه: برای اظهار شناعة این مطلب کلمه «تعالی الله عن ذلک» بر زبان قلم جاری نموده، و از اینجا ظاهر می گردد که حدیث نجوم دلالت بر چیزی دارد که بساحت علیای جناب احدیت نقص را منسوب می نماید و از این جهت ابن حزم بعد ذکر آن جمله «تعالی الله عن ذلک» بر زبان قلم جاری می نماید.

دهم آنکه: ابن حزم بقول خود «و حاشاه علیه السّلام من هذه الصّیفة» ظاهر نموده که نسبت امر نمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بخطا امریست قابل تحاشی. پس واضح و لائح گردید که نسبت حدیث نجوم هم بآنجناب همینجور می باشد. عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۰۹۹

یازدهم آنکه: ابن حزم بغرض توهین حدیث نجوم باز اعتراف نموده به اینکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است به اینکه أصحاب آن جناب خطا نمی کنند.

دوازدهم آنکه: بتصریح صریح افاده نموده که جائز نیست که آن جناب حکم کند ماها را باتّباع کسی که خطا می کند. أمّا آنچه ابن حزم بعد از این بتقلید ناسدید بعضی أسلاف خود دعوی نموده که کلّ أصحاب در نقل «ثقات» هستند. پس بطلان و هوان آن مفضلاً در ما سبق بنحوی بیان شده که هرگز عاقل منصف را در آن شکی و ریبی عارض نمی شود.

سیزدهم آنکه: ابن حزم درین عبارت دلیلی عقلی برای ابطال حدیث نجوم ذکر کرده که کمال بعد مستدلّین و محتجّین بحدیث نجوم از ساحت فهم و فراست واضح و لائح می نماید، و خیلی در تخجیل و تشویرشان می افزاید.

توضیح این مطلب آنکه ابن حزم افاده نموده که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم سخن باطل نمی فرماید، بلکه قول آن جناب حقست و تشبیه مشبّه برای مصیبت بالتّجوم تشبیه فاسد و کذب ظاهرست، زیرا که هر شخص که اراده جهت مطلع ستاره جدی داشته باشد و او قصد کند جهت مطلع ستاره سلطان را هرگز مهتدی نخواهد شد بلکه گمراه خواهد شد بضلال بعید و مخطی خواهد شد بخطاء فاحش و زیانکار خواهد شد بخسران مبین.

و بحمد الله از اینجا ظاهر و باهر گردید که حضرات دلدادگان حدیث نجوم که اقتدای هر صحابی را سبب اهتدا دانسته بر قول او عمل می کنند هرگز مهتدی نیستند بلکه گمراه هستند بضلال بعید و مخطی هستند بخطای فاحش و زیانکار هستند بخسران مبین.

چهاردهم آنکه: ابن حزم برین افاده متینه اکتفا نکرده بمزید تصریح گفته که «لیس کلّ التّجوم یهتدی بها فی کلّ طریق، فبطل التشبیه المذكور» یعنی تمام نجوم چنان نیستند که اهتداء بایشان در هر طریق حاصل گردد، پس تشبیه مذکور باطل شد. و این افاده بنحوی که جگر فریفتگان حدیث نجوم را می خراشد

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۰۰

محتاج بیان نیست.

پانزدهم آنکه: ابن حزم بعد این افاده خود در آخر کلام گفته: «و وضح کذب ذلک الحدیث و سقوطه وضوحاً ضروریاً» یعنی واضح گردید کذب این حدیث و سقوط آن بوضوحی که بدیهی می باشد.

و از اینجا واضح و لائح می گردد که حضرات محتجّین و مستدلّین بحدیث نجوم چنان بی بصر و بصیرت واقعه شده اند که از ادراک ضروریات و فهم بدیهیات عاجز و قاصر می باشند، و باحتجاج و استدلال بچنین حدیث مکذوب و ساقط که ضروری الهوان و بدیهی البطلانست گونه دین و ایمان خود را می خراشند، و لقد حقّ أن یتلی فی هذا المحلّ لأهل المقام الأمین: فَقُطِعَ دَائِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و نیز ابن حزم اندلسی در کتاب «الإحکام فی اصول الأحکام» در باب حقّ بودن قول واحد و بطلان مصیب بودن هر مجتهد گفته: [و احتجّوا بما

روی عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصْحَابِي كَالنَّجُومِ.

قال أبو محمد: وقد تقدّم إبطالنا لهذا الحديث وبيّنّا أنّه كذب في باب ذمّ الاختلاف من كتابنا هذا فأغنى عن ترداده.

ازین عبارت ظاهرست که قائلین بمذهب تصویب احتجاج بحديث نجوم نموده‌اند و ابن حزم بجوابشان اعتراف ببطلان این حدیث می‌نماید و صراحه می‌گوید که متقدّم شده باطل کردن ما این حدیث را و بیان کردیم ما که آن کذب می‌باشد در باب ذمّ اختلاف ازین کتاب ما، پس بی‌نیاز کرد آن إبطال و بیان از تکرار آن.

و ازین عبارت مختصره ابن حزم نیز بوجوه عدیده بطلان و کذب این حدیث واضح و لائح می‌گردد، کما لا یخفی علی الناظر البصیر.

و نیز ابن حزم اندلسی در کتاب «الإحكام» در باب إبطال تقلید گفته: [و أمّا الروایة «أصحابی كالنجوم»

فروایة ساقطة و هذا حدیث

حدّثیه أبو العباس أحمد بن عمر بن أنس العذری، قال: أنا أبو ذرّ عبد بن أحمد بن محمد الهروی الانصاری قال:

أنا علی بن عمر بن أحمد الدّارقطنی، ثنا القاضی أحمد بن کامل خلف، ثنا عبد الله ابن روح، ثنا سلّام بن سلیمان، ثنا الحارث بن غصین عن الاعمش عن أبي سفيان عن

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَثَمَةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۰۱

جابر، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم: أصحابی كالنجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم.

قال أبو محمد: أبو سفيان ضعيف و الحارث بن غصين هذا هو أبو وهب الثقفی و سلّام بن سلیمان یروی الاحادیث الموضوعه و هذا منها بلا- شك، فهذه رواية ساقطة من طريق ضعف إسنادها. و كتب إلى أبو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر التّمري أنّ هذا الحديث روى أيضا من طريق عبد الرّحيم بن زيد العمى عن أبيه عن سعيد بن المسيّب عن ابن عمر، و من طريق حمزة الجزري عن نافع عن ابن عمر، قال: و عبد الرّحيم بن زيد و أبوه متروكان و حمزة الجزري مجهول. و كتب إلى التّمري: حدّثنا محمّد بن ابراهيم ابن سعيد أنّ أبا عبد بن مفرج حدّثهم قال: ثنا محمّد بن أيّوب الصّموت قال: قال لنا البزار: و أمّا ما

یروی عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أصحابی كالنجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم»

فهذا الكلام لا یصحّ عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. قال أبو محمد: فقد ظهر أنّ هذه الروایة لا تثبت أصلا بل لا شكّ أنّها مكذوبة لأنّ الله تعالى یقول فی صفة نبیه صَلَّى الله عليه و سلّم «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

فإذا كان كلامه عليه السّلام فی الشّریعه حقّا كلّ و واجبا فهو من الله تعالى بلا شكّ و ما كان من الله تعالى فلا اختلاف فيه بقوله تعالى «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»

و قد نهى تعالى عن التّفرّق و الاختلاف بقوله «وَلَا تَنَازَعُوا»

فمن المحال أن يأمر رسول الله صَلَّى الله عليه و سلّم باتّباع كلّ قائل من الصّحابة رضی الله عنهم و فيهم من یحلّل الشّیء و غيره منهم یحرّمه! و لو كان ذلك لكان یباع الخمر حلالا اقتداء بسمرة بن جندب! و لكان أكل البرد للصّائم حلالا اقتداء بأبي طلحة! و حراما اقتداء بغيره منهم! و لكان ترك الغسل من الاكسال واجبا اقتداء بعلي [۱] و عثمان و طلحة و أبي أيّوب و ابی بن كعب و حراما اقتداء بعائشة و ابن عمر، [۱] أقول: ما نسبة ابن حزم الى علی عليه السلام فی هذه المسئلة فهو باطل و كذب و افتراء، و یكفی فی رده ما ذكره أعلام أهل السنّة و أحبارهم فی كتبهم، و ها نحن ننقل منها بعض عباراتهم.

قال ابو بكر محمد بن أبي سهل السرخسی فی كتابه «المبسوط» قال: [و إذا التقى الختانان و غابت الحشفة و جب الغسل أنزل أو لم ينزل و هو قول المهاجرين: عمر و

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۰۲

و لكان بيع الثمر قبل ظهور الطيب فيها حلالا اقتداء بعمر حراما اقتداء بغيره منهم! و كل هذا مروى عندنا بالأسانيد الصّحيحة تركناها خوف التّطويل بها، و قد بينا على و ابن مسعود رضی الله تعالى عنهم. فأما الانصار كأبي سعيد و حذيفة و زيد بن ثابت الانصارى رضی الله تعالى عنهم قالوا: لا يجب الاغتسال بالاكسال ما لم ينزل، و به أخذ سليمان الاعمش رضی الله تعالى عنه لظاهر قوله صلى الله عليه و سلم «انما الماء من الماء». و لنا حديث شاذان (عائشة. ظ):

النبي صلى الله عليه و سلم قال: إذا التقى الختانان وجب الغسل أنزل أو لم ينزل، و هو قول المهاجرين عمر و على و ابن مسعود، و الاصح أن عمر رضی الله تعالى عنه لم يسوغ للأنصار هذا الاجتهاد حتى قال لزيد: أى عدو نفسك! ما هذه الفتوى التى تقشعت عنك؟! فقال: سمعت عمومى من الانصار يقلن ذلك، فجمعهن عمر و سألهن فقلن: كنا نفعل ذلك على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم و لا نغتسل. فقال عمر: أو كان يعلم به رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ فقلن:

لا! فقال: ليس بشيء، و بعث الى عائشة رضی الله عنها فسألها فقالت: فعلت ذلك مع رسول الله صلى الله عليه و سلم فاغتسلنا. فقال عمر رضی الله تعالى عنه لزيد: لئن عدت الى هذا لأذيتك! و المعنى أن هذا الفعل سبب لاستطلاق وكاء المنى عادة مقام مقام خروج المنى احتياطا لانه مغيب عن بصره فربما لم يقف عليه ما خرج لقلته فالموضع موضع الاحتياط من هذا الوجه. قال: (و لا يجب الغسل بالجماع فيما دون الفرج ما لم ينزل) لان ما دون الفرج ليس نظير الفرج فى استطلاق وكاء المنى بمسه، و الدليل عليه حكم الحد، و إليه أشار

على رضی الله تعالى عنه فى الاكسال فقال: يوجب فيه الحد و لا يوجب فيه صاعا من ماء، انتهى.

و قال علاء الدين الكاشانى فى كتاب «البدائع» فى ذكر الامور المثبتة للجنابة: [و الثانى ايلاج الفرج فى الفرج فى السبيل المعتاد سواء أنزل أم لم ينزل لما روى أن الصحابة رضی الله عنهم لما اختلفوا فى وجوب الغسل بالتقاء الختانين بعد النبى صلى الله عليه و سلم، و كان المهاجرون يوجبون الغسل و الانصار لا، بعثوا أبا موسى الاشعري الى عائشة رضی الله عنها فقالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «إذا التقى الختانان و غابت الحشفة وجب الغسل أنزل أم لم ينزل» فعلت أنا و رسول الله صلى الله عليه و سلم و اغتسلنا فقد روت قولاً و فعلاً. و

روى عن على رضی الله عنه أنه قال فى الاكسال: يوجب الحد أ فلا يوجب صاعا من ماء! انتهى.

و قال كمال الدين محمد بن عبد الواحد السيواسى المعروف بابن الهمام فى «فتح

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۰۳

آنفا إخباره عليه السلام أبا بكر بأنه أخطأ، و قد كان الصّحابة يقولون بآرائهم فى عصره عليه السلام فيبلغه ذلك فيصوّب المصيب و يخطئ المخطئ، فذلك بعد موته عليه السلام أفشى و أكثر.

ازين عبارت ظاهرست كه ابن حزم در باب إبطال تقليد هم بر حديث نجوم حملات شديده بوجه عديده نموده.

اول آنكه: بصراحت اعتراف نموده كه روايت

أصحابى كالتّجوم

روايت ساقطه است.

دوم آنكه: حديث نجوم را مسندا روايت کرده و بعد از آن افاده نموده كه أبو سفیان كه راوى اين حديث از جابرست ضعيف است. سوم آنكه: در باب حارث بن غصين كه راوى اين حديث از أعمشست افاده القدير: [و ذكر فى المبسوط: و إذا التقى الختانان و غابت الحشفة وجب الغسل أنزل أو لم ينزل، و هو قول المهاجرين كعمر و على و ابن مسعود رضی الله عنهم، و أما الانصار كأبي بن كعب و حذيفة و زيد بن ثابت رضی الله عنهم قالوا: لا يجب الاغتسال بالاكسال ما لم ينزل، و به أخذ سليمان الاعمش لظاهر

قوله عليه السلام: الماء من الماء، و لنا

أن النبي عليه الصلوة و السلام قال: إذا التقى الختانان وجب الغسل أنزل أو لم ينزل، و الاصح أن عمر رضى الله عنه لم يسوغ للانصار هذا الاجتهاد حتى قال لزید: أى عدو نفسه! ما هذه الفتوى التى ظهرت عنك؟! فقال: سمعت عمومى من الانصار يقولون كذلك، فجمعهم عمر رضى الله عنه فسألهم فقالوا: كنا نفعل على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم و لا نغتسل، فقال: أو كان يعلم رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ فقالوا: لا، فقال: ليس بشىء، و بعث الى عائشة رضى الله عنها فسألها قالت:

فعلت ذلك مع رسول الله صلى الله عليه و سلم و اغتسلنا. فقال عمر لزید: لئن عدت الى هذا لآذيتك! و لا يعارض هذا الحديث قوله عليه السلام «الماء من الماء» لأن الماء موجود فى الالتقاء تقديرا لانه سبب الانزال إذ الغالب فى مثله الانزال و هو مغيب عن بصره و ربما يخفى عليه الانزال لقلته فأقيم السبب الظاهر و هو الالتقاء مقام الانزال فيكون الماء موجودا تقديرا فيجب الغسل بالحديث فكان هذا منا قولاً- بموجب العلة و لانه لما قام مقام الانزال فى حق وجوب الحد فلان يقوم مقامه فى حق وجوب الاغتسال أولى، و لهذا احتج على رضى الله عنه على الانصار فقال: يوجبون الرجم و لا يوجبون صاعا من الماء؟! انتهى. (۱۲. ن).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۰۴

نموده که او أبو وهب ثقفیست. و غالبا مقصد ابن حزم ازین توضیح آنست که این راوی درین سند چون باسم مذکور شده است لهذا حالش مشتبه نشود و واضح گردد که او أبو وهب ثقفی مجروح و مقدوحست. و مؤید این مطلب آنست که علامه ابن عبد البر قرطبی در «کتاب العلم» جائی که قدح در حدیث نجوم نموده بعد ذکر این حدیث بسندی که در آن حارث بن غصین واقعست گفته: [هذا إسناد لا تقوم به حجة لأن الحارث بن غصین مجهول .

چهارم آنکه: در باب سلام بن سلیمان که راوی این حدیث از حارث بن غصین است افاده نموده که او احادیث موضوعه روایت می کند.

پنجم آنکه: اشاره بحدیث نجوم نموده گفته: «و هذا منها بلا شك» یعنی این حدیث از آن موضوعاتست که سلام روایت آن می کند، و پر ظاهرست که برای ابن حزم در اظهار موضوع بودن حدیث نجوم کافی بود که بگوید «هذا منها» لیکن بالجاه قادر علی الإطلاق کلمه «بلا شك» را هم اضافه نموده طریق اظهار کمال قطعیت به وضع آن پیموده.

ششم آنکه: برین قدر هم اکتفا ننموده بصراحت گفته. «فهذه رواية ساقطة من طريق ضعف إسناده» یعنی این روایت ساقطه است از راه ضعف اسناد آن.

هفتم آنکه: ابن حزم برای اثبات مزید وهن و هوان حدیث نجوم از ابن عبد- البر نمری نقل نموده که این حدیث از طریق عبد الرحیم بن زید عمی از سعید بن المسیب از ابن عمر و از طریق حمزه جزری از نافع از ابن عمر هم مروی شده، لیکن عبد الرحیم ابن زید و پدرش هر دو متروک هستند و حمزه جزری مجهولست.

هشتم آنکه: ابن حزم بواسطه ابن عبد البر مسندا از حافظ بزّار قدح حدیث نجوم نقل نموده.

نهم آنکه: بعد این همه، ابن حزم باز بر سر قدح و جرح حدیث نجوم رسیده و بصراحت گفته «فقد ظهر أن هذه الرواية لا تثبت أصلا» یعنی ظاهر شد که این روایت اصلا ثابت نیست! و پر واضحست که در این جا جمله «و هذه الرواية لا تثبت» برای

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۰۵

بیان وهن و هوان حدیث نجوم کفایت می کرد، مگر ابن حزم باضافه کلمه «أصلا» نهایت فساد و بطلان آن بمنصّه شهود نهاده. دهم آنکه: بعد ازین کمال ترقی نموده و برای اظهار قطعیت کذب بودن آن گفته «بل لا شك أنها مكذوبة!» یعنی بلکه شك نیست که این روایت مکذوبه است! و بر اهل بصیرت و خبرت واضح و عیانست که بجای جمله «بل هي مكذوبة» جمله «بل لا شك أنها

مکذوبه» آوردن نهایت جزم ابن حزم را بکذب بودن آن ظاهر و باهر می نماید.

یازدهم آنکه: در مقام توجیه قطعیت مکذوب بودن حدیث نجوم گفته که بتحقیق که خداوند عالم در صفت نبی خود صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

پس هر گاه کلام آن جناب در شریعت کلام حق و واجب شد پس آن بلا شک از خداست و هر چه از خدا باشد در آن اختلاف نیست بسبب قول خدا «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»

و بتحقیق که خدای تعالی از تفرق و اختلاف نهی فرموده است بقول خود «وَلَا تَنَازَعُوا»

، پس از قبیل محالست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله حکم دهد باتّباع هر قائل از صحابه حال آنکه دریشان کسی هست که چیزی را حلال وامی نماید و غیر او ازیشان همان چیز را حرام وامی نماید! و این تقریر ابن حزم بنحوی که استیصال شافه حدیث نجوم می نماید أظهر من الشمس و آیین من الأمست.

دوازدهم آنکه: ابن حزم بعد ازین نبذی از فتاوی مختلفه صحابه که در آن اختلاف بین در تحلیل و تحریم و وجوب و حرمت واقع شده بمعرض بیان آورده و بغرض تشنیع اتّباع هر یکی را بنا بر حدیث نجوم صحیح وانموده راه اسکات و إفحام مثبتین این حدیث بأقدام إلزام سرمه ریز گلوی خصام پیموده، و اگر چه در مسئله اکسال آنچه نسبت بجناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده غلط محض و بهتان بحث است [۱] لیکن مسائلی که از دیگر صحابه ذکر کرده قابل جحود و إنکار نیست. [۱] چنانکه تبیین آن در پاورقی ص ۱۱۰۱ گذشت. م.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۰۶

سیزدهم آنکه: ابن حزم بغرض توهین حدیث نجوم و اظهار بطلان حکم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باتّباع هر قائل از صحابه گفته که ما بیان کردیم سابقا خبر دادن آن جناب أبو بکر را به اینکه او خطا کرده است، و غرض ابن حزم ازین مطلب آنست که هر گاه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم أبو بکر را بخطاء او خبر داده باشد محالست که بذریعه حدیث نجوم باتّباع او حکم فرماید.

چهاردهم آنکه: ابن حزم اظهار نموده که صحابه در عصر آن جناب بآراء خود کلام می کردند و کلامشان بآن جناب می رسید و آن جناب مصیب را تصویب و مخطی را تخطیه می فرمود، و مقصود ازین کلام آنست که چون جسارت صحابه بر تقوّل بآراء خود در عصر آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم معلومست و تصویب و تخطئه آن جناب ایشان را نیز متیقّن پس چگونه عاقلی تجویز خواهد کرد که آن جناب حدیث نجوم را بر زبان مبارک آورده باتّباع هر مصیب و مخطی از صحابه امر فرموده باشد؟! پانزدهم آنکه: ابن حزم در آخر کلام ظاهر نموده که صحابه از تقوّل بآراء خویش با وصف تنبیه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باز نیامدند و همواره بر همین وتیره بودند بلکه بعد وفات آن جناب این تقوّلشان افشی و اکثر گردید، و مقصود ابن حزم ازین اظهار آنست که هر گاه تقوّل صحابه بآراء خود بعد عصر نبوی افشی و اکثر گردید و برای ایشان مانعی و رادعی که از راه هدایت و ارشاد تنبیه ایشان می فرمود باقی نماند باز چگونه عاقلی اتّباع اقوال مختلفه شان می توان کرد، و بنا بر حدیث نجوم ایشان را با وصف اختلاف شدید قابل تقلید و اتّباع دانسته مطاع و متّبع خود توان ساخت، و لعمری إنّ ابن حزم و إنّ کان لنصبه و عداوته ملوما مدحورا مستحقّا للرجوم، لکنّه یستأهل التّرحیب فی إبطاله و إفساده لحدیث النّجوم.

و ابن القيم که از اکابر علمای اعلام سنیّه است بجواب احتجاج بعض مقلّدین بحدیث نجوم وجوه عدیده ذکر کرده و در وجه ثالث بعض اختلافات صحابه را در مقام تعجیز مقلّدین ذکر نموده چنانچه گفته:

[الثالث إنّ هذا یوجب علیکم تقلید من ورث الجدّ مع الإخوة منهم و من

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۰۷

اسقط الاخوة به معا، و تقلید من قال الحرام یمین و من قال هو طلاق، و تقلید من حرّم الجمع بین الاختین بملک الیمین و من أباحه، و تقلید من جَوَزَ للصائم أكل البرد و من منع منه، و تقلید من قال تعتد المتوفى عنها بأقصى الأجلین و من قال بوضع الحمل و تقلید من قال یحرم علی المحرم استدامة الطیب و تقلید من أباحه، و تقلید من جَوَزَ بیع الدرهم بالدرهمین و تقلید من حرّمه، و تقلید من أوجب الغسل من الاكسال و تقلید من أسقطه، و تقلید من ورث ذوی الأرحام و من أسقطهم، و تقلید من رأى التحريم برضاع الكبير و من لم يره، و تقلید من منع تیمم الجنب و من أوجبه، و تقلید من رأى الطلاق الثلاث واحدا و من رآه ثلاثا، و تقلید من أوجب فسخ الحجّ إلى العمرة و من منع منه، و تقلید من أباح لحوم الحمر الأهليّة و من منع منها، و تقلید من رأى النقص بمسّ الذکر و من لم يره، و تقلید من رأى بیع الأمة طلاقها و من لم يره، و تقلید من وقف المولى عند الأجل و من لم يقفه، و أضعاف ذلك ممّا اختلف فيه أصحاب رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، فان سَوَّغْتُم هذا فلا تحتجّوا لقول على قول و مذهب على مذهب، بل اجعلوا الرجل مختيرا فى الاخذ بأى قول شاء من أقوالهم و لا تنكروا على من خالف مذاهبكم و اتبع قول أحدهم، و إن لم تسوّغوه فأنتم أوّل مبطل لهذا الحديث و مخالف له و قائل بضدّ مقتضاه، و هذا ممّا لا انفكاك لكم منه .

و علامه سبکی در «ابهاج- شرح منهاج» بعد ذکر

حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين من بعدی»

و حدیث «اقتدوا بالذین من بعدی أبی بکر و عمر»

گفته: [و اجاب الإمام و غيره عن الخبرين بالمعارضة

بقوله «أصحابی کالتّجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم»

و هو حدیث ضعیف .

و نیز علامه سبکی در «ابهاج- شرح منهاج» بعد ذکر حدیث نجوم گفته:

[و اعلم أنّ هذا الحديث

رواه ابن منده، أنا أبی الامام أبو عبد الله محمّد بن إسحاق بن منده، أنا أبو الحسن عمر بن الحسن بن علی، حدّثنا عبد الله بن روح

المدائنی، حدّثنا سلام بن سلیمان، حدّثنا الحارث بن غصین عن الأعمش عن أبی سفیان، عن جابر بن عبد الله رضى الله عنهما، قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: مثل أصحابی فى امتی

عقبات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۰۸

مثل التّجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم.

و روى نعيم بن حماد الخزاعی عن عبد الرّحيم بن زيد العمی عن أبيه عن سعيد بن المسيّب عن عمر مرفوعا: سألت ربّي فيما اختلف

فيه أصحابی من بعدی فأوحى إلى: يا محمّد! إنّ أصحابك عندی بمنزلة التّجوم بعضها أضوا من بعض، فمن أخذ بشيء ممّا هم عليه

على اختلافهم عندی على هدى!

و هذا حدیث قال فيه أحمد: لا یصحّ. ثمّ إنّّه منقطع، فانّ ابن المسيّب لم یسمع من عمر شيئا[.

و نیز سبکی در «ابهاج- شرح منهاج» گفته: [و احتجّ من قال بأنّ قول الصّحابی حجّة مطلقا بما

روى من قوله صلّى الله عليه و آله و سلّم أصحابی کالتّجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم،

فدلّ على أنّ الاقتداء بهم هدى و طلب الهدى واجب و قد سلف فى الاجماع الكلام على هذا الحديث .

و أبو اسحاق ابراهيم بن موسى اللّخمى الشاطبى [۱] در کتاب «الموافقات فى اصول الاحكام» در مسئله «الشريعة كلّها ترجع إلى قول

واحد» در مقام استدلال مدّعیان اختلاف در شریعت گفته: [و طائفة أيضا رأوا أنّ قول الصّحابی حجّة، فكلّ قول صحابى و إن

عارضه قول صحابى آخر كلّ واحد منهما حجّة، و للمکلف فى كلّ واحد منهما متمسک و قد نقل هذا المعنى

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم حیث قال: أصحابی کالنجوم بأيهم اقتدیتم اهتدیتم .

و در مقام جواب از استدلال مدعیان اختلاف گفته: [و أمّا مسئله قول الصّیّحابی فلا- دلیل فيه لأمرین أحدهما أنّ ذلك من قبیل الظنیات إنّ سلّم صحّة الحديث، علی أنّه مطعون فی سنده و مسئلتنا قطعیه و لا یعارض الظّن القطع .

و ابن امیر الحاج الحلّبی در کتاب «التقریر و التّحجیر» در مقام ردّ استدلال مصوّبه بحدیث نجوم گفته: [علی أنّ الحديث له طرق بألفاظ مختلفة و لم یصحّ منها شیء علی ما قالوا! و قد أشبعنا القول فيه فی مسئله «و لا ینعقد بأهل البيت من [۱] لابی اسحاق ابراهیم الشاطبی هذا ترجمه مبسوطه فی کتاب «نیل الابتهاج بتطریز الدیاج» لابی العباس أحمد التنبکتی، فانظر الصفحه (۴۶) من النسخه المطبوعه بمصر علی هامش کتاب «الیدیاج» لابن فرحون (۱۲. ن).

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۰۹

مسائل الإجماع [۱].

و محمد بن اسماعیل الأمير الصّیّنعانی در رساله «إرشاد النّقاد إلی تیسیر الاجتهاد گفته: [و الخامس من أدلّه المقلّمدین: الحديث المشهور

أصحابی کالنجوم فبأيهم اقتدیتم اهتدیتم.

و الجواب أنّ الحديث قد روى عن عمر من طرق لا یصحّ منها شیء.

قال البرّار: و أمّا ما

یروی عن النبی صلی الله علیه و سلم «أصحابی کالنجوم بأيهم اقتدیتم اهتدیتم»

فهذا الكلام لا یصحّ عن النبی صلی الله علیه و سلم .

و عبد العلی بن نظام الدّین الأنصاری در «فواتح الرّحموت- شرح مسلّم الثّبوت» در مسئله «المجتهد بعد اجتهاده ممنوع من التّقلید» گفته:]

قالوا: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و أصحابه و سلّم: أصحابی کالنجوم فبأيهم اقتدیتم اهتدیتم.

قلنا هذا الحديث مضعّف .

سیزدهم آنکه: شاه صاحب در این کلام افاده فرموده‌اند که چون قطع دریای حقیقت بدون جناح علمی و عملی ممکن نیست، مرد مسلمان را بهر دو جناح تمسّک ضرور افتاد.

و این افاده شاه صاحب که برای اظهار کمال عرفان خود بمعرض بیان آورده‌اند اگر چه ناظر غیر ماهر را در بادی النّظر درست می‌نماید لیکن خالی از تخدیع و تلمیع نیست، زیرا که مبنای آن بر تفریق مجالی و مظاهر علم و عمل است و اساس آن زعم فاسد ظهور کمال علمی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از أصحاب و ظهور کمال عملی آن جناب از اهل بیت علیهم السّلام می‌باشد. حال آنکه در ما سبق دانستی که بحمد الله اهل بیت آن جناب- علیه و علیهم آلا و سّلام من الملک الوهاب- مجمع بحرین علم و عمل نبوی بودند، و کمالات علمیّه و کمالات عملیه آن جناب همه درین نفوس قدسیّه علی وجه الکمال و التّمام جلوه گر بود، و جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم امت خود را در [۱] هذا من سبق القلم و الا فالمسئله التي اشبع القول فيها فی حدیث النجوم هی مسئله «عدم انعقاد الاجماع بالخلفاء الاربعه و بالشیخین»، کما لا یخفی علی المراجع (۱۲. ن).

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۱۰

مقامات کثیره و مواقف شهیره مأمور و محکوم نموده است که اتّباع اهل بیت علیهم السّلام که وارث جمیع کمالات نبویه هستند در علم و عمل هر دو نمایند، و حدیث مدینه العلم و حدیث ثقلین و حدیث سفینه و دیگر احادیث متکاثره بلکه آیات متوافره قرآن مجید و فرقان حمید که أصحاب ما رضوان الله علیهم در کتب کلامیه خود ذکر کرده‌اند همه دلالت بر همین مطلب دارد، پس

ظاهر گردید که اگر قطع دریای حقیقت بدون جناح علمی و جناح عملی ممکن نیست و مرد مسلمان را بهر دو جناح تمسک ضرور افتاده است محض اتباع اهل بیت علیهم السّلام او را برای علم و عمل هر دو یقیناً کافی و وافی است و هر که إعراض ازین حضرات ورزیده است او مثل طائر مقصوص الجناحین نه حظی از علم دارد نه عمل، و الله العاصم عن الوقوع فی الخطاء و الخطل و هو الموفق للاجتنا ب عن الزیغ و الزّلل.

چهاردهم آنکه شاه صاحب در این کلام صریح الانثلام در مقام تمثیل فرموده‌اند که قطع دریا بدون سواری کشتی و مراعات حال نجوم تا سمت توجّه را از غیر سمت توجّه امتیازی حاصل شود ممکن نیست. و بطلان و هوان این ادّعا در ما نحن فیهِ بأوضح وجوه و أصرح طرق در ما سبق بجواب کلام ملتانی مفصلاً مبین و مبرهن شده و ثابت و محقق گشته که بحث و کلام در سفینه نوح هست و آن سفینه خاصّه در سیر و دور خود هرگز محتاج بنجوم نبود و جریان آن بأمر الهی و وحی ربانی بظهور می‌پیوست. و گذشته ازین، سفینه عامّه که مردم دیگر می‌سازند هم در بسیاری از مواقع محتاج بنجوم نمی‌گردد، کما فصلّ فیما سبق بکمال التّوضیح و التّبیین، و الله العاصم عن نزغات المتعوّدين للتّخذیع و التّفتن.

پانزدهم آنکه شاه صاحب در این کلام معترف شده‌اند که بحسب دعای مستجاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم مصداق اذن واعیه گوش حقّ نیوش جناب امیر- المؤمنین علیه السّلام گردید، و بر هر عاقل ذی شعور- کالصّبح المسفر بالضّیاء و النّور- واضح و لائحت که این معنی دلیل صریح و برهان صحیح أعلمیت مطلقه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام می‌باشد، و بحمد الله افادات بسیاری از علمای اعلام سته نیز مشید و

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۱۱

مؤکد این مقصود محمودست.

پس تعجّبست و کمال تعجّب که چسان شاه صاحب با وجود ثبوت أعلمیت مطلقه جناب ولایت مآب از حدیث و کتاب مسلک انحراف از آن می‌پیمایند و بادّعی این معنی که معاذ الله کمال علمی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم بیشتر در صحابه کرام جلوه گر ماند، ترجیح باطل لجلج بر حق ظاهر ابلج نموده در ظلمت غوایت و اعتساف کج روی اختیار می‌نمایند، و علاوه برین چون أعلمیت دلیل خلافت است- کما یبّین غیر مرّه- پس چرا اذعان بخلافت بلا فصل جناب امیر المؤمنین نمی‌کنند و باعتقاد خلافت فلان و بهمان اساس انصاف بمعاول جور و اعتساف می‌کنند.

شانزدهم آنکه شاه صاحب در این کلام خدع التّیام ادّعا نموده‌اند که تخصیص حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام باین شرف و مرتبت یعنی مصداق اذن واعیه شدن برای همین نکته‌ست که معنی کشتی بودن اهل بیت بدون توسط حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام متصوّر نبود.

حال آنکه این ادّعا مسلم نیست و هر که ادنی سیری در حدائق علم و عرفان نموده است بخوبی می‌داند که چون خداوند عالم جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را بسبب أعلمیت کامله آن جناب مصداق «قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»

گردانیده است و جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم آن حضرت را بمرتبه باب مدینه العلم رسانیده، إلى غیر ذلک من الایات و الاحادیث الدّالّه علی غزارة علمه، لهذا آن جناب مستحقّ کامل بود برای اینکه اذن واعیه گردد، و چون آن جناب سبب نجات کشتی نوح علیه السّلام بود- کما مرّ فی حدیث المسامیر [ص ۱۰۸۱]- و نیز مشبه بکشتی نوح علیه السّلام بود حسب ارشاد باسداد حضرت خیر العباد- علیه آلاف السّلام إلى يوم المعاد- لهذا ذکر آن جناب علیه السّلام باین وصف جمیل در قرآن مجید بعد بیان حال کشتی نوح علیه السّلام اولی و آخری گردید، و بحمد الله معنی کشتی بودن اهل بیت علیهم السّلام برای هر یک از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام استقلالاً متصوّر بود و هست، و جمله اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم أجمعین-

سواء كانوا كباراً أم صغاراً- در عهد نبوی بمرتبه سفینه نوح رسیده وسیله نجات امت گردیده بودند، و ذلك ظاهر کلّ الظهور
عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۱۲
و لكن مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

هفدهم آنکه شاه صاحب در این کلام ادعا نموده‌اند که اهل بیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که قابل امامت این طریق بودند در وقت آن جناب صغیر السنّ بودند و تربیت ایشان بدیگری حواله کردن منافی شأن کمال آن حضرت بود، لا جرم قواعد نجات از ثقل گناهان را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام القا فرمودن و ایشان را امام ساختن و کمال عملی خود را بصورت ایشان مصوّر نمودن ضرور افتاد که ایشان بحکم ابوت آن کمال را تر و تازه بصاحبزاده‌ها رسانند و این سلسله تا قیام قیامت بتوسط ایشان جاری ماند.

و این تقریر پر تزویر اگر چه بظاهر خود خادع عوام می‌باشد لیکن نزد ناقد بصیر خالی از مکاید و مضائد تفریط و تقصیر نیست زیرا که:

أولاً، اهل بیت علیهم السّلام را قابل امامت کبری و خلافت عظمی ندانستن و امامت ایشان را در امامت طریقت منحصر کردن ظلم صریح و جور قبیحست.

ثانیاً، حسنین علیهما السّلام را قابل امامت طریقت بالأصله دانستن و جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بحسب ضرورت لائق امامت گردانیدن نفاقست عجیب و شقاقست غریب که مثل آن از منافقین عهد نبوی هم ظاهر نشده، و لو كانوا سابقی الاقدام فی مضمّار معانده أبی الحسنین علیه السلام.

ثالثاً، حسنین علیهما السّلام را در عهد نبوی بسبب صغر سنّ لائق امامت طریقت ندانستن و خالی از کمال عملی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم وانمودن، طریق نصب صریح و جهل فضیح پیمودنست.

رابعاً، سبطین علیهما السّلام را در عهد نبوی از علم قواعد نجات از ثقل گناهان عاری ظاهر کردن، ناصیّت بادیه و حروریت عادیه هست.

خامساً، اعتراف به اینکه تربیت حسنین علیهما السّلام را بدیگری حواله کردن منافی شان کمال آن حضرت بود و با این اعتراف اعتقاد داشتن بآنکه ابو بکر و عمر و عثمان خلفای بر حقّ بودند و معاذ الله حسنین علیهما السّلام از رعایایشان- کما هو مقتضی مذهب

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۱۳

أهل السّیئه- غی و ضلال ظاهر و آشکارست، زیرا که هر گاه زیر تربیت اغیار ماندن این دو نور نظر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم منافی شان کمال آن حضرتست زیر امارت و ریاست و حکومت و خلافت اغیار ماندن حسنین علیهما السّلام بهزار اولویّت منافی شان نبوی خواهد بود، فانکشف بحمد الله عوار مذهب أهل السّنة و الجماعة، و بان أنّ عقیده خلافة الثلاثة خلاعة و أیة خلاعة.

سادساً، اظهار این معنی که قواعد نجات از ثقل گناهان را بحضرت امیر المؤمنین علیه السّلام القا فرمودن و ایشان را امام ساختن و کمال عملی خود را بصورت ایشان مصوّر نمودن ضرور افتاد، جالب نهایت تقریر برای شاه صاحب می‌باشد، زیرا که بر متتبع اخبار و احادیث نبویّه واضح و لائحست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم محض قواعد نجات از ثقل گناهان را بجناب امیر المؤمنین علیه السّلام القا نفرموده بود، بلکه جمله علوم خود را بآنجناب سپرده بود، چنانچه در مجلّدات حدیث مدینه العلم بتفصیل و تشریح تمام مبین شده.

و نیز آن جناب جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را محض امام طریقت و ارشاد نساخته بود، بلکه امامت کبری و زعامت عظمی و خلافت ظاهره و باطنه هر دو را تفویض جناب امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده بود، و بکرات و مرات از ابتدای اوقات بعثت تا آخر احوال رسالت قولاً و فعلاً درین باب اتمام حجت بر امت نموده بود و نیز محض کمال عملی خود را بصورت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام مصوّر نموده بود، بلکه آن جناب را مظهر جمله کمالات علمیّه و عملیّه و مرآة تمامی فضائل و هیئیه و اکتسابیّه خود گردانیده بود.

و هر چند شواهد صریحه و براهین صحیحیه این مطلب افزون از حدّ و عدّ و حصر و شمارست لیکن آیه «أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» و حدیث «أَنْتَ مَنِّي وَأَنَا مِنْكَ»

أوضح و أصرح أدله است درین باب، و الله العاصم عن التّبار و التّباب.

سابعاً، إظهار این معنی که ضرورت إلقاء قواعد نجات از ثقل گناهان بجناب امیر المؤمنین علیه السّلام و إمام ساختن ایشان و کمال علمی خود را بصورت ایشان مصوّر نمودن این بود که ایشان (یعنی جناب امیر المؤمنین علیه السّلام) بحکم ابوت آن کمال را تر و عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۱۴

تازه بصاحبزاده‌ها (یعنی حسنین علیهما السلام) برسانند، دلیل جهل شاه صاحب هست از مراتب اهل بیت علیهم السّلام عموماً و از منازل جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و حسنین علیهما السّلام خصوصاً. زیرا که بر متّبع خبیر و ناظر بصیر واضح و لائحست که ائمه اهل بیت علیهم السّلام و لو صغیر السنّ باشند دارای جمله کمالات علمیّه و عملیّه نبویّه بودند و حسنین علیهما السّلام را درین باب امتیاز خاص حاصل بود، و بحمد الله تعالی این مطلب را براهین قاطعه و أدله ساطعه والد علّام - أحله الله دار السّلام - در «تشید المطاعن» بسط تمام مبین و مبرهن فرموده‌اند، فمن شاء فلیرجع إلیه. و امام ساختن جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بضرورتی که شاه صاحب در متخیله خود دارند هرگز صورت نگرفته بلکه امامت آن جناب با وجود حسنین علیهما السّلام بسبب افضلیت آن جناب است بر حسنین علیهما السّلام بوجوه عدیده، و ازینجاست که آن جناب فرموده است:

«الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنّة و أبوهما خیر منهما»

و این حدیث را طرق بسیارست، کما لا یخفی علی من راجع کتب القوم، و یکفی للنّاظر البصیر أنّ ابن ماجه الخیر صاحب کتاب «السنن» الشّهر ذکره فی فضل علی بن أبی طالب، علیه آلاف السّلام من الملک القدیر. و نیز آن جناب در حدیث حظیره بنی التّجار دو بار فرموده:

«هما فاضلان فی الدّنيا و فاضلان فی الآخرة و أبوهما خیر منهما»

و این حدیث را علّامه بدخشی در «مفتاح التّجا» از حافظ ابن الاخضر الجناذی صاحب «معالم العترة» نقل نموده، و بحمد الله امامت حسنین علیهما السّلام در عهد نبوی بلا- ریب ثابت و محقّق شده بود، و از اینجاست که آن جناب در حقّ این دو بزرگوار فرموده است:

«الحسن و الحسين إمامان قاما أو قعدا»

و این حدیث را فاضل معاصر مولوی صدیق حسن خان قنوجی در کتاب «سراج وهاج» آورده، و نیز آن جناب فرموده است بخطاب جناب امام حسین علیه السّلام که:

أنت إمام ابن إمام أخو إمام

«و این حدیث را بلخی در «ینایع المودّة» ذکر کرده است.

و نیز امام بودن این دو بزرگوار از احادیث کثیره که در شأن ائمه اثنا عشر علیهم السّلام

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۱۵

وارد شده و طرفی از آن در ما سبق مذکور گردیده و آینده هم انشاء الله تعالی در محل مناسب مسطور می شود بکمال ظهور و نهایت سفور واضح و لائحست، فلا تکن من الدّاهلین و نعوذ بالله من کید الخادعین الجاهلین.

ثامنا، إظهار این معنی که مقصود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از تکمیل جناب امیر- المؤمنین علیه السّلام بکمال عملی این بود که آن جناب بحکم ابوّت این کمال را بحسینین علیهما السّلام برسانند، بعد غصّ بصر از معروضات سابقه هم درست نمی شود، زیرا که هر عاقل ذی شعور که ادنی بهره از معرفت داشته باشد می داند که بعد فرض ادّعای شاه- صاحب رسانیدن جناب امیر المؤمنین علیه السّلام این کمال را بحسینین علیهما السّلام بحکم ابوّت نبود بلکه بحکم نبوّت بود، آن جناب هر آنچه نسبت بحسینین علیهما السّلام می فرمود همه را بحکم نبوی بعمل آورده بود، پس تعلیل رسانیدن این کمال بحکم ابوّت تقصیر صریح و تفریط قبیحست.

تاسعا، إظهار این معنی که مقصود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از رسانیدن جناب امیر المؤمنین علیه السّلام کمال عملی نبوی را بحسینین علیهما السّلام آن بود که این سلسله تا قیام قیامت بتوسط ایشان جاری ماند، خالی از تقصیر بین نیست، زیرا که هرگز مقصود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم این نبود که محض سلسله کمال عملی آن جناب تا قیام قیامت بتوسط جناب امیر المؤمنین علیه السّلام یا بتوسط حسنین علیهما السّلام جاری بماند، بلکه مقصود محمود آن جناب آن بود که سلسله جمله کمالات علمیّه و عملیّه آن جناب علی وجه الکمال در اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام تا قیام قیامت جاری ماند، کما لا یخفی علی من له ادنی بصیره فی أحادیثه الصّیحه الدّاله علی وراثتهم الباقیه السّاریه، و یکفی فی هذا الباب التأمّل فی حدیث الثّقلین و حدیث السّفینه الجاریه.

عاشرا، بعد ذکر صغر سنّ حسنین علیهما السلام و قابل تربیت بودنشان إلقاء قواعد نجات از ثقل گناهان را بجناب امیر المؤمنین علیه السّلام در مرتبه اولی ذکر کردن، و إمام ساختن آن جناب را در مرتبه ثانیه آوردن، و مصوّر کردن کمال عملی را بصورت آن جناب در مرتبه ثالثه مذکور ساختن، و رسانیدن جناب امیر-

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۱۶

المؤمنین علیه السّلام کمال عملی را بحسینین علیهما السّلام بحکم ابوّت در مرتبه رابعه گذاشتن، و جریان سلسله کمال عملی را تا قیام قیامت در مرتبه خامسه نهادن، همه برای آنست که ناظر غیر ماهر در حق اهل بیت علیهم السّلام مقصّر گشته از حقّ واضح و صدق لایح که امامت مطلقه و خلافت عامّه این حضراتست و حدیث سفینه بکمال ظهور و وضوح بر آن دلالت دارد منصرف الخاطر گردد و آن را بر امامت طریقت و خلافت ولایت بحسب تخدیع و تلمیع شاه صاحب فرود آرد، حال آنکه این کید شاه صاحب پیشرفتنی نیست، وَلَا یَحِیْقُ الْمَكْرُ السَّیِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ

هجدهم آنکه شاه صاحب در این کلام در مقام تعلیل امام ساختن جناب امیر- المؤمنین علیه السّلام فرموده اند که لهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام را یعسوب المؤمنین خطاب داده اند. و این اعتراف صریح نزد عاقل خبیر برای بطلان مذهب شاه صاحب و صحّت مذهب اهل حقّ کافی و وافست، زیرا که هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بنص نبوی مشرّف بخطاب یعسوب المؤمنین مخاطب گردید حقّ حقیق بمرکز خود رسید و خلافت و امامت و امارت و زعامت آن جناب برای جمله مؤمنین کالشّمس فی رابعه النّهار واضح و آشکار آمد، و تقدّم ثلاثه بر آن جناب موجب تباب و تبار گشت، و لله الحمد علی ذلك.

نوزدهم آنکه شاه صاحب در این کلام اعتراف نموده اند که جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب آنکه در کنار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرورش یافته بودند و علاقه دامادی بآن جناب داشتند و از طفلی در هر امر رفیق و شریک مانده حکم فرزند گرفته بودند.

و این اعتراف اگر چه برای ظهور افضلیت تامة و ثبوت امامت عامه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحمد الله تعالى بأحسن وجوه کفایت می کند، لیکن در تحت آن تخدیعی عجیب پوشیده است و آن این ست که ناظر غیر ماهر جناب امیر المؤمنین علیه السلام را در حکم فرزند جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم دانسته در آیه مباهله مصداق «أَنْفُسَنَا» نداند بلکه مصداق «أَبْنَاءَنَا»

گرداند! و آنچه شاه صاحب در همین کتاب «تحفه» از راه عدوان در مقام آیه مباهله ادعا کرده اند که حضرت امیر در «أَبْنَاء» داخلست در ذهن او جاگزین شود، و حال آنکه بطلان این معنی بر ناظر افادات علمای اعلام عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۱۷

فریقین واضح و لائحست، و خدع و تزویر شاه صاحب اصلاً در قلب ناظر بصیر و متبّع خیر گنجایشی پیدا نمی کند، و قد ظهر فساد ما أبداه المخاطب من اللغو و الکذاب فی المنهج الأول من هذا الکتاب.

بستم آنکه: شاه صاحب درین کلام معترف شده اند به اینکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بسبب قرابت قریبه که داشتند مناسبت کلی در قوای روحانی با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حاصل بود. و این اعتراف جالب صد ملام برای شاه صاحب و أسلاف ایشان می باشد، زیرا که بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بزرگواری را که دارای قرابت قریبه با آن جناب بوده باشد و مناسبت کلی در قوای روحانی با آن جناب داشته باشد ترک کردن و برای خلافت أبو بکر را که از شرف قرابت قریبه بفراسخ بعیده أبعد بود و در قوای روحانی هیچ مناسبتی بجناب نبوی نداشت اختیار کردن ظلمی است شدید و حقیقت عیند و جوریت مدید و ضلالتست بعید.

بست و یکم: آنکه شاه صاحب در آخر این کلام باز مسلک تخدیع و تزویر پیموده ابدای زیغ ما فی الضمیر خود نموده اظهار کرده اند که جناب امیر المؤمنین علیه السلام گویا ظلّ و صورت کمال عملی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بودند که عبارت از ولایت و طریقتست.

و این اظهار چنانچه مکرر دانستی مبنی بر تفریط بادی و تقصیر عادیست، و هر که بهره از إنصاف دارد بلحاظ ادله و براهین لا تعدّ و لا تحصی می داند که جناب امیر - المؤمنین علیه السلام یقیناً نفس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم الاطیاب بود و ذات والا- صفات جناب امیر کلّ امیر - علیه آلاف السلام من الملك القدیر - مظهر جمله کمالات علمیّه و عملیه آن جناب گشته آئینه وار صورت جناب بشیر و نذیر و سراج منیر صلی الله علیه و آله و سلم را می نمود، و این تجلّی کامل موجب آن گردید که آن جناب بنصّ خدا و نصّ رسول - صلی الله علیه و آله ما هبّ القبول - وصیّ بر حقّ و خلیفه مطلق آن حضرت گشته بر اعلای مناصب و ارفع مراتب که ریاست عامه دیتیّه و دنیویّه خلق خداست رسید، و ذلک ظاهر باهر کالشّمس فی رابعه النّهار و إن عمیت عنه عیون الفاقدين للبصائر و الابصار.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۱۸

بست و دوم آنکه: شاه صاحب در آخر کلام اعتراف کرده اند که بدعای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم استعداد جناب امیر المؤمنین علیه السلام تضاعف پذیرفت و بنهایت مرتبه کمال رسید.

حال آنکه این اعتراف نیز خالی از تخدیع و تلمیع نیست، زیرا که قصر و حصر استعداد جناب امیر المؤمنین علیه السلام یا کمال موجود ذات آن جناب در ولایت و طریقت، تضجیع جالب التّقریع می باشد، و هر عاقل خیر و ناظر بصیر که رانحه إنصاف بمشامش رسیده باشد متیقّن می شود به اینکه در ذات والا صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام نه تنها استعداد جمله کمالات نبویّه موجود بود بلکه تمامی آن کمالات علی الوجه الاکمل برأی العین مشهود می شد، و اگر از همه أدله و براهین قطع نظر کنیم آیه مباهله و حدیث مدینه العلم برای ثبوت این مطلب کافی و بسندست، و تحقیقات علمای اعلام که مؤیّد بإفادات علمای سنیّه است

در خصوص این دو دلیل قاطع اَلْسَن اَرْبابِ اِضْلال و تضلیل می باشد.

بست و سوم آنکه: شاه صاحب در آخر کلام اعتراف کرده اند که آثار کمال ولایت و طریقت جناب امیر المؤمنین علیه السَّلام در ظاهر و باطن اولیاء الله از هر طریقه و هر سلسله ظاهر و هویداست.

و این اعتراف اگر چه کمر منکرین فضائل علویّه را می شکند و بسیاری از طامات ابن تیمیّه بلکه هفوات والد ماجد شاه صاحب را از بیخ و بن برمیکند، لیکن باز هم خالی از گوشه تفریط نیست، زیرا که آثار کمال علوی نه تنها در ظاهر و باطن اولیاء الله اهل دنیا ظاهر و هویداست بلکه آثار کمالات علویّه از ساکنان عالم علوی و زمره ملائکه مقربین و معاصر انبیا و مرسلین و اوصیاء رسل و نبیین صلوات الله علیهم اجمعین ظاهر و باهرست. و این معنی بحمد الله بتفصیل تمام در مجلّلات حدیث مدینه العلم و حدیث تشبیه و حدیث نور بتفصیل تمام مبین و مبرهن گردیده، من شاء فلیرجع الیهما.

بالجمله آنچه شاه صاحب در «تفسیر» خود در خصوص حدیث سفینه جاویده

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۱۹

بودند حقیقتش بنظر بصیرت دیدی و بکنه خدع و تزویر غریزی کما ینبغی رسیدی و دانستی که مقصود منکود شاه صاحب و اولیایشان ازین گونه تفوّهات آنست که امر امامت مطلقه جناب امیر المؤمنین علیه السَّلام را که از آیات بسیار و احادیث بشمار ثابتست کم وزن و قلیل الاثر وانمایند، و در پرده اِظهار محبّت اهل بیت علیهم السَّلام وادی پر خار ناصیّت و حروریت پیمایند، و لکنّهم فی سوء صنیعهم و ستر شنیعهم قاصرون خاسرون.

يُرِيدُونَ لِيطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

«الزام و افحام» فيه الهدى و الرشد لذوى الالباب و الافهام

کمال عجبست از شاه صاحب که درین کلام خدیعت انضمام بمقابله حدیث سفینه

حدیث «أصحابی کالنجوم»

را که حسب تصریحات اکابر و اعلامشان کذب و باطل و موضوعست آوردند و آن را در مقام ادّعای باطل جلوه گری کمال علمی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم در صحابه کرام ذکر نموده راه ظلم صریح و جور قبیح سپردند، و هرگز التفاتی نمودند به اینکه در احادیث کثیره اهل سنّت تشبیه اهل بیت علیهم السَّلام بنجوم وارد شده و آن جناب در بسیاری از احادیث امت خود را باقتدای اهل بیت علیهم السَّلام خود بکمال اهتمام حکم داده، و از آنجا که استیفای این احادیث و بیان طرق آن خیلی عسیر و دشوارست لهذا نبذی از آن در این مقام مذکور و مسطور می شود و ماسوای آن در دیگر مقامات مناسبه انشاء الله تعالی مرقوم و مذکور خواهد شد،

نقل احادیث بسیار که در آنها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امت را باقتدای بأهل بیت امر فرموده است - ۱ - حدیث «أهل بیتی کالنجوم...»

اشاره

پس از آن جمله است حدیث «أهل بیتی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم».

و این حدیث بحمد الله در «نسخه نبیط بن شریط أشجعی صحابی» موجودست و این نسخه از شیوخ اهل سنّت بأسانید عالیه روایت شده است، کما ستعرف عنقریب انشاء الله تعالی.

لیکن کمال عجبست که بعضی از حضرات سّیّه بوجه نهایت تعصّب و عدوان و بغی و طغیان، وادی پر خار ردّ و انکار این حدیث

شریف پیموده از راه جهل یا تجاهل

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۲۰

نبیط صحابی را بوصف کذاب ستوده‌اند.

ترجمه نبیط بن شریط اشجعی و پدرش

محمد طاهر فتنی در «تذکره الموضوعات» گفته:

[أهل بيتي كالتجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم.

من نسخه نبیط الكذاب!].

و قاضی القضاء شوکانی با وصف آن همه طول باع وسعت اطلاع که معتقدین او اذعان بآن دارند در «فوائد مجموعه» گفته:]

حدیث أهل بيتي كالتجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم.

قال في «المختصر»: هو من نسخه نبیط الكذاب .

و پر ظاهر است که وصف نبیط بکذاب هرگز بر اصول اهل سنت مستقیم نمی‌شود، زیرا که نبیط و پدرش شریط هر دو صحابی جلیل هستند و این حضرات مبالغه که در تعدیل و تبجیل جمله صحابه دارند مخفی و متحجب نیست، پس نسبت نبیط صحابی بکذب و وصف او بکذاب که صیغه مبالغه است چگونه درست خواهد شد؟! حالیا بعض عبارات کبار اهل سنت که متعلق بصحابت شریط و نبیطست باید شنید.

حافظ المغرب ابن عبد البر القرطبی در «استیعاب» گفته: [شریط بن أنس ابن مالک بن هلال الأشجعی. شهد حجة الوداع مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم و سمع منه خطبته و كان ردفه يومئذ ابنه نبیط بن شریط و كلاهما مذكور في الصحابة].

و ذهبی در «تجرید الصحابة» گفته: [شریط بن أنس بن مالک بن هلال الأشجعی، جد سلمة بن نبیط، و لنبیط صحبة أيضا. (ب)].

و ابن حجر عسقلانی در «اصابه» گفته: [شریط - بفتح أوله - بن أنس بن مالک بن هلال الأشجعی، والد نبیط. له و لنبیط صحبة. قال ابن السكّن: له صحبة و روايته، و هو معدود في الكوفيين، و روى أحمد من طريق نبیط بن شریط، قال: إني رديف أبي في حجة الوداع إذ تكلم النبي صلى الله عليه وآله وسلم فوضعت يدي على عاتق أبي فسمعتة يقول: إن دماءكم و أموالكم عليكم حرام، الحديث. و أخرجه البغوي و ابن السكّن من وجه آخر، فقال: عن نبیط بن شریط عن أبيه شریط بن أنس، و قال ابن السكّن:

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۲۱

لم يرو عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم غير هذا الحديث، و روى ابن مندة من طريق وكيع: سمعت سلمة بن نبیط يقول: جدّي من أصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم. و من طريق عبد الحميد الحماني عن سلمة، قال كان أبي و جدّي و عمّي من أصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم. و هكذا أخرجه أحمد في كتاب الزهد عن الحماني .

و محمد مرتضى الزبيدي در «تاج العروس» گفته: [و شریط - كزير - والد نبیط، و هو شریط بن أنس بن مالک بن هلال الأشجعی، صحابی و لابنه نبیط صحبة أيضا، و له أحاديث قد جمعت في كراسة لطيفة روينها عن الشيوخ بأسانيد عالية، روى عنه ابنه سلمة بن نبیط و حديثه في «سنن النسائي»].

و ابن عبد البر قرطبی در «استیعاب» گفته: [نبیط بن شریط بن أنس بن مالک بن هلال الاشجعی، رأى النبي صلى الله عليه وآله وسلم و سمع خطبته في حجة الوداع و كان رديف أبيه يومئذ معدود في أهل الكوفة، روى عنه أبو مالک الاشجعی و نعيم بن أبي هند و هو والد سلمة بن نبیط المحدث. أخبرنا عبد الله بن محمّد، حدّثنا محمد بن عثمان، حدّثنا إسماعيل بن اسحاق، حدّثنا علي بن المديني، قال: نبیط شریط الأشجعی قد رأى النبي صلى الله عليه وآله وسلم و سمع خطبته في حجة الوداع و هو أبو سلمة بن نبیط].

و مجد الدین ابن الاثیر الجزری در «جامع الاصول» گفته: [نیبط بن شریط هو أبو سلمة نیبط بن شریط بن أنس بن مالک بن هلال الأشجعی. رأى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سَمِعَ خُطْبَتَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَ كَانَ رَدَفَ أَبِيهِ يَوْمَئِذٍ، وَ عَدَادَهُ فِي أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ حَدِيثَهُ عَنْهُمْ، رَوَى عَنْهُ ابْنُهُ سَلْمَةُ وَ أَبُو مَالِكٍ الْأَشْجَعِيُّ وَ نَعِيمُ بْنُ أَبِي هَنْدٍ. نَبِيطٌ: بَضَمَ النَّوْنَ وَ فَتَحَ الْبَاءَ الْمُوَحَّدَةَ وَ سَكُونُ الْيَاءِ تَحْتَهَا نَقْطَتَانِ. وَ شَرِيطٌ: بِفَتْحِ الشَّيْنِ الْمَعْجَمَةِ وَ كَسْرِ الرَّاءِ. وَ نَعِيمٌ بَضَمَ النَّوْنَ وَ فَتَحَ الْعَيْنَ .

و عز الدین ابن الاثیر الجزری در «اسد الغابة» گفته: [(ب. د. ع) نیبط ابن شریط بن أنس بن مالک بن هلال الأشجعی. يروى عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. روى عنه ابنه سلمة.

أخبرنا أبو القاسم يعيش بن علي بإسناده إلى أبي عبد الرحمن النَّسَائِيِّ:

أخبرنا عمرو بن علي، حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ سَفْيَانَ، عَنْ سَلْمَةَ بْنِ نَبِيطٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۲۲

رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْطُبُ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ بِعَرَفَةَ قَبْلَ الصَّلَاةِ، خَرَّجَهُ الثَّلَاثَةُ].

و ذهبی در «تجرید الصحابه» گفته: [نیبط بن شریط بن أنس الأشجعی، له أحاديث و عنه ابنه سلمة في «سنن النَّسَائِيِّ». (ب. د. ع).

و نیز ذهبی در «کاشف» گفته: [نیبط بن شریط الأشجعی کوفی له صحبة، عنه ابنه سلمة و نعيم بن أبي هند].

و ابن حجر عسقلانی در «إصابه» گفته: [نیبط بن شریط - بالتصغير فيهما، لكن في «جامع الاصول» و «التقريب» نیبط بالتصغير و شریط بالتكبير - ابن أنس ابن مالک بن هلال الأشجعی، نزل الكوفة، وقع ذكره في حديث والده شريط، و له رواية عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عن سالم بن عبيد روى عنه ابن سلمة و نعيم بن أبي هند و أبو مالک الأشجعی. قال ابن أبي حاتم: له صحبة و بقي بعد النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زمانا].

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تهذيب» گفته: [(د. تم. س. ق) نیبط بن شریط الأشجعی الکوفی، روى عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عن سالم بن عبيد و أنس بن مالک و عنه ابنه سلمة و نعيم بن أبي هند و أبو مالک الاشجعی، قال ابن أبي حاتم: نیبط بن شریط الأشجعی الکوفی والد سلمة بن نیبط له صحبة و هو نیبط بن جابر من بنی مالک بن التَّجَارِ، زَوْجُهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ الْفَرِيعَةُ بِنْتُ سَعْدِ بْنِ زُرَّارَةَ وَ بَقِيَ نَبِيطٌ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ زَمَانًا. قال عثمان الدارمي: سألت ابن معين عن نیبط بن شريط فقال:

هو أبو سلمة ثقة. و كذا قال ابن أبي حاتم، و قد فَرَّقَ ابن عبد البرَّ في الصَّحَابَةِ بَيْنَ نَبِيطِ بْنِ شَرِيطِ بْنِ أَنَسِ بْنِ هَلَالِ الْأَشْجَعِيِّ وَ بَيْنَ نَبِيطِ بْنِ جَابِرِ الْأَنْصَارِيِّ التَّجَارِيِّ وَ هُوَ الصَّوَابُ. قلت: و اعتمد صاحب «الكمال» قول ابن أبي حاتم فقال انَّ اسم شريط جابر و هذا ليس بشيء لأنَّ الْأَشْجَعِيَّ وَ التَّجَارِيَّ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي نَسَبٍ وَاحِدٍ. وَ مِمَّنْ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا ابْنُ سَعْدٍ فَذَكَرَ نَبِيطُ بْنُ جَابِرٍ فِيمَنْ شَهِدَ احِدًا، وَ أَبُو الْقَاسِمِ الْبَغَوِيُّ فَقَالَ فِي نَبِيطِ بْنِ جَابِرٍ: لَيْسَ لَهُ حَدِيثٌ، وَ قَالَ فِي نَبِيطِ بْنِ شَرِيطٍ بَعْدَ أَنْ أَوْرَدَ لَهُ حَدِيثَهُ إِنَّهُ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، الْحَدِيثُ، لَا أَعْلَمُ لَهُ غَيْرَ هَذَا، انْتَهَى. وَ إِنَّمَا قَالَ ابْنُ مَعِينٍ فِيهِ إِنَّهُ ثَقَّةٌ لِأَنَّهُ لَيْسَ عَنْده إِلَّا مَجْرَدُ الرُّؤْيَا فَبُنِيَ عَلَى أَنَّهُ تَابِعِي، وَ اللَّهُ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۲۳

تعالی أعلم .

و نیز ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته: [نیبط - بالتصغير - ابن شریط - بفتح المعجمة - الأشجعی الکوفی، صحابی صغير یکنی أبا سلمة].

و صفی الدین خزر جی در «مختصر تهذيب» گفته: [نیبط بن شریط - بفتح المعجمة - ابن أنس بن مالک بن هلال الأشجعی، صحابی له حديث، و عنه ابنه سلمة و نعيم بن أبي هند].

و گمانم نیست که احدی از اهل سنت بعد ملاحظه این عبارات در صحابیت شریط و نبیط شک خواهد نمود و در ثقت و عدالت این هر دو صحابی تردّد را بخاطر خود راه داده مسلک ارتیاب در حدیث ایشان خواهد پیمود.

حدیث «النجوم أمان لأهل السماء وأهلیتی أمان لأهل الارض»

و از آن جمله است

حدیث «النجوم أمان لأهل السماء و أهل بیتی أمان لأهل الارض».

و این حدیث را بسیاری از علمای سنیّه روایت نموده‌اند و بذکر آن در کتب و أسفار دینیّه خود مسلک ارغام انوف جاحدین پیموده‌اند.

احمد بن حنبل شیانی در کتاب «المناقب» علی ما نقل عنه گفته: [و فیما کتب إلینا محمّد بن علی الحضرمی یدکر أنّ یوسف بن یعیش حدّثهم قال: حدّثنا عبد الملک بن هارون بن عنتره عن أبیه عن جدّه عن علی بن أبی طالب (رض) قال: قال رسول الله (صلعم): النجوم أمان لأهل السماء فإذا ذهبت النجوم ذهبوا، و أهل بیتی أمان لأهل الارض فإذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الارض .

و روایت کردن احمد این حدیث را در کتاب «المناقب» از عبارات دیگر علما نیز خواهی دانست «انشاء الله تعالی».

و محب الدین طبری در «ذخائر العقبی» گفته: [

عن علی علیه السلام قال: قال رسول الله صلّى الله علیه و آله: النجوم أمان لأهل السماء فإذا ذهبت النجوم ذهبت (ذهب. ظ) أهل السماء. و أهل بیتی أمان لأهل الأرض فإذا ذهبت (ذهب. ظ) أهل بیتی ذهب أهل الأرض. أخرجه أحمد فی المناقب .

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَظْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۲۴

و ملک العلماء شهاب الدّین دولت آبادی در «هدایة السعدا» گفته: [الجلوة الثلاثون فی عزّتهم بخطاب «أمان الامة و شفیع القيامة». یکی از عزّت ایشان آنست که مصطفی صلّى الله علیه و آله ایشان را امان و شفیع خواند.

فی «الأربعین»: أولادی أمان لأهل الارض و شفیع یوم القیمة.

ترجمه: مصطفی صلّى الله علیه و آله فرمود: أولاد من أمانست، تا آنکه در دنیا باشد عذاب و قهر نازل نشود، و ما کان الله لیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیْهِمْ

. جزء از وصف کلّ و فرع از حکم أصل خارج نیست. پس معلوم شد هرگز در شاه راه شریعت و نهج طریقت خللی روی ننماید و قواعد و ارکان موصوص و بنیان مرصوص مدروس نگردد و ببرکت آنکه در میان امت او کتاب آسمانی و تنزیل یزدانی و منشور سبحانی مقتدای باقی و دودمان طاهر و خاندان ظاهر لا یزالی که امان أهل ایمان بقدم ایشانست و بقاء عالم بطفیل ایشانست، إذا انقرضوا أتى لأهل الأرض ما یوعدون.

کذا فی «شرف النبوة».

النجوم أمان لأهل السماء و أهل بیتی أمان لأهل الارض فإذا ذهبت النجوم أتى لأهل السماء ما یوعدون (و إذا ذهب أهل بیتی أتى لأهل الارض ما یوعدون. صح، ظ). و زاد فی غیره: إذا انقرضوا صبّ الله علیهم العذاب صبّا.

حاصله: مصطفی فرمود (صلعم): ستارگان مر آسمان را امانند، چون ستارگان بریزند کقوله تعالی «وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»

قیامت آید آسمانیان را، و أولاد من امانند زمینیان را، چون ایشان را بردارند بریزند بر زمینیان عذابی سخت و قیامت شود، و أولاد من در قیامت شفیع باشند. لفظ شفیع در حدیث هر چند مفردست مراد جمعست کقوله تعالی: فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ

فی «الکشاف»: اريد به الجمع کقولک: لا يفعل هذا صالح من الناس، يريد الجنس کقولک: لا يفعله من صلح منهم. و فی «الدرر» المراد من صالح المؤمنين علی بن أبی طالب رض. شفیع بلفظ واحد فرمود تا هر یکی از ایشان صاحب شفاعت باشد، و این نیز صفت خاص رسول الله است کقوله تعالى: وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى
فی «العمدة»: هو شفاعته لجميع المؤمنين و

فی «الدرر»: قال (صلعم): إذا لا أرضى و واحد من امتی فی النار.

و در «مائه المسائل» مولانا حمید الحق و الدین می گوید: هر کرا مهمی پیش آید بوسه بر پای

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۲۵

علوی دهد و یا منشورها بر چشم نهد و بگوید: إلهی بحرمت محمّد و آل او حاجت من برآر! بخدا که برآید، و این تجربه اولی الألبابست تا تو بدانی بقاء تو از طفیل قدم ایشانست، حق ایشان گزاری و امیدوار شفاعت ایشان باشی. این اشراف کسانی اند که جبرئیل پدر ایشان حسین را بر آسمان برده و شفیع خود آورده، و قد ذکرناه فی الجلوة الثالثة من الهدایة الثامنة، مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا*
عصمنا الله من المعترض الزّینم .

و حافظ سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» در باب سادس آن که آن را معنون باین عنوان نموده «باب الأمان ببقائهم و النّجاة فی اقتفاءهم» می فرماید:

[و عن علی بن أبی طالب رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلّى الله علیه: النّجوم أمان لأهل السماء، فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السّماء و أهل بیتی أمان لأهل الارض فإذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الارض. أخرجه أحمد فی «المناقب» و ذكره الدّیلمی و ابنه معا بلا إسناد].

و سمهودی در «جواهر العقدین» در ذکر خامس قسم ثانی که آن را معنون باین عنوان نموده «الذّکر الخامس: ذکر أنّهم أمان للامة و أنّهم کسفینه نوح

من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق

« گفته:

[و عن علی رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلّى الله علیه و سلّم النّجوم أمان لأهل السّماء فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السّماء و أهل بیتی أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الارض. أخرجه أحمد فی المناقب .

و ابن حجر مکی در «صواعق» در تحت آیه سابعه مناقب اهل بیت علیهم السلام گفته:

[و فی اخرى لأحمد: فإذا ذهب النّجوم ذهب أهل السّماء و إذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الأرض .

و نیز ابن حجر در «صواعق» جائی که تلخیص کتاب «مناقب أهل البيت» تصنیف حافظ سخاوی نموده در باب «الأمان ببقائهم» گفته:

[و فی رواية لأحمد و غيره: النّجوم أمان لأهل السّماء فإذا ذهب النّجوم ذهب أهل السّماء، و أهل بیتی أمان لأهل الارض فإذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الارض .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۲۶

و شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی در «عقد نبوی» گفته:

[و قال الشّریف السّمهودی فی معنی

قوله صلّى الله علیه و سلّم: النّجوم أمان لأهل السّماء و أهل بیتی أمان لأهل الأرض فإذا هلك أهل بیتی جاء أهل الأرض من الآیات ما كانوا یوعدون.

قال: و یحتمل - و هو الأظهر عندی - أن كونهم أمانا للامة أهل البيت مطلقا و أن الله لما خلق الدنيا بأسرها من أجل النبي صلى الله عليه و سلم جعل دوامها بدوامه و دوام أهل بيته، فإذا انقضوا طوى بساطها].

و کمال الدین جهرمی در «براهین قاطعه» گفته: [و در یک روایت از أحمد چنین وارد شده که زمانی که نجوم رفت أهل آسمان نیز خواهند رفت و هر گاه که أهل بیت من رفتند أهل ارض نیز خواهند رفت . و ملا علی قاری در «مرقاة - شرح مشکاة» در ذیل شرح حدیث سفینه گفته:

[و يؤيده ما

أخرجه أحمد في المناقب عن علي قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: النجوم أمان لأهل السماء فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء، و أهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض .

و أحمد بن فضل مكي در «وسيلة المآل» گفته:]

عن سيدنا علي - كرم الله وجهه و رضى الله عنه - قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض. أخرجه أحمد بن حنبل في المناقب .

و محمد بن أبي بكر الشلي الحضرمي در كتاب «المشعر الروي» گفته:

[و قال صلى الله عليه و سلم: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا هلك أهل بيتي جاء أهل الأرض من الآيات ما كانوا يوعدون.

و قال صلى الله عليه و سلم: النجوم أمان لأهل السماء فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء و أهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض .

و محمود شيخاني قادری در «صراط سوى» گفته:

[و عن علي بن أبي طالب رضى الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: النجوم أمان لأهل السماء فإذا ذهب

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۲۷

النجوم ذهب أهل السماء و أهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض. أخرجه أحمد في المناقب .

و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير الصنعاني در «روضه نديه» گفته:

[و أخرج أحمد في المناقب من حديث علي عليه السلام قال: قال رسول الله (صلعم): النجوم أمان لأهل السماء و أهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض .

و محمد بن علي الصبان المصري در «إسعاف الراغبين» گفته:

[و في اخرى [۱] لأحمد: إذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء و إذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض .

و عجيلي در «ذخيرة المآل» در شرح شعر:

أمان أهل الأرض مما يوعد مثل النجوم في السماء فقد

گفته:]

و في رواية: أهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا هلك أهل بيتي جاء أهل الأرض من الآيات ما يوعدون،

و في رواية: إذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء و إذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض .

و مولوی ولی الله لکهنوی در «مرآة المؤمنین» در تحت آیه خامسه فضائل اهلبیت علیهم السّلام بعد نقل بعض احادیث گفته: [و أيضا:

و أهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا هلك أهل بيتي جاء أهل الأرض من الآيات. (ظ) ما كانوا يوعدون

و ،

فی روایة اخرى: فاذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء و إذا ذهب أهل البيت ذهب أهل الأرض .

و احمد بن زینی بن احمد دحلان المکی الشافعی در کتاب «الفتح المبین» گفته:

[و فی روایة للإمام أحمد: فإذا ذهب النجوم ذهب السماء (ذهب أهل السماء. ظ) و إذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض،

و فی روایة: فإذا هلك أهل بيتي جاء أهل الأرض من الآيات ما كانوا يوعدون .

و شیخ سلیمان بلخی در «ینابیع المودّة» گفته: [الباب الثالث. فی بیان أنّ دوام الدنیا بدوام أهل بیتہ صلی اللہ علیہ و علیہم و بیان أنّہم

سبب لنزول المطر و النعمة [۱] أى فی روایة اخرى. ۱۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۲۸

و بیان فضائلہم.

أخرج أحمد في المناقب عن علي كرم الله وجهه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: النجوم أمان لأهل السماء فإذا ذهب

النجوم ذهب أهل السماء و أهل بيتي أمان لأهل الأرض فاذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض. أيضا أخرجه ابن أحمد في «زيادات

المسند» و الحموي في «فرائد السمطين» عن علي كرم الله وجهه.

أيضا

أخرجه الحاكم عن محمد الباقر عن أبيه عن جدّه عن علي رضي الله عنهم. و اخرج أحمد عن أنس رضي الله عنه قال: قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بيتي أمان لأهل الأرض فاذا ذهب أهل بيتي جاء أهل الأرض من الآيات ما

كانوا يوعدون. و قال احمد: إنّ الله خلق الأرض من أجل النبي صلى الله عليه وسلم فجعل دوامها بدوام أهل بيته و عترته صلى الله

عليه و سلم .

و نیز بلخی در «ینابیع المودّة» در همین باب گفته:]

أخرج الحموي عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أهل بيتي أمان لأهل الأرض كما أنّ النجوم أمان

لأهل السماء. أيضا أخرجه الحاكم عن قتادة عن عطاء عن ابن عباس.

أخرج الحاكم عن جابر بن عبد الله و أبي موسى الأشعري و ابن عباس رضي الله عنهم.

قالوا: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بيتي أمان لأهل الأرض فاذا ذهب النجوم ذهب أهل

السماء و إذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض .

و نیز بلخی در «ینابیع المودّة» در باب سادس و خمسون نقلا عن «ذخائر العقبی» آورده:

[و عن علي مرفوعا: النجوم أمان لأهل السماء فاذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء، و أهل بيتي لأمان لأهل الأرض، فاذا ذهب أهل

بيتي ذهب أهل الأرض.

أخرجه أحمد في المناقب .

و نیز بلخی در «ینابیع المودّة» در باب تاسع و خمسون در ذیل آیه سابعه نقلا عن «الصواعق» آورده:

[و فی روایة: و أهل بيتي أمان لأهل الأرض فاذا هلك أهل بيتي جاء أهل الأرض من الآيات ما كانوا يوعدون،

و فی اخرى لأحمد: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بيتي أمان لأهل الأرض فاذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء و إذا ذهب أهل بيتي

ذهب أهل الأرض .

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۲۹

حدیث «النجوم أمان لاهل السماء و أهلیتی أمان لامتی»

و از آن جمله است

حدیث «النجوم أمان لاهل السماء و أهل بیتی أمان لامتی».

و این حدیث شریف را بسیاری از علمای اعلام و کملائی فخام سنیّه در کتب خود آورده‌اند.

محب الدین طبری در «ذخائر العقبی» در باب خامس گفته: [ذكر أنّهم أمان لأمّة محمد «صلعم».

عن إياس بن سلمة عن أبيه، قال: قال رسول الله صلعم: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بیتی أمان لامتی. أخرجه أبو عمرو الغفاری .

و أبو المجامع ابراهیم بن محمد الحموی در کتاب «فرائد السمطین» علی ما نقل عنه گفته:

[حدّثنا الإمام الأطهر قطب الدین المرتضی بن محمود بن محمد بن محمد الحسنی إجازة فی شهر سنه إحدى و سبعین و ستمائة

بهمدان، قال: أنبأنا والدي «ره». «ح»: و أخبرنا الإمام مجد الدین أبو الحسن محمد بن یحیی بن الحسن الکرخی بقراءتی علیه، ظاهر

قریة قهود و هی التي تدعی قلعة سقور، قال: أنبأنا جدی لامی مجد الدین أبو محمد عبد الرحمن بن الإمام مجد الدین أبي القاسم

عبد الله بن حيدر، أنبأنا شيخ الإسلام جمال السنه معین الدین أبو عبد الله محمد بن حمويه الحموي، قال:

أنبأنا جمال الإسلام أبو المحاسن علی بن الفضل الفارمدی، قال: أنبأنا والدي شيخ الاسلام أبو علی الفضل بن علی بن محمد

الفارمدی، قال: أنبأنا الإمام أبو القاسم عبد الله بن علی شيخ وقته المشار إليه فی الطريقة و متقدّم أهل الإسلام و الشریعة، قال:

أنبأنا أبو زيد عبد الرحمن بن محمّد بن أحمد يوم الثلاثاء السابع من شوال سنه ست و أربعمائه: أنبأنا أبو العباس محمّد بن یعقوب

الأصم: أنبأنا محمد بن سنان القزاز: أنبأنا موسى بن عبيدة: أنبأنا إياس بن سلمة بن الاكوع عن أبيه أن رسول الله «ص» قال: النجوم أمان

لاهل السماء و أهل بیتی أمان لامتی .

و جمال الدین زرندی در «نظم درر السمطین» گفته:

[و ورد عنه صلى الله عليه و سلم أنّه قال: النجوم أمان لاهل السماء و أهل بیتی أمان لامتی.

و فی روایة: أمان لاهل الارض».

و جلال الدین سیوطی در «جامع صغیر» گفته:

[النجوم أمان لأهل السماء

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۳۰

و أهل بیتی أمان لامتی. «ع [۱]». عن سلمة بن الاكوع .

و از رمز «ح» که در مقابل این حدیث مرقومست واضح می شود که نزد سیوطی این حدیث حسنست.

و ابن حجر مکی در «صواعق» در فصل احادیث وارده در شأن اهل بیت علیهم السلام گفته: [الحديث الثانی عشر.

أخرج أبو يعلى عن سلمة بن الاكوع أنّ النبی صلى الله عليه و سلم قال: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بیتی أمان لامتی .

و ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[النجوم أمان لأهل السماء و أهل بیتی أمان لامتی «ع [۲]». عن سلمة بن الاكوع .

نیز ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[النجوم أمان لاهل السماء و أهل بیتی أمان لامتی «ش [۳]». و مسدّد و الحکیم. «ع [۴] طب [۵]». و ابن عساکر عن سلمة بن الاكوع .

و کمال الدین جهرمی در «براهین قاطعه» گفته: [حدیث دوازدهم.

روایت کرد أبو یعلی از سلمة بن الاكوع که پیغمبر صلى الله عليه و سلم گفت:

«النجوم أمان لاهل السماء و أهل بيتي أمان لأمّتي».

ستارهها أمان و حافظ أهل آسمانند و أهل بيت من أمان و حافظ أمّ من اند].

و احمد بن فضل مکی در «وسيلة المآل» گفته:

[و عن إياس بن سلمة عن أبيه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: النجوم أمان لاهل السماء و أهل بيتي أمان لأمّتي. أخرجه أبو عمرو الغفاري و مسدد و ابن أبي شيبة و أبو يعلى في مسانيدهم و الطبراني .

و علی عزیزی در «سراج منیر- شرح جامع صغیر» گفته:

[النجوم أمان لاهل السماء

بالمعنى المقرّر و

أهل بيتي أمان لأمّتي

أراد بأهليته علماءهم و يحتمل الإطلاق لأنّ الله تعالى لما خلق الدنيا لأجله جعل دوامها بدوام أهل بيته. «ع [۶]». عن سلمة بن [۱-۲-۴-۶] أى أخرجه أبو يعلى (۱۲).

[۳] أى أخرجه ابن أبي شيبة (۱۲).

[۵] أى أخرجه الطبراني (۱۲).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۳۱

الاکوع و إسناده حسن .

و مرزا محمد معتمد خان بدخشی در «مفتاح النجا» گفته:

[و أخرج الحفاظ أبو بكر عبد الله بن محمّد بن أبي شيبة العبسي الكوفي و أبو الحسن مسدد بن مسرهد الأسدي البصري في مسنديهما و أبو عبد الله محمد بن علي الحكيم الترمذي في «نوادير الاصول» و أبو يعلى أحمد بن علي التميمي الموصلي في مسنده و الطبراني في الكبير و ابن عساكر عن إياس بن سلمة بن الاكوع عن أبيه (رض) عن النبي (ص) قال: النجوم أمان لاهل السماء و أهل بيتي أمان لأمّتي .

و محمد صدر عالم دهلوی در «معارج العلى» گفته: [الآية الرابعة، قال الله تعالى: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ

. أشار صلى الله عليه و سلم إلى وجود ذلك المعنى في أهل بيته أنّهم أمان لاهل الارض كما كان هو صلى الله عليه و سلم أمانا لهم. و في ذلك أحاديث كثيرة، منها ما

أخرج ابن أبي شيبة و مسدد و أبو يعلى و الطبراني و ابن عساكر عن إياس بن سلمة ابن الاكوع عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: النجوم أمان لاهل السماء و أهل بيتي امان لأمّتي .

و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير الصنعاني در «روضه نديّه» گفته:

[و اخرج ابو عمرو الطفاري (الغفاري. ظ) عن اياس بن سلمة (عن ابيه. صح. ظ) قال: قال: النجوم امان لاهل السماء و أهل بيتي امان لأمّتي .

و عجیلی در «ذخيرة المآل» در شرح شعر:

امان اهل الارض ممّا يوعد مثل النجوم فى السماء تقد

گفته: [و فى ذلك احاديث كثيرة، منها:

النجوم أمان لاهل السماء و أهل بيتي أمان لأمّتي .

و مولوی مبین لکهنوی در «وسيلة النجاة» گفته:

[و عن «تبویب الجامع الصغیر» عن ابن عساکر عن علی: النجوم أمان لاهل السماء و أهل بیتی أمان لامتی .

و محمد سالم بن سلام الله الدهلوی البخاری در رساله «اصول الايمان» در فصل پنجم آن بعد نقل حدیثی از کتاب «شرف النبوة» أبو سعید گفته: [و نیز آورده:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۳۲

بدرستی که آن حضرت صلی الله علیه و سلم آفتاب فضل و کمال بی نقصان اند و اهل بیت آن حضرت «ص» مانند ستارهها در آن، چنانچه وارد شده: فرمود صلی الله علیه و سلم:

النجوم امان لاهل السماء و أهل بیتی امان لامتی .

و ولی الله لکهنوی در «مرآة المؤمنین» گفته: [الآیه الخامسة. قوله تعالى: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ

. فی «الصّواعق»: أشار صلی الله علیه و سلم إلى وجود ذلك المعنى فى أهل بيته فإنهم امان لأرض (كذا. م) كما كان هو صلی الله علیه و سلم امانا لهم.

قال صلی الله علیه و سلم: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بیتی امان لامتی .

و أحمد بن زینی بن أحمد دحلان مکی در «فتح مبین» گفته:]

أخرج أبو- يعلى عن سلمة بن الأكوع رضى الله عنه أن النبی صلی الله علیه و سلم قال: النجوم أمان لاهل السماء و اهل بیتی امان لامتی من الاختلاف .

و سليمان بن ابراهيم بلخی در «ینابیع المودة» در باب ثالث آن گفته:]

أخرج الحموي عن سلمة بن الاكوع عن النبی صلی الله علیه و سلم قال: النجوم أمان لاهل السماء و أهل بیتی امان لامتی .

و نیز سليمان بلخی در «ینابیع المودة» در باب ثالث آن گفته: [و

فی نوادر الاصول» عن سلمة بن الاكوع قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: النجوم امان لاهل السماء و أهل بیتی امان لامتی.

و فی «الصّواعق»: النجوم أمان لاهل السماء و أهل بیتی امان لامتی. اخرجه جماعة.]

و نیز بلخی در «ینابیع المودة» در باب سادس و خمسون نقلا عن «الجامع الصغیر» گفته:]

النجوم أمان لاهل السماء و أهل بیتی امان لامتی. لأبی يعلى عن سلمة بن الاكوع .

حديث «النجوم أمان لاهل السماء فاذا ذهب ...»

و نیز بلخی در «ینابیع المودة» در باب سادس و خمسون نقلا عن «ذخائر العقبی» آورده:]

و عن إياس بن سلمة عن أبيه مرفوعا: النجوم امان لأهل السماء و أهل بیتی امان لامتی. أخرجه ابو عمر و الغفاری .

و نیز بلخی در «ینابیع المودة» در باب تاسع و خمسون نقلا عن «الصّواعق»

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۳۳

گفته: [الآیه السابعة. وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ

. أشار صلی الله علیه و سلم إلى وجود ذلك المعنى فى أهل بيته و أنهم أمان لأهل الارض كما كان صلی الله علیه و سلم امانا لهم.

و فی ذلك احادیث كثيرة منها

«النجوم امان لاهل السماء و أهل بیتی امان لامتی»، أخرجه جماعة.]

و نیز شیخ سليمان بلخی در «ینابیع المودة» در باب تاسع و خمسون در ضمن احادیث وارده در فضائل اهلیت سلام الله علیهم

أجمعین نقلا عن «الصّواعق» می گوید:

[الثانی عشر.

اخرج ابو یعلی عن سلمة بن الاکوع مرفوعا: النجوم امان لاهل السماء و اهل بيتی امان لامتی .

و نیز شیخ سلیمان بلخی در باب خامس و ستون گفته:

[و فی «نوادر الاصول»:

حدّثنا أبی قال: حدّثنا الحماني، قال: حدّثنا ابن نمير عن موسى بن عبيدة بن إياس ابن سلمة بن الأكوع عن أبيه رضى الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: النجوم امان لاهل السماء و أهل بيتی امان لامتی .

و از آن جمله است حدیث منقول از جابر

«النجوم امان لاهل السّماء فاذا ذهب أتاها ما یوعدون و انا أمان لأصحابی ما كنت فإذا ذهب اتاهم ما یوعدون و أهل بيتی امان لامتی فإذا ذهب أهل بيتی اتاهم ما یوعدون».

و این حدیث شریف را هم کبرای اهل سنت نقل کرده اند، چنانچه مرزا محمد بدخشی در «مفتاح النجا» گفته:

[و اخرج الحاكم فی «المستدرک» عن جابر بن عبد الله (رض) أنّ النبی (ص) قال: النجوم امان لاهل السّماء فاذا ذهب أتاها ما یوعدون و انا امان لأصحابی ما كنت فإذا ذهب أتاها ما یوعدون، و أهل بيتی امان لامتی فإذا ذهب أهل بيتی اتاهم ما یوعدون .

و محمد صدر العالم دهلوی در «معارج العلی» در تحت آیه رابعه فضائل اهلیت علیهم السلام گفته:

[و اخرج الحاكم عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: النجوم امان لاهل السّماء فاذا ذهب اتاهم ما یوعدون، و انا امان لأصحابی ما كنت فإذا ذهب اتاهم ما یوعدون، و أهل بيتی امان لامتی فإذا ذهب أهل بيتی اتاهم ما یوعدون .

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۳۴

حدیث «النجوم امان لاهل الارض من الغرق...»

و از آن جمله است حدیث منقول از ابن عباس:

«النجوم امان لاهل الارض من الغرق و أهل بيتی امان لامتی من الاختلاف فاذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس».

و این حدیث را بسیاری از علمای اعلام اهل سنت در کتب خود روایت کرده اند، کما عرفت فیما سبق من عباراتهم الّتی ذکرناها فی الجواب عن حدیث سنّة الخلفاء.

و در این جا نیز بعض عبارات مذکور می شود.

علامه سیوطی در «إحياء الميت- نسخه صغیره» گفته: [الحديث التاسع و العشرون.

اخرج الحاكم عن ابن عباس، قال: قال رسول الله (ص): النجوم امان لاهل الارض من الغرق و أهل بيتی امان لامتی من الاختلاف فإذا خالفتها قبيلة اختلفوا فصاروا حزب إبليس .

و نیز سیوطی در «إحياء الميت- نسخه کبیره» گفته: [الحديث الخامس و الثلاثون.

أخرج الحاكم عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: النجوم امان لاهل الارض من الغرق و أهل بيتی امان لامتی (کذا. م) لامتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيلة اختلفوا فصاروا حزب إبليس .

و کمال الدین جهرمی در «براهین قاطعه» گفته: [و در روایتی که حاکم آن را بشرط بخاری و مسلم صحیح کرده است آنست که نجوم امان اهل ارضست از غرق، و اهل بیت من امان امت منست از اختلاف، پس هر گاه که قبیله از عرب مخالفت اهل بیت کرد

اختلاف در میان امت واقع شد و از جمله لشکر ابلیس گشتند].

و احمد بن الفضل بن محمد با کثیر المکی در «وسيلة المآل» گفته:

[و عن ابن عباس رضی الله عنهما أنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: النجوم امان لاهل الارض من الغرق، و أهل بيتی امان لامتی من الاختلاف، فإذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس. اخرجه الحاكم و قال: صحيح الاسناد.]

و محمد بن أبی بکر الشَّلی الحضرمی در کتاب «المشرع الرَوَّی» گفته:

[و قال صلى الله عليه وسلم: النجوم امان لاهل الارض من الغرق و أهل بيتی امان لامتی من الاختلاف

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۳۵

فإذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس .

و مرزا محمد بدخشی در «مفتاح النجا» گفته:

[و اخرج الحاكم و صحَّحه على شرط الشيخين عن ابن عباس رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: النجوم امان

لاهل الارض من الغرق و أهل بيتی امان لامتی من الاختلاف فإذا خالفتها قبيلة اختلفوا فصاروا حزب إبليس .

و محمد بن علی الصَّبَّان در «إسعاف الراغبين» گفته:

[و فی رواية صحَّحها الحاكم على شرط الشيخين: النجوم امان لاهل الارض من الغرق و أهل بيتی امان لاهل الارض من الاختلاف،

و قد يشير إلى هذا المعنى قوله تعالى: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ

. اقيم اهل بيته مقامه فی الامان لأنهم منه و هو منهم كما ورد فی بعض الطرق .

و مولوی مبین در «وسيلة النجاة» گفته:

[و فی رواية صحَّحها الحاكم على شرط الشيخين: النجوم امان لاهل الارض من الغرق و أهل بيتی امان لامتی من الاختلاف فإذا

خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس. هذا فی «الصَّواعق».]

و مولوی ولی الله لکهنوی در «مرآة المؤمنین» در تحت آیه خامسه فضائل اهلیت علیهم السلام گفته:

[و فی رواية: النجوم امان لاهل الارض من الغرق و أهل بيتی امان لامتی من الاختلاف فإذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا

حزب إبليس .

و سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینایع المودَّة» در باب پنجاه و نهم در ذیل آیه «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ»

از آیات وارده در فضائل اهلیت سلام الله علیهم اجمعین نقلا عن «الصَّواعق» گفته:

[و فی رواية صحَّحها الحاكم على شرط الشيخين: النجوم امان لاهل السماء و أهل بيتی امان [۱] لاهل الارض من الغرق و أهل بيتی

امان لامتی من الاختلاف فإذا خالفتهم قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس . [۱] ما خططنا لعله سبقه بالقلم (۱۲. ن)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۳۶

حدیث شمس و قمر و زهره و فرقدین

و از آن جمله است: حدیث شمس قمر و زهره و فرقدین.

و این حدیث را ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی که جلالت شان او نزد اهل سنت در مجلد آیه «إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ»

و مجلّد حدیث غدیر بتفصیل تمام مبین و مبرهن گردیده، در کتاب «العرائس» آورده، چنانچه در بیان زینت ارض گفته:

[و زَيْنَها ايضا بالانبياء عليهم السَّلام و زَيْنَ الانبياء بأربعة ابراهيم الخليل عليه السَّلام و موسى الكليم و عيسى الوجيه و محمد الحبيب

صلوات الله عليهم اجمعين، و هم اهل الكتاب و اصحاب الشَّرائع و اولو العزم. و زَيْنَها ايضا بآل محمد صلى الله عليه و سلم، و زَيْنَها

ايضا بأربعة على و فاطمه و الحسن و الحسين رضی الله عنهم. و

روى يزيد الرقاشي عن انس بن مالك قال: صلى بنا رسول الله صلى الله عليه و سلم صلاة الفجر فلما انفتل من الصلوة اقبل علينا بوجه

الکریم فقال: معاشر المسلمین! من افتقد الشمس فليستمسك بالقمر و من افتقد القمر فليستمسك بالزهره و من افتقد الزهره فليستمسك بالفرقدين. فقيل: يا رسول الله! ما الشمس؟

و ما القمر؟ و ما الزهره؟ و ما الفرقدين (الفرقدان. ظ)؟ فقال: انا الشمس و على القمر و فاطمه الزهره و الحسن و الحسين الفرقدان في كتاب الله تعالى لا يفترقان حتى يردا على الحوض .

و نیز این حدیث شریف را ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم التطنزی که عظمت و جلالت و رفعت و نبالت او نزد حضرات سنیّه بر ناظر کتاب «الانساب» سمعانی و «ذیل تاریخ الخطیب» تصنیف حافظ ابن النجار بغدادی و «وافی بالوفیات» صلاح الدین خلیل بن ایبک الصیفدی واضح و لائحتست، کما دریت فی مجلّد حدیث الغدیر، بسند خود روایت نموده، چنانچه در کتاب «الخصائص العلویّه علی سائر البریّه» علی ما نقل عنه گفته:

[اخبرنا ابو الفتح المحسد بن أبي طاهر حامد بن محمّد بن أبي الصّباح المهابازی فيما قرأت عليه من اصل سماعه، قال: حدّثنا الحافظ ابو مسعود سليمان بن ابراهيم بن محمّد بن سليمان قال: حدّثنا ابو الحسن عليّ بن جعفر الإمام قال: حدّثنا عمر بن احمد بن عليّ بن ابراهيم بن عيسى بن جرير بن موسى البغداديّ بالبصرة إملاء سنه سبع و خمسين و ثلاثمائه، قال: اخبرني القاضي يوسف بن يعقوب

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۳۷

ابن اسماعيل بن حمّاد بن زيد بن درهم، قال: حدّثنا عمرو بن مرزوق عن شعبه بن الحجاج عن الأعمش عن أبي عبد الرحمن عن انس بن مالك قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: اطلبوا الشمس فإذا غابت فاطلبوا القمر فإذا غاب القمر فاطلبوا الزهره و إذا غابت الزهره فاطلبوا الفرقدين. قلنا: يا رسول الله! و من الشمس؟ قال: أنا. قلنا: و من القمر؟ قال: عليّ. قلنا: فمن الزهره؟ قال: فاطمه. قلنا: فمن الفرقدين (الفرقدان. ظ)؟ قال: الحسن و الحسين عليهما السلام .

و نیز این حدیث شریف را محمد بن خاوند شاه بن محمود الهروی در تاریخ «روضه الصّفا» آورده، چنانچه در جلد سوم آن در حالات جناب امام حسین علیه السلام گفته:

[جابر بن عبد الله روایت کرد که حضرت رسول فرمود که

«اهتدوا بالشمس فإذا غابت الشمس فاهتدوا بالقمر و إذا غاب القمر فاهتدوا بالزهره، فإذا غابت الزهره فاهتدوا بالفرقدين. فقيل: يا رسول الله! ما الشمس و ما القمر و ما الزهره و ما الفرقدين (الفرقدان. ظ)؟ فقال: الشمس أنا و القمر عليّ و الزهره فاطمه و الفرقدين (الفرقدان. ظ) الحسن و الحسين».

یعنی راه راست طلّیب نور آفتاب و اگر خورشید غائب گردد بروشنائی ماه طلب هدایت کنید و اگر ماه محجوب شود بزهره طلب راه راست نمائید و اگر زهره مسدود گردد بنور فرقدان طالب طریق مستقیم شوید. پرسیدند که یا رسول الله! عبارت از آفتاب کدامست و زهره و فرقدان کیانند؟ فرمود که آفتاب منم و ماه علی است و زهره فاطمه و فرقدان حسن و حسین اند.

و نیز این حدیث شریف را غیاث الدّین بن همام الدّین الحسینی المدعوّ بخواند امیر در «حبيب السیر» ذکر نموده، چنانچه در ذکر احادیث و اخبار وارده در شأن جناب امام حسین علیه السلام آورده: [و از جابر بن عبد الله رضی الله عنه منقولست که رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم گفت که:

اهتدوا بالشمس فإذا غابت الشمس فاهتدوا بالقمر فإذا غاب القمر فاهتدوا بالزهره فإذا غابت الزهره فاهتدوا بالفرقدين.

گفتند: یا رسول الله! آفتاب کدامست و ماه کیست و زهره چیست و فرقدان کیانند؟ جواب داد که آفتاب

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۳۸

منم و ماه علی بن ابی طالبست و زهره فاطمه زهراست و فرقدین حسن و حسین اند.]

حدیث «یا علی! ان الحسن و الحسین من اولادک کالبدر بین النجوم»

و از آن جمله است:

حدیث «یا علی! ان الحسن و الحسین من اولادک کالبدر بین النجوم».

و این حدیث را شهاب الدّین دولت آبادی در «هدایة السّیّدا» ثابت نموده و بتشریح آن قلوب نواصب را بقدم صدق پامال فرموده، چنانچه در هدایه تاسعه گفته:

[الجلوة الحادی (الحادیة. ظ) و الثلاثون. فیما أعزّهم رسول الله «صلعم» بخطاب البدر. یعنی مصطفی (صلعم) بعزّت، ایشان را «بدر» خواند یعنی ماه شب چهاردهم بی کدورت و غلّ و غشّ و بی عیب و روشن، هر که خاک سوی ماه اندازد بر روی او باز گردد، هیچ دریا از دهن سگ پلید نشود.

فی «الأربعین»: یا علی! ان الحسن و الحسین من اولادک کالبدر بین النجوم.

ترجمه: مصطفی فرمود «صلعم»: یا علی! حسن و حسین میان فرزندان تو چون ماه شب چهاردهم اند.

حدیث کواکب بودن اولاد جناب فاطمه، سلام الله علیها

و از آن جمله است حدیث کواکب بودن اولاد جناب فاطمه سلام الله علیها.

و این حدیث را شهاب الدّین دولت آبادی در «هدایة السّیّدا» آورده، و طریق اثبات و تایید آن باقدام استدلال و احتجاج واضح الانبلاج سپرده، چنانچه در کتاب مذکور در هدایه تاسعه مسطورست: [الجلوة الثانیة و الثلاثون. فی عزّتهم بخطاب الكواکب. یعنی عزت ایشانست که مصطفی «صلعم» فرمود و ایشان را کواکب خواند.

فی «التّشريح»: عن ابن عبّاس قال «صلعم»: الا إنّ الله عزّ و جلّ زین السّماء الدّنيا بزینة الكواکب، و زین الدّنيا بالكواکب. قیل: و ما الكواکب یا رسول الله! قال: اولاد فاطمة.

یعنی آگاه باشید خداوند تعالی بیاراست آسمان را به ستارگان و بیاراست دنیا را بأولاد فاطمه. و فی «تفسیر سورة يوسف» للإمام ضیاء الحق و الدّین الشّنامی «رح» عند قوله تعالی «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا»

:

دلّت الآیة علی أنّ اولاد نبینا کالکواکب أولى، لأنّ اولاد یعقوب لمّا کانوا کالکواکب

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۳۹

فلأنّ یكون اولاد نبینا- و هو افضل من یعقوب- کالکواکب أولى. حاصله: إمام ضیاء الحقّ و الدّین «رح» گفت: از دلالت آیه معلوم می شود که فرزندان یعقوب کواکب باشند فرزندان رسول ما که او از یعقوب بهتر است بر طریق أولى کواکب باشند، ازینجاست که مصطفی فرمود «صلعم»: چگونه هلاک شود امت من؟! در اول ایشان منم و میانه ایشان اولاد منست کواکب دنیا، رجوما للشّیاطین، و حفظا من کلّ شیطان مارد، و

«ما تمسّکتُم به لن تضلّوا من بعدی»

سرّ این معناست. یعنی هر که بایشان تمسّک کند شیطان و ضلالت از وی دور شود، عصمنا الله من المعترض الرّزیم .

حدیث «مُتْلِكٌ وَ مِثْلُ الْاَثْمَةِ مِنْ وَلَدِکْ بَعْدِی مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ»

اشاره

و از آن جمله است حدیثی که در آن آن جناب ب خطاب جناب امیر المؤمنین علیه السلام ارشاد فرموده: «مِثْلُكَ وَ مِثْلُ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِكَ بَعْدِي مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكْبِهَا نَجَى وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرَقَ، وَ مِثْلُكُمْ كَمِثْلِ النَّجُومِ كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ».

چنانچه سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینایع المودّة» در باب رابع - کما سمعت سابقا - گفته:

[الحمویّی فی «فرائد السّیّاطین» بسنده عن سعید بن جبیر عن ابن عبّاس رضی الله عنهما، قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: یا علی! أنا مدینه العلم و أنت بابها و لن تؤتی المدینه إلّا من قبل الباب، و کذب من زعم أنّه یحبّنی و یبغضک لأنّک منّی و انا منک، لحمک لحمی و دمک من دمی و روحک من روحی و سریرتک من سریرتی و علانیّتک من علانیّتی، سعد من أطاعک و شقی من عصاک و ربّح من تولّاک و خسر من عاداک و فاز من لزمک و هلك من فارقک، مِثْلُكَ وَ مِثْلُ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِكَ بَعْدِي مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مِنْ رَكْبِهَا نَجَى وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرَقَ، وَ مِثْلُكُمْ كَمِثْلِ النَّجُومِ كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ].

و بلخی این حدیث شریف را بهمین ألفاظ در باب رابع و اربعون نیز آورده، و این حدیث شریف که هر هر جمله اش از آیات ساطعه و بیّنات قاطعه است بنحوی که مثبت حقّیت مذهب اهل حقّ و سدادست هر عاقل بصیر و متأمّل خبیر آن را بخوبی می داند عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۴۰

و مضمون بلاغت مشحون آن بودن حضرات اهل بیت علیهم السّلام مثل سفینه و مثل نجوم کالشّمس فی رابعه التّهار واضح و آشکار می گرداند.

و مخفی نماند که برای این احادیث شریفه مؤیّدات عدیده است از ارشادات حضرات اهل بیت علیهم السّلام و آثار صحابه کرام و اقوال علمای اعلام.

«أما ارشادات اهلبیت علیهم السّلام»

پس از آن جمله است ارشاد باسداد جناب امیر المؤمنین علیه السلام:

«أَلَا! إِنَّ مِثْلَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَمِثْلِ نَجُومِ السَّمَاءِ إِذَا خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ».

و این ارشاد باسداد در ضمن خطبه بلیغه واقعه شعله که ألفاظش این ست:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ النَّاشِرِ فِي الْخَلْقِ فَضْلَهُ وَ الْبَاسِطِ فِيهِمُ بِالْجُودِ يَدَهُ، نَحْمَدُهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى رِعَايَةِ حَقُوقِهِ. وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعًا وَ بَذَكَرَهُ نَاطِقًا، فَأَدَّى أَمِينًا وَ مَضَى رَشِيدًا وَ خَلَفَ فِيْنَا رَايَهُ الْحَقَّ، مِنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ وَ مِنْ لَزَمَهَا لَحِقَ، دَلِيلُهَا مَكِثُ الْكَلَامِ بِطَيِّءِ الْقِيَامِ سَرِيعَ إِذَا قَامَ، فَإِذَا أَنْتُمْ أَنْتُمْ لَهُ رِقَابُكُمْ وَ أَشْرَتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ جَاءَ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ، فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى يَطْلُعَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ يَجْمَعُكُمْ وَ يَضُمُّ نَشْرَكُمْ، فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مَقْبَلٍ وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ مَدْبَرٍ فَإِنَّ الْمَدْبَرَ عَسَى أَنْ تَزِلَّ إِحْدَى قَائِمَتِيهِ وَ تَثْبُتَ الْآخَرَى فَرَجْعًا حَتَّى تَثْبُتَا جَمِيعًا، أَلَا! إِنَّ مِثْلَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَمِثْلِ نَجُومِ السَّمَاءِ إِذَا خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكَامَلْتُمْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ وَ أَرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمَلُونَ».

و علامه عبد الحمید بن أبی الحدید المدائنی البغدادی در «شرح نهج البلاغه» در شرح این خطبه بلیغه گفته: [و رایة الحق الثقلان المخلفان بعد رسول الله صلّی الله علیه و آلِهِ وَ هُمَا الْكِتَابُ وَ الْعِترَةُ].

و نیز در شرح این خطبه گفته:]

يقول عليه السلام: من كان منكم متقدماً لها او متأخراً عنها فقد خرج عن الحق و من لازمها لحق الحق.

ثم قال: دليلها مكث

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۴۱

الكلام. يعنى نفسه عليه السلام لأنه المشار إليه من العتره و أعلم الناس بالكتاب .

و نیز در شرح این خطبه گفته: [و اعلم أنّ هذه الخطبة خطب بها أمير المؤمنين «ع» في الجمعة الثالثة من خلافته و كنى فيها عن حال نفسه و أعلمهم فيها أنّهم سيفارقونه و يفقدونه بعد اجتماعهم عليه و طاعتهم لهم (له. ظ. م) و هكذا وقع الأمر]. و نیز در شرح این خطبه گفته: [ثم أخبرهم أنّهم يلبثون بعده ما شاء الله و لم يحدّ ذلك بوقت معيّن ثمّ يطلع الله لهم من يجمعهم و يضمّهم و هو من أهل البيت «ع» و هذه إشارة الى المهدى «ع» الذي يظهر في آخر الزّمان، عند أصحابنا غير موجود الآن و سيوجد و عند الامامية موجود الآن .

و نیز در شرح این خطبه گفته: [ثم ذكر أنّهم كنجوم السماء كلّما خوى نجم طلع نجم.

«خوى»: مال للمغيب. ثمّ وعدهم بقرب الفرج و قال: إنّ تكامل صنایع الله عندكم و رؤیة ما تأملونه أمر قد قرب وقته و كأنّكم به و قد حضر، و كأنّ و هذا على نمط المواعيد الإلهية بقیام الساعة فإنّ الكتب المنزلّة كلّها صرحت بقربها و إنّ كانت بعيدة عندنا لأنّ البعيد في معلوم الله قريب و قد قال سبحانه: إِنَّهُمْ يَرُؤْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً .

و از آن جمله است فرمودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام در حقّ اهل بیت علیهم السلام:

«و هم الدّعاء و هم النّجاة و هم أركان الارض و هم النّجوم بهم يستضاء».

و این ارشاد باسداد آن جناب در ضمن کلامی واقعه شده که آن را حافظ جلیل أبو سعد عبد الملک بن محمّد النّیسابوری الخروشی در کتاب «شرف المصطفى» آورده کما سمعت سابقاً. و چون اعاده نقل آن کلام بلاغت نظام در این مقام مناسبست لهذا بذکر آن باز مستعد می شوم.

پس باید دانست که حافظ مذکور در کتاب مزبور علی ما نقل عنه آورده که جناب امیر المؤمنین علیه السلام قریب بزمان وفات خود بخطاب مسلمین حاضرین ارشاد فرمود:

[و فيكم من يخلف من نبيكم «ص» ما إن تمسيّ كنتم به لن تضلّوا و هم الدّعاء و هم النّجاة و هم أركان الارض و هم النّجوم بهم يستضاء من شجرة طاب فرعها و زيتونة طاب (بورك. ظ) أصلها، نبت في الحرم و سقيت من كرم، من خير مستقرّ

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۴۲

إلى خير مستودع من مبارك إلى مبارك، صفت من الأقدار و الادناس و من قبيح ما نبه شرار النّاس، لها فروع طوال لا تنال، حسرت عن صفاتها الألسن و قصرت عن بلوغها الاعناق، فهم الدّعاء و بهم النّجاة و بالنّاس إليهم حاجة، فاخلفوا رسول الله «ص» بأحسن الخلافة فقد أخبركم أنّهم و القرآن ثقلان و أنّهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض. فالزموهم تهتدوا و ترشدوا و لا تفرّقوا عنهم و لا تتركوهم ففرّقوا و تمرّقوا].

از آن جمله است قول جناب امام زین العابدین علیه السلام:

«نحن أمان لاهل الارض كما أنّ النّجوم أمان لاهل السّماء»،

چنانچه سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینایع المودّة» در باب ثالث گفته:

[و أخرج الحمويّ بسنده عن الأعمش عن جعفر الصادق عن أبيه عن جدّه على ابن الحسين رضی الله عنهم قال: نحن أئمّة المسلمين و حجج الله على العالمين و سادة المؤمنين و قادة الغرّ المحجّلين و موالی المسلمين و نحن أمان لاهل الارض كما أنّ النّجوم امان

لاهل السَّيِّمَاءِ و نحن الَّذِينَ بَنَّا تَمْسُكُ السَّيِّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ بَنَّا يَنْزِلُ الْغَيْثُ وَ يَنْشُرُ الرَّحْمَةُ وَ تَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ، وَ لَوْ لَا مَا عَلَى الْأَرْضِ مَنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا. ثُمَّ قَالَ: وَ لَمْ تَخُلْ الْأَرْضَ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ حَجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مُسْتَوْرٍ وَ لَا تَخْلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حَجَّةٍ فِيهَا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْبُدِ اللَّهَ.

قال الاعمش: قلت لجعفر الصادق رضي الله عنه: كيف ينتفع الناس بالحجَّة الغائب المستور؟ قال: كما ينتفعون بالشمس إذا سترها سحب .

و نیز بلخی در «ینابیع المودَّة» در باب تاسع و ثمانون گفته:

[و أخرج الشيخ الحموي في «فرائد السَّمطين» بسنده عن سليمان الاعمش بن مهران عن جعفر الصادق عن أبيه عن جدِّه علي بن الحسين رضي الله عنهم، قال: نحن أئمة المسلمين و حجج الله على العالمين و سادات المؤمنين و قادة الغرِّ المحجلين و موالى المسلمين، و نحن أمان لاهل الارض كما أنَّ النجوم أمان لاهل السَّيِّمَاءِ، و بنا يمسك السَّيِّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِأُذْنِهِ وَ بَنَّا يَنْزِلُ اللَّهُ الْغَيْثُ وَ تَنْشُرُ الرَّحْمَةُ وَ تَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۴۳

و لَوْ لَا مَا عَلَى الْأَرْضِ مَنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا: ثُمَّ قَالَ: وَ لَمْ تَخُلْ الْأَرْضَ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ حَجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا إِمَّا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مُسْتَوْرٍ وَ لَا تَخْلُو الْأَرْضَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حَجَّةٍ فِيهَا، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْبُدِ اللَّهَ. قال سليمان: فقلت للصادق جعفر رضي الله عنه: كيف ينتفع الناس بالحجَّة الغائب المستور، قال: كما ينتفعون بالشمس إذا سترها سحب .

«أما آثار صحابه كرام»

پس از آن جمله است قول حضرت ابن عباس - علیه رضوان ربِّ النَّاسِ - در حق اهل بیت علیهم السَّلام:

«فهم الأئمة الدَّعاة و السَّيِّدَةُ الْوَلَادَةُ و القادة الحماة و الخيرة الكرام و القضاء و الحکام و النجوم و الأعلام و العترة الهاديَّة و القدوة العالية و الاسوة الصَّافية».

و این ارشاد باسداد در ضمن کلام طویلی واقع شده است که حضرت ابن عباس آن را بخطاب بعض اعراب در قالب فصاحت و بلاغت ریخته است، چنانچه عاصمی در

بیانات عالیہ ابن عباس در اوصاف امیر علیہ السلام

«زين الفتى» گفته: [و أما الاسماء التي سمَّاه بها ابن عمه حبر الأمة و بحرهما عبد - الله بن عباس رضي الله عنه، فإنه روى عن سعيد (سعد. ظ) بن طريف عن الأصبغ بن نباتة، قال: أسلم أعرابي على يدى أمير المؤمنين على بن أبى طالب رضي الله عنه فخلع عليه على (ع) حلتين و خرج الاعرابي من عنده فرحا مستبشرا و بحضرة الباب قوم من الخوارج، فلما أن نظروا إلى الاعرابي و فرحه بإسلامه على يدى على (ع) حسدوه على ذلك و قال بعضهم لبعض: أ ما ترون فرح هذا الاعرابي بإسلامه؟! تعالوا ننزله عن ولايته و نردّه عن إمامته! فأقبلوا بأجمعهم عليه و قالوا له: يا أعرابي! من أين اقبلت؟ قال: من عند أمير المؤمنين (ع). قالوا: و ما الذى صنعت عنده؟ قال: أسلمت على يديه، قالوا: ما أصبت رجلا تسلّم على يديه إلّا على يدى رجل كافر!!!. فلما سمع ذلك الاعرابي غضب غضبا شديدا و ثار القوم فى وجهه و قالوا:

لا تغضب! بيننا و بينك كتاب الله. فقال: اتلوه! فتلا بعضهم: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا

، إلى قوله: سَيِّلاً

. فقال لهم الاعرابي: ويلكم! فيمن

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَظْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۴۴

هذه الآية؟ قالوا: في صاحبك الذي أسلمت على يديه! فازداد الاعرابي غضبا و ضرب بيده إلى قائمة سيفه و هم بالقوم. ثم إنه رجع إلى نفسه و كان عاقلا فقال: لا- و الله لا- عجلت على القوم و أسأل عن هذا الخبر، فإن كان كما يقولون خلعت عليا و إن كان على خلاف ما يقولون جالدتهم بالسيف إلى أن تذهب نفسي. قال: فأتى ابن عباس و هو قاعد في مسجد الكوفة فقال: السلام عليك يا ابن عباس! قال له ابن عباس:

و عليك السلام. قال: ما تقول في أمير المؤمنين؟ قال: أي الأمراء تعني يا أعرابي؟

قال: علي بن أبي طالب. قال: و كان ابن عباس متكئا فاستوى قاعدا ثم قال له:

لقد سألت يا أعرابي عن رجل عظيم يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله، ذاك و الله صالح المؤمنين، و خير الوصيين، و قانع الملحين (الملحين. ظ) و ركن المسلمين و يعسوب المؤمنين، و نور المهاجرين، و زين المتعبدين، و رئيس البكائين، و أصبر الضابرين، و أفضل القائمين، و سراج الماضين، و أول السابقين من آل يس، المؤيد بجبرئيل الأمين، و المنصور بميكائيل المتين، و المحفوظ بجند السماء أجمعين، و المحامي عن حرم المسلمين، و مجاهد أعدائه الناصبين، و مطفي نيران الموقدين، و أصدق بلابل التباطين، و أفخر من مشى من قریش أجمعين، عين رسول رب العالمين و وصي نبيه في العالمين، و أمينه على المخلوقين، و قاصم المعتدين، و جراز المارقين و سهم من مرامي الله على المنافقين، و لسان حكم العابدين، ناصر دين الله في أرضه و ولي أمر الله في خلقه، و عيبة علمه، و كهف كتبه، سمح سخي سند حيي بهلول بهي سنحج جوهرى زكى رضى مطهر ابطحى باسل جرى قمر همام صابر صوام مهذب مقدم، قاطع الأصلاب، عالي الرقاب، مفرق الأحزاب، المنتقم من الجهال، المبارز للأبطال، الكيال في كل (مكيال. ظ) الافضال، أضبطهم عنانا، و أثبتهم جنانا، و أمضاهم عزيمة، و أشدهم شكيمة، و أسدهم نقيية، أسد بازل صاعقه مبرقه، يطحنهم في الحروب إذا ازدلفت الأسنة و قرنت الأعنة، طحن الرحي بسفالها و يذروهم ذرو الريح الهشيم، باسل بازل صنديد (شديد. ظ) هزبر ضرغام عازم عزام خطيب حصيف (مصقع. ظ) محجاج مقول تجاج، كريم الأصل شريف الفضل نقى العشيرة فاضل القبيلة عبل

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَظْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۴۵

الذراع طويل الباع ممدوح في جميع الافق (طلق، ذلق. ظ)، أعلم من مضى و أكرم من مشى و أوجب من ولى بعد النبي المصطفى «ص» ليث الحجاز و كبش العراق، مصادم الأبطال و المنتقم من الجهال، زكى (ركين. ظ) الزكاه منيع الصيانة صلب الامانة، من هاشم القمقام ابن عم نبي الأنام، السيد الهمام الرسول الامام مهدي الرشد المجانب للفساد الأشعب الحائم (الحاطم. ظ) و البطل المحاجم (المهاجم. ظ) و الليث المزاحم، بدرى احدي حنفي مكى مدني شعشعاني روحاني نوراني، له من الجبال شوامخها و من الهضاب ذراها و في الوغى ليثها و من العرب سيدها، الليث المقدام و البدر التمام و الماجد الهمام مبجل الحرمين و وارث المشعرين و أبو السبطين الحسن و الحسين من اهل بيت أكرمهم الله بشرفه و شرفهم بكرمه و أعزهم بهداه و خصهم لدينه و استودعهم سره و استحفظهم علمه، (جعلهم. صح.) عمدا لدينه و شهداء على خلقه و أوتاد أرضه و نجبي (نجباء. ظ) في علمه، اختارهم و اصطفاهم و فضّلهم و اجتباهم علما لعباده (و منارا لبلاد. صح. ظ)، أولاهم (و ولّاهم. ظ) على الصراط، فهم الأئمة الدعاة و السادة الولاة و القادة الحماة و الخيرة الكرام و القضاء و الحكام و النجوم و الاعلام و العترة الهادية و القدوة العالية و الاسوة الصافية، الراغب عنهم مارق و اللمازق بهم لاحق، هم الرحم الموصولة و الاثمة المتخيرة و الباب المبثلى به الناس، من أتاها نجى و من نأى عنهم هوى، حطة لمن دخلهم و حجة على من تركهم، هم الفلك الجارية في اللجج الغامرة، يفوز من ركبها و يغرق من جانبها، يتصدع عنهم الأنهار المتشعبة و ينفلق عنهم الأقاويل الكاذبة، هم الحصن الحصين و النور المبين و هدى لقلوب المهتدين و البحار الشائعة للشاربين و أمان

لَمَنْ تَبِعَهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَى اللَّهِ يَدْعُونَ وَبِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَ إِلَى آيَاتِهِ يَرْشُدُونَ، فِيهِمْ تَوَالَتْ رُسُلُهُ وَ عَلَيْهِمْ هَبَطَتْ مَلَائِكَتُهُ وَ إِلَيْهِمْ بَعَثَ الرُّوحَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِ (ربهم. ظ) وَ رَحْمَةً، فَضَّلَهُمْ لَذَلِكَ وَ خَصَّيَهُمْ وَ ضَرَبَهُمْ مِثْلًا لَخَلْقِهِ وَ وَآتَاهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ مِنَ الْيَمَنِ وَ الْبَرَكَةِ، فُرُوعَ طَيِّبَةٍ وَ أَصُولَ مَبَارَكَةٍ، مَعْدَنَ الرَّحْمَةِ وَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ، بَقِيَّةَ التَّقْوَاءِ وَ أَوْصِيَاءَ الْأَوْصِيَاءِ، مِنْهُمْ الطَّيِّبُ ذَكَرَهُ الْمَبَارَكُ اسْمُهُ أَحْمَدُ الرُّضَى وَ رَسُولُهُ الْأَمَيُّ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمَبَارَكَةِ، صَحِيحُ الْأَدِيمِ وَاضِحٌ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۴۶

الْبَرْهَانُ وَ الْمُبَلِّغُ مِنْ بَعْدِهِ بَيَانُ التَّأْوِيلِ وَ بِحَكْمِ التَّفْسِيرِ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ الصَّلَوةُ الرِّضْيَةُ وَ الزَّكَاةُ السَّيِّئَةُ، لَا يَحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقَى وَ لَا يَبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ.

قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ الْأَعْرَابِيُّ ذَلِكَ ضَرْبَ بِيَدِهِ إِلَى قَائِمَةِ سَيْفِهِ وَ قَامَ مُبَادِرًا فَضَرْبَ ابْنِ عَبَّاسٍ يَدَهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ: إِلَى أَيْنَ يَا أَعْرَابِي؟ قَالَ: أَجَالِدُ الْقَوْمَ أَوْ تَذْهَبُ نَفْسِي! قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: اقْعُدْ يَا أَعْرَابِي! فَإِنَّ لَعْلَى مُحْتَبِينَ لَوْ قَطَعْتَهُمْ (قَطَعَهُمْ. ظ) إِرْبَا إِرْبَا مَا أَزْدَادُوا لَهُ إِلَّا حُبًّا، وَ إِنَّ لَعْلَى بْنَ أَبِي طَالِبٍ مَبْغُضِينَ لَوْ أَلْعَقَهُمُ الْعَسَلُ مَا أَزْدَادُوا لَهُ إِلَّا بَغْضًا! قَالَ: فَقَعْدَ الْأَعْرَابِيِّ وَ خَلَعَ عَلَيْهِ ابْنُ عَبَّاسٍ حَلَّتَيْنِ حَمْرَاوِينَ .

وَ از آن جمله است کلام بلاغت نظام حضرت مقداد علیه آلاف الرحمة من ربّ العباد که در آن وصف اهل بیت علیهم السّلام بنجوم وارد شده. و این کلام حقائق نظام در حقیقت از جمله آیات واضحه و بیّنات لائحہ حقیّت مذهب اهل حق می باشد و انوار فضائل عترت نبویّه را بر قلوب اهل ایمان و عرفان بأكمل وجوه می پاشد.

أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْجَوْهَرِيُّ فِي «كِتَابِ السَّقِيفَةِ» عَلَى مَا نَقَلَ عَنْهُ بَسْنَدُ خُودِ آوْرَدَهُ: [

عَنِ الْمَعْرُوفِ بْنِ سُوَيْدٍ، قَالَ: كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ أَيَّامَ بُوَيْعِ عَثْمَانَ فَرَأَيْتُ رَجُلًا فِي الْمَسْجِدِ جَالِسًا وَ هُوَ يَصْفُقُ بِإِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْآخَرِ وَ النَّاسُ حَوْلَهُ وَ يَقُولُ: وَاعْجَبَا مِنْ قَرِيشٍ وَ اسْتِثَارَهُمْ بِهَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ! (الَّذِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ هَذِهِ الْآيَةَ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

أَهْلَ بَيْتِ النَّبَوَّةِ وَ. صَح. ظ) مَعْدَنَ الْفَضْلِ وَ نَجُومَ الْأَرْضِ وَ نُورَ الْبِلَادِ، وَ اللَّهُ إِنْ فِيهِمْ لَرَجُلًا مَا رَأَيْتُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ أَوْلَى مِنْهُ بِالْحَقِّ وَ لَا أَقْضَى بِالْعَدْلِ وَ لَا أَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَا أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ. فَسَأَلْتُ عَنْهُ، فَقِيلَ هَذَا الْمَقْدَادُ، فَتَقَدَّمْتُ إِلَيْهِ وَ قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! مِنَ الرَّجُلِ الَّذِي تَذَكَّرْتُ؟ فَقَالَ: ابْنُ عَمِّ نَبِيِّكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع). قَالَ: فَلَبِثْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ إِنِّي لَقِيتُ أَبِي ذَرَّ (كَذَا. م) رَحِمَهُ اللَّهُ فَحَدَّثْتُهُ مَا قَالَ الْمَقْدَادُ فَقَالَ: صَدَقْتُ! قُلْتُ: فَمَا يَمْنَعُكُمْ أَنْ تَجْعَلُوا الْأَمْرَ فِيهِمْ؟ قَالَ: أَبِي ذَلِكَ قَوْمُهُمْ!. قُلْتُ: فَمَا يَمْنَعُكُمْ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۴۷

أَنْ تَعِينُوهُمْ؟ قَالَ: مَهْ! لَا تَقُلْ هَذَا، إِيَّاكُمْ وَ الْفِرْقَةَ وَ الْاِخْتِلَافَ! قَالَ: فَسَكَتَ عَنْهُ.

ثُمَّ كَانَ مِنَ الْأَمْرِ بَعْدَ مَا كَانَ .

وَ جَمَالُ الدِّينِ مُحَدَّثُ شِيرَازِي فِي «أَرْبَعِينَ» خُودِ كَفْتَهُ:

[وَ عَنِ الْمَعْرُوفِ بْنِ سُوَيْدٍ، قَالَ: كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ حِينَ بُوَيْعِ عَثْمَانَ فَرَأَيْتُ رَجُلًا وَ هُوَ يَصْفُقُ بِإِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْآخَرِ، فَقُلْتُ: مَا شَأْنُكَ يَا هَذَا؟ قَالَ: عَجَبَا لِقَرِيشٍ وَ اسْتِثَارَهُمْ بِهَذَا الْأَمْرِ عَنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ هَذِهِ الْآيَةَ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

، أَهْلَ بَيْتِ النَّبَوَّةِ وَ مَعْدَنَ الْفَضِيلَةِ وَ نَجُومَ الْأَرْضِ وَ نُورَ الْبِلَادِ. وَ اللَّهُ إِنْ فِيهِمْ رَجُلًا مَا رَأَيْتُ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَقُولُ بِالْحَقِّ وَ لَا أَقْضَى بِالْعَدْلِ وَ لَا أَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مِنْهُ. قُلْتُ: مَنْ أَنْتَ؟ يَرْحَمُكَ اللَّهُ! قَالَ: أَنَا الْمَقْدَادُ بْنُ عَمْرٍو.

قُلْتُ: مَنْ هَذَا الَّذِي ذَكَرْتُ؟ قَالَ: ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. قَالَ:

فَلَبِثْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ لَقِيتُ أَبَا ذَرٍّ فَحَدَّثْتُهُ بِمَا قَالَ الْمَقْدَادُ فَقَالَ: صَدَقَ أَخِي .

و از آن جمله است کلام هدایت التیام خاصه باری حضرت ابی ذر الغفاری که در آن ابواب احقاق حق بکمال إعلان و اجهار گشاده و باظهار بودن اهل بیت علیهم السّلام مثل نجوم هادیه با ذکر دیگر فضائل و مناقب، داد فصاحت و بلاغت داده، چنانچه علامه احمد بن اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح الکاتب العباسی المعروف بالیعقوبی در «تاریخ» خود آورده:

[و بلغ عثمان انّ أبا ذرّ يقعد في مسجد رسول الله و يجتمع إليه الناس و يحدث بما فيه الطعن عليه و أنّه وقف بباب المسجد فقال: أيّها النّاس! من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فانا أبو ذرّ الغفاری، أنا جندب بن جنادة الرّبذی، إنّ الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران علی العالمین، ذریّة بعضها من بعض و الله سمیع علیم. فهم الصّیفوه من نوح و الآل من ابراهيم و السّلاله من إسماعیل و العتره الهادیه من محمّد آیه شرف شریفهم، و استحقّقوا الفضل فی قوم هم فینا كالسّماء المرفوعه و كالکعبه المستوره أو كالقبة المنصوبه أو كالشّمس الضّاحیه أو كالقمر السّاری أو كالنجوم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۴۸

الهادیه أو كالشّجرة الرّیّونه، أضاء زیتها و بورك زندها، و محمّد وارث علم آدم و ما فضّلت به التّیون، و علی بن أبی طالب (ع) وصیّ محمّد (ص) و وارث علمه. أیتها الامیه المتحیره بعد نبیها! أما! لو قدّمتم من قدّم الله و أخرتم من أخر الله و أقرتم الولاية و الوراثه فی أهل بیت نبیکم لأـکلتهم من فوق رؤوسکم و من تحت أقدامکم و لما عال ولیّ الله و لا طاش سهم من فرائض الله و لا اختلف اثنان فی حکم الله إلّا و جدم علم ذلك عندهم من کتاب الله و سنّه نبیه. فأما إذا فعلتم ما فعلتم فذوقوا و بال أمرکم، و سيعلم الذّین ظلّموا أیّ منقلب ینقلبون .

«أما اقوال و افادات علما»

متعلّق ببودن اهل بیت علیهم السّلام مثل نجوم و کواکب در هدایت خلق و امان اهل دنیا و غیر ذلک، پس بسیار از بسیارست، شطری از آن در این مقام مذکور می نمایم.

پس باید دانست که ملک العلماء شهاب الدّین بن شمس الدّین دولت آبادی در «هدایه السّعدا» جلوه ثالثه از هدایت ثانیه بعد ذکر حدیث تمسّک بکتاب الله و اهل بیت (ع) گفته: [و «بعد از من» گفت از آنکه چون نور رسالت می تافت بروشنائی ستارگان حاجت نبود چون آفتاب رسالت غروب شد بستارگان توجّه لازم آمد، با وجود آفتاب نظر بیه نکنند چون مه نگرند ستاره کم شمرند] انتهى.

و نیز شهاب الدّین دولت آبادی در «هدایه السّعدا» در جلوه اولی از هدایت رابعه عشر گفته: [نکته و دقیقه اینجا آن بود چون در خیر القرون آفتاب رسالت تابان و روشنست در حالت غروب علی ولیّ مقابل خود كالشّمس للبدر المنیر نائب خود داشته: یا علی! إنّک منی بمنزله هارون من موسی و لا نبی بعدی، من کنت مولاه فعلیّ مولاه.

تا انقراض عالم بر من ایمان و بر تو اعتقاد آرند و چون زمانه آخر آید و مانند شب تار شود: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ . فساد القلوب علی قدر فساد الزّمان، ثم ینفثو الکذب، و در آن وقت که ماهتاب ولایت علی ولیّ غروب کند بستارگان ولایت که خلفاء علی ولیّ اند اذن و إجازت پاینده و باقی باشد، وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ

،

و بآیّهم اقتدیتم اهتدیتم.

چون مصطفی مانند آفتاب و علی مانند ماهتاب و خلیفه گان

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۴۹

علی ولیّ مثل ستارگان اند، با وجود آفتاب بمه ننگرند و با وجود ماه ستارگان نشمرند]. انتهى.

و ابن الصبّاح مالکی در «فصول مهمّه» در ذکر فضائل جناب امام محمّد باقر علیه السّلام آورده: [روی عنه معالم الدّین بقایا الصّحابة رضی الله عنهم أجمعین و وجوه التّابعین و سارت بذكر علومه الأخبار و أنشدت فی مدائحه الاشعار، فمن ذلك ما قاله مالک ابن أعین الجهنی من قصیده یمدحه بها:

إذا طلب النَّاسُ علم القرآن كانت قریش علیه عیالا

و إن قال ابن ابن بنت النّبی تلّقت یداه فروعا طوالا

نجوم تهلّل للمدلجین جبال تورّث علما جبالا]

و حسین بن علی الکاشفی در «رساله علیه» گفته: [زبان در صفت آل محمّد بکلال منسوبست و جمال با کمال ایشان از باصره بصیرت ارباب قیل و قال محبوب، چرا که ایشانند که نجوم بروج هدایت اند و بروج نجوم ولایت، سلاطین اقلیم عصمت خواقین مدائن حکمت، شیران بیشه فتوّت، فارسان عرصه مروّت، مسندنشینان قصر حرمت، سلطان نشانان مصر عزّت، ثمرات شجره کرامت، قطرات رشحات امامت، عالمان أَسرار ربّانی، خازنان فیوض سبحانی، مالکان طریق رشاد، سالکان طرق ارشاد، خاصّان بارگاه اله، نایبان محمّد رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم انتهى.

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدین» در تنبیه اوّل از تنبیّهات ذکر خامس گفته: [یحتمل أن المراد من أهل البيت الذّین هم أمان الامّیه علمائهم الذّین یقتدی بهم کما یهتدی بنجوم السماء، و هم الذّین إذا خلت الأرض منهم جاء أهل الارض من الآیات ما كانوا یوعدون و ذهب أهل الارض، و ذلك عند موت المهديّ الذّی أخبر صلّی الله علیه و سلّم به .

و ابن حجر مکی در «صواعق» در تحت آیه سابعه فضائل اهلبیت علیهم السّلام گفته:

[و قال بعضهم: یحتمل أن المراد بأهل البيت الذّین هم أمان علمائهم، لأنّ هم الذّین یهتدی بهم کالنجوم و الذّین إذا فقدوا جاء أهل الارض من الآیات ما یوعدون .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۵۰

و شیخ احمد بن الفضل بن محمّد باکثیر المکی الشّافعی در «وسيلة المآل فی عدّ مناقب الآل» گفته: [

و أخرج الدّارقطنی فی الفضائل عن معقل بن یسار رضی الله عنه، قال: سمعت أبا بکر رضی الله عنه یقول: علی بن أبی طالب عتره رسول الله صلّی الله علیه و سلّم،

أی الذّین حتّ النّبی صلّی الله علیه و سلّم علی التّمسک بهم و الأخذ بهدیبهم، فإنّهم نجوم الهدی من اقتدی بهم اهتدی، و خصّه أبو بکر بذلک رضی الله عنه لأنّه الامام فی هذا الشّأن و باب مدينه العلم و العرفان فهو إمام الاثمه و عالم الامه].

و محمود بن محمد بن علی شیخانی قادری مدنی در «صراط سوئی» بعد ذکر حدیث امان بودن اهلبیت علیهم السّلام گفته: [قال شیخنا: المراد من أهل البيت الذّین هم أمان للامه علمائهم الذّین یهتدی بهم کما یهتدی بنجوم السماء، و هم الذّین إذا خلت الارض منهم جاء أهل الارض من الآیات ما كانوا یوعدون و ذهب أهل الارض، و ذلك عند موت المهديّ الذّی أخبر النّبی (صلعم) به .

و فاضل شبراوی در کتاب «الاتحاف» گفته: [و قد اکرم الله تعالی آل بیت

المجدد علی رأس کلّ سنه من أهل البيت

نبیّه بأن جعل فیهم القطبائیه، و منهم المجدّد علی رأس کلّ سنه لهذه الامه أمر دینها،

فقد قال الرّشید لموسی الکاظم و هو جالس عند الکعبه: انت الذّی تبایعک النّاس سرّاً! فقال له:

انا امام اهل القلوب و انت امام الجسوم!

و ما احسن ما قيل:

ملوك على التحقيق ليس لغيرهم من الملك إلّا وزره و عقابه!

شموس الهدى منهم و منهم بدوره و أنجمه منهم و منهم شهابه . و نیز شیراوی در «إتحاف» در ذکر جناب امام محمد باقر علیه السلام گفته: [سارت بذكر علومه الاخبار و انشدت مدائحه فى الاشعار، فمن ذلك قول مالك الجهني فيه:

إذا طلب الناس علم القرآن كانت عليه قریش عیالا

و إن فاه فيه ابن بنت النبی تلقت یداه فروعاً طوالا

نجوم تهلل للمدلجین فتهدی بأنوارهن الرجالا]

و أحمد بن عبد القادر عجللی در «ذخیره المآل» گفته: [و قد أوجدتهم الله

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۵۱

فى كل عصر و مصر، و وجودهم امان من العذاب كالنجوم امان لأهل السماء، و ما كان الله ليعذبهم و أنت فيهم ، و هو منهم و هم منه كما ورد].

و نیز عجللی در «ذخیره المآل» گفته:

[و لم أحلّ عاطلاً عن الحلّ فإنهم رضى الله عنهم حلّی الوجود، و لذلك ورد

«أهل بيتی كالنجوم»

امان لاهل الارض، و مع كونها اماناً فهى زينة و هداية كما نطق به القرآن و اهل البيت كذلك .

و نیز عجللی در «ذخیره المآل» گفته:

[أمان اهل الارض ممّا يوعد مثل النجوم فى السماء تقد

قال الله: و ما كان الله ليعذبهم و أنت فيهم

، و قد أشار صلى الله عليه و آله و سلم إلى وجود ذلك المعنى فى أهل بيته و أنهم أمان اهل الارض من العذاب كما كان (صلعم) أماناً لهم فى حياته، و فى ذلك أحاديث كثيرة منها:

«النجوم أمان لاهل السماء و اهل بيتی أمان لا متى»

إلخ .

و نیز عجللی در «ذخیره المآل» گفته:

[و حرمة الله مصاييح الدجى أهل المحاريب إذا الليل سجدى

و ذلك أنهم احد الحرمات الثلاث و كالنجوم لاهل الارض، و فى صفات خواصهم قال الحدّاد:

قوم إذا أرخى الظلام سدوله لم تلفهم رهن الوطا و المضجع

و نیز عجللی در «ذخیره المآل» قصیده از ابن علوان آورده که در آن مذکورست:

[خذها هديت فإنها إملاء ممّن له ابداء عليه ولاء

من أنجم نبويّة علويّة سطعت فليس لنورها إخفاء]

و محمد سالم الدهلوی البخاری در رساله «اصول الإيمان» گفته: [حاصل آنکه در فضل و شرف مراتب و جزئیّت بآنحضرت صلى الله عليه و سلم مثل این چهار کس یعنی حضرت علی کرم الله وجهه و حضرت فاطمة الزهراء و امام حسن و امام حسین علیهم

الصلوة و السلام

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۵۲

هیچکس نرسد،

فإنَّه شمس فضل هم کواکبها يظهرن انوارها للناس في الظلم

یعنی بدرستی که آن حضرت آفتاب بزرگی اند و ایشان کواکب آن، ظاهر شده انوار ازیشان برای مردمان در تاریکی انتهى.

و نیز محمد سالم بخاری در رساله «اصول الایمان» بعد نقل حدیثی از کتاب «شرف النبوة» گفته. [و نیز آورده: بدرستی که آن

حضرت صلی الله علیه و سلم آفتاب فضل و کمال بی نقصان اند و اهلبیت آن حضرت (ص) مانند ستارها در آن انتهى.

و شبلنجی در «نور الأبصار» گفته: [و لأبي الحسن بن جبیر، رحمه الله:

أحبَّ النَّبِيَّ الْمُصْطَفَى و ابن عمّه علياً و سبطيه و فاطمة الزَّهراء

هم اهل بيت اذهب الله عنهم و أطلعهم افق الهدى أنجما زهرا

موالاتهم فرض على كل مسلم و حبهم أسنى الذخائر للآخرى

و فاضل معاصر شیخ حسن عدوی حمزوی در «مشارق الأنوار» در ذکر فاطمه بنت الحسین علیهما السلام گفته: [و يعجبني مدحا في

حضرتها و آل البيت على العموم الذين شيدوا الدين و صاروا في الاهتداء بهم كالنجوم: قول الهمام الفاضل الإمام الكامل ولدنا الشيخ

أحمد المالكي لقبا الشافعي مذهبا الأياري بلدا] إلخ.

حدیث نبوی «من سره أن يحيى حيوتى...» بنقل از علماء عامه

و از جمله احادیث دالّه بر وجوب اقتدای اهل بیت علیهم السلام این ارشاد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمست:

«من سرّه أن يحيى حياتى و يموت مماتى و يسكن جنّة عدن غرسها ربّى فليوال عليّاً من بعدى و ليوال وليّه و ليقنت بالائمه من بعدى».

الحدیث.

و این حدیث را بروایت ابن عباس اکابر علمای اعلام و حفاظ فخام ستنه روایت کرده اند.

أبو نعيم أحمد بن عبد الله اصفهاني در «حلیة الاولیاء» در ترجمه جناب امیر - المؤمنین علیه السلام گفته:

[حدّثنا محمّد بن المظفر: نا: محمّد بن جعفر بن عبد الرّحيم، نا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۵۳

أحمد بن محمّد بن یزید بن سلیمان، نا عبد الرحمن بن عمران بن أبی لیلی أخو محمّد بن عمران، نا یعقوب بن موسی الهاشمی عن

ابن أبی رواد عن إسماعيل بن أمية عن عكرمة عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: من سرّه أن يحيى

حياتى و يموت مماتى و يسكن جنّة عدن غرسها ربّى فليوال عليّاً من بعدى و ليوال وليّه و ليقنت بالائمه من بعدى فإنّهم عترتى، خلقوا

من طينتى، رزقوا فهما و علما، ويل للمكذّبين لفضلهم من امتى القاطعين فيهم صلتى، لا أنالهم الله شفاعتى!]

و نیز أبو نعيم اصفهاني در کتاب «منقبه المطهرين» على ما نقل عنه بسند خود آورده:

[عن ابن عباس، قال: قال رسول الله (صلعم): من سرّه أن يحيى حياتى و يموت مماتى و يسكن جنّة عدن غرسها ربّى فليوال عليّاً من

بعدى و ليوال وليّه و ليقنت بالائمه من بعدى فإنّهم عترتى خلقوا من طينتى رزقوا فهما و علما، ويل للمكذّبين لفضلهم من امتى

القاطعين فيهم صلتى، لا أنالهم الله شفاعتى .

و عبد الكريم بن محمد الرافعى الشافعى در کتاب «التدوين» گفته:

[الحسن ابن حمزة العلوى الرازى أبو طاهر. قدم قزوین و حدّث بها عن سليمان بن أحمد، روى عنه أبو مضر ربيعة بن على العجلّى

فقال: ثنا أبو طاهر الحسن بن حمزة العلوى، قدم علينا قزوین سنه أربع و أربعين و ثلاثمائة، ثنا سليمان بن أحمد، ثنا عمر بن حفص

الشدوسى، ثنا إسحاق بن بشر الكاهلى، ثنا يعقوب بن المغيرة الهاشمى، عن ابن أبى رواد عن اسماعيل بن أمية، عن عكرمة، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من سرّه أن يحيى حياته ويموت مماتى ويدخل جنّة عدن فليوال عليّاً من بعدى وليقتد بأهليتى من بعدى فإنهم عترتى خلقوا من طينتى و رزقوا فهمى و علمى، فويل للمكذّبين من امتى لا أنالهم الله شفاعتى .

و حموينى در «فرائد السمطين» على ما نقل عنه آورده:

[أخبرني الخطيب نجم الدين عبد الله بن أبي السَّعادات بن منصور بن أبي السَّعادات النَّاصريّ بقرأتى عليه ببغداد بجامع المنصور، أنبأنا الشَّيخ الإمام أحمد بن يعقوب بن يعقوب بن عبد الله المارستانى سماعاً عليه، قال: أنبأنا أبو الفتح محمد بن عبد الباقي بن أحمد المعروف

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢٣، ص: ١١٥٤

بابن البطي إجازة إن لم يكن سماعا، قال: أنبأنا أبو الفضل حمد بن أحمد الأصبهاني قال: أخبرنا أبو نعيم أحمد بن عبد الله الحافظ، قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُظَفَّرِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَزِيدَ بْنِ سَلِيمٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عِمْرَانَ بْنِ أَبِي لَيْلَى أَخُو مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ، حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ مُوسَى الْهَاشِمِيُّ عَنْ ابْنِ أَبِي رَوَادٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أُمَيَّةَ عَنْ عِكْرَمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَمَاتِي وَيَسْكُنَ جَنَّتِ (عَدْن. صَح. ظ) غَرَسَهَا رَبِّي فَلْيُؤَالَ عَلَيَا مِنْ بَعْدِي وَلْيُؤَالَ وَلِيِّهِ وَلْيُقْتَدِ بِالْأَثَمِيَّةِ مِنْ بَعْدِي فَإِنَّهُمْ عَتَرَتِي خَلَقُوا مِنْ طِينَتِي وَرَزَقُوا فَهْمَا وَعِلْمَا، وَيَلِ لِلْمَكْدِيِّينَ بِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صَلَاتِي، لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي .

و حافظ محمد بن يوسف کنجی شافعی در «کفایۃ الطالب» گفته: [الباب السادس و الخمسون: فی تخصیص علی علیه السّلام بكونه إمام الأولیاء.

أخبرنا أبو طالب عبد اللطيف بن محمّد الجوهريّ و غيره ببغداد، أخبرنا ابو الفتح محمّد بن عبد الباقي، أخبرنا أبو الفضل بن أحمد، حدّثنا أحمد بن عبد الله، حدّثنا محمّد بن المظفر، حدّثنا محمّد بن جعفر ابن عبد الرّحيم، حدّثنا أحمد بن محمّد بن زيد بن سليم، حدّثنا عبد الرّحمن بن عمران بن أبي ليلى أخو محمّد بن عمران، حدّثنا يعقوب بن موسى الهاشمي عن أبي رواد عن إسماعيل بن أميّة عن عكرمة عن ابن عباس، قال: قال رسول الله (ص): من سرّه أن يحيى حياته و يموت مماتى و يسكن جنّه عدن الّتى غرسها ربّى عزّ و جلّ فليوال عليّاً من بعدى و ليوال وليّه و ليقتد بالأئمّة بعدى فإنّهم عترتى خلقوا من طينتى رزقوا فهما و علما، و يل للمكذّبين بفضلهم من امتى القاطعين فيهم صلتى لا أنا لهم الله شفاعتى .

و ملا علی متقی در «کنز العمال» آورده:

[من سرّهُ أن يحيى حياتى و يميت (يموت. ظ) مماتى و يسكن جنّهُ عدن غرسها ربّى فليوال عليّاً من بعدى و ليّته و ليقتد بأهليّتى من بعدى فإنّهم عترتى خلقوا من طينتى و رزقوا فهمى و علمى

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ٢٣، ص: ١١٥٥

فویل للمکذّبین بفضلهم من امتی القاطعین فیهم صلتی، لا أنالهم الله شفاعتی. (طب [۱]) و الرّافعی عن ابن عبّاس .
و عبد الحق دهلوی در «تحقیق الإشارة إلى تعمیم البشارة» گفته:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَمَاتِي وَيَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنٍ غَرَسَهَا رَبِّي فَلْيُؤَالِ عَلَيَّا بَعْدِي وَلْيُؤَالِ وَلِيِّهِ وَلْيَقْتَدِ بِأَهْلِيَّتِي مِنْ بَعْدِي فَإِنَّهُمْ عَتَرَتِي خَلَقُوا مِنْ طِبَّتِي وَرَزَقُوا فَهْمِي وَعِلْمِي، فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ بِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي وَالْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صَلَّتِي، لَا أُنَالِهِمُ اللَّهُ شِفَاعَتِي. رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ وَالرَّافِعِيُّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ .

و نیز عبد الحق در «رجال مشكاه» در ذكر احاديث فضائل اهل بيت عليهم السلام گفته:

[وقوله «من سرّه أن يحيي حياتي و يموت مماتي و يسكن جنّهُ عدن غرسها ربّي فليوال عليّاً من بعدى و ليقصد بأهلبيتي من بعدى،

فإنّهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهمی و علمی، فویل للمکذّبین بفضلهم من امتی القاطعین فیهم صلتی، لا- أنالهم الله من شفاعتی .

و سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینایع المودّة» در باب ثالث و أربعون آورده:

[أخرج أبو نعیم الحافظ و الحموی عن عکرمه عن ابن عبّاس، قال: قال رسول الله صلّى الله علیه و سلّم: من سرّه أن یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنّات عدن الّتی غرس فیها قضیباً ربّی فلیوال علیاً و لیوال ولیّه و لیقتد بالائمه من ولده من بعده فإنّهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهما و علما، و ویل للمکذّبین بفضلهم من امتی القاطعین فیهم صلتی، لا أنالهم الله شفاعتی .

و نیز در «ینایع المودّة» نقلاً عن شرح «نهج البلاغه» آورده: [الثانی عشر:

من سرّه أن یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنّۀ عدن عند شجره طوبی الّتی غرسها ربّی فلیوال علیاً من بعدی و لیوال ولیّه و لیقتد بالائمه من بعده فإنّهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهما و علما، فویل للمکذّبین من امتی القاطعین فیهم صلتی، لا أنالهم الله شفاعتی. ذکره صاحب «الحلیه» ایضاً. [۱] أی أخرجه الطبرانی فی معجمه الكبير. (۱۲).

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۵۶

و از جمله شواهد و مؤیدات این حدیث حدیثیست که بعضی علمای اعلام اهل سنت آن را بروایت جناب امام حسین علیه السلام آورده‌اند، چنانچه أبو المؤید موفق بن أحمد الخوارزمی در کتاب «المناقب» گفته:

[و أخبرنا الإمام الأجلّ أخی شمس الائمه أبو الفرج محمّد بن أحمد بن المکّی، قال: أخبرنا الإمام الزّاهد أبو محمّد إسماعیل ابن علی بن إسماعیل، قال: حدّثنا الإمام السّید الأجلّ المرشد بالله أبو الحسن یحیی بن الموفق بالله، قال: أخبرنا أبو طاهر محمّد بن علی بن محمّد بن یوسف الواعظ ابن العلاف، قال: أخبرنا أبو جعفر محمّد بن أحمد بن محمّد بن حمّاد المعروف بابن سیم، قال: أخبرنا أبو محمّد القاسم بن جعفر بن محمّد بن عبد بن عمر بن علی بن أبی طالب قال: حدّثنی جعفر بن محمّد عن أبیه محمّد بن علی الباقر عن ابیه علی بن الحسن بن علی عن أبیه الحسين الشّهید، قال: سمعت جدّی رسول الله صلّى الله علیه و آله یقول: من أحبّ أن یحیی حیاتی و یموت مماتی و یدخل الجنّۀ الّتی وعدنی ربّی فلیتولّ علی بن أبی طالب و ذریّته الطاهرين أئمه الهدی و مصابیح الدّجی من بعده فإنّهم لن یخرجوكم من باب الهدی إلى باب الضلاله].

حدیث نبوی «من أحب أن یحیی حیونی ...» بنقل از «ذیل المذیل»

و نیز از جمله شواهد و مؤیدات این حدیث حدیثیست که بعضی حفاظ عظام سنیّه آن را بروایت زیاد بن مطرف صحابی اخراج کرده‌اند، چنانچه حافظ جلیل أبو جعفر محمّد بن جریر طبری در کتاب «ذیل المذیل» گفته: [

حدّثنی زکریّا بن یحیی بن أبان المصری، قال: ثنا أحمد بن اشکاب، قال: ثنا یحیی بن یعلی المحاربی عن عمّار بن رزیق الضّبّی عن أبی إسحاق الهمدانی عن زیاد بن مطرف، قال: سمعت رسول الله (صلعم) یقول: من أحبّ أن یحیی حیاتی و یموت میتی و یدخل الجنّۀ الّتی وعدنی ربّی قضباناً من قضبانها غرسها فی جنّۀ الخلد فلیتولّ علی بن أبی طالب و ذریّته من بعده فإنّهم لن یخرجوهم من باب هدی و لن یدخلوهم فی باب ضلاله].

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۱۵۷

و چون این احادیث یسیره جناب رسالت مآب صلّى الله علیه و آله و سلّم را که نسبت بدیگر احادیث کثیره آن جناب در حق اهل بیت علیهم السلام مثل قطره از دریا و لمعه از بیضا می‌باشد، بچشم حقیقت بین دیدی و بلوائع عظمت و جلالت و رفعت و نبالت و امامت و خلافت و ریاست و عصمت این حضرات بقدر فهم خود وارسیدی، نهایت بطلان و فساد کلام مخاطب مبطن ضغینه متعلّق بحدیث ثقلین و حدیث سفینه بار دیگر بر تو کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار گردید، و بنای تمسّک شاه صاحب باحادیث

موضوعه اُسلاف خود خصوصاً استدلالشان

بحديث «اقتدوا بالَّذین من بعدی اَبی بکر و عمر»

و احتجاجشان

بحديث «أصحابی کالنجوم»

بآب رسید.

و هر گاه کلام حقائق نظام ما منتهی باین مقام شد مناسب چنان می نماید که در آخر کلام حدیثی از کتب بعض حفاظ اُعلام سَنِّیه نقل نمایم که از جمله دلائل قاطعه باشد برای این معنی که متبعین ثقلین بحمد الله شیعیان جناب امیر المؤمنین علیه السلام و قائلین بامامت آن جناب هستند و إنشاء الله تعالی روز قیامت همین اشخاص با اختصاص زیر رایت آن جناب بر حوض کوثر وارد خواهند شد، و از جانب جناب احَدِیَّت جناب رسالت مآب صَلَّی الله علیه و آله آثار جلیله کرامت بر ایشان بظهور خواهد رسید، و آن حدیثی است که خاصّه باری جناب اَبی ذَرّ غفاری آن را از جناب رسالت مآب صَلَّی الله علیه و آله و سلّم روایت فرموده و بتحدیث آن در ایمان اهل یقین و عرفان الی اقصی الغایه افزوده.

حالاً آن حدیث جلیل را که از جمله حجج و آیات حق و سداد و اُعلام و رایات صواب و رشاد می باشد و هر هر جمله اش صَحّت مذهب اهل حق را کالتور علی شاهرک الطور بوضوح و ظهور رسانیده اُضواء صفا و ولا- بر قلوب اُصفیا و اولیا الی ما لا نهایه له می باشد باید شنید، و بکنه افضال ربّ متعال که شامل احوال مؤمنین نیک مآل در دنیا و آخرتست باید رسید.

حدیث دیگر که از حجج و آیات حق است در شأن امیر المؤمنین علیه السلام، منقول از «کفایه الطالب»

حافظ جلیل و ناقد نبیل سَنِّیه مُحَمَّد بن یوسف کنجی شافعی در کتاب «کفایه الطالب» گفته: [الباب السادس]. فی کرامه الله لعلى بن اَبی طالب و فضل محبته.

أخبرنا مُحَمَّد بن عبد الواحد بن أحمد بن المتوكل على الله ببغداد، عن مُحَمَّد بن عبيد الله،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۵۸

حَدَّثَنَا عبد الحميد بن عبد الرحمن، حَدَّثَنَا مُحَمَّد بن عبد الله، حَدَّثَنَا حسين بن مُحَمَّد بن الفرزدق، حَدَّثَنَا حسين بن علي بن بزيع، حَدَّثَنَا يحيى بن الحسن بن الفرات، حَدَّثَنَا أبو عبد الرحمن المسعودي و هو عبد الله بن عبد الملك، عن الحرث بن حصيرة عن صخر بن الحكم الفزاري، عن حيان بن الحرث الأزدي، عن الزبيد بن جميل الضبي، عن مالك بن ضمرة اللّوسي، عن اَبی ذَرّ الغفاري (ره) قال: قال رسول الله (ص): ترد على الحوض راية امير المؤمنين و إمام الغر المحجلين فأقوم فأخذ بيده فيبيض وجهه و وجوه أصحابه و أقول: ما خلفتموني في الثقلين بعدى؟ فيقولون: تبعا الاكبر و صدقناه و وازرنا الأصغر و نصرناه و قاتلنا معه. فأقول: ردّوا رواء مرويين! فيشربون شربة لا يظمئون بعدها، وجه إمامهم كالشمس الطالعة و وجوههم كالقمر ليلة البدر أو كأضوا نجم في السماء.

و في هذا الخبر بشارة و نذارة من النبي (ص). أمّا البشارة فلمن آمن بالله عزّ و جلّ و رسوله و أحبّ أهل بيته. و أمّا النذارة فلمن كفر بالله و رسوله و أبغض أهل بيته و قال ما لا- يليق بهم و رأى رأى الخوارج و التواصب، و هو بشارة لمن أحبّ أهل بيته و أنّه يرد الحوض و يشرب منه فلا يظمأ أبدا، و الظمأ هو عنوان دوام العطش و حرمان دخول جنّة المأوى. و أمّا الثقلان فأحدهما كتاب الله عزّ و جلّ و الآخر عتره النبيّ و أهل بيته عليهم السلام، و هما أجلّ الوسائل و أكرم الشفعاء عند الله عزّ و جلّ.

و بر ناظر بصير و متتبع خبير پوشيده نيست که اين حدیث شريف بسياقی که حافظ کنجی آن را آورده جزويست از حدیث طويل «خمس رايات» که جناب اَبی ذَرّ غفاری عليه آلاف الرّحمة من الله الباری آن را بتمامه و کماله از جناب رسالت مآب صَلَّی الله علیه و آله و سلّم روایت فرموده، کما لا يخفى على ناظر الباب التاسع و الستين بعد المائة من کتاب اليقين، لیکن حافظ کنجی یا کسی

دیگر از مشایخ او بکدامی مصلحت سانحه آن را مختصر نموده و این سیاق مختصر نیز برای ظهور حق و زهوق باطل کافی و وافست. و بعد ملاحظه احادیث سابقه و این حدیث، عاقل لیب و منصف اریب را شبهه باقی نمی ماند

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۵۹

در این که جناب امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر ائمه اهلبیت علیهم السلام که از ذرّیت آن جناب می باشند خلفای بر حق و واجب الاقتداء و لازم الاتباع هستند خلافت و امامت و عصمت و کرامتشان محتوم و متیقّنست، و اینکه متبعین ثقلین و راکیین سفینه اهلبیت بجز شیعه اثنا عشریه که قائل بخلافت و امامت ایشان هستند کسی دیگر نیست و حسن عاقبت و خوبی خاتمه مخصوص بایشانست. و الحمد لله المفضل المنعم علی هذا الفضل و الانعام و صلّی الله علی سیدنا أبی القاسم محمد المعتقد و آله البررة الکرام شفعاء یوم الحشر و القیام و کفلاء خیر العاقبة و حسن الختام تمت کتابه هذا الکتاب المستطاب علی ید افقر عباد الله الغنی صفدر حسین الکاظمین. عفا عنه ربّه یوم الحساب فی اوسط شهر جمادی الآخرة سنه ۱۳۵۱ هجری و الحمد لله ربّ الارباب. و صلّی الله علی محمد و آله الاطیاب

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۶۰

پایان طبع ۱۶ ربیع دوم ۱۳۸۲ «مطبعة جبل المتین - اصفهان»

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۶۱

کلمه ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس افزون از حدّ و قیاس خداوند تبارک و تعالی را که ما را یاری فرمود تا وظیفه خود را در انجام طبع این کتاب شریف به سر حدّ کمال رسانیدیم، و با تمام موانع و مشکلات بزرگی که در سر راه بود عاقبت پیروزی یافته این سند افتخار جهان دانش شیعه را در دار العلم اصفهان و مهد دانش ایران بصورتی کامل و پسندیده تقدیم ارباب معرفت و بینش نمودیم. أجزاء این کتاب شاهد زنده مجاهدات و کوششهای مداوم ما است که در مدّت چهار سال شب و روز خود را صرف خدمت باین اثر بزرگ نموده همه اوقاتمان را در سر این کار گذاردیم و هر گونه مکروه و ناملایمی را ناچیز گرفته برای رسیدن بکمال مطلوب از هیچ پیش آمد هراس بدل راه ندادیم و با توکل بذات اقدس احدیت و استمداد از ارواح طیّبه خاندان رسالت صلوات الله علیهم، تمسک بذیل عنایت ثقلین عظیمین و توسّل به سفینه نجات اهلبیت علیهم السلام نموده، با توجّهات حضرت بقیّه الله القائم عجل الله تعالی فرجه، همّت بر تجدید طبع و تکثیر نسخ این مجموعه فضائل دودمان محمدی صلّی الله علیه و علیهم گمارده، تشنگان زلال مودّت و بحر فضائل آل الله علیهم صلوات الله را از منهل عذب این دریای مّواج دانش و لبریز از درّ و گهر سیراب نمودیم. اکنون که این خدمت بخاتمت گراییده و طبع أجزاء دوازدهمین مجلّد کتاب مبارک «عِبَقَاتُ الْانْوَارِ» پایان یافته است وظیفه خود می دانیم از بزرگانی که درین راه طویل و کار سنگین عظیم بیاری ما برخاستند بنیکی یاد کنیم و دعای خیر بهره وران ازین کتاب مقدّس را بآنان هدیه نماییم، و بیش از هر کس و بیش از هر کار درود فراوان نثار روح پاک نابغه زمان و باقعه اوان، محیی آثار سلف و هادی دوران خلف، یگانه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۶۲

پیشوای روشن ضمیر دل آگاه، رضوان جایگاه، سیّد الفقهاء علی الاطلاق، شرف العتره فی الآفاق، حجّه الاسلام و النّائب المرضی عن الامام علیه السّلام، آیّه الله الحاج آقا حسین الطباطبائی البروجردی، حشره الله تعالی مع أجداده الکرام فی دار السلام، که آن مرد بزرگ در آغاز کار از اقدام ما در تجدید طبع این کتاب شریف بسی تشویق و تقدیر و تجلیل فرمود، و هنگامی که مقداری از أجزاء کتاب بزبور طبع آراسته شد و بنظر مبارکش رسید یکصد دوره خریداری فرمود که اسباب ادامه کار فراهم گردید. رحمه الله

تعالی رحمه واسعه، و أفاض على تربته المقدسه شآبيب المغفرة.

سپس درود فراوان نثار روان قدسی آشیان سید العلماء العظام و فخر المجتهدين الكرام علم الاعلام و حجة الاسلام، أورع أهل زمانه و أفقه فقهاء أوانه، آية الله الباهرة، سيدنا الامام السيد عبد الهادي الحسيني الشيرازي النجفي، قدس الله تعالى سره و أجزل في مقرر رحمته مثوبته و بزه، که آن امام جلیل البرکات و پیشوای ملکوتی صفات نیز بمجرد اطلاع از امر طبع کتاب شصت دوره ابتیاع فرمود و بر تقویت اساس این بناء خیر افزوده. جزاه الله تعالی عن الاسلام و أهله خیر الجزاء.

همچنین فرض ذمت است که از سائر علماء أعلام و مجتهدين عظام زمامداران بزرگ حوزه‌های علمی نجف اشرف و قم و اصفهان و دانشمندان دیگر شهرستانها که درین راه صمیمانه یاری فرموده‌اند سپاس گزاریم و دوام عزت و توفیقشان را از درگاه حضرت احدیت جلت عظمته خواستار شویم.

امید که با ادامه کمک و یاری آنان توفیق طبع و نشر سائر مجلدات این کتاب مبارک نیز نصیب گردد، بمنّه و کرمه.
عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۹۷

ضمائم کتاب «مستمل بر شی بخش»

اشاره

بخش یکم- «تحفه اثنا عشریه» چیست؟

بخش دوم- شرح حال صاحب «تحفه».

بخش سوم- ردهایی که بر «تحفه» نوشته شده است.

بخش چهارم- «عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ».

بخش پنجم- شرح حال صاحب عِبَقَات.

بخش ششم- تقریظات عِبَقَات.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۹۸

«ضمائم کتاب»

بخش یکم: «تحفه اثنا عشریه» چیست؟

اشاره

بسمه تعالی در أوائل سده سیزدهم هجری، مولوی عبد العزیز بن شاه ولی الله دهلوی، که به سی و یک واسطه نسب بعمر خطاب خلیفه دوم می‌رساند، ملقب به «شاه صاحب» از علمای اهل سنت و از مردم هندوستان، کتاب مفصلی بنام «تحفه اثنا عشریه» نگاشته و منتشر ساخت.

کتاب «تحفه» بزبان فارسی و از آغاز تا انجام آن در ردّ شیعه است.

وی درین کتاب عقائد و آراء شیعه را بطور عموم و فرقه امامیه اثنا عشریه را بالخصوص، در اصول و فروع و اخلاق و آداب و تمامی معتقدات و اعمالشان، عباراتی خارج از نزاکت و کلماتی بیرون از آداب و سنن مناظره، یعنی بشیوه کتب درسی نوآموزان که بخطابه نزدیکتر تا بجدل و برهان- یا دست کم نقل صحیح مطالب- مورد حمله و اعتراض قرار داده، و با اینکه در مقدمه و همچنین جابجا در طی ابواب و فصول بظاهر ملتزم گردیده که تنها بمسلمات خود شیعه استناد کند، و جز از روی مدارک معتبره

آنان سخنی نیاورد، کمتر بالتزام خود عمل کرده و بقول خویش پایدار مانده، بلکه کتاب را مملو از افتراءات و تهمت‌های شنیعه ساخته است.

بنا بنگارش نویسنده «نجوم السماء ج ۱ ص ۳۵۲» و مؤلف کتاب «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ، مجلد حدیث غدیر» اصل این کتاب همان «صَوَاقِعُ خَوَاجِه نَصْر اللّٰه کابلی [۱] است [۱] رجوع بعَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ، مجلد حدیث غدیر: ۴۷۴ طبع طهران شود. در «الذریعه الی تصانیف الشیعه ۱۰: ۱۹۰-۱۹۱» نیز ذیل عنوان «الرد علی التحفه الاثنی عشریه» مطالب مذکور در متن را شرح داده‌اند، و در همان مجلد «ص ۴۴»

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۱۹۹

که عبد العزیز آن را بفارسی ترجمه کرده، لکن ابتداء از ترس نَوَاب نجف خان که از امرای زمان در آن سامان و شیعه بوده، بنام مستعار «غلام حلیم» انتشار داد، اما در چاپ‌های بعد بنام اصلی وی عبد العزیز منتشر گردید.

سپس در سال ۱۲۲۷ هجری، شخصی بنام غلام محمد بن محیی الدین اسلمی در شهر «مدراس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی عبری ترجمه کرد، و بسال ۱۳۰۰ محمود شکری آلوسی در بغداد باختصار نسخه عربی آن پرداخت و به «المنحه الإلهیه، تلخیص ترجمه التحفه الاثنی عشریه» نامید و در مقدمه آن را بسططان عبد الحمید خان ابن سلطان عبد المجید خان عثمانی تقدیم داشت، و ویرا بالفاظ عجیبه ستود [مانند:

و قدّمته لأعتاب خلیفه الله فی أرضه و نائب رسوله - علیه الصلوٰة و السلام - فی إحياء سنّته و فرضه! ..]، لکن نظر بکمی وسیله طبع و نیز برخی محدودیت‌های سیاسی که در آن وقت از طرف حکومت عثمانی برقرار بود، از چاپ و انتشار آن در کشور عراق جلوگیری شد، آخر الأمر در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ آجانب بوده و نسبت بنشر این گونه کتب مساعی بسیار مبذول می‌شد، طبع و منتشر گردید! بعداً نیز در حدود ده سال قبل مدیر مجله «الأزهر» مصر اقدام بطبع مجدد همان مختصر نمود، و اخیراً هم در یکی از فهرست‌های کتب تازه چاپ لاهور «پاکستان» نام «ترجمه تحفه بزبان اردو» دیده شد که بطبع رسانیده‌اند! بهر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدّد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر، و بالأخره تحریک حسّ بدینی و عصیّت اهل سنّت بر علیه جامعه شیعه بسیار مؤثر بوده و معلوم نیست ازین پس نیز چه عواقب سوئی برای مسلمین خواهد داشت! ذیل عنوان «ذو الفقار» فرماید: [فی نقض الباب الثانی عشر من «التحفه الاثنی عشریه» المنسوبه الی عبد العزیز الدهلوی و المسروقه من کتاب «الصوابع» تصنیف نصر الله الکابلی ...].

نیز رجوع شود به بخش سوم ذیل عنوان رد میرزا محمد بن عنایت.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۲۰۰

باری نسخه‌یی که از کتاب تحفه در دست ماست، بخط نستعلیق با حواشی فراوان نویسنده طیّ ۷۷۶ صفحه بقطع وزیری در سال ۱۲۷۱ هجری قمری در دهلی بطبع رسیده، و صفحه اول و عنوان کتاب بدین صورتست:

«قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: «إذا رأيتم الذين يسبون أصحابي فقولوا: لعنة الله على شرّكم!». الحمد لله و المنة که این کتاب لطائف مآب نصیحه المؤمنین و فضیحه الشیاطین (!) موسوم به «تحفه اثنا عشریه» تصنیف عمده المناظرین زبده المتکلمین حافظ غلام حلیم المشتهر بمولوی شاه عبد العزیز محدّث دهلوی، در مطبع حسنی، باهتمام شیخ محمّد حسن در دهلی مطبوع شد، سنه ۱۲۷۱»، و پایان نسخه چنین است: «قد وقع الفراغ من تحریر هذه النسخة المتبرّكة المسمّی به تحفه اثنا عشریه فی التاريخ الثامن من شهر ذی قعدة المعظم سنه ۱۲۷۱ هجری».

- ۱- در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن بفرق مختلفه. ۲- در مکاید شیعه و طرق إضلال و تلییس. ۳- در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان.
 - ۴- در أحوال أخبار شیعه و ذکر رواة آنها. ۵- در الهیات. ۶- در نبوات.
 - ۷- در امامت ۸- در معاد. ۹- در مسائل فقهیه. ۱۰- در مطاعن خلفاء ثلاثه و أمّ المؤمنین و دیگر صحابه. ۱۱- در خواص مذهب شیعه مشتمل بر سه فصل «۱» در أوهام «۲» در تعصبات «۳» در هفوات. ۱۲- در تولّا (کذا) و تبرّا (کذا) مشتمل بر مقدمات عشره [۱].
 - [۱] «تحفه اثنا عشریه: ۴» و فهرس «المنحه الإلهیه».
- عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۰۱

بخش دوم: شرح حال صاحب تحفه

مولوی رحمان علیصاحب در «تذکره علمای هند: ۱۲۲ ط لکهنو» گوید:

«مولانا عبد العزیز دهلوی. ابن مولانا شاه ولیّ اللّٰه محدّث دهلوی. در سال یازده صد و پنجاه و نه هجری ولادت یافته، و به «غلام حلیم» اسم تاریخی موسوم گشت، و بعمر پانزده سالگی بخدمت والد ماجد خود از تحصیل علوم عقلیه و نقلیه و تکمیل کمالات خفیه و جلیّه فارغ شده، و بعد پدر بزرگوار مّکی اریکه درس و ارشاد گردید.»

تا آنکه گوید: «رساله» «سرّ الشّهادتین» و «بستان المحدثین» و «تحفه اثنا عشریه» و «عجالة نافعه» و «فتح العزیز» تفسیر سوره بقره و دو پاره اخیر قرآن مجید، از تصانیف شهیره ویند. هفتم شوال سال دوازده صد و سی و نه هجری ازین جهان بی بنیان بعالم جاودان رحلت فرمود ...».

و زرکلی در «الأعلام ۴: ۱۳۸» گوید: «سراج الهند الدهلوی [۱۱۵۹-۱۲۳۹ ه] عبد العزیز بن أحمد (ولیّ اللّٰه) بن عبد الرّحیم العمری الفاروقی، الملقّب سراج الهند. مفسّر عالم، بالحديث من أهل (دهلی) بالهند. أرخ مولده بقوله (غلام حلیم)، له تصانیف، منها «فتح العزیز» فی التفسیر، لم یتّمه، و «بستان المحدثین» و «التحفة الاثنا عشریه» و رسائل فی موضوعات مختلفه.»

و در پاورقی، مآخذ شرح حال او را «الیانع الجنی: ۷۳» و «ایضاح المکنون ۱: ۱۸۲» نشان داده است.

و میرزا أحمد انصاری شروانی یمنی در «حدیقه الأفراح لإزاحة الأتراح: ۱۶۶» برخی از آثار منشور و منظوم او را آورده و در آغاز عنوانش گوید: «الشیخ عبد العزیز بن أحمد ولیّ اللّٰه الدهلوی. سلطان إقلم المعانی، و مالک أزمة البیان و بدیع الزمان الثانی، و هو مؤید مذهب التّعمان. مصنّفاته لا تحصى و مؤلّفاته تجلّ عن تعداد الزّمل و الحصى. فمن نظمه ...».

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۰۲

و حافظ العصر سید عبد الحیّ حسنی ادیسی کتانی فاسی در «فهرس الفهارس و الأثبات و معجم المعاجم و المشیخات و المسلسلات ۲: ۲۴۴» ذیل عنوان «العجالة النافعة» گوید: «للعلامة المحدث المسند سراج الهند و محدّثه و عالمه الشیخ عبد العزیز بن احمد ولیّ اللّٰه الدهلوی الهندی. ولد سنة ۱۱۵۹ و مات سنة ۱۲۳۹ علی ما فی «عون المعبود علی سنن أبی داود» و فی ترجمته من «الیانع الجنی»: اخبر أنّه توفي سنة ۱۲۴۹. إه. و فی «القول الممجّد علی موطأ محمّد» علی ما قیل. سنة ۱۲۳۹. إه. أخذ عن أبيه و شملته اجازته و عنايته و أخذ بعده عن جماعة من أصحابه كالشیخ محمّد عاشق الفلتی و الشیخ محمّد أمين الكشمیری الدهلوی، تدارك بهم ما فاتته عن أبيه، أروى كلّ ما له عن الشیخ الوالد و غيره عن الشیخ عبد الغنی عن والده الشیخ أبی سعید و الشیخ محمّد اسحاق الدهلوی، كلاهما عنه. الخ.

عمر رضا کحّاله نیز مجملی از حالات صاحب تحفه را در «معجم المؤلّفين ۵:

۲۴۳» بنقل از پاره‌یی مآخذ فوق آورده و از جمله مؤلفاتش کتاب «العقبات، فی بعض مسائل الحکمة الاسلامیة العالیة» یاد کرده که

ظاهرا این مطلب مأخوذ از «تاریخ ادبیات عرب» بروکلن است و بکتاب مستطاب «عقبات الانوار» اشتباه شده.

در ذیل این مقال، ناگفته نماند که پدر صاحب تحفه نیز از بزرگان اهل سنت و جماعت است، و مأخذ کثیره شرح حال او در مجلد اول حدیث ثقلین «عقبات الانوار»:

۷۵۰» و نیز در مجلد اول حدیث مدینه العلم و تقریباً از همه جا مبسوطتر در «نزهة الخواطر ۶: ۳۹۸-۴۱۵» تألیف عبد الحی حسنی یاد شده، و در این جا بنقل چند سطری از «تذکره علمای هند: ۲۵۰-۲۵۲» ذیلاً مبادرت می‌شود:

«مولانا شاه ولی الله دهلوی، نام نامیش و لقب گرامیش ولی الله بن عبد الرحیم العمری الحنفی النقشبندی المحدث دهلوی، بروز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب تاریخ چهارم شوال سال یازده صد و چهارده هجری متولد شده، اسم تاریخی وی (عظیم الدین) قرار داده‌اند، لکن اعدادش یازده صد و پانزده می‌شوند، به پنج سالگی مکتبشین شده، بهفت سالگی قرآن شریف ختم نمود». إلخ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۰۳

شرح حال ولی الله در «فهرس الفهارس و الأنبات ۲: ۴۳۶-۴۳۸» نیز مذکور و در پایان آن گفته: «و یکفی فی ترجمه ولی الله المذكور أن مَن تخرّج به الحافظ الزبیدی فإنه أخذ عنه فی الهند قبل رحلته إلى البلاد العربیة» انتهى.

بخش سوم ردهایی که بر تحفه نوشته شده است

اول: ردّ ابو احمد محمد بن عبد النبی بن عبد الصانع اخباری نیشابوری اکبرآبادی، مقتول در یکی از دو ربیع سال ۱۲۳۲. کتابش بنوشته «کشف الحجب: شماره ۱۶۸۷» بنام «السیف المسلول، علی مخزبی دین الرسول» ملقب به «الصارم البتار، لقد الفجار و قطّ الشرار»، فارسی در ردّ بر تمام «تحفه» می‌باشد. و نیز می‌نویسد: وی این کتاب را برای رئیس الوزراء نواب سراج الدوله عبد الحسین خان قرشی تألیف کرد و من «صاحب کشف الحجب» قسمت راجع بباب اول و دوم آن را دیدم، بدین ترتیب است که عبارت تحفه را تحت عنوان «متن» نقل کرده، سپس کلام خود را که در ردّ آن نگاشته مصدر بلفظ «شرح» نموده و آغازش چنین است: [الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، الخ. انتهى].

دوم: ردّ سید دلدار علی بن محمد معین نقوی نصیرآبادی نزیل لکهنو، متوفای ۱۲۳۵. وی چهار مجلد کتاب در ردّ تحفه بشرح زیر نگاشته است:

۱- «الصورم الإلهیات، فی قطع شبهات عابدی العزى و اللات»، فارسی، در ردّ بر باب پنجم تحفه، آغازش: [الحمد لله الذي تفرد بالقدم، و رسم کلّ شیء بتقدم العدم، این کتاب در کلکته چاپ شده است. رجوع به «کشف الحجب»:

شماره ۲۰۷۲» و «تذکره علماء هند: ۶۱» شود [۱]. [۱] کتاب «صورم» را با کتاب دیگری از همین مؤلف که بنام «صارم الاسلام» و در رد قسمتی از «تحفه» است، رشید الدین خان مؤلف «الشوكة العمريّة» - که از شاگردان عبد العزیز است - بشبهاتی رد نموده، و آن شبهات را حکیم باقر علی خان

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۰۴

۲- «صارم الاسلام»، در پاورقی گذشته راجع باین کتاب سخن گفتیم.

۳- «حسام الاسلام و سهام الملام»، در ردّ باب ششم تحفه، چاپ هندوستان، بسال ۱۲۱۵. «ذریعه ۷: شماره ۴۷» «نجوم السماء ۱: ۳۵۰» «تذکره علمای هند: ۶۱».

۴- «خاتمة الصورم الإلهیات»، فی إثبات الإمامة الخاصه، این کتاب ردّ بر مبحث امامت از باب هفتم «تحفه» می‌باشد. «ذریعه» «نجوم السماء».

۵- «إحياء السنّة»، فارسی، در ردّ بر باب هشتم «تحفه»، چاپ هند. آغاز:

[الحمد لله الذي أمات البدعة و أحيا السنّة، و صلى الله على من أتم به الحجّة و أكمل المنّة]. «ذريعة ۱: ۳۰۰».

۶- «ذو الفقار»، فارسی، در ردّ بر باب دوازدهم «تحفه» و نیز پاسخ از گفته های شاهصاحب در مبحث غیبت امام زمان علیه السلام از باب هفتم. «الذريعة ۱۰: شماره ۲۵۰» «كشف الحجب: شماره ۱۳۸».

سوم: ردّ میرزا محمّد بن عنایت أحمد خان کشمیری ملقب به «کامل» متوفای ۱۲۳۵ [۱]. کتابش بنام «نزهة الاثنی عشریة» است و صاحب «كشف الحجب». شماره «نزیل شاهجهان آباد هند که از معاصران و یا شاید از شاگردان حکیم میرزا محمد کامل متوفی ۱۲۳۵ بوده» پاسخ داده، چنانکه در «ذريعة ۵: ۱۸۹» از «نجوم السماء» استفاده کرده‌اند. لکن معلوم نیست «صارم الاسلام» ردّ بر کدام باب و چه قسمت از مطالب «تحفه» می‌باشد.

[۱] محمد الکامل بن غیاث [کذا] أحمد خان الکشمیری الاصل الدهلوی مولدا و منشأ و مسکنا و مدفنا. توفی مسموما سنه ۱۲۳۵. من أجلاء العلماء و فضلاء المحدثین، کان معاصرا لعبد العزیز الدهلوی صاحب «التحفة الاثنی عشریة» و لما ظهرت صار لها دوی فی کل بلادهم، لأنها فی رد الامامیة أصولا و فروعا. فشر المذکور لردها و نقضها بابا بابا، و سمی الرد: «۱» نزهة الاثنی عشریة. و هو الذی أثبت أن هذه التحفة مسروقة من صواعق [کذا] الخواجه نصر الله الکابلی. و له کتب كثيرة غیر النزهة: «۲» کتاب تاریخ العلماء «۳» نهاية الدراية، شرح و جیزة البهائي «۴» انتخاب الصحاح الستة، و غیر ذلك: «أعیان الشیعة ۴۶: ۲۰۸».

در باب انتحال «صواعق» باز رجوع شود بقسمت شرح حال مؤلف که از کتب متفرقه خصوصا «المآثر و الآثار» نقل شده است.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۰۵

۳۲۵۸ پنج مجلد ازین کتاب را بدین شرح دیده است: مجلد یکم در نقض باب اول تحفه. مجلد سوم در نقض باب سوم. مجلد چهارم در نقض باب چهارم.

مجلد پنجم در نقض باب پنجم. مجلد نهم در نقض باب نهم [۱]. وی کتابی نیز بعنوان «جواب الکید الثامن» در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه که در مسئله مسح است تألیف فرموده، و چنانکه در «كشف الحجب: شماره ۸۰۵» نویسد اول آن چنین است: [راقم گوید: و بالله التوفیق، فاضل ناصب بحث مناظره ما سحین و غاسلین را بحکم تعارض دو قرائت متواتره ..].

چهارم: ردّ علامه بزرگوار سید محمّد قلی بن سید محمّد حسین بن سید حامد حسین ابن زین العابدین موسوی نیشابوری، (پدر صاحب عقبات)، متولد ۱۱۸۸ متوفای نهم محرم ۱۲۶۰. نام کتابش «الأجناد الاثنی عشریة المحمدیة» و مشتمل بر مجلداتی است که هر یک یا چند جلد آن بنامهای زیر در ردّ یکی از أبواب دوازده گانه «تحفه» نگاشته و چاپ شده است:

۱- «السيف الناصري» در ردّ باب اول تحفه چاپ هند [۲].

۲- «تقلب المكائد» در ردّ باب دوم تحفه، چاپ هند، «ذريعة ۴: شماره ۱۷۴۱».

۳- «برهان السعادة» در ردّ باب هفتم، چاپ هند، «ذريعة ۳: شماره ۳۰۷».

۴- «تشديد المطاعن، لكشف الضغائن [۳]» در ردّ باب دهم، دو مجلد: [۱] این مجلد را یکی از عامه ردی بر آن نوشته بنام «رجوم الشیاطین!»، و علامه سید جعفر معروف به ابو علیخان موسوی که نامش در متن خواهد آمد، مجددا ردی بر آن نوشت بنام «معین الصادقین، فی رد رجوم الشیاطین»: «كشف الحجب: شماره ۳۰۱۳»، و نیز در «الذريعة ۳: شماره ۱۲۲۶» آن را بعنوان «تتمیم الباب التاسع من النزهة، للمؤلف» قید کرده است.

[۲] این کتاب را فاضل رشید «شاگرد عبد العزیز صاحب تحفه» بحمایت از استادش ردی بر آن نوشته، و مجددا خود سید محمد قلی ردی بر آن رد نگاشته است بنام «الأجوبة الفاخرة، فی رد الأشاعة». «كشف الحجب: شماره ۱۰۲».

«ذريعة ج ۱ شماره: ۱۴۵۵».

[۳] ذکره فی «كشف الحجب، رقم ۵۸۶» و قال انه فی تشييد مطاعن الثلاثة و الاصحاب و عائشة، و هو کتاب لم یطلع أحد علی مثله

و لم یظفر الزمان بعدیله، حاو

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۰۶

اول مشتمل بر چهار جزء و مجموع اجزاء آن در «۱۹۱۰ صفحه»، و دوم در «۴۴۲ صفحه»، چاپ هند، مطبعه مجمع البحرين، ۱۲۸۳. «ذریعه ۴: شماره ۹۵۸».

۵- «مصارع الأفهام»، در ردّ باب یازدهم، چاپ هند، «کشف الحجب: شماره ۲۹۵۲» «ذریعه ۴: شماره ۹۵۸».

در «نجوم السماء ۱: ۴۲۲» کتب مذکوره را بمرحوم سید محمد قلی نسبت داده، و در شرح حال وی نیز که ازین پس در بخش پنجم خواهد آمد یاد می‌شود.

پنجم: ردّ علامه متبّع محقق سبحان علیخان هندی متوفای چندی پس از ۱۲۶۰.

وی را کتابیست بنام «الوجیزه، فی الاصول» که در آن نخست مقداری پیرامون علم اصول بحث کرده، آنگاه بذکر احادیث دالّه بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام پرداخته سپس بتعرض و ردّ کلمات صاحب «تحفه» برآمده و نیز مجهولات خلفای سه گانه را بیان کرده است. «کشف الحجب: شماره ۳۳۸۷».

ششم: ردّ محمد بن سید دلدار علی نقوی نصیر آبادی لکهنوی متوفی ۱۲۸۴، نام کتابش:

۱- «الإمامة»، عربی، در ردّ باب هفتم.

۲- «البوارق الموبقه»، فارسی، نیز در ردّ باب هفتم، چاپ هند، آغاز آن:

[الحمد لله لإكمال الدين وإتمام النعمة، وإنقاذ العباد باقتفاء أهل البيت عليهم السلام عن لجة الهلكة والنقمة]. «ذریعه ۳: شماره ۵۳۸».

هفتم: ردّ علامه سید جعفر معروف به أبو علی خان موسوی فارسی دهلوی، معاصر با پدر صاحب عقبات و شاگرد میرزا محمد کامل صاحب «نزهة الاثنی عشریة»، تاریخ وفاتش در دست نیست، ویرا در ردّ تحفه چند کتاب بشرح زیرست:

۱- «برهان الصادقین»، ردّ باب هفتم، «ذریعه ۳: شماره ۳۱۱».

۲- «مهجة البرهان»، مختصر برهان الصادقین، «ذریعه ۳: ۳۱۱».

۳- «تکسیر الصنمین»، فارسی، ردّ بر باب دهم، «ذریعه ۴: ۱۷۸۸». علی الزامات شدیده و اقحامات سدیده و مشتمل علی ما لم یشتمل علیه کتاب من الاجوبة الشافية بفصل الخطاب.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۰۷

هشتم: ردّ مولوی خیر الدین محمد اله آبادی هندی، معاصر پدر صاحب عقبات، تاریخ فوتش بدست نیامد، کتابش بنام «هدایة العزیز» فارسی در ردّ باب چهارم.

«کشف الحجب: شماره ۳۴۰۶».

نهم: ردّ سید مفتی میر محمد عباس بن علی اکبر شوشتری متوفای ۱۳۰۶ در لکهنو، کتابش بنام «الجواهر العبقریة» فارسی در نقض مبحث غیبت از باب هفتم تحفه است، چاپ هند. «ذریعه ۵: شماره ۱۲۸۰».

دهم: ردّ آیه الله العلامه میر سید حامد حسین بن سید محمد قلی موسوی نیشابوری متوفای ۱۳۰۶، نام کتابش «عقبات الانوار» و بشرحی که درین دفتر مذکور می‌شود در ردّ باب هفتم قسمت آیات و احادیثی که مدارک شیعه در امامتست.

یازدهم: ردّ حجة الاسلام شیخ مهدی بن شیخ حسین خالصی کاظمی متوفی ۱۳۴۳، کتابش بنام «تصحیف المنحة الإلهیة، عن الثفة الشیطانیة» در ردّ ترجمه تحفه که بقلم محمود آلوسی تلخیص شده، سه مجلد مبسوط. «ذریعه ۳: شماره ۶۳۳».

دوازدهم: ردّ علامه بزرگوار و فقیه محقق نامدار مرحوم آقا میرزا فتح الله معروف بشریعت «شیخ الشریعة» اصفهانی، متولد ۱۲۶۶

متوفای ۱۳۳۹، وی نیز کتابی دارد در ردّ ترجمه عربی تحفه «المنحة الإلهية». «أعيان الشيعة ۴۲: ۲۵۹» و غیره.

سیزدهم: ردّ علامه محقق آیة الله سید محمد امام جمعه سلطان العلماء استاد صاحب عقبات، کتابش بنام «طعن الرماح» در باب فدک و قرطاس است، و درین کتاب راجع بکلمات «تحفه» در باره این دو موضوع بحث فرموده، و صاحب «کشف الحجب» شماره ۲۱۰۲ گوید کتاب خوبی است که درین دو موضوع مثل آن نوشته نشده است.

بخش چهارم عقبات الانوار

۱- «موضوع کتاب». سرتاسر کتاب شریف «عقبات الانوار» بعنوان امامت ائمه اطهار علیهم السلام و ردّ بر «تحفه» نوشته شده، اما باید دانست که آن قسمت از مطالب دور از منطق و شبهات واهی کتاب مذکور که مرحوم علامه میر سید حامد حسین

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۰۸

- قدس سره- را وادار بتألیف عقبات الانوار نمود، و در حقیقت عامل بوجود آمدن چنین کتاب گرانمایی شد، همانا بخشی از باب هفتم آن کتاب بود که عبد العزیز پیرامون مسئله خلافت و موضوع امامت نگاشته، و بطور خلاصه چنین وانمود می کند که عقائد شیعی مذهبان درباره پیشوایی و خلافت بلا- فصل علی علیه السلام و یازده نفر ائمه بر حق دیگر علیهم السلام مبنی بر دوازده یا سیزده روایتی است که یک یک آنها را نقل کرده و بالأخره می گوید این احادیث- بجز یکی دو تای آنها- بقیه از نظر سند ضعیف و از درجه اعتبار ساقط، و جمعا از حیث دلیل بودن بر مدّعی شیعه نارسا و غیر کافی است.

و نیز جمله ای از آیات شریفه قرآنی را که مورد استفاده شیعه بوده نقل و سپس دلالت آن آیات را بر عقیده شیعه تخطئه می نماید. اینک، شالوده عقبات الانوار و ترتیب اجزاء و مطالب آن برین منوال است که مؤلف- قدس الله سره- کتاب را بود منهج «بخش» منقسم فرموده:

منهج اول: در تفسیر و تشریح آیاتی که صاحب تحفه بعنوان مدارک و دلائل قرآنی شیعه ذکر نموده، و ازین منهج مع الأسف چیزی بطبع نرسیده است و اطلاع کامل از ترتیب آن نداریم.

منهج دوم: طی شانزده جزء مبسوط، شامل بحث درباره دوازده حدیثی است که عبد العزیز بعنوان دلائل نقلی و روایتی شیعه در امر خلافت بلا فصل امیر المؤمنین- صلوات الله علیه- مورد بحث و انتقاد قرار داده است، شرح کیفیت مجملات این منهج پس ازین خواهد آمد.

۲- «چگونگی بحث و سبک استدلال». مؤلف- اعلی الله مقامه- هر مجلد از منهج دوم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده، نخست بحث در سند حدیث و اثبات تواتر و قطع الصدور بودن آن، تنها از طرق عامه و استناد بمدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و عصر صدور تا زمان مؤلف، قرن بقرن، و همچنین توثیق و تعدیل هر یک از راویان بلا واسطه حدیث را از قول دیگر صحابه، و هر یک از صحابه و توثیق کنندگان را از قول تابعین، و تابعین و طبقات بعد از کتب رجال و تراجم و جوامع

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۰۹

حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا بزمان خود، ثابت و مبرهن فرموده است.

آنگاه بتجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح می کند، و در پایان کلیه شبهات و اعتراضات وارده از طرف عامه را یکان یکان نقل و بهمه آنها پاسخ می دهد.

۳- قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجملات این کتاب شریف بخوبی واضح و آشکارست، از باب نمونه کافی است در همین مجملات «اجزاء حدیث ثقلین» دقت نمود که یکجا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه

بشخصت و شش وجه بیان فرموده، و در جای دیگر تخطئه‌یی که ابن جوزی از دلالت حدیث بر مطلوب شیعه نموده بیک صد و شصت و پنج نقض و تالی فاسد جواب داده است! و همچنین در ابطال مدّعی خود شاه‌صاحب [عترت بمعنی اقارب است، و لازمه‌اش واجب اطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبرست نه اهل بیت فقط]، پنجاه و یک نقض و اعتراض بر او وارد کرده است.

و هکذا در موارد دیگر در سایر مجلّدهات خصوصاً مجلّدهات حدیث غدیر و حدیث مدینه العلم که در تألیف آنها نیز قدرت قلمی مؤلف بمنتهای کمال رسیده است. از سوی دیگر، مؤلف بزرگوار- علیه الرّحمه- در هر مطلب و مبحث که وارد می‌شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آن را وجه نظر ساخته و حق تحقیق و تتبع را نسبت بموضوع مورد بحث بمنتھی درجه ادا فرموده و مطالعه‌کننده را برای هر گونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که درین کتاب مطرح شده از مراجعه بکتب و مصادر دیگر بی نیاز می‌کند، خصوصاً در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعاً از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می‌شود بعین الفاظ نقل فرموده است.

۴- «ترتیب مجلّدهات عقبات الانوار».

درباره ترتیب کتاب چون مؤلف محترم «ذریعه» در حرف عین که هنوز بطبع نرسیده بطور مستوفی تحقیق فرموده‌اند، لذا مناسب است که عین عبارت کتاب مرقوم

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۱۰

را ذیلاً نقل نماییم:

«عقبات الانوار فی مناقب الائمة الاطهار» «فی مجلّدهات کبار ضخام، لإثبات امامة سادات الأنام، للسید العلامة الإمام دافع الشکوک و الأوهام من تأیید الملک العلّام، الثقة الضابط العین، المیر حامد حسین ابن السید العلامة محمّد قلیخان صاحب بن محمّد بن حامد النیشابوری الکنتوری، المتوفی ۱۸ صفر المظفر سنة ۱۳۰۶.

«هو ردّ علی الباب السابع من «التحفه الاثنی عشریة، الذی هو فی مبحث الامامة و رتبه علی منهجین:

«المنهج الأول. فی إثبات دلالة الآيات القرآنیة «إنما ولیکم الله» و «الیوم أكملت» «الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون» و غیر ذلك، المستدل بها للإمامة. و هو فی مجلد غیر مطبوع، لکنّه موجود فی مکتبه المصنّف بلکهنو، و فی مکتبه المولوی السید رجبعلی خان سحبان الزمان فی جکراوان، الذی کان من تلامیذ المصنّف، عند ولده السید مرتضی، ذکره السید فدا حسین بن السید عابد علی الحسینی الزیدی البنجابی الملتانی المولود حدود سنة ۱۳۲۴.

«و المنهج الثاني. فی إثبات دلالة الاحادیث الاثنی عشر علی الإمامة و الجواب عن اعتراضات صاحب «التحفه» علیها فی اثنی عشر مجلّداً، لكلّ حدیث مجلد.

«فالمجلد الاول، من المنهج الثاني، فی حدیث الغدیر، و طبع فی جزئین ضخمین، الجزء الاول منهما فی ردّ ما أجابه صاحب «التحفه» عن حدیث الغدیر.

طبع سنة ۱۲۹۳. ۱۲۵۱ ص. الجزء الثاني من المجلّد الاول فی ردّ اعتراضات سائر العامیة علی حدیث الغدیر، طبع سنة ۱۲۹۴، أوله: [الحمد لله الذی أكمل لنا الدین و أتمّ علینا النعمه]، و فیه ترجمه العلماء الذین أخرجوا حدیث الغدیر فی کتبهم قرب مائه و خمسين عالما، و ترجمه العلماء الذین ذکروا مجيء «المولی» بمعنی «الأولی» قرب أربعین عالماً و بسط الکلام فی تراجمهم غایه البسط، و له فهرس مبسوط أيضاً.

[۶۰۹ و ۳۹۹ ص.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۱۱

«المجلد الثاني، من المنهج الثاني، فی حدیث المنزله، و هو الحدیث الثاني من الاثنی عشر حدیثاً، و فیه الجواب عن اعتراضاتهم علیه،

طبع سنه ۱۲۹۵. أوله [الحمد لله الذي جعل الوصی من النبی بمنزله هارون من موسى . [۹۷۷ ص .

«المجلد الثالث، من المنهج الثاني، في الجواب عن اعتراضاتهم على الحديث الثالث، و هو حديث الولاية «إنّ عليّاً منّي و أنا من علي و هو وليّ كلّ مؤمن من بعدی»، طبع سنه ۱۳۰۳، أوله: [الحمد لله الحميد الحكيم .

«المجلد الرابع، من المنهج الثاني، في الجواب عن اعتراضات صاحب «التحفة» على الحديث الرابع، و هو حديث الطير، طبع سنه ۱۳۰۶، أوله: [الحمد لله الذي أبان أحبيّة الوصی إليه و إلى النبی في قصّة الطير المشوى . [مطبعة بستان مرتضوى، لكهنو، ۵۱۲ و ۲۲۴ ص [۱].

«المجلد الخامس، في حديث المدينة، و هو طبع في جزئين، أولهما في جواب اعتراضات صاحب «التحفة» عليه، طبع مع فهرس المطالب في سنه ۱۳۱۷، أوله: [الحمد لله الذي جعل النبی مدينة العلم و عليّاً بابها]. و الجزء الثاني في جواب اعتراضات سائر العامّة، طبع سنه ۱۳۲۷، أوله: [الحمد لله الذي جعل نبیه للعلم مثل المدينة].

«المجلد السادس، في حديث التشبيه «من أراد أن ينظر إلى آدم و نوح فليُنظر إلى علي»، طبع سنه ۱۳۰۱، أوله: [الحمد لله المتعالی عن التشبيه . [لكهنو، ۴۵۶ و ۲۴۸ ص .

«المجلد السابع، في حديث «من ناصب عليّاً الخلافة فهو كافر»، لكن ما خرج إلى البياض، كالثلثة الآتية.

«المجلد الثامن في حديث النور «كنت أنا و عليّ بن أبي طالب نوراً».

طبع سنه ۱۳۰۳، أوله: [الحمد لله الذي خلق النبی و الوصی من نور واحد]. [۱] مرحوم حاج ملا علی خیابانی در هامش مجلد صیام «وقایع الايام ۵۵۸-۵۶۰» راجع باین جلد شرحی نگاشته است.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۱۲

[مطبعة مشرق الأنوار، لكهنو، ۷۸۶ ص .

«المجلد التاسع، حديث الزّاية يوم خيبر و إعطائها لمن يحبّ الله و رسوله.

«المجلد العاشر، حديث «عليّ مع الحق حيث دار».

«المجلد الحادي عشر، حديث قتال علي بالتأويل و التّزليل. لكنّه مع سابقه ما خرجت إلى البياض.

«المجلد الثاني عشر، في الحديث الثاني عشر، و هو حديث الثقلين. طبع في جزئين. أولهما في طرقة و ردّ بعض الاعتراضات، طبع سنه

۱۳۱۴، [لكهنو، ۶۶۴ ص ، أوله: [الحمد لله الذي دعانا بمنّه الجميل إلى التّمسّك بالثقلين ، و ثانيهما في الجواب عن بقيّة الاعتراضات، أوله: [الحمد لله الذي جعلنا من المتّمسّكين بالقرآن ، طبع في سنه [۴۴-] ۱۳۵۱، [لكهنو، ۸۹۱ ص .] پایان كلام ذريعه.

از آنچه گذشت معلوم گردید که این کتاب شریف در دو بخش «منهج» تألیف شده:

بخش یکم: راجع بآیات کریمه قرآنیّه که در شأن امیر المؤمنین علی علیه السّلام نازل شده و دلالت بر امامت مطلقه آن حضرت دارد. این بخش که در یک مجلدست هنوز بطبع نرسیده.

بخش دوم: راجع بأحادیث شریفه نبویّه که دلالت بر خلافت و امامت آن حضرت دارد، و این بخش در دوازده مجلدست که مجلد اول آن «غدیر» و مجلد دوم «مدينة العلم» و مجلد دوازدهم «ثقلین» هر کدام در دو جزء مستقل بطبع رسیده و بقيّه هر یک در یک جزء است، و از مجموع این أجزاء، مجلّدات چهارگانه اولی در حیات مؤلف و بقيّه آنچه بطبع رسیده پس از درگذشت او بوده است.

و نیز ناگفته نماند که تنها جزء یکم مجلد اول «حديث غدیر» حدود بیست سال قبل طی ۶۰۰ صفحه در طهران تجدید چاپ شده، و هر دو جزء مجلد آخر «دوازدهم».

حديث ثقلين» که اینک تماماً در اصفهان تجدید طبع گردیده و برای رعایت تناسب قطع و اندازه در شش مجلد قرار داده شده

است.

۵- «کتب متعلق بعقبات الانوار»:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۲۱۳

اول- تتمیم عقبات. بقلم سید ناصر حسین، فرزند مؤلف.

دوم- تذیل عقبات. بقلم سید ذاکر حسین، فرزند دیگر مؤلف [۱].

سوم- تعریب جلد اول حدیث مدینه العلم. بقلم سید محسن نواب فرزند سید أحمد نواب لکهنوی، متولد بسال ۱۳۲۹: «ذریعه ۴: شماره ۱۰۶۱».

چهارم- تکمیل جلد هفتم عقبات، چون اصل مجلد هفتم مسوده و ناقص بوده، نواده دانشمند مؤلف سید محمد سعید بن سید ناصر حسین آن را تکمیل نموده است.

پنجم- تلخیص تمام مجلد دوم و پنجم و ششم و بخشی از یکم و تعریب تمامی این مجلدات بنام «الثمرات» بقلم سید محسن نواب مذکور: «ذریعه ۵: شماره ۴۲».

بخش پنجم شرح حال صاحب عقبات

اشاره

میر سید حامد حسین، فرزند سید محمد قلی، فرزند سید محمد، فرزند سید حامد موسوی نیشابوری کنتوری لکهنوی، که یکی از شاگردانش میرزا محمد علی کشمیری مؤلف «نجوم السماء فی أحوال العلماء» در وصف وی گوید:

«... وحید الأعصار، فرید الأدوار، دریای ناپیدا کنار علوم عقلی و نقلی، و سحاب مدرار فنون اصلی و فرعی، المقتفی آثار آبائه الاطیین، و الحامی لذمار أجداده الاکرمین، آیه الله فی العالمین و حجة الحق علی الخلق أجمعین، مولانا و استاذنا، جناب السید حامد حسین. أدام الله ظله العالی بدوام الأیام و اللیالی ..»:

نجوم السماء ۱: ۳۵۲. لکهنو، ۱۳۰۳. [۱] پاورقی‌هایی که در أجزاء حدیث ثقلین برمز «ن» منتهی می‌شود از مرحوم سید ناصر حسین است، و آنهایی که برمز «ذ» خاتمه می‌یابد از مرحوم سید ذاکر حسین. پاورقیهای معدودی نیز که دارای رمز «م» می‌باشد از طرف هیئت مصححان طبع جدید نوشته شده است.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۲۱۴

ولادت و وفات

ولادت آن عالم بزرگ در لکهنو [۱] بسال ۱۲۴۶ هجری در یک خاندان علم و تقوی که اصلاً ایرانی و اهل نیشابور بوده‌اند اتفاق افتاده، و پس از گذشتن شصت سال از عمر شریفش در هیجدهم ماه صفر ۱۳۰۶ قمری بدرود حیات گفت و در حسیت غفران مآب مدفون گردید و تا حال مزار مقدسش مورد توجه و احترام اهالی آن دیار و زیارتگاهست.

اندکی پس از درگذشت مرحوم میرحامد حسین، استاد بزرگوارش آیه الله سید محمد عباس مفتی نیز بدرود حیات گفت و در جنب وی مدفون شد، رحمه الله تعالی علیهما.

استادان

میرحامد حسین - اعلی الله مقامه - از دوران کودکی در مهد تربیت و مراقبت پدر بزرگوارش «سید محمد قلی» که او نیز از آیات بزرگ الهی و از اعلام شیعه و فقیهی بارع و متکلمی نامی و صاحب تألیفات زیادی بوده، پرورش یافت. و پس از گذشتن دوران کودکی و آموختن دروس ابتدائی بتحصیل علوم دینی پرداخت، علوم ادبی را نزد دانشمند بزرگ مفتی سید محمد عباس و غیره، و علم فقه و اصول را نزد آیه الله سید حسین بن سید دلدار علی نقوی، و علم کلام را نزد پدرش علامه سید محمد قلی فرا گرفت، سپس علوم معقول و فلسفه را نزد سید مرتضی بن سید محمد سلطان العلماء که درین رشته متخصص و از اُساتید بزرگ بود خواند و تکمیل کرد.

تألیفات

سوی کتاب «عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ» وی دارای تألیفات نفیسی است، از جمله:

۱- «استقصاء الإفحام و استیفاء الانتقام، فی ردّ منتهی الکلام». منتهی الکلام تألیف مولوی حیدر علی هندی در ردّ شیعه امامیه است، و «استقصاء الافحام» در ردّ [۱] لکهنو یکی از بزرگترین شهرهای هندوستان و از استانهای مهم آن کشور است که در شمال غربی هند واقع شده و آمار نفرت آن به هفتصد هزار می رسد و پیوسته در حال ترقی و مرکز علما و دانشمندان بوده و از نظر فرهنگ اسلامی و علوم دینی و کثرت مسلمان در ردیف بزرگترین مراکز اسلامی بشمار می رود.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۱۵

آن و قبل از تألیف عِبَقَاتُ نوشته شده و بفرمایش مؤلف محترم «الذریعة» بالغ بر ده مجلد است که دو سه جلد آن در لکهنو طبع رسیده و بغایت محققانه و پر فائده می باشد.

۲- «أسفار الانوار، عن وقایع أفضل الاسفار». شرح مسافرت مؤلف بمکه معظمه و خاطرات زیارت ائمه عراق علیهم السلام.

۳- «إفحام المین، فی ردّ إزالة الغین». این کتاب در چند مجلد، و ردّ بر کتاب «إزالة الغین» مولوی حیدر علی فیض آبادی است.

۴- «ترجمة العشرة الكاملة». بفارسی که اصل نیز از خود ایشانست.

۵- «درّة التحقيق» این کتاب را مؤلف خود بعنوان یکی از آثار قلمیش در مجلد مدینه العلم عِبَقَاتُ «۱: ۱۱۷» یاد کرده است.

۶- «الشريعة الغراء». در فقه شامل بحث و اثبات مسائل اجماعی از اوّل باب طهارت تا آخر دیات، طبع لکهنو.

۷- «الشعلة الجوّالة». در بحث از احراق مصاحف، چاپ شده و بفارسی نیز ترجمه گردیده است.

۸- «شمع المجالس». شامل یک رشته قصائد عربی و فارسی خود مؤلف در مرثی حضرت سید الشهداء علیه السلام.

۹- «شمع و دمع». مثنوی، این کتاب بزبان اردو ترجمه و چاپ شده است.

۱۰- «صفحه الماس». در احکام غسل ارتماس.

۱۱- «الطارف». در لغز و معماها.

۱۲- «الظل الممدود و الطلح المنضود». مطبوع.

۱۳- «العشرة الكاملة». شامل بحث و حلّ ده مسئله مشکل، چاپ شده است.

۱۴- «العضب البتار». مؤلف از آن در مجلد مدینه العلم عِبَقَاتُ یاد فرموده است.

کتب مذکور عموماً در «أعيان الشيعة ۱۸: ۳۷۳» و «نقباء البشر ۱: ۳۴۹» و جاهای دیگر یاد شده است.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۱۶

از مرحوم آیه الله میرحامد حسین - قدس الله سره - دو فرزند دانشمند باقی ماند:

اول: شمس العلماء سید ناصر حسین که تالی پدر بزرگوار و دارای تألیفات و آثار است.

مؤلف «ریحانة الادب ۴: ۱۴۴-۱۴۵» گوید: «سید ناصر حسین ملقب به شمس العلماء، فرزند صاحب عقبات سید حامد حسین سابق الذکر متوفی ۱۳۰۶ هـ.

(غشو)، عالمی است متبحر، فقیه، اصولی، محدث، رجالی کثیر التبع و وسیع الاطلاع و دائم المطالعه، از أعظم علمای امامیه هندوستان و مفتی و مرجع اهالی آن سامان، و از والد معظم خود و سید محمد عباس تحصیل مراتب علمیه کرده و در تمامی فضائل و کمالات نفسانیه طاق و پدر والا- گهر خود را وارث بالاستحقاق، و آن منبع فضل و شرف را نعم الخلف و مصداق این شعر می باشد:

زنده است کسی که در دیارش باشد خلفی بیادگارش

یا خود:

فرخ رخ آن پدر که چو وی باشدش پسر خرم دل آن پسر که چو او باشدش پدر

و از تألیفات و آثار قلمی سید ناصر حسین است: ۱- «إثبات ردّ الشمس لامیر المؤمنین علیه السلام» و دفع ما اورد علیه من الشبهات.

۲- «تتمیم عقبات الانوار» والد معظم خود و تا حال چند مجلد از آن طبع شده. ۳- «دیوان الخطب». ۴- «دیوان الشعر». ۵- «المواعظ».

۶- «نعمات الأزهار فی فضائل الائمه الاطهار علیهم السلام».

و ولادت صاحب ترجمه در نوزدهم جمادی الآخره هزار و دویست و هشتاد و چهارم هجرت بوده، و در بیست و پنجم ذی حجه سال هزار و سیصد و شصت و یکم هجری قمری برحمت ایزدی نایل، و هر یک از چند جمله «ناصر الحفظ ۱۳۶۱» و «چشم براه لطف خاص ۱۳۶۱» و «قضی نجه ناصر آل طه ۱۳۶۱» و «منطق بی نطق و سرگشته ۱۳۶۱» و «کلام خموش و برق زده ۱۳۶۱» و «معقول و منقول از حسرت ناله کنان ۱۳۶۱» ماده تاریخ وفات او می باشد.

و مؤلف «أعیان الشیعه ۴۹: ۱۰۷-۱۰۸» فرماید: «شمس العلماء السید

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۱۷

ناصر حسین ... ولد ۱۹ جمادی الثانیة سنه ۱۲۸۴، و توفی سنه ۱۳۶۱ فی لکهنو بالهند.

درس فی النجف ثم انتقل إلى مدینه لکهنو، و فیها أقام حتی وفاته. إمام فی الرجال و الحدیث، واسع التبع، کثیر الاطلاع، قوی الحافظه، لا یکاد یسأله أحد عن مطلب إلّا و یحیلہ إلى مظانّه من الکتب مع الاشارة إلى عدد الصفحات، و کان أحد الاساطین و المراجع فی الهند، و له وقار و هیبة فی قلوب العامّة و استبداد فی الرأی و مواظبة علی العبادات، و هو معروف بالأدب و العربیّة، معدود من أساتذتهم، و إليه یرجع فی مشکلاتهما، و خطبه مشتملة علی عبارات جزلة و ألفاظ مستطرفة.

و له شعر جید. قرأ علی والده و علی المفتی السید محمد عباس و یروی عن الآخر، و یروی عنه جماعة. من مصنفاته: ۱- «نفحات الأزهار، فی فضائل الائمه الاطهار». ۲- «کتاب ما ظهر من الفضائل لامیر المؤمنین علیه السلام یوم خیبر». ۳- «مسند فاطمة بنت الحسین علیه السلام».

۴- «نفحات الانس» فی وجوب السورة. ۵- «إسباغ النائل بتحقیق المسائل». ۶-

«دیوان الخطب». ۷- «دیوان شعر». ۸- «کتاب المواعظ». ۹- «کتاب الانشاء».

إلی غیر ذلك، مع کونه ظلّ مشغلا دائما بإتمام کتاب والده عقبات الانوار، و قد برز من تصنیفه له عدّة مجلّلات. و له:

إن كنت من شیعة الهادی أبی حسن حقّا فاعدد لرب الدهر تجنفا

إنّ البلاء نصیب کلّ شیعه فاصبر، و لا تک عند الهّم منصافا. دوم سید ذاکر حسین. در «ریحانة الأدب ۴: ۱۴۵» نویسد:

«و أمّا سیّد ذاکر حسین، برادر ناصر حسین نیز از علمای هند عصر ما و حواشی بر کتاب عبقات ... والد ماجد خود نوشته، و شرحی دیگر بدست نیامد».

و صاحب «نقباء البشر: ۷۱۴-۷۱۵» پس از نام و نسبش فرماید: «عالم فاضل و آدیب شاعر. کان من أفاضل اسرته و ادبائها الشعراء، له آثار، منها: «الأدعية المأثورة» طبع فی الهند و علیه تقریض أخیه العلامة السید ناصر حسین المتوفی سنه ۱۳۶۱ و تصدیقه باعتبارها کما ذکرناه فی «الذریعة ۱: ۳۹۹»، و کان معین أخیه المذكور فی تتمیم مجلّلات «العبقات». و له «دیوان شعر» بالفارسیه و عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۱۸ العریئه. و ولده السید ساجد حسین طیب آدیب ایضا، له دیوان فی المدائح و المراثی بلغه اردو ...».

کتابخانه

در شماره دوم «صحیفه المکتبه: ۱۴-۲۶» مورخ ۱۳۸۲ تازه‌ترین اطلاع را از کتابخانه آیه الله میرحامد حسین بدست داده و بسیاری از نفائس کتب خطی موجود در آن را یاد کرده‌اند، اینک آن شرح:

«کتابخانه ناصریه»

«این کتابخانه با عظمت که حالا- حاوی سی هزار جلد کتاب از نفایس مطبوعات و نوادر مخطوطات می‌باشد نتیجه همت سه شخصیت بزرگ علمی است که آثار و مآثر آنان در

جامعه علم و هنر طنین‌انداز و مورد استفاده است، پایه تأسیس این کتابخانه مبارکه بدست رادمرد محقق و دانشمند فقیه متکلم، جامع معقول و منقول سید محمد قلی موسوی نیشابوری که از ایرانیان مقیم هند بودند استوار گردیده، این سید بزرگوار آثار علمی شایانی در صفحه وجود از خود یادگار گذاشته و از آن جمله است:

- ۱- «تشید المطاعن» که در چند جلد بزرگ در هند چاپ شده، کتابیست بسیار پر فایده، گرد آوردن نظیرش هنر هر نویسنده نیست.
- ۲- «تطهیر المؤمنین عن نجاسة المشرکین».
- ۳- «تکمیل المیزان فی علم الصرف».
- ۴- «الفتوحات الحیدریه».
- ۵- «تقریب الأفهام فی تفسیر الأحکام».
- ۶- «رسالة فی الکبائر».

«این سید بزرگوار در چهارم محرم سال ۱۲۶۰ هجری برحمت ایزدی پیوسته، قدس الله روحه و نور ضریحه.

«سپس محتویات کتابخانه فرزندش قهرمان بزرگ دانش سید حامد حسین بدان ضمیمه گشته. مقامات علمی این سید طایفه، لسان الفقهاء و المجتهدين، ترجمان الحكماء و المتکلمین یگانه پرچمدار مذهب حق آل عصمت و قداست- صلوات الله علیهم- از آثار قلمی ایشان تا اندازه‌ای هویدا، و لمعات عبقات أنوارش در جهان علم

عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۱۹

و دانش پهناور و درخشان، و کتاب استقصاء الإفحامش که در دو مجلد زیور چاپ بخود گرفته از نفایس تألیف شمرده می‌شود. در ۱۸ صفر سال ۱۳۰۶ در گذشت و در جوار مرقد شریف مفتی کبیر سید محمد عباس تستری مدفون گردید [۱].

«و بعدها آنچه سید ناصر حسین پسر سید حامد حسین مرحوم گردآوری کرده بود بر آن کتابخانه افزوده شده است، و این سید

عالیشان از حجج اسلام و آیات عظام، فقیه رجالی محدث محقق نابغه دهر، از رؤسای نامی مذهبی شناخته می‌شود، قدمهای برجسته در خدمت مذهب در صفحه تاریخ از خود یادگار گذاشته. از آثار قلمی ایشان کتاب «الأزهار» در امامت و «إثبات حدیث ردّ الشّمس». «دیوان شعر».

«کتابی در خطب و مواعظ». «مسند فاطمه دختر امام شهید سبط». و قسمتی از کتاب کریم والد معظم خود «عقبات الانوار» را تنظیم نموده، و این کتابخانه بنام ایشان موسوم گردیده. و پس از درگذشت ایشان کتابخانه بفرزندان عالی مقام وی سید محمد سعید المله و سید محمد نصیر المله انتقال یافته، و در تحت نظر این دو بزرگوار اداره می‌شود، نسخه‌های پر ارزش و کمیاب در این کتابخانه وجود دارد ...».

مؤلف «أعیان الشیعة ۱۸: ۳۷۴» نیز ذیل عنوان «خزانة کتبه» شرحی در این باره بنقل از مجله «العرفان» نگاشته که بجهت اختصار از نقل آن خودداری شد.

در خاتمه این بحث مناسب است شطری از آنچه صاحبان کتب تراجم و رجال در احوال علامه مؤلف - رضوان الله علیه - نگاشته‌اند برای مزید فائده بنقل آن مبادرت نمایم.

۱- کلام آیه الله حاج سید محسن عاملی شامی در «أعیان الشیعة ۱۸: ۳۷۱-۳۷۴»: «السید الامیر حامد حسین ... کان من اکابر المتکلمین الباحتین عن أسرار الدیانة و الذائین عن بیضة الشریعة و حوزة الدین الحنیف، علامه نحریرا ماهرا [۱] در ص ۱۲۱۴ یاد کردیم که صاحب عقبات چندی قبل از مرحوم سید محمد عباس در گذشته است.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۲۰

بصناعة الکلام و الجدل، محیطا بالأخبار و الآثار، واسع الاطلاع، کثیر التتبع، دائم المطالعة، لم یر مثله فی صناعة الکلام و الاحاطة بالأخبار و الآثار فی عصره، بل و قبل عصره بزمان طویل و بعد عصره حتی الیوم، و لو قلنا إنه لم ینبغ مثله فی ذلک بین الامامیة بعد عصر المفید و المرتضی، لم نکن مبالغین. یعلم ذلک من مطالعة کتابه العقبات، و ساعده علی ذلک ما فی بلاده من حرّیة الفکر و القول و التألیف و النشر، و قد طار صیته فی الشرق و الغرب، و أذعن لفضله عظماء العلماء، و کان جامعا لکثیر من فنون العلم، متکلمّا محدثا رجائیا أدیباً، قضی عمره فی الدّرس و التصنيف و التألیف و المطالعة، و مکتبته فی لکهنو وحیده فی کثرة العدد من صنوف الکتب، و لا سیما کتب غیر الشیعة. و فی «الفوائد الرضویة» ما تعریبه ...».

سپس شطری از مطالب کتاب فوائد الرضویة مرحوم محدث قمی را نقل و پس از آن اساتید صاحب ترجمه را یاد و ذیل عنوان «مؤلفاته» فرماید:

«۱- عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار. بالفارسیة. لم یکتب مثله فی بابہ فی السلف و الخلف. و هو فی الرد علی باب الامامة من التحفة الاثنی عشریة» للشاه عبد العزیز الدهلوی. فإنّ صاحب التحفة أنکر جملة من الاحادیث المثبتة امامة امیر المؤمنین علی علیه السّلام، فأثبت المترجم تواتر کلّ واحد من تلك الاحادیث من کتب من تسمّوا بأهل السّنة، فیورد الخبر و یذكر من رواه من الصّحابة و من رواه عنهم من التابعین، و من رواه عن التابعین من تابعی التابعین، و من أخرجه فی کتابه من المحدثین، علی ترتیب القرون و الطبقات، و من وثق الزّواین و المخرجین له، و من وثق من وثّقهم، و هکذا فی طرز عجیب لم یسبقه إلیه أحد، و یرد دعاوی صاحب التحفة بیانات واضحة و براهین قویة عجیبة. و هذا الکتاب یدلّ علی طول باعه و سعة اطلاعه، و هو فی عدّة مجلّدات، منها مجلد فی حدیث الطیر ...

و قد طبعت هذه المجلّدات ببلاد الهند، قرأت نبذا من أحدها فوجدت مادّة غزيرة و بحرا طامیا و علمت منه ما للمؤلف من طول الباع و سعة الاطلاع، و حبذا لو ینبری

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۲۱

أحد لتعريبها وطبعها بالعربية، و لكنّ الهمم عند العرب خامدة [۱]، وقد شاركه في تأليفه أخوه المتوفى قبله السيد إعجاز حسين صاحب كتاب «كشف الحجب عن أسماء المؤلفات والكتب» كما مرّ في ترجمته.

۲- استقصاء الإفحام واستيفاء الانتقام في ردّ منتهى الكلام، وهو بالفارسيّة يدخل تحت عشر مجلدات طبع بعضها في ثلاث مجلدات في مطبعة مجمع البحرين سنة ۱۳۱۵، واستقصى فيه البحث في المسألة المشهورة بتحريف الكتاب وفي إثبات وجود المهدي و شرح فيه أحوال كثير من علماء من تسمّوا بأهل السنّة و تكلم في كثير من رجالهم و في بعض الاصول الدّينية و الفروع العمليّة المختلف فيها بين علماء الفريقين و أثبت ما هو الحقّ منها».

سپس دیگر مؤلفات صاحب ترجمه را یاد کرده و ترجمه را بشرحی درباره کتابخانه وی پایان داده است.

۲- آیه الله حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی مقیم نجف اشرف در «نقاء البشر فی القرن الرابع عشر: ۳۴۷-۳۵۰» فرماید:

«السید الامیر حامد حسین الکنطوری ... من اکابر متکلمی الامامیة و أعظم علماء الشیعة المتبحرین فی أولیات هذا القرن. ولد فی لکهنو «۱۲۴۶» و نشأ بها علی أبیه المذكور فی الکرام البررة نشأ طیباً، و تعلّم المبادئ و قرأ مقدّمات العلوم و أخذ الکلام عن والده الامام السید محمّد قلی، و الفقه و الاصول عن سید العلماء السید حسین بن السید دلدار علی النقوی، و المعقول عن السید مرتضی بن السید محمّد و الادب عن المفتی السید محمّد عباس و غیرهم. و کان کثیر التّبع واسع الاطلاع و الاحاطة بالآثار و الأخبار و التراث الاسلامی، بلغ فی ذلک مبلغاً لم یبلغه أحد من معاصریه و لا المتأخّرين عنه، بل و لا کثیر من أعلام القرون السابقة. أفنی عمره [۱] در صفحه ۱۲۱۳ گذشت که یکی از فضلاء دیار مؤلف بترجمه کتاب اقدام نموده است.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۲۲

الشریف فی البحث عن أسرار الدیانة و الذّبّ عن بیضة الاسلام و حوزة الدین الحنیف، و لا أعهد فی القرون المتأخّرة من جاهد جهاده و بذل فی سبیل الحقائق الزّاهنة طارفه و تلاده. و لم تر عین الزمان فی جمیع الأمصار و الاعصار مضاهیا له فی تتبعه و کثرة اطلاعه و دقته و ذکائه و شدّة حفظه و ضبطه.

«قال سیّدنا الحسن الصدر فی «التکملة»: کان من اکابر المتکلمین و أعلام علماء الدین و أساطین المناظرین المجاهدین. بذل عمره فی نصره الدین، و حمایة شریعة جدّه سید المرسلین و الأئمّة الهادین، بتحقیقات أنيقة و تدقیقات رشیقة و احتجاجات برهانیة و إلزامات نبویة و استدلالات علویة و نقوض رضویة، حتّى عاد الباب «کذا» من «التحفّة الاثنی عشریة» خطابات شعریة و عبارات هنديّة، تضحک منها البریة، و لا عجب!

فالشبل من ذاک الهزبر و إنّما تلد الاسود الضاریات اسودا

فإنّ والده العلّامة مؤلّف «تقلب المکائد» و «تشید المطاعن»، إلى قوله: و له - قدّس سرّه - کرامات مشهورة و مآثر مأثورة، انتهى.

«و للمترجم خزانه کتب جلیلة و حیدة فی لکهنو بل فی بلاد الهند. و هی إحدى مفاخر العالم الشیعی، جمعت ثلاثین ألف کتاب بین مخطوط و مطبوع من نفائس الکتب و جلائل الآثار و لا سیما تصانیف أهل السنّة من المتقدّمین و المتأخّرين.

«حدّثنی شیخنا العلّامة المیرزا حسین الثّوری أنّ المترجم کتب إلیه من لکهنو یطلب منه إرسال أحد الکتب إلیه. فأجابه الاستاذ بأنّه من العجیب خلّو مکتبتکم من هذا الکتاب علی عظمها و احتوائها! فأجابه المترجم بأنّ من المتیقّن لدیّ وجود عدّة نسخ من هذا الکتاب فیها و لكنّ التفتیش عنه و الحصول علیه أمر یحتاج إلى متّسع من الوقت، و الکتاب الّذی ترسله إلیّ یصلنی قبل وقوفی علی الکتاب الّذی هو فی مکتبتی الّتی أسکنها! انتهى.

«فمن هذا یظهر عظم المکتبة و اتّساعها. و حدّثنی بعض فضلاء الهند أنّ أحد أهل الفضل حاول تألیف فهرس لها و فشل فی ذلک، و قد أهدی إلی بعض أجلاء

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۲۳

الاصدقاء صورة جانب واحد من جوانبها الأربع و هو كتب التفاسير و قد زرناه فأدهشنا! و بالجملة، فإنّ مكتبة هذا الامام الكبير من أهمّ خزائن الكتب في الشرق.

«توفى - رحمه الله - في لکهنو، في «۱۸ صفر ۱۳۰۶» و دفن بها. و له تصانيف جلیلة نافعة، تموج بمياه التحقيق و التدقيق، و توقف على ما لهذا الحبر من المادّة الغزيرة، و تعلم الناس بأنّه بحر طامی لا ساحل له، أهمّها و أشهرها عبقات الانوار».

سپس شرح مبسوطی پیرامون تألیفات صاحب ترجمه آورده و در پایان فرماید:

«و الامر العجیب أنّه ألّف هذه الكتب الثفائس و الموسوعات الکبار و هو لا یکتب إلّا بالحبر و القرطاس الاسلامیین، لکثرة تقواه و تورّعه. و أمر تحرّزه عن صنائع غیر المسلمین مشهور متواتر. و حدّثنی الخلّ الصفیّ الحیّّة المغفور له المیرزا محمّد الطهرانی العسکریّ عن السید حسین الیزدی الخطیب الحائری أنّه قال: كنت مسبقاً بأنّ السید حامد حسین لا یطیق سماع المصائب المشجیة التي جرت على جدّه الحسین و أهل بیته علیهم السّلام، و لذا لا تقرأ فی محضره، فاتفق یوما أنّه دخل الحسینیة فی لکهنو حین قراءتی و لم أشعر به و قرأت بعض المصائب و إذا بالأصوات قد ارتفعت و الكلّ یأمرنی بالتوقف عن القراءة، و بعد حین ظهر لی أنّ السید قد غشی علیه.

«هكذا كان المترجم في أعلى مراتب العلم و العمل و التقوی و الورع، بالإضافة إلى جهاده المتواصل. ترجم مجملًا في «التجلیات» [۱] بعنوان أنّه من تلامیذ المفتی محمّد عباس، و ذکر أنّه أهل لأن یکتب فی سوانحه العمریة کتاب مستقلّ، انتهى.

لکن المترجم توفی قبل استاذة المذكور بقلیل. و طبعت مراثیه و هی سبعة عشر قصیدة فی «۱۸۹۲ م». و ألحقت فی آخرها قصیدة واحدة فی رثاء استاذة المفتی و اعتذر هناك [۱] تجلیات یا «تاریخ عباس» که نام تاریخی آنست، کتاب مبسوطی است بزبان اردو در ترجمه مفتی بزرگ میر محمد عباس موسوی متوفای ۱۳۰۶. نویسنده این کتاب میرزا هادی «عزیز» متوفی بسال ۱۳۵۴ فرزند میرزا محمد علی صاحب کتاب «نجوم السماء» است، و میرزا محمد علی شاگرد مفتی بوده و بسال ۱۳۰۹ در گذشته.

تجلیات در لکهنو تألیف و بسال ۱۳۴۴ در همانجا چاپ شده است. «ذریعه ۳: ص ۳۵۸».

عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۲۴

بأنّ مراثی المفتی بعد ما جاءت من العراق إلى لکهنو ...» انتهى.

۳- مرحوم حاج ملا علی خیابانی واعظ تبریزی شرح حال صاحب ترجمه - قدّس الله سرّه - را در کتاب «علماء معاصرین: ۳۰-۳۴» از چند موضع نقل فرموده که ذیلاً بشرطی از آن مبادرت می شود:

«۱۴- میر حامد حسین هندی - ره - المتوفی أيضا سنة ۱۳۰۶. «مآثر و آثار:

ص ۱۶۸»: میر حامد حسین لکهنوی، از آیات الهیه و حجج شیعه اثنی عشریّه است.

گذشته از مقام فقاهت، در علم شریف حدیث و احاطه تامّ بر أخبار و آثار و معرفت احوال رجال از شعب شیعه و أهل سنّت و جماعت اوّلیّن شخص امامیه است - قولاً - مطلقاً - و در فنّ کلام لا سیّما مبحث امامت - که از صدر اسلام تاکنون ما بین دو فرقه بزرگ از این ملت میمون معنون گردیده - صاحب مقامی مشهود است و موفقی بین المسلمین مشهور. هر کس کتاب «عبقات الانوار» این بزرگوار دیده باشد می داند که در ابواب مذکور در کتاب مسطور از اوّلین و آخرین احدى بدان منوال سخن نرانده است و بر آن نمط تصنیف نپرداخته، از امارات مؤیّد بودن وی من عند الله، ظفر یافتن او است بصواقع خواجه نصر الله کابلی که شاه صاحب دهلوی تمام آن را انتحال، و از آثار موفق بودن او بدست آوردن کتب و اسباب و اساسات تألیف و جمع است. می گویند در انواع علوم قرب سی هزار مجلّد ما بین صغیر و کبیر و خطیر و یسیر در کتابخانه عامره این مرتضی العصر نسخه موجود است، و این سخن از واعظی بزرگ نیز شنیدم که در طهران بر فراز منبری مذکور داشت، و الله العالم. اگر چه این سید اجلّ و حافظ اکمل از مردم ایران نیست و مقام دودمان کرامت نشان ایشان در لکهنو از ممالک هندوستان می باشد، ولی چون اصلاً از

نیشابورند پس درین باب می‌بایستی مذکور شوند. فی التاریخ که سنه ۱۳۰۶ است خبر رسید که بجنت جاوید خرامید. قدس الله لطیفه و سر روحه الشریفه [۱]. [۱] واعظ خیابانی عبارت مآثر و آثار و غیره را در حاشیه ص ۲۹ کتاب دیگرش عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۲۵

«أحسن الودیعة: ج ۱ ص ۱۰۴ [۱]: لسان الفقهاء و المجتهدين و ترجمان الحكماء و المتكلمين و سند المحدثين، مولانا سید حامد حسین بن مفتی سید محمد قلی موسوی نیشابوری کنتوری-ره- از اکابر متکلمین باحثین دیانت و ذابین بیضه شریعت و حوزة دین حنیف بود، وصیت او در شرق و غرب شایع و بفضلش عجم و عرب معترف گردید. جامع فنون علم واسع الاحاطه کثیر التتبع دائم المطالعه، محدث رجالی ادیب اریب. عمر شریف خود را در تصنیف و تألیف صرف کرده، گفته‌اند که آن قدر با دست راست نوشت که عاجز و آن دست عاطل گشت، پس با دست چپ بنگاشت. و در بلده لکهنو مکتبه بزرگ و بی نظیری داشت از انواع کتب، و لا سیما از کتب مخالفین.

بالجملة، آن بزرگوار در دیار هندیّه سید المسلمین حقاً و شیخ الاسلام صدقا بود.

و مردم عصرش قاطبه بر علو شأن او در دین و سیادت و حسن اعتقاد و کثرت اطلاع و سعه باع و لزوم طریقه سلف معتقد و معترف بودند ...».

سپس شرحی نیز راجع بمشایخ و وفات و مدفن صاحب ترجمه از «أحسن الودیعة» نقل و جمله‌ای پیرامون تقریضات عبقات نوشته و هم قسمتی از تقریض مرحوم آیه الله میرزای شیرازی- قدس سره- را نقل کرده است، شرحی نیز پیرامون موضوع کتاب عبقات و اجمالی از خصوصیات أجزاء چاپ شده آن و موضوع کتاب «استقصاء الإفحام» و مختصری از شرح حال اولاد و برادر مؤلف نگاشته و ترجمه را پایان داده است.

۴- مرحوم محدث قمی حاج شیخ عباس در «فوائد الرضویة: ۹۱-۹۲» فرماید:

«حامد حسین بن محمد قلی الموسوی الکنتوری الهندی. السید الاجلّ العلّامة و الفاضل الورع الفهامة الفقیه المتکلم المحقق و المفسر المحدث المدقق حجة الاسلام «وقایع الأيام» مجلد صیام نیز نقل کرده، و هم در مواضع متعددی از کتاب مذکور مطالبی از مجلدات مختلف عبقات با ذکر خصوصیات آنها آورده است.

[۱] «أحسن الودیعة» بزبان عربی در بغداد طبع شده، و نویسنده «علماء معاصرین» عبارت آن را بفارسی درآورده است.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۲۲۶

و المسلمین و آیه الله فی العالمین و ناشر مذهب آبائه الطاهرین، السیف القاطع و الرکن الدافع، البحر الزاخر و السحاب الماطر، الذی شهد بکثرة فضله العاکف و البادی و ارتوی من بحار علمه الظمان و الصادی. أما التفسیر فهو بحر المحيط و کشف دقایقه بلفظه الفائق علی الوسیط و البسیط. و أما الحدیث فالرحلة فی الروایة و الدراية إلیه و المعول فی حلّ مشکلاته علیه. و أما الکلام فلو رآه الأشعرى لقربه و قر به، و علم أنه نصیر الدین ببراهینه و حججه المهدبة المرتبة. و أما الاصول، فالبرهان لا یقوم عنده بحجة، و صاحب «المنهاج» لا یهتدی معه إلی محجة. و أما النحو فلو أدركه الخلیل لاتخذة خلیلاً، أو یونس لأنس بدرسه و شفی منه غلیلاً،

هو البحر، لا، بل دون ما علمه البحر هو البدر، لا، بل دون طلعه البدر

هو النجم، لا، بل دون النجم رتبة هو الدّر، لا، بل دون منطقه الدّر

هو العالم المشهور فی العصر و الذی به بین أرباب التّهی افتخر العصر

هو الكامل الاوصاف فی العلم و التّقی فطاب به فی کلّ ما قطر الذکر

محاسنه جلّت عن الحصر و ازدهی بأوصافه نظم القصائد و النثر

[۱] «و بالجملة وجود آن جناب از آیات الهیة و حجج شیعه اثنی عشریّه بود، هر کس کتاب مستطاب «عِبَقَاتُ الْانْوَارِ» که از قلم

درربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می‌داند که در فن کلام سیما در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون اُحدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته، و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع وسعه نظر و طول باع نیست جز بتأیید و اعانت حضرت إله و توجّه سلطان عصر، روحنا فداء.

«در سالی که با برادر عالم جلیل خویش - که نامش بیاید در ترجمه محمد قلی والد ماجدشان - از هندوستان بزیارت اُعتاب عالیہ علیهم السّلام مشرّف گشتند با علمای عظام [۱] مخفی نماند که این اشعار و همچنین اوصاف و عبارات قبل از آن، عینا مدائحی است که حافظ سیوطی در «بغیة الوعاة» نسبت باستادش فاضل شمنی آورده، و در «روضات الجنات: ۹۲» نیز ذیل احوال شمنی از آنجا نقل شده است.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۲۷

ملاقات مختبرانه کردند و از بین ایشان شیخ ما محدّث علیم ثقه الاسلام نوری - نور الله مرقده - را بحکم هم مشربی پسندیدند و ابواب دوستی ما بین ایشان مفتوح گردید و از آن بعد یکدیگر را بمکتوب یاد می‌کردند، تا آنکه در سنه ۱۳۰۶ «ظاهرا» جناب سید از دنیا درگذشت و باجداد طاهرین خود پیوست، رضوان الله علیه.

«لکن بمفاد:

زنده است کسی که در دیارش باشد خلفی بیادگارش

جناب میر سید ناصر حسین، خلف آن بزرگوار که در جمیع آنچه ذکر شد از علوم و کمالات وارث آن پدر و ثانی آن بحر زخار،

إِنَّ الشَّرَّی إِذَا سَرَى فَبِنَفْسِهِ وَ ابْنِ الشَّرِّی إِذَا سَرَى أَسْرَاهِمَا

زحمات پدر را نگذاشت هدر رود و مانند پدر ماجد خویش مشغول تتمیم عقبات است و تا بحال چند جلد هم مبیضه فرموده و طبع شده ...».

۵- صاحب «ریحانة الادب ۲: ۴۳۲-۴۳۳» تحت عنوان «صاحب عقبات الأنوار» آرد: «حجّة الاسلام و المسلمین لسان الفقهاء و المجتهدین ترجمان الحکماء و المتکلمین علّامة العصر میر حامد حسین موسوی هندی ابن المفتی سید محمد تقی [۱] بن محمد حسین [۲] ابن حامد حسین بن زین العابدین. از ثقات و ارکان علمای امامیه و وجوه و اعیان فقهای اثنی عشریه و جامع علوم عقلیه و نقلیه بلکه وجودش از آیات الهیه و حجج فرقه محقه و از مفاخر شیعه بلکه عالم اسلامی بوده، و بالخصوص از وسائل سربلندی این قرن حاضر ما بر قرون دیگر می‌باشد ...» إلخ.

۶- دانشمند بزرگ مرحوم حاج میرزا ابو الفضل کلانتری تهرانی - قدس سره - در حاشیه کتاب نفیس «شفاء الصدور: ۹۹-۱۰۰» ذیل جمله «السلام علیک یا بن فاطمه [۱] صحیح سید محمد قلی است، کما لا یخفی.

[۲] رجوع شود بصفحه ۱۲۳۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۲۸

الزهراء» پس از ذکر مجملی از ترجمه محبّ الدین طبری فرماید: «و اگر احاطه تفصیله بمدايح او که علماء سنت اعتماد دارند بخواهی، رجوع کن بکتاب عقبات الأنوار، تصنیف سید جلیل محدّث عالم عامل نادره الفلک و حسنه الهند و مفخرة لکهنو و غرة العصر، خاتم المتکلمین، المولوی الأمير حامد حسین، المعاصر الهندی اللکهنوی - قدس سره و ضوعف برّه - که عقیده من بنده چنانست که از ابتداء تأسیس علم کلام تا حال تألیف این مختصر، کتابی در مذهب شیعه از جهت اتفاق نقل و کثرت اطلاع بر کلمات اُعداء و احاطه بروایات وارده از آنها در باب فضائل تا آنجا که نوشته است مثل این کتاب مبارک تصنیف نشده است. فجزاه الله عن آبائه الأماجد خیر جزاء ولد عن والده، و وفق خلفه الصالح لإتمام هذا الخیر النّاجح».

در ذیل این مقال مناسب می‌نماید که اجمالی از شرح حال والد ماجد صاحب عقبات - رضوان الله علیهما - را از چند موضع نقل

کنیم.

مؤلف «ریحانة الأدب ۴: ۵۵» فرماید: «مفتی. سید محمد قلی بن محمد حسین بن حامد حسین بن زین العابدین موسوی معروف به مفتی. از اکابر علمای امامیه هند که بسیار متتبع و محقق مدقق و جامع معقول و منقول و متکلم جدلی حسن المناظره بوده و در رد مخالفین مذهب اهتمام تمام داشته، و از تألیفات او است:

۱- «تطهير المؤمنين عن نجاسة المشركين ۲- «تقريب الأفهام فی تفسیر آیات الأحکام» ۳- «التقیّه» ۴- «تکمیل المیزان فی علم الصرف» ۵- «الفتوحات الحیدریّه» ۶- «الکبائر». و در چهارم محرم هزار و دویست و شصتم هجرت وفات یافت. و شرح حال استادش سید دلدار علی بعنوان «نقوی» خواهد آمد. و پسرش میر حامد حسین نیز بعنوان «صاحب عقبات» نگارش یافته.

«و پسر دیگرش سید اعجاز حسین کنتوری نیز عالمی است متبحر و در تمامی علوم متداوله بصیر و خیر و از بزرگان علمای شیعه بوده و علوم متنوعه را از والد معظم خود فرا گرفته. و از تألیفات او است: ۱- «شدور العقیان فی تراجم الأعیان»

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۲۹

در چند مجلد ۲- «کشف الحجب و الأستار عن وجه الكتب و الأسفار» که فهرست مصنفات شیعه است باسلوب «کشف الظنون» و در کلکته چاپ شده است ۳- «القول السدید» و غیر اینها. و وفات او در هفدهم شوال هزار و دویست و هشتاد و ششم هجری قمری واقع گردید». پایان.

صاحب «أعیان الشیعه ۴۶: ۱۶۱» گوید: «المفتی السید محمد علی قلی [۱] ابن السید محمد حسین بن حامد حسین بن زین العابدین، الموسوی، النیشابوری، الکتوری الهندی.

«توفی ۴ محرم سنه ۱۲۶۰، و أرّخه المفتی السید محمد عباس التستری بقوله:

«لموته هو إقبال يوم عاشوراء».

«كان متکلماً بارعاً فی علم المعقول حسن المناظره جید التحریر واسع التتبع، تلمذ علی السید دلدار علی و اشتغل فی الرد علی المخالفین، فقام به أحسن قیام.

له من المصنّفات

بخش ششم تقریضات عقبات

هنگامی که آثار آیه الله میر حامد حسین - قدس الله سره - منتشر شد و مورد إعجاب و تقدیر علماء شیعه واقع گردید، سیل نامه‌های تقدیر و تشکر و تقریض از اطراف بسوی هندوستان سرازیر و مجتهدین و دانشمندان وی را یادامه و اتمام و نشر مؤلفاتش تشویق نمودند.

روح تازه و شادابی که میر حامد حسین در کالبد جهان تشیع دمیده بود از تمامی این نامه‌ها و تقریضها هویدا و آشکارست، و بخوبی معلوم می‌شود که تا چه حد آن عالم بزرگ موجبات فرح و انبساط علماء عصر را با کتابهای خود فراهم آورده بود.

پس از چندی که تقریضها و نامه‌های بسیار از اطراف و اکناف جهان بهندوستان رسید و در کتابخانه آن مرحوم مجتمع گردید، دانشمندی آنها را در دفتری گرد آورد و به «سواطع الأنوار فی تقریضات عقبات الأنوار» نامید.

مؤلف محترم «ذریعه ۱۲: ۲۴۱» درباره این کتاب فرماید: «سواطع الأنوار.

فی تقریضات «عقبات الأنوار». من جمع السید اصغر حسین الهندی العباسی بن أحمد الشیرازی الهندی [۱]. فی جزئین. أولهما فیما کتب إلی المصنّف المیر حامد حسین المتوفی ۱۳۰۶. و ثانيهما ما کتب بعد وفاته إلی أولاد [کذا] الأمير ناصر حسین المتوفی أوائل رجب ۱۳۶۱. و طبع بلکهنو مع «زینة الإنشاء» فی ۱۳۰۳».

و صاحب «علماء معاصرین: ۳۱» گوید: «تقریضات عقبات الأنوار. عالم جلیل آقا شیخ عباس هندی شیروانی رساله مخصوصی موسوم به سواطع الأنوار فی تقریضات عقبات الأنوار تألیف فرموده و تا بیست و هشت تقریض از آیات الهیه و حجج اسلامیه نقل نموده و در پنج تقریض تصریح شده بر اینکه صاحب عقبات - أسکنه الله [۱] عبارت ذریعه بهمین صورت است، و پیداست که در طبع اشتباه شده، گمان می‌رود در اصل چنین بوده است: [من جمع السید اصغر حسین الهندی «العباسی؟» و العباس بن أحمد الشروانی الهندی، و الله العالم.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۳۲

فیروضات الجنات - دویست جلد مؤلفات و مصنفات دارد. و رساله مذکوره در ضمن کتاب زینة الانشاء در سنه ۱۳۰۳ در هندوستان در بلده لکهنو که محل اقامت طایفه شیعه و مرکز علماء امامیه است در مطبع بستان مرتضوی طبع شده. و چون تقریض مرحوم آیه الله حاج شیخ زین العابدین مازندرانی از همه آنها اجمع و أبسط و محتوی بر مقاصد عالی و فواید سامیه و مطالب مهمه و مواعظ کامله و بلسان پارسی بود لذا بتمامه در حواشی تتمه محرم الحرام از کتاب «وقایع الایام» از ص ۴۸ إلى ۸۸ نقل کرده‌ام. سپس جمله‌ای چند از تقریض مرحوم آیه الله مجدد میرزای شیرازی را نقل کرده و گوید:

«مؤلف گوید: استقصاء تقریض عقبات الأنوار خارج از حیز تقریر و بیرون از حیطه تحریر است، ولی همین قدر بس که در یکی از تقریضات گوید: در سالی جمع کثیر و جم غفیری از تیه ضلالت بشارع هدایت آورده مستبصر و شیعه می‌نماید، چنانچه از بغداد و مکه و شام و حلب و خود بلاد هندوستان مسموع شده است که جماعتی بواسطه مطالعه چند جلد کتب مطبوعه ایشان ترک قول «إنا وجدنا آباءنا علی امة و إنا علی آثارهم مقتدون» گفته متأسی باسوه حسنه «و إن من شیعه لا یرهم» گردیده‌اند. و آقای خانابا مشار در کتاب «فهرست کتابهای چاپی فارسی: ۹۷۷» آرد:

«سواطع الأنوار فی تقریضات عقبات الأنوار: عباس بن أحمد انصاری شیروانی هندی (بازینه الانشاء در یک جلد)، لکهنو، ۱۳۰۳ ق، سنگی».

و در ستون ۹۰۲ گوید: «زینة الانشاء: عباس بن أحمد انصاری شیروانی هندی رفعت، (با سواطع الأنوار در یک جلد)، لکهنو، ۱۳۰۳ ق، سنگی».

از آنچه گذشت معلوم گردید که «سواطع الأنوار» بسال ۱۳۰۳ قمری زمان حیات مؤلف در لکهنو بطبع رسیده، و مؤلف آن عباس بن أحمد انصاری شیروانی است که سواطع را ضمیمه تألیف دیگرش «زینة الانشاء» بطبع رسانیده است.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۳۳

عباس بن أحمد شیروانی گویا همان شیخ محمد عباس متخلص به «رفعت» است که فرزند میرزا احمد شروانی صاحب «حدیقه الأفراح» و «نفحة الیمن» مذکور در ص ۱۲۰۱ بوده و شرح حال هر دو در «مجله یادگار. سال ۵. شماره ۴ و ۵. صفحه ۱۴۲-۱۴۶» ذکر شده است.

مع الأسف نسخه سواطع الأنوار بدست ما نرسید، لکن کتاب دیگری اینک در اختیار دادیم که بر دو قسمت مرتب شده و جمعا دارای ۱۲۴ صفحه بقطع وزیری بخط نسخ و نستعلیق نوشته شده و در پایان آن تاریخ «۱۵- ۱- ۱۹۰۵» میلادی دیده می‌شود که مطابق است با «۹ ذو القعدة ۱۳۲۲» قمری هجری، و در صفحه اول این عبارت نوشته شده است:

«الحمد لله که درین زمان برکت اقتران، تحریرات مجتهدین عظام عتبات عالیات و عبارات علمای کرام مملکت ایران - صانها الله عن الحدثان - منتخب از رساله شریفه «سواطع الأنوار، فی تقریضات عقبات الأنوار» حسب فرمایش رئیس جلیل مکرم، امیر نبیل معظم، ... السید الهمام و السند القمقام، جناب راجه سید راحت حسین صاحب، تعلقه دار «اکبرپور»، دام اقبالهم العالی ... در بلده لکهنو بمطبع «مطلع الأنوار» صورت انطباع گرفت».

و پایان نسخه چنین است: «خاتمه الطبع. الحمد لله و المنة ... اما بعد بر ارباب الالباب در حیز خفا و احتجاب نماند که این مجموعه لطیفه و ملمومه منیفه که منتخب است از «سواطع الأنوار» فی تقریضات عقبات الأنوار» و دارای مکاتیب علمای اعلام و تحریرات مجتهدین فخام عتبات عالیات و ممالک ایران ... می باشد، بحسن اهتمام جناب ... سید مظفر حسین - لا زال قریر العین - یاضافه تحریرات جدید و تحبیرات مفیده، بار دوم در مطبع فیض منبع «مطلع الأنوار» واقع لکهنو «نحاس جدید» بطبع رسید ...».

این مجموعه چنانکه گفتیم مشتمل بر دو بخش است، نخست تقریضها و نامه ها که در حیات صاحب عقبات رسیده، دوم آنها که بعد از وفات وی نوشته شده است.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۳۴

تقریضها و نامه های قسمت اول از این دانشمندان است:

۱- نامه آیه الله آقا شیخ زین العابدین مازندرانی «از ص ۲ تا ۱۵» ۲- نقل عباراتی از هفت نامه که همان مجتهد بزرگ بجمعی از بزرگان هند نگاشته و در آنها از مرحوم میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل نموده و متمکین را تشویق بطبع بقیه آثار آن مرحوم فرموده است «از ص ۱۶ تا ۲۳» ۳- نامه آیه الله آقا میرزا محمد حسن شیرازی «از ص ۲۳ تا ۲۴» ۴- دو نامه دیگر از مرحوم میرزای شیرازی بصاحب عقبات «ص ۲۴-۲۶» ۵- نامه مرحوم عالم فاضل شیخ محمد مهدی عبد الزب آبادی که بعنوان مرحوم حاجی نوری است «ص ۲۶-۲۸» ۶- شرحی از مرحوم میرزای شیرازی در وصف عقبات «ص ۲۸» ۷- تقریض مرحوم حاجی میرزا حسین نوری صاحب مستدرک «ص ۲۸-۳۰» ۸- چند نامه از مرحوم حاجی نوری بصاحب عقبات «ص ۳۰-۳۶» ۹- نامه مشتاقانه عالم جلیل سید حسین طباطبائی واعظ یزدی [۱] بصاحب عقبات «ص ۳۷-۴۰» ۱۰- چهار نامه دیگر از سید مذکور که پس از وصول برخی از مجلدات عقبات بوی نگاشته است «ص ۴۰-۴۴» ۱۱- تقریض مرحوم آقا سید محمد حسین شهرستانی «ص ۴۸-۵۰» ۱۲- تحریر مرحوم عالم محقق حاج میرزا ابو الفضل طهرانی صاحب کتاب شفاء الصدور «ص ۵۰-۵۳» ۱۳- نقل عبارت نامه صدر الافاضل ملا محمد باقر دهدشتی که بمیرزا علی اکبر صاحب مقیم بمبئی نگاشته است «ص ۵۳-۵۴» ۱۴- نقل عبارت خط حاج ملا اسد الله خویی از آذربایجان بنام میرزا حسن صاحب «ص ۵۴» ۱۵- نقل خط آقا حسن کازرونی «ص ۵۴» ۱۶- نقل تحریر آقا عبد الله همدانی «ص ۵۵-۵۶» ۱۷- نقل خط رئیس المجتهدین آقا سید محمد شریف خراسانی ملقب بشریف العلماء بنام جناب سید محمد حائری «ص ۵۶» ۱۸- نقل عبارت خط عالم فاضل میرزا جواد سبزواری «ص ۵۷» ۱۹- دو نامه از جناب ملا محمد حسین سهروردی سلطان آبادی مصنف «بحر محیط» بنام بعض احاب «ص ۵۷-۵۸» ۲۰- نامه فقیه نبیه آقا سید جعفر [ظاهرا آل بحر العلوم بصاحب [۱] این شخص همانست که در صفحه ۱۲۲۳ ذیل عبارت «نقاء البشر» یاد شد.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۳۵

عقبات «ص ۵۸-۵۹» ۲۱- نامه حاج سید محمد باقر «حاجی آقا میر» قزوینی برادر صاحب «ضوابط» بآن مرحوم «ص ۵۹-۶۱» ۲۲- نامه دیگر از حاجی آقا میر بمرحوم سید ناصر حسین «ص ۶۱-۶۳» ۲۳- نامه دیگر از همو بعنوان صاحب عقبات «ص ۶۳-۶۵» ۲۴- نامه آقا سید جعفر بن حاج میرزا علینقی طباطبائی بوی «ص ۶۵-۶۷» ۲۵- نامه ادیب فاضل میرزا علی اکبر شیرازی بوی «ص ۶۷-۶۸» ۲۶- تقریض مرحوم میرزا محمد بن عبد الوهاب همدانی «ص ۶۸-۷۲» ۲۷- نامه میرزا محمد مذکور بعنوان بعض احاب «ص ۷۲-۷۵» ۲۸- نامه یی دیگر از همو بعنوان صاحب عقبات «ص ۷۵-۷۶» ۲۹- نامه دیگر بنام آقا سید محمد «آقا حاذق» «ص ۷۶-۷۷» ۳۰- نامه جناب ملا محمد علی خراسانی بعنوان بعض احاب «ص ۷۷-۷۸».

بخش دوم: بعض مکاتیب علمای عراق و ایران که بعد از وفات صاحب عقبات وارد شده:

۱- نامه آیه الله آقا میرزا محمد حسن شیرازی مجدد المذهب، بنام مرحوم سید ناصر حسین «۸۰-۸۱» ۲- نه نامه از مرحوم حاج میرزا حسین نوری بآن مرحوم «ص ۸۱-۹۴» ۳- هفت نامه از مرحوم آیه الله آقای حاج سید اسماعیل صدر بآن مرحوم «ص ۹۴-۹۶»

۱۰۰- ۴- دو نامه از مرحوم حاج شیخ حسین بن شیخ زین العابدین مازندرانی بآن مرحوم «ص ۱۰۰-۱۰۳» ۵- دو نامه از مرحوم حاج شیخ علی بن زین العابدین مازندرانی بآن مرحوم «ص ۱۰۳-۱۰۷» ۶- نامه آقا شیخ علی خراسانی مشهدی بآن مرحوم «ص ۱۰۷-۱۰۸» ۷- دو نامه از آقا شیخ محمد باقر «معروف به آقای بهبهانی» ابن حاجی محمد تقی بن آقا عبد الحسین بن آقا محمد باقر وحید بهبهانی بآن مرحوم «ص ۱۰۸-۱۱۲» ۸- نامه مرحوم آقا سید ریحان الله بن آقا سید جعفر کشفی موسوی بآن مرحوم «ص ۱۱۲-۱۱۳» ۹- نامه مرحوم حاج شیخ محمد مهدی عبد الرزب آبادی که بنام بعضی مأمورین خود نگاشته است «ص ۱۱۴-۱۱۵» ۱۰- نامه مرحوم آقا میرزا فتح الله شیخ الشریعه اصفهانی بآن مرحوم «ص ۱۱۵-۱۱۶» ۱۱-

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۲۳۶

نامه مرحوم حاج شیخ حسین بن شیخ زین العابدین مازندرانی بنام میرزا محمد عباس علیخان صاحب «ص ۱۱۶-۱۱۸» ۱۲- نامه مرحوم آقا سید جعفر بن حاج میرزا علینقی طباطبائی بهمان شخص «ص ۱۱۸-۱۲۰» ۱۳- نامه مرحوم آقا سید حسین ابن آقا سید ابراهیم موسوی قزوینی حائری بهمان شخص «ص ۱۲۰-۱۲۲» ۱۴- نامه مرحوم آقا سید ابراهیم بن آقا سید هاشم موسوی قزوینی بشخص مذکور «ص ۱۲۲-۱۲۴». پایان اینک چند نامه و تقریض از «منتخب سواطع الانوار» نقل می کنیم:

۱- تقریض مرحوم آیه الله آقا میرزا سید محمد حسن مجدّد شیرازی، قدس سرّه:

«بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذي أبدع بقدرته على وفق إرادته فطره الخلق، ... أمّا بعد، فلما وقفت - بتأييد الله تعالى و حسن توفيقه - على تصانيف ذي الفضل الغزير، و القدر الخطير، العالم الخبير، و الفاضل التحرير، الفائق التحرير، الرائق التعبير، العديم النظر، المولوى السيد حامد حسين - أيده الله فى الدارين و طيب بنشر الفضائل أنفاسه، و أذكى فى ظلمات الجهل من نور العلم نبراسه، رأيت مطالب عالية تفوق روائح تحقيقها على الغالية، عباراتها الوافية دليل الخبرة، و إشاراته الشافية محلّ العبرة، و كيف لا! و هى من عيون الأفكار الصافية مخرجة، و من خلاصة الإخلاص منتجة، هكذا، هكذا، و إلّا فلا، لا! العلم نور يقذفه الله فى قلب من يشاء من الأخيار. و فى الحقيقة أفتخر كلّ الافتخار و من دوام العزم و كمال الحزم و ثبات القدم و صرف الهمم فى إثبات حقيقة أهل بيت الرسالة بأوضح مقالة أغار. فأنه نعمة عظمت و موهبة كبرى. ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء. أسأل الله أن يديمك لإحياء الدين، و يقيمك لحفظ شريعة خاتم النبئين، صلوات الله عليه و آله أجمعين.

فليس حياة الدين بالسيف و القنا فأقلام أهل العلم أمضى من السيف

«و الحمد لله على أن قلّقه الشريف ماض نافع و لألسنة أهل الخلاف حسام قاطع.

و تلك نعمة من الله بها عليه، و موهبة ساقها إليه. و إني و إن كنت أعلم أن الباطل فاتح فاه من الحق، إلّا أن الذوات المقدسة لا يبالون فى إعلاء كلمه الحق. فأين الخشب

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۲۳۷

المستندة من الجنود المجنّدة؟! و اين ظلال الضلالة من البدر الأنور؟! و ظلام الجهالة من الكواكب الأزهر؟! أسأل الله ظهور الحق على يديه و تأييده من لديه، و أن يجعله موفقاً منصوراً مظفراً مشكوراً، جزاه الله عن الاسلام خيراً. و الرجاء منه الدعاء مدى الأيام، لحسن العاقبة و الختام، و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته. حرّره الأحرر محمد حسن الحسيني. فى ذى الحجة الحرام سنة ۱۳۰۱ هجرى. مهر».

۲- نامه یی دیگر از مرحوم آیه الله میرزای شیرازی، رضوان الله عليه:

«بسم ... بعرض عالی می رساند: رجاء واثق آنکه على الدوام در تشييد قواعد دين حنيف و تسديد سواعد شرع شريف ببركات امام عصر ولى زمان - ارواحنا له الفداء - موفق و مسدد باشيد. اگر چه در مقام اظهار تودد و اتحاد کمتر مي سير شده است بتوانم چنانچه شايسته است بر آيم، واحد أحد اقدس - عزّت أسماؤه - گواه است همیشه شكر نعمت وجود شريف را می كنم، و بكتب و مصنفات

رشیقه جنابعالی مستأنسم، و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می‌شناسم، انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فنّ کلام کتابی به این گونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصاً کتاب عبقات الانوار که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است. بر هر مسلم متدین لازم است که در تکمیل عقائد اصلاح مفاسد خود بآن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید، و هر کس بهر نحو تواند در نشر و ترویج آنها با اعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد، تا چنانچه در نظر است إعلاء کلمه حق و ادحاض باطل شود که خدمتی شایسته‌تر ازین بطریقه حقّه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است. خداوند عالم - جلّ ذکره - ببرکت ائمه طاهرین توفیق را مستدام بدارد که این زحمت شایان و خدمت نمایان بشایستگی پایان رسد، و امیدوارم در شرائف اوقاف از دعوات صالحه خود فراموشم نفرمایند، و به ارسال مصنّفات و إنفاذ مراسلات مسرور و مأنوسم بدارند که زائد الوصف و فوق العاده بآنها مشتاق و مشعوفم، و همواره مترقب اعلان سلامتی وجود مسعود کثیر الخیر و البر که و داعی دوام تأیید آن جناب می‌باشم و توقع دعا دارم. أدام الله تعالی مجدکم، و السلام علیکم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۲۳۸

و رحمه الله و برکاته».

۳- نامه مرحوم شیخ محمد مهدی عبدالرزّ آبادی رئیس هیئت تألیف «نامه دانشوران ناصری» بمرحوم حاجی میرزا حسین نوری صاحب «مستدرک» قدّس سرهما:

«الا أيتها العالم الكامل الذي على الرغم من أنف الحسود يسود

«یازدهم عید سعیدست که در کمال اختصار اظهار حیات و عرض ارادت می‌شود.

جناب معالی اکتساب آقا شیخ موسی - سلّمه الله - دستخط مبارک جناب عالی - دام ظلّه الممدود - و توقيع همایون [۱] حضرت مستطاب بقیّة العلماء العظام نائب الامام - علیه الصلوٰة و السلام - آقای میر حامد حسین - روحی فداه - نمودند، شکر خدا را بجا آوردم که امروز روزگار بوجود مسعود هر دو حسین [۲] - أیدهما الله - مفتخر و قرین مباهاتست. حقیقه معجزه از معجزات صریحه و آیات صحیحه مذهب حقست که در چنان عصری - که حال آن در باب ضیاع علم معلوم است - اخبار مقدّسه اهل البیت - صلوات الله علیهم اجمعین - را این گونه مجدّدها و مروّجها می‌باشند.

جزاکما الله عن آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم خیرا.

«اینکه فرمایش و نگارش فرموده‌اند «خوبست علمای هند را هم بنویسند»، محض شکرانه ارجاع این خدمت که باین ذره ناقابل فرموده‌اند، در صورتی که شرح احوال و تراجم مبسوطه علمای خطّه هندیّه را مرحمت فرمایند شرط بندگی در کمال امتنان بعمل خواهد آمد و در همه جا اسم مبارک ایشان را بهر تقریب که پیش بیاید در ضمن تراجم علمای اقلیم هند مخلّد خواهد ساخت. حقیقه - لا علی رسم القباله - تصدیع می‌کنم که یکی از نعمت‌های خداوند عالم را بر خلق امروز صحت [۱] مراد از «توقيع» خطی است که جناب آیه الله فی العالمین بنام جناب میرزا حسین النوری تحریر فرموده بودند و در آن ذکر بعض امور متعلقه بتصنیف کتاب «نامه دانشوران» بود و جناب میرزا حسین نوری آن خط را بجناب ملا محمد مهدی که رئیس مؤلفین «نامه دانشوران» می‌باشد ارسال فرمودند. «از حاشیه کتاب».

[۲] یعنی جناب آیه الله فی العالمین و جناب ملا حسین نوری دام ظلّهما. «از حاشیه کتاب».

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۲۳۹

مزاج و شرف وجود حضرت افتخار الشیعه و محیی الشریعه استظهار الاسلام حافظ العصر آقای میر حامد حسین - روحی فداه - را می‌دانم، و باین مطلب اعتقادی ثابت و قطعی جازم دارم. فإن تسأل عن مذهبی فإنّ هذا مذهبی. خود را قابل ندیدم که مستقیما عریضه بنویسم، سر کار عالی - زید علاه - اظهار بفرمایند که از تراجم احوال علمای آن قطعه هر چه میسر بشود إنفاذ فرمایند که

حکم مقدّس و اراده علیّه ایشان تنفیذ خواهد شد ...».

۴- نامه‌یی از مرحوم حاجی نوری صاحب مستدرک:

«بعرض مقدّس عالی می‌رسانم که این بی‌بضاعت را آن استعداد قابلیت نیست که بعبارت شافی وفای حق خدمت جنابعالی را در دین بکنم و از جانب معشر مسلمین تشکر و امتنان نمایم، بهتر آنکه طومار این مطلب را پیچیده و از خداوند عالم مسألت نموده که بعوض همه جزای وافر عطا فرماید، بذکر فرمایشات مرجوعه قناعت شود. جناب مستطاب حَجَّةُ الاسلام [۱]- دام‌ظله- بسیار ماح و شاکر و دعاگوی جناب عالی هستند و در محافل اظهار امتنان می‌کنند».

۵- نامه مرحوم آیه الله میرزای مجدّد شیرازی بمرحوم میر سید ناصر حسین، قدّس سرّهما:

«بعرض می‌رساند. انشاء الله تعالی پیوسته در حمایت حضرت باری تعالی- جلّت عظمت- از کافّه بلاها محفوظ، و بعین عنایت و الطاف خاصه حضرت امام عصر- عجل الله تعالی فرجه و صلی الله علیه و علی آبائه الطاهیرین- ملحوظ بوده، همواره در تشیید مبانی یقین و نشر و ترویج آثار دین مبین مؤید و مسدّد باشید. رقیمه شریفه که با ضمیمه یک مجلد کتاب حدیث طیر از مجلّدات کتاب مستطاب «عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ» تألیف جناب علامه ناقد والد ماجد- اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلام- ارسال داشته بودید ملاحظه شد، خداوند عالم- جلّ ثناء و عظم آلاء- را بجمیع نعم و آلائی که بأهل اسلام عطا فرموده، خاصّه بنعمت بزرگ وجود علمای راشدین، [۱] مقصود مرحوم آیه الله میرزای شیرازی است.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَنْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۲۴۰

مانند جناب مولوی مرحوم- طاب ثراه و جعل الجنّة مثواه- که در راه اعلای کلمه دین و الغای کید مضلّین رنجهای برده و زحمتهای کشیده‌اند تا بحمد الله تعالی بمیان مساعی جمیله که در مقام رفع شکوک و شبهات شیاطین و نقض و إبرام با معاندین مبذول داشته منهج مستقیم هدایت و سداد برای ضعفای شیعه حق ایضاح فرموده و مبانی محکمه ایمان و ایقان را مشیّد و منضّد گردانیده‌اند، شکر می‌کنم و از درگاه ربانی مسئلت می‌نمایم که درجات آن مرحوم و سائر علمای اعلام- رضوان الله علیهم- را مضاعف فرماید، و آن جناب و سائرین را که در مقام نصرت و تقویت دین حقّ بذل جهد و همت داشته و دارند بر عمر و عزّت و توفیقات خاصه بیفزاید، إنّّه قریب مجیب.

معلوم است البته در استخراج سائر مجلّدات این کتاب مستطاب چنانچه شاید و باید اهتمام داشته و دارید. انشاء الله تعالی مؤید و مسدّد خواهید بود. پیوسته داعی دوام تأیید و توفیق و تسدید آن جناب- ادام الله تعالی مجده- بوده و متوقع دعا می‌باشم. أطال الله بقاء کم و متّع الله المسلمین بوجود کم، و السّلام علیکم و رحمّة الله و برکاته. عبده محمّد حسن الشیرازی».

۶- نامه مرحوم حاجی نوری صاحب مستدرک بآن مرحوم:

«معرض می‌دارد. امسال بجهت حدوث فتن عظیمه و بلیه عامّه و مسئله دخائیه و صرف اوقات در قمع و قلع آن- مضافاً الی سائر الحوادث الشاملة المفرقة للحواس- از فیض مکاتبت محروم و بغایت متحسّر و متأسف و از علائم سوء حظ و خذلان خود دانسته، گاه گاه بدعا و سلام مخصوص در تحت قباب عالیّه جبران نموده خود را تسلی می‌دادم. مرجو از صفای طویّت و طیب طینت که حمل بر غفلت و تطرّق خلل در بنیان اخلاص نشود.

«امسال بجهت درک زیارات مخصوصه در ماه رجب و شعبان کربلای معلی و نجف اشرف مشرف شدم، پس از مراجعت، جناب مستطاب آقای حَجَّةُ الاسلام [مرحوم میرزای شیرازی دام‌ظله مذکور داشتند که از جناب عالی خطی و چند جلد کتاب رسیده نزد جناب ایشان. پس از زیارت خط شریف و دیدن کتب معلوم شد تتمّه جلد نور در آنها

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَنْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۲۴۱

نمود، همان پنج جلد طیر و کتاب شریف «کشف الحجب» بود، بسیار ممنون و شرمنده شدم. جعلک الله تعالی خلفا صالحا للسالفین

الصالحین الذین أناروا الدین و بذلوا المهج فی ایضاح المنهج. اما هزار حیف که کتاب شریف «کشف» ناقص و غیر وافی است، و مظنون که مثل موجود را بتوان بر آن افزود. نسأل الله تعالى أن یوفقنی لتکمیلہ، أو یؤیدکم لاستدراک ما فات منه.

«در دو ماه قبل تقریباً کتاب «مآثر الآثار [کذا]» طبع طهران بجهت ذکر علمای عصر در بعضی از أبواب آن ارسال خدمت شد، انشاء الله تعالى رسیده. در هفته گذشته بتوسط مأمورین «بالیوز انگریز» در بغداد خط شریف جدید با خطوط دیگر رسید در وقتی که حسب الأمر جناب مستطاب آقای حجة الاسلام [مرحوم میرزای شیرازی مد ظله مراسله بجناب عالی نوشته شده که حال در جوف است، چون بجهت عارضه کسالتی در مزاج داشتند زیاده از ضعف و نقاوت دائمیه محال قراءت این خط و نوشتن جواب نشد، و بجهت حدوث مرض عام و با در غالب ایران خصوص در طهران که در ظرف چهل روز تقریباً قریب هشت هزار نفس تلف شد، رشته امور فی الجملة مختل و اجزای دولت متفرق- مکانا و حواسا- لهذا فی الجملة تأملی باید کرد که بعد از ارسال، زحمت عبث نشود. خداوند تبارک و تعالی اعانت فرماید که این خدمت بانجام رسد.

«سلام تام خدمت جناب مستطاب قدوه اولی الألباب آقا سید محمد حاذق- وقاه الله تعالى شرّ البوائق- برسانید، و همچنین خدمت اعزّ اکرم الأخ الأمجد مولانا سید ذاکر حسین- أئیده الله- سلام برسانید. جعلکم الله تعالى فی کنف حمایته و رعایتہ. حرّره العبد حسین النوری. فی لیلة السابع عشر من ربيع الاول سنة ۱۳۱۰».

۷- نامه‌یی از مرحوم آیه الله آقای حاج سید اسماعیل صدر عاملی اصفهانی بمرحوم سید ناصر حسین:

«أطال الله تعالى بقاءک و أدام علاک و أسعدک بتقواک و رزقنی لقاک، انشاء الله تعالى.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۴۲

بعرض می‌رساند: انشاء الله تعالى مدام در حفظ حضرت ملک علّام- عزّ اسمہ- مروج شریعت مطهره حضرت خیر الانام- صلی الله علیه و آله الکرام- بوده، قاطبه انام از آثار علمیه و مقامات عملیه و رعیه جناب سامی پیوسته مستفید و مستفیض باشند.

رقیمه شریفه که بیاد آوری داعی مرقوم گردیده بمطالعه آن فائز شده حمد و شکر حضرت ایزد منّان- جلّت نعمائه- را بجا آورد و دعاء خیر که شیوه مخلصان و دعاگویان است نموده در باب اهتمام اتمام کتاب مستطاب مرحوم مبرور رضوان مقام آقای والد- طاب ثراه و جعل الخلد مثواه- [مقصود عقبات الانوارست مرقوم فرمودید، الحق جناب سامی باید پیروی آثار جلیله علمیه آن مرحوم که وزان عرش و لوح و قلم و کرسی است فرمایند و ناتمامی کتاب شریفی که رشک عالمین است تمام نمایند. و الحمد لله علی ذلك کثیرا کثیرا و سبحان الله بکره و أصیلا. استفاء را امثالاً للأمر آنچه بنظر رسید ثبت نموده در جوف بنظر انور خواهد گذشت ..

جناب سید بزرگواری که بنام ایشان «بداية الهدایه» را آوردند و این ضعیف حاشیه نموده شاید سید نجم الحسین یا نیاز حسین بوده باشد. و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته. حرّره الراجی ابن صدر الدین العاملی: عبده اسماعیل الموسوی».

۸- قسمتی از نامه مرحوم شمس العلماء حاج شیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی که بنام بعض مأمورین خود نگاشته است:

«بسم الله و له الحمد ... مطلب مهم دیگر آنکه به «لکهنو» می‌توانی رفت یا نه، اگر بتوانی برو، آنجا خانواده است از سادات اولو العزم اولاد علّامه سید محمد قلیخان- أعلى الله مقامه- و فرزندانش سید اعجاز حسین و سید میر حامد حسین، و پسر مرحوم علّامه میر حامد حسین «سید ناصر حسین» آئیده الله تعالى. این خانواده از بیوتات بزرگ اولاد پیغمبر ما صلی الله علیه و آله هستند. خدمتی که ازین خاندان بمذهب جعفری و ملت حقّه اثنا عشری شده است بعد از سید مرتضی علم الهدی- رضی الله عنه- و علّامه حلّی- علیه الرحمه و الرضوان- و علّامه مجلسی- أعلى الله مقامه- إحدى مثل ایشان باین منصب عالی نائل نگردیده است. اولاً. خواهش می‌کنم به نیابت

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۴۳

من قبر منور علامه میر حامد حسین و پدرش و برادرش را زیارت می کنی، و به نیابت من فاتحه و قرآن بخوان، و از برای من و اولاد من در نزد تربت پاک آن بزرگان دعا بکن و همت بخواه. ثانیاً. اگر بتوانی با جناب مستطاب آقای میر ناصر حسین - سلمه الله تعالی - یک آشنایی پیدا بکن، و شرح احوال مرحوم والدشان صاحب العقبات را مع العم و الجد من جمیع الجهات، علی الخصوص تصنیفات و تألیفات و آثار شریفه و تدوینات مقدسه هر یک را بشرح و بسط مکتوباً تحصیل بکن. اساتید، تلامیذ، نوادر حکایات و تواریخ و سرگذشت هر کدام را بنویسند، که انشاء الله تعالی در کتاب «نامه دانشوران [۱]» یا رجال کبیری که در نظر است مندرج بکنم. ثالثاً. اگر بتوانی فهرست کتابخانه این خانواده را بنویس و برای من هدیه بکن. رابعاً. من از کتاب «حجّه السعاده فی حجّه الشهاده» جلدی از برای مرحوم علامه میر حامد حسین در حیات خودشان بتوسط جناب مستطاب علامی آقای حاج میرزا حسین نوری فرستادم، پرسید که آیا می دانند که آن نسخه در حیات آن مرحوم بایشان رسید یا خیر؟ باری، اگر این سفر را بکنی، این اعمال و وصایا را بجای آوری کار بزرگ برای من و خودت کرده ای. الراجی محمد مهدی».

۹- نامه یی از مرحوم آیه الله آقا میرزا فتح الله شیخ الشریعه «شریعت اصفهانی» بمرحوم میر ناصر حسین:

«بعرض می رساند: امید آنکه ذات با برکات کثیر الخیرات آن جناب که از اعلام بلاد و أدلاء رشاد مشیدین طریقه حقّه و افتخار طائفه محقه و سیف مسلول و غضب مصقول بر اهل ضلال و الحاد و ناکبین از صواب و سداد و راکبین غی و فساد است، پیوسته مهتّب شمائل و إقبال و مبسم أزهار آمال، مصون از فتنه عین الکمال، محفوظ بحفظ حضرت ذی الجلال بوده و باشد. [۱] مع الاسف، ظاهراً شرح حالی که مرحوم شمس العلماء خواسته بودند نوشته نشده یا بدست ایشان نرسیده. لکن شمه یی از مدایح صاحب عقبات در «نامه دانشوران ناصری ۷: ۳۳۸ ط ۲» بعد ذیل احوال اخطب خوارزم نوشته شده است.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۴۴

«اگر چه تاکنون بانفاذ خطابی و ارسال کتابی از آنجا، و عرض عریضه و إظهار ذریعه ازین ضعیف اقدامی نشده إلّا آنکه بصیر ما فی الضمیر و خیبر بنقیر و قطمیر آگاه و گواه است که این داعی دائم وظیفه دعا را مراعی، و در تقدیم بلطفه ثنا قائم و ساعی بوده، مساعی جمیله جلیله مرحومین مبرورین جدّ أمجد و والد ماجد - قدس الله تربتهما اللطیفه - در تشیید مذهب جعفری نه بحدیست که تا دامنه قیامت کسی را از آنها غفلت و نسیانی رو دهد.

«و از قرار مسموع فعلاً قائم باین سنّت سستیّه و طریقه اُنّیقه شخص سرکار هستید معلوم است دعاء امتداد و طول عمر آن جناب تالی فرائض است.

«ضمناً زحمت می دهد که أجزاء رصینه متینه متعلّق بحديث باب مدینه شرف وصول بخشید، و غایت نشاط و سرور و ابتهاج و حبور روی داد. لا جعله الله آخر العهد منّا بمثل هذا الإکرام، و خصّکم بأنواع الفضل و الإنعام. من العاصی الجانی:

فتح الله الغروی الاصبهانی، المدعوّ بشیخ الشریعه، عفی الله عن جرائمه الفظیعه».

مورّخ ۲۲ محرم ۱۳۲۱.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۴۵

کتابی که پیرامون حدیث ثقلین تألیف شده است «پیرامون حدیث ثقلین»

پس از حدیث شریف غدیر خم، حدیث ثقلین نظر بکثرت طرق و اعتبار و استحکام متن از دیر زمان مورد توجه علما و محدثین واقع شده و جمعی از دانشمندان درین باره کتب و رسائل مستقل نگاشته اند که ذیلاً برخی از آنها را یاد می کنیم:

۱- «الثقلان» - شیخ ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان البغدادی، ملقب به شیخ مفید - قدس سره - متوفی ۴۱۳. با چند رساله دیگر در نجف اشرف چاپ شده است.

- ۲- «طرق حدیث انی تارک فیکم الثقلین»- حافظ محمد بن طاهر مقدسی معروف به ابن القیسرانی، از بزرگان علماء اهل سنت، متوفی ۵۰۷: «عِبَقَاتُ ۲: ۱۱۷۸».
 - ۳- «رسالة فی الثقلین، و التکلم فی تعیین الأكبر منهما»- عالم جلیل سید صدر الدین بن محمد باقر رضوی قمی- قدس سره- متوفی حدود ۱۱۶۰: «الذریعه ۱۱: ۱۶۰».
 - ۴- «الثقلان»- علامه سبحان علیخان هندی متوفی پس از ۱۲۶۰: «کشف الحجب».
 - ۵- «عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ»- مجلد دوازدهم از منهج دوم «کتاب حاضر».
 - ۶- «تعیین الثقل الأكبر» دانشمند بزرگ حاج میرزا یحیی بن میرزا شفیع اصفهانی متوفی ۱۳۲۵: «ذریعه ۴: ۲۲۸».
 - ۷- «المفاضلة بین الثقلین: القرآن و العترة» تألیف عالم جلیل مرحوم میرزا محمد باقر بن شیخ حسین علی الشریف الفقیه الایمانی الاصفهانی، متوفی ۲۰ ذو القعدة ۱۳۷۱.
 - ۸- «الثقلان»- علامه ادیب محقق مرحوم شیخ محمد حسین مظفر نجفی- قدس سره- طی ۱۰۹ صفحه بقطع کوچک در ۱۳۶۷ در نجف اشرف طبع شده است.
 - ۹- «دو سرمایه نفیس»- آقا میرزا ابو القاسم دانش آشتیانی از فضلاء حوزه علمیه قم. ترجمه فارسی کتاب «الثقلان» مظفری است و در قم طبع رسیده است.
 - ۱۰- «حدیث ثقلین»- فاضل متبّع آقا سید قوام الدین وشنوی از دانشمندان حوزه علمیه قم. رساله محققانه‌یی است در ۳۰ صفحه. از انتشارات دار التقرب بین المذاهب الإسلامیة مصر. و تلك عشرة كاملة.
- عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۳، ص: ۱۲۴۶

خاتمة الطبع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ الْمُنَّةِ، طبع أجزاء حدیث مبارک ثقلین و سفینه از کتاب مستطاب «عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» و همچنین ضمائم نفیسه آن از فهارس گوناگون و شرح حال مؤلف- قدس الله سره- و خاندان ایشان و سایر مطالب مهمی که بنظر لازم می‌نمود، پایان یافت.

از ابتدای کار در نظر نبود که بنام بانیان این خدمت بزرگ که با خلوص عقیدت و محض حق و حقیقت آغاز شده و انجام یافته است در جایی تصریح شود، زیرا هدفی سوای نشر کتاب و تقرّب بدرگاه باری و آستان مقدّس اولیاء دین مبین در کار نبوده و نیست، و این موضوع همیشه مدّ نظر و از بدو امر قرار برین تصمیم بوده است.

لکن بر حسب تقاضاهای مکرّری که از اطراف رسید و از اقدام کنندگان درین خدمت جويا شدند، بناچار شمه‌یی بشرح زیر معروض داشته و از خداوند متعال خواهانیم که توفیقات حسنه خود را پیوسته شامل حال و کافل احوال همگی مروجین آیین مقدّس اسلام فرماید، و در راه نشر احکام دین مبین مظفّر و منصور گرداند، بمنّه و کرمه.

در تاریخ روز جمعه پنجم ماه شعبان المعظم سال ۱۳۷۸ هجری قمری جلسہ‌یی در خانه یکی از فضلاء برقرار بود و ضمن صحبت‌های دلنشین علمی سخن از کتاب مستطاب «عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» بمیان آمد، هر یک شمه‌یی از مزایای این کتاب شریف و بهره‌های گوناگونی که دمام از مجلّدات عدیده آن برده‌اند بیان کرده، و همچنین شروحي از احوال سعادت اشتمال مؤلف بزرگوار آن آیه الله فی العالمین میر حامد حسین موسوی- قدس الله سره- مذکور گردید.

در ضمن این مذاکرات صحبت از کمیابی نسخ کتاب و اشکال دسترسی بآنها شد و بالاتفاق همگان اهتمام در تجدید طبع کتاب را از خدمات بزرگ مذهبی که موجب ثوابات عظیمه اخروی است اظهار فرموده، و فی المجلس هیئتی مرکّب از این ضعیف و سه نفر

از فضلا و دانشمندان حوزه علمی اصفهان، یعنی آقایان حاج سید مصطفی ابطحی خطیب فاضل، و میرزا محمد مهدی نواب لاهیجانی، دانشمند ارجمند، و حاج

عبدات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۴۷

شیخ مهدی فقیه ایمانی نویسنده فاضل کتاب «مهدی منتظر علیه السلام»، برای اقدام در تحصیل نسخ و تصحیح و تحشیه و طبع تشکیل گردید.

سپس یکی از مهمترین مجلدات کتاب که اجزاء حدیث ثقلین بود برای طبع انتخاب و جریان امر توسط «مؤسسه نشر نفائس مخطوطات اصفهان» با نشر اعلانات و قبوض اشتراک باطلاع عموم دانشمندان رسید.

اینک با پشت سر گذاردن نزدیک چهار سال، سپاسگزاریم که این خدمت بخاتمت گرایید و آقایان معظم مفضله الاسامی پیوسته در تمامی امور تشریک مساعی نموده، از عهده انجام و عدو ایفاء بعهد برآمدند، ضمنا باین مطلب نیز اشاره می شود که «ضمائم کتاب» بقلم آقای فقیه ایمانی و با نظر این ضعیف تهیه شده، و کلیه فهرستهای کتاب نیز باهتمام اینجانب تنظیم گردیده است. در خاتمه، فرض ذمت است که از دانشمند بزرگوار آقای میرزا محمد علی معلّم حبیب آبادی سپاسگزاری نمود که ایشان همیشه در تصحیح و مقابله کتاب شرکت نموده و ازین راه کمکهای شایان فرموده اند، أبقاه الله تعالی و آئده بروح منه. و السلام.

بتاریخ ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۸۲ برابر ۱۹ مهر ماه ۱۳۴۱ سید محمد علی روضاتی

عبدات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۳، ص: ۱۲۴۸

عبدات فاحت من الهند طيبا عطست منه معطس الحرمين

فأشار الحسين بالحمد منه و دعا شاكرًا لحامد حسين

«حجة الاسلام حاج میرزا سید محمد حسین شهرستانی» «منتخب سواطع. ص ۴۹» بحمد الله و المنة طبع این کتاب شریف در روز پنجشنبه ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۸۲ در مطبعه «حبل المتین» اصفهان پایان یافت. از جناب مستطاب آقای سید محمود گلستانی مدیر محترم مطبعه و آقای حسین ربّانی حروفچین ماهر و سایر کارمندان مطبعه کمال تشکر و امتنان حاصل است.

درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر میثاق آسمانی انسان با خداست، چرا که در آن روز دین خدا کامل و نعمت الهی بر انسان به نهایت رسید

غدیر عنوان عقیده و دین ماست، و اعتقاد به آن، یعنی ایمان کامل به معبود و شکر گزاری انسان در مقابل همه نعمتهای نازل شده او. بر اساس امر به تبلیغ و معرفی علی علیه السلام در آیه شریفه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ؛ تبلیغ و بازگویی واقعه غدیر و انجام سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در رساندن پیام غدیر، بر تمامی مؤمنین واجب می شود و سرپیچی از این واجب الهی گناهی است نا بخشودنی.

مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم که دارای ماهیت فرهنگی و غیر انتفاعی است، با اعتقاد راسخ بر این باور توحیدی و با هدف تبلیغ و نشر این واقعه سترگ بشری، با تأییدات الهی و حمایت همه جانبه مدافع راستین حریم امامت و ولایت مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره، در زمان حیات این بزرگوار و همت و تلاش خالصانه و شبانه روزی جمعی از مؤمنین ولایت مدار از سال ۱۳۸۱ پایه گذاری گردیده و تا کنون به فعالیت های چشم گیر خود ادامه داده است. و هزینه های آن به صورت مردمی و از طریق وجوهات شرعی، با اجازات مراجع عظام تقلید، هدایا، نذورات، موقوفات و همیاری افراد خیر اندیش تأمین می گردد.

این مرکز با تیمی مرکب از فرهیختگان و متخصصین حوزه و دانشگاه، هنرمندان رشته های مختلف، مردم ولایت مدار، هیئات مذهبی و کسبه بازار سعی نموده تا در عرصه های مختلف تبلیغ به صورت جهانی، اقدام به نشر معارف متعالی غدیر نماید. شما هم می توانید با مشارکت همه جانبه خود شامل نظرات و پیشنهادات، کمکهای مالی در این امر مهم سهیم بوده و جزء خادمین غدیر باشید. منتظر تماسهای شما هستیم

تلفن های تماس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳ - ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۲

تلفکس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفن همراه: ۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

سایت : www.Ghadirestan.com - www.Ghadirestan.ir

ایمیل : info@Ghadirestan.com

آدرس مرکز: اصفهان- خیابان عبد الرزاق- نبش خیابان حکیم- طبقه دوم بانک ملت- مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله و سلم - کد پستی: ۸۱۴۷۸۶۵۸۹۴

شماره حساب ملی سیبا: ۳۲۷۵۶۴۷۲۲۰۰۵

شماره کارت بانک ملی: ۶۰۳۷۹۹۱۱۴۶۸۹۰۲۴۳

و آنچه از دستاوردهای این مرکز در پیش رو دارید حاصل از فضل الهی است که شامل حال خادمین این مرکز شده است: تأسیس کتابخانه تخصصی غدیر به صورت دیجیتال و کلاسیک :

راه اندازی بزرگترین و جامعترین کتابخانه تخصصی- دیجیتالی غدیر در سایت پایگاه تخصصی غدیرستان و همچنین به صورت کلاسیک برای پژوهشگران و محققین در محل مرکزی غدیرستان امکان استفاده فراهم می باشد. همایشها و نشستهای علمی تخصصی:

همایشهای استقبال از غدیر در سال های متوالی از سال ۸۸ حدود یک ماه قبل از غدیر با هدف هماهنگی و برنامه ریزی جشن های دهه ی غدیر با استقبال اقشار مختلف مردم ولایتمدار و حضور کارشناسان امور فرهنگی به صورت باشکوهی برگزار گردید و همچنین نشست های علمی تخصصی غدیر با هدف تحقیق و بررسی در موضوعات مختلف غدیر و همچنین بیان ارتباط غدیر با مناسبت های مذهبی از جمله فاطمیه و مهدویت برگزار گردید، که در آن محققین و نویسندگان ، مقالات خود را به دبیر خانه نشست ارسال نموده و پس از بررسی توسط هیئت داوران ، مقالات برگزیده در نشست ارائه و چاپ گردید.

احیای خطابه غدیر:

برگزاری جلسات هفتگی شرح خطابه غدیر در مکان های مختلف ،همراه با توزیع کتاب های خطابه و تشویق به حفظ فرازهای آن، با هدف نشر و ترویج خطابه ی غدیر .

دوره های غدیر شناسی:

این دوره ها با هدف جذب و تربیت مبلغین غدیر ، جهت اعزام نیروی انسانی در سطوح مختلف ، در راستای اهداف عالیه ی مرکز و همچنین آشنایی بیشتر طلاب ، دانشجویان و علاقه مندان، با مباحث غدیر شناسی ، برگزار می گردد.

احیای دهه غدیر:

تغییر برگزاری جشنهای غدیر از یک روز به یک دهه با هدف انجام وظیفه ی تبلیغ غدیر ، تعظیم شعائر الهی بوده و باعث ترویج و گسترش جشن های غدیر می گردد .

بنابراین احیای دهه ی غدیر فرصت بیشتری را برای مبلغین و شرکت کنندگان در ارائه موضوعات مختلف غدیر و پذیرش آن فراهم

نمود.

تولیدات مرکز :

تولید نرم افزار های تلفن همراه و راه اندازی کتابخانه دیجیتالی غدیر، بر روی وب سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، با امکان دانلود رایگان کتابها بر روی تلفن های همراه، با هدف توسعه ی نشر و اطلاع رسانی معارف قرآن و عترت و دفاع از حریم شیعه . تولید کلیپها، طراحی بروشورها و پوسترها، با موضوع غدیر و ولایت و امکان دانلود رایگان آنها از روی سایت برای علاقه مندان راه اندازی وب سایت های مرکز:

مرکز تخصصی غدیرستان با درک رسالت سنگین خود در راستای تبلیغ غدیر پا در عرصه ی جهانی گذاشته و با تلاش کارشناسان و متخصصین اقدام به راه اندازی وب سایت هایی از جمله : سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، سایت دهه ی غدیر و سایت دعا برای وارث غدیر (مکیال المکارم)، نموده است و انجام این فعالیت باعث ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف غنی شیعه با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقه مندان به نرم افزار های علوم اسلامی در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام از شبهات منتشره در جامعه، شده است. مهد کودک غدیر:

برگزاری مهدهای کودک غدیر، ویژه ی خردسالان، همزمان با برگزاری همایشها و مراسمات دهه ی غدیر، با هدف شکوفایی محبت درونی آنان نسبت به حضرت علی علیه السلام در قالب نقاشی های زیبا، بیان قصه های غدیر و اهدای بسته های فرهنگی، از جمله فعالیت های این مرکز می باشد.

سفره احسان امیر المؤمنین :

سفره های احسان علی علیه السلام با هدف ترویج سنت حسنه اطعام و اهدای نان در روز غدیر، همراه با تقدیم بروشورهای حاوی معارف غدیر با جلوه ای زیبا در خیابان ها و میادین شهر در سال های اخیر، جهت ترویج و تبلیغ غدیر به صورت گسترده، برگزار گردید. به حمد الله هر ساله با کمک هیات مذهبی و خیرین محترم و استقبال مردم از این سنت حسنه ی انبیای الهی و ائمه ی اطهار علیهم السلام، خاصه حضرت رضا علیه السلام هرچه باشکوه تر در حال برگزاری می باشد.

تجلیل از خادمین غدیر :

برگزاری هر ساله مراسمات تجلیل از خادمین غدیر به صورت باشکوهی با معرفی چهره ماندگار غدیر و تجلیل از افرادی که به هر نحوی خدمتگذار غدیر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده اند و همچنین معرفی و تجلیل از هیئت های محترم مذهبی، مراکز، سازمانها، ستاد ها و نهادهایی که در مورد غدیر فعالیت داشته اند و تقدیم تندیس، لوح تقدیر و هدایا به مسئولین این مراکز.

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز :

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز و همکاری با آنها و ارائه راهکارهای عملی، طرحها، کلیپها و بروشورها با محتوای غدیر و ولایت، به آنها با هدف هرچه باشکوه تر برگزار شدن جشنهای بزرگ غدیر در ایام سرور آل محمد

فعالتهای آینده مرکز :

راه اندازی پورتال جامع غدیر با موضوعیت امامت در شبکه اینترنت

تأسیس موزه غدیر با موضوع ولایت و امامت جهت بازدید کنندگان داخلی و خارجی

تأسیس شبکه جهانی غدیر با موضوع پخش و تولید آموزه های دینی بر محور ائمه اطهار علیهم السلام

ایجاد مکانهایی برای گذراندن اوقات فراغت برای کلیه سطوح و سنین

برپایی اردوهای سیاحتی و زیارتی برای نخبگان و فعالان در زمینه غدیر

هماهنگی اجرای ماکت های مربوط به غدیر در مراکز و میادین خاص و حساس

برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghadirestan.ir

www.Ghadirestan.com

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

